کتابخانه
شورای
لامی

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب: احکام طالع دوازده برج - بانضمام کتاب اختیارات
مؤلف:
موضوع تألیف: در نجوم
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۹۱۸۷
۱۴۷

بازرسی شد
۳۷ - ۰۰؟

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ تأسیس ۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب احکام طالع دوازده برج - بانضمام کتاب اختیارات

مؤلف

موضوع تألیف در نجوم

بازرسی شد
۳۷ - [illegible]

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاریخ تأسیس ۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

اسم کتاب احکام طالع دوازده برج - بانضمام کتاب اختیارات

مؤلف

موضوع تألیف در نجوم

مؤسسهٔ ۱۳۰۲

شمارهٔ دفتر ۹۱۸۷

۱۴۷

بازدید شد ۱۳۸۱

بازرسی شد ۳۷ - ۵۰۰

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی

سپاس و ستایش آفریدگار عالم را تبارک و تعالی که آسمان را بنور کواکب
و پیرایه نجوم بیاراست و اجرام موالید را بوسایط حرکات سبب بسایط
و مرکبات گردانید و زمین را بانوار انبیا و امداد ملوک مزین کرد تا خلایق
بنور هدایت انبیا از ظلمت شرک و گمراهی خلاص یافتند و بوجود صلاح
نجح بدیدند بعدل و ستایش ملوک بر قاعده تالف با یکدیگر معاشر		سیاست
گردیدند و از تعاسف عدوان بجاده انصاف باز آمدند فله الحمد منه العظیمه
و خصوصا علی محمد و آله		این احوال از طالعهای
سالهای عالم معلوم شود و از طالعهای فصول سال و از طالع اجتماع یا
استقبال که پیش از تحویل سال عالم بود و از طالعهای اجتماع یا استقبالی
که در سال افتد و از شهادات کواکب درین طالعها و از کسوف و خسوف
و ادوار و قرانات و طالع سال عالم طالع تحویل آفتاب بر جهای منقلب را
هر فصلی فصل بهار را برج حمل و فصل تابستان را برج سرطان و فصل تیرماه
برج میزان و فصل زمستان را برج جدی و اگر طالع سال برج منقلب بود حکم
فصل بهار را از آن طالع کنند و بس و حکم هر فصلی را بباقی فصول از طالع
آفتاب برج آن فصل و اگر طالع سال برجی ثابت بود حکم جمله سال از آن
طالع کنند و اگر برج ذوجسدین بود حکم شش ماه بهار و تابستان از طالع

کنند و حکم باقی سال آن طالع تحویل آفتاب ببرج میزان و کواکبی را که
بر طالع سال مستولی باشد سال خدا خوانند و استاد ابوریحان میگوید سال
خدا در تحویل سالهای عالم کوکبی بود که در طالع افتاده بود یا در وتدی از اوتاد
طالع بشرط آنکه وی را در موضع خویشتن حظی و نصیبی باشد و اگر در وتدی
نباشد در دوم وتدی باشد هم بدان و اگر در دوم وتدی نباشد باری
از طالع و از خداوند طالع ساقط نباشد کوشیار می گوید معظم احوال سال
بر طبیعت قوی ترین کوکبی بود در صورت طالع سال   احوال سلاطین
ملوک را از آفتاب و ماه و از عاشر طالع تحویل سال و خداوند او بگیرند و برخی
آفتاب را بر ماه مقدم دارند و بعضی ماه را بر آفتاب و احوال رعیت
و عامه مردمان از طالع سال و از سال خدا و از قمر و حال هریکی از طبقات
مردمان در طالع سال از کواکب او نگرند چنانکه حال وزرا و قضاة و اهل
صلاح و دیانت از مشتری کنند و حال دهاقین و مشایخ و خانهای قدیم
از زحل و حال ترکان و سپاهیان و اهل سلاح از مریخ حال دبیران
و اهل قلم و حساب از عطارد و همبرین قیاس و همچنین حال هر اقلیمی
که بکوکبی منسوب باشد چون آن کوکب قوی حال بود حال آن اقلیم بحسب
آن بود و هر کاری که ابتدات معلوم نبود طالع سالی که آن کار در وی
ظاهر شده باشد طالع آن کار نهند چون ابتدا دولتها و ملتها و اگر
پادشاهی را طالع ولادت معلوم نباشد احوال و از طالع سال ملک
نشستن او بگیرند و از طالع در آمدن او بدار الملک خویش او را بر
ملک و پادشاهی این دلایل را سرایت چنانکه پس از این یاد کرده آید
کوشیار می گوید طالع سال اگر در وی دولتی ظاهر شده بود بسر کنیم

هر سالی یکبار حوالت بها سپر کوکبی رسد از کواکب ثابته که بر طبیعت نحسی
باشد و قاطع بود ملکی از ملوک آن دولت و بزرگی از اکابر آن طایفه هلاک
شود و از این دلایل هر کدام در اصل یعنی در طالع سال و آن دولتی
قوی تر بوده باشد فعل او درین وقت ظاهرتر بود و چون برج طالع
سال دولت را تسییر کنیم هر سالی یک برج و در وقت تحویل سال در برج انتها
کوکبی افتند و بزرگی از اکابر صنف آن کوکب از اهل آن دولت هلاک
شود چنانکه اگر مشتری بود وزیری یا قاضی یا عالمی هلاک شود و اگر
مریخ بود سپهسالاری یا سرهنگی و اگر زهره زنی و هم برین قیاس و اگر
قمر بود بزرگی از جمله اهل بیت شاه چنانکه کوکب هر صنفی از اصناف مردمان
معلوم شده است حال قوت و ضعف کواکب قوت ذاتی کوکب
دلیل صحت بدن و سلامت اعضا و اعتدال مزاج و امن و سلامت است
و قوت عرضی کوکب دلیل شرف جاه و منزلت و حرمت است و سعادت
کوکب دلیل سعادت سال و حسن حال معیشت است و ضعف و نحوست
کواکب دلیل خلاف این احوال بود چون در طالع سال حال قوت و
ضعف و سعادت و نحوست این کواکب معلوم شد حال سعادت و نحوست
این کواکب معلوم شد حال سعادت و نحوست صح
این طبقات مردمان معلوم شود و چون این کواکب معلوم خداوند سهم
سعادت با خداوند سهم الغیب و خداوند مثلثات هر دو سهم تحویل در مواضع
نیک افتاده باشند و بنظر مودت بیکدیگر نگرند دلالت دهند بر خیرات
و سعادات بسیار و اگر بر خلاف این افتاده باشند حکم بر خلاف این بود
سهم الغیب دلیل ذاتی و تدبیر پادشاه بود و اندیشه او در کارها و اگر درین
طوالع سهم الغیب در موضع شایسته بود و کواکب سعد قوی و بخداوند

ناظر باشد ذاتی و تدبیر پادشاه اندیشه او در کارها صایب و شایسته
بود و اگر بر خلاف این بود تدبیرها تباه کند و رایهای فاسد زند و اندیشهای
ناصواب کند هر وقت که آفتاب بر چهار منقلب تحویل کند بنگرند
اگر در آن وقت خداوند شرفی در شرف خویش بود یا شرف خویش
ناظر بود دلیل ترقی احوال مردمان و افزون شدن قدرت و جاه
یافتن خیرات و سعادات خاصه آن صنف و طبقه که کوکب بر ایشان
دلالت کند حال عامه مردمان و کسب و تجارت و سود کردن ایشان
از بیت المال بطوالع نگرند و از خداوند او و از سهم سعادت و خداوند
او و اگر این دلایل نیکو حال باشد و مسعود و بنظر مودت بیکدیگر ناظر
دلیل نیکویی آن احوال باشد و الا دلیل فساد این احوال چون در خانه
سفر از صورت طوالع کوکبی یا دو کوکب باشد و در آن خانه حظی و نصیبی
دارند آن سالها در آن فصل مردمان سفرهای بسیار کنند احمد عبد الجلیل
سجزی میگوید در طالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل سال یا پیش
از تحویل فصول سال بود نگاه کنیم و حال مستولی بر آن طالع در سعادت
و نحوست و قوت و ضعف حال و جزو اجتماع یا استقبال و مستولی
بر آن جزو و حال سعادت و نحوست ماه و قوت و ضعف او در آن وقت و حال آن
کوکب که ماه چون از اجتماع یا استقبال باز گردد بوی پیوندد بدانیم
اگر این کوکب جمله یا بیشتر مسعود و قوی حال باشند و ماه مسعود باشد
و بکوکبی سعد پیوندد که آن کوکب قوی حال و در حظی از حظوط خویش بود
حال آن سال و آن فصل نیکو بود و احوال عامه مردمان با نظام بود و
نرخها ارزان باشد و غلها و میوها بسیار آید و کشت و درخت را هیچ

آفت نرسد و میان مردمان الفت و صداقت بود و شهرها و راهها ایمن بود
و شر و فتنه از میان خلق کم باشد و اگر مستولی بر آن جزو یا بر آن طالع
زحل بود و زحل نیکو حال بود احوال مشایخ و خاندانهای قدیم نیکو
بود و کار دهقانی و زراعت و عمارت زمین و جوی و کاریز با رونق
و با خیر بود و همچنین کار عمارت و کرد و بلاد و خانها نیکو بود و اگر
مستولی مشتری بود و مشتری مسعود و قوی حال عدل و انصاف و پارسایی
در کارها و وفاداری و صلاح و منافع بسیار در میان مردمان منتشر گردد
و اهل صلاح قوت گیرد و ایشان را دست فراخی پدید آید و اگر مستولی
مریخ بود و قوی حال بود حال لشکریان قوت گیرد و بر دشمنان ظفر یابند
و زر سلاح خانها آبادانی و رونق پذیرد و اگر مستولی آفتاب بود مسعود
و قوی حال بود حال سلاطین و ملوک نیک بود و خزاین ایشان معمور
باشد و بر دشمن ظفر یابند و بر رعیت مهربان و بخشاینده باشند و عدل
و انصاف گسترند خاصه اگر مشتری یا آفتاب ناظر بود و اگر مستولی زهره
بود و زهره مسعود و قوی حال دلیل موانست و لهو و نشاط و مهمانی
و شادی بسیار و تزویج و تناسل و صلاح حال زنان و عقب ایشان
بود و زیادتی مروت بر زیدن مردمان خاصه در کار لباس زنان
در کار پیرایه و پاکیزگی و بوی خوش بکار داشتن و شادی کردن و
اگر مستولی عطارد بود حال مردمان از میل فتنه بعلم آموختن و ادب ورزیدن
و صناعتهای نیکو در میان مردم ظاهر شود و احوال حکما و علما و اطبا
و منجمان و کسانی که در صنعت خویش حاذق و استاد باشند ترقی کنند
و بلند گردند و اگر ماه مستولی بود و مسعود بود و نیکو حال احوال

عامهٔ مردمان نیکو بود خصوصا حال رسولان و ملکان صاحب خیران و
حال بها و حیوانات آبی حوت و با منفعت بسیار بود و اگر ماه قوی بود منفعت
و چون از اجتماع و استقبال باز گردد و بکوکب سعدی پیوندد و اما آن
سعد ضعیف حال بود و اوتاد و ساقط حال نیک اند مردمان میانه بود
و از سعادت قوی تر سعادت ضعیف تر باز آید اما از بیماریها در امان
باشند و اگر ماه ضعیف حال بود و در موضع خویش غریب بکوکب
نحس پیوندد و آن نحس در وتدی باشد از اوتاد قوی حال دلیل
کنند بر تباهی حال مردمان عامه و تنگی معیشت بسیاری بیماریها و پدید
آمدن وبا در شهرها اگر آن نحس خداوند هشتم آن طالع بود و ماه در خانهٔ
هشتم شهادتی باشد مرگ بسیار در میان مردمان افتد اگر نحس
زحل بود بیشتر از بیماریها مردمان هلاک شوند و پیران و مشایخ را
این حال بیش از جوانان بود و اگر نحس مریخ بیشتر از بیماریها و موی
کش هلاک شوند و اگر مریخ مستعلی بود در وتدی از اوتاد میان پادشاهان
حرب و قتال و شر و فتنه و اضطراب در میان مردمان پدید آید
و این احوال بیشتر در آن شهرها ظاهر شود که برجهای آن کواکب
در آن جا باشند یا مثلثات آن برجها منسوب باشند **فصل** چون
در کلیات و جزئیات اختلاف طالعهای سال و طالعهای فصول سال
و طوالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل سال عالم و تحویل فصول
سال و باختلاف سال خداو مستولی برین طالعها مختلف شود
احکام هر برجی که طالع سال یا فصول سال را اجتماع و استقبال بود یاد
کنیم و پس از آن احکام هر کوکبی که برین طالعها مستولی بود استیلا

بر طالع سال خداو بود بحکم آنکه در صورت این طالعها قوی حال تر افتاده باشند
و در حظ خویش بود و در وتدی ز اوتاد چنانکه استاد ابوریحان یاد
کرده است در تفسیر سال خدا یاد کنیم و ابتدا از برج حمل کرده آمد **حمل**
احمد عبد الجلیل سجزی می گوید چون طالع سال یا فصول سال یا این
اجتماعات یا استقبالات که یاد کردیم برج حمل بود تقاضا کند که
در شهرها که بحمل منسوب است پادشاهان قاهر گردند کشش پدید آیند و
پادشاهان عراق را سفری افتد و بر دشمنان ظفر یابند و بعضی از زنان
وی که بر وی عزیز و گرامی باشند بمیرند و پادشاهان هند و سیستان نیز
و سپرشش بجای خود نشینند و مردمان بلاد این برج سلاح و آلات حرب
بکار برند و در میان ایشان خونریزش و حرب و مردم سوختن و مثله دارند
کردن بسیار افتد و احوال مردمان ملون باشد و بر کار قراری
و ثباتی ننمایند بلکه زود بگردند و درد سر و درد چشم و مرگ و بیماری
بسیار باشد و بادهای صبا و دبور بسیار جهد و زمستان تنگ سود باشد
و برق بسیار آید و مردمان از بجامهای سرخ پوشیدن رغبتی زیادت
پدید آید و بسیار رسند و اهل عراق را شادی و آرامیدگی باشد و اهل
پارس و مشرق را آفتها رسد و در ولایت روم بیماری و مرگ بسیار
بود و در مغرب حوالی افتد و گیاه و علف خوار بسیار بود و حال
میوهها و صلاح و فساد آن میانه بود و روغنها اندک تر بود و فسادی
بسبب آن طعام راه یابد و گشتها اندک بود و اما تنگ بود و غله بسیار
بود و در ولایت ارمنیه قحط و تنگی بود وجه اول این برج دلیل رعد و برق
و بادهای بسیار بود وجه دوم دلیل اعتدال و امتزاج هوا وجه سیم

دلیل گرمی هوا در بعضی کتب متاخران دیده ام که این طالع دلیل بود بر
گرمی و تری مزاج هوا الیم از حال بحال و رعد و برق و بادهای بسیار
و تاریک شدن وقت وقت و جای جای و سپید کردن بسیار
و تبدیل کردن اوطان و بازارکالی پستور و سلاح و آهن و انقلاب
احوال ملوک و رعیت و فراخی طعام و سپیدها رجح و غزو و کارها جر
ثور احمد عبد الجلیل میگوید حکم سال در صلاح و فساد میانه بود و مهتران
و سروران با یکدیگر بحسد شوند و بر پادشاه ظفر یابند و بدان سبب
خونهای بسیار ریخته شود خاصه در شهرهای که با این برج منسوب باشند
و آفتها پدید آید در آن شهرها در میان مردمان اما احوال متلون نیک
نباشد و حالها بر یک حال ثابت نماند و خوف بر مردمان غالب بود و
بیماریها بیشتر افتد بیشتر از درد گلو و سستی اندامها و طاعون و در گیا
بسیار بود و بزنان رغبت کنند و غالب بر مردمان لباس صوف بسیار بو
و موینه و جامهای سپید بود و در زمین فارس بیماریها افتد و بادهای
و دبور بسیار جهد طعام و میوه فراخ بود و باشد که تنگی و قحط پدید آید
وجه اول برج دلیل زلزلها و خرابیها و جستن بادها بسیار است
وجه دویم دلیل سردی [تری] هوا وجه سویم دلیل سختی گرما و بسیاری برفها
و صاعقها و در کتب دیگر دیده ام که این طالع دلیل کند بر خشکی و تری هوا
و جستن بخارها و ابرهای سپید و رعد و برق و بادهای جنوب بیاکن
بودن عامه در رنج و دیدن در کار معاشش ردای و روا ... طعام
و علف و بازگشتن رعیت از ملوک و روسا و از بیماریها گر ورلش
و دلم نیکوی کشتها و غلها و ریاحین و نبات و ایمنی و سلامت

و اندک اراجیف و تشویش جوزا احمد عبد الجلیل میگوید پادشاه افتد بر
عراق را بیماری حمله شفا یابد و سلامت رحیر و بعضی بحال وزرا
او را یابد و بزمین ارمینیه جماعتی خروج کنند و با یکدیگر حرب کنند
و بشهرهای دیگر گریزند و در آن شهرها بر ایشان ظفر یابند و مردمان در
کارهای دینی و علمهای سماوی و ریاضی و فلسفه رغبتی پدید آید و
حسن صورت و جمال سخاوت و لطف بر ایشان غالب گردد و
در کار متلون باشند و بسیار حالها متبدل شود و نقش و نقاشی بسیار
کنند و شهرها و دیهها بنا کنند و بیماری بسیار افتد خاصه در دیه و فتنه
و تشویش بسیار بود و چهارپایان بسیار میرند و باد و باران بسیار
بود و طلبها سبهای سبز رغبت کنند و ولایت روم را آفتها رسد و حال
اهل سپاهان تباه بود و غلها بسیار تباه شود خاصه در ناحیت جنوب
و از بیشتر اقلیمها کسب بسیار بود گندم و جو و خرما بسیار آید تا که
انگور آفت رسد و زردالو تباه شود وجه اول برج دلیل تری هوا
بود وجه دویم دلیل نیکوی آن وجه سیوم دلیل اختلاط و تغیر آن در کتب
دیگر دیده ام که این طالع دلیل بود بر نیکوی مزاج هوا و لطافت نسیم
آن و جستن بادهای صبا احوال مردمان شایسته و نیکو بود کشتها
خوب بود شر و فساد و فتنه اندک بود و نصیحت و شفقت و امن
و سلامت غالب بود احوال کسب و معاشش با نظام بود و بازارها
رواجی بود نرخها بحال صلاح بود مهتران و اشراف و علما و فقها قوی
حال باشند اختلاف مذاهب و بدعتها ظاهر شود و بیماریهای دموی
افتد کودکان را و تبهای بنوبت سرطان احمد عبد الجلیل گوید این

امسال پادشاه عراق حرکت کمتر کند و طایفه خروج کنند و قصد بیشتر شهرهای
مملکت او کنند و بدان سبب غم و اندیشه بسیار خورد و در شهرهای که
باین برج منسوبست نکاح بسیار کنند و توالد و تناسل بسیار افتد
و سفرهای بسیار کنند و انقلابی در کارها پدید آید و مردمان از دشمنان
خوف بسیار بود و حرب و خونریزش بسیار افتد و بی برگی و گرسنگی
غالب بود و بیماریها و طاعون و مرگ فراوان بود و ملخ زیان کار
و حشرات بسیار شود و آبها و سیلها بسیار بود و باد دبور بیشتر جهد
و بروم فراخ سال بود و اشنازا درد چشم بسیار بود و مرگ در چهار
پایان ایشان افتد و حال گشت و درختان نیکو بود و وجه اول دلیل
زلزله و گرمی هواست و وجه دویم دلیل نیکویی امتزاج هوا و وجه سیم دلیل
جستن بادها و در کتب دیگر دیده ام که این طالع دلیل بود بر گرمی و بادهای
سخت و ابرهای مختلف کار ملوک و علما و تشویش و اراجیف بسیار
در میان ملوک و رعیت و ناایمنی راهها و اطراف ولایتها و روانی طعام
و اندکی غله و بیماری در سر و سرفه و بر سینه و در چشم **اسد** احمد عبد
الجلیل گوید درین سال ولادت پادشاه مسلط و قاهر باشد و ظاهر
شدن چنین پادشاهان که با رای و تدبیر و قوت و شجاعت و هیبت
و سیاست عظیم باشند و خشمناک و بزرگ همت و بسیار حیلت
و مکر و فریفتن و شاد کردن مردمان و بیماریها افتد در معده و دل
و طاعون و مرگ بسیار بود و سباع زیان کنند و بسیار بود و مردمان را
از آن رنجها باشد حال هوا مختلف بود و ظلمت بسیار بود و بادهای
دبور سخت بسیار جهد باران بسیار آید و آبهای چشمه کم شود میل مردمان

وعای بدل

بلباسهای مختلف رنگ بود و درختان بار اندک آرند و درختان نیکو
گیرند و بلند شوند و وجه اول دلیل غایت گرما و وجه دویم دلیل امتزاج
هوا و وجه سیم دلیل نم و تری و در کتب دیگر دیده ام که این طالع دلیل
گرمای هوا و اختلاف مزاج آن و بسیاری غمام و غبار و رعد و برق
و باران و سیل بود و خایف رعیت از ملوک و فراخی طعام و
نیک آمدن غلها و رسیدن کشتها و بیماریها به و سینه و سرسام
و برسام و ریش و دمل **سنبله** احمد عبد الجلیل گوید پادشاهی ظاهر
شود خوب صورت و با جمال و سخاوت و بلاغت و نطق و از علما
باخیر و خوش خو و بلهو و نشاط مایل اما در کارها تملک کنند و مکر و حیلت
و دوستان بکار دارد و بناها و عمارتها فرماید و پادشاه عراق را بیماریها
افتد در میان مردمان کشتن و خون ریختن بسیار بود خاصه در شهرها
که باین برج منسوب باشد و بیماری و درد حلق و گلو بسیار بود و بیشتر
فرزندان که درین سال آیند دختر باشند و بدشواری و ربع زیاد
و وقت هوا متغیر شود زیادت از سالهای دیگر باد شمال بسیار جهد
و در چشمه و کاریزها آب زیادت شود و مردمان را بلباسهای ممزج و مختلف
الوان رغبت زیادت باشد و ملخ بسیار پدید آید و غله بسیار آید و برق
طعام و شراب فراخ بود و وجه اول دلیل گرمی هوا بود و وجه دویم دلیل
نیکویی امتزاج آن و وجه سیم دلیل تری هوا و در کتب دیگر دیده ام
این طالع دلیل بود بر اختلاف هوا و نم و تری و تغیر هوا زیادت
معهود و قلت شر و فتنه و وبا و کثرت صلاح و وقار مردمان و
آفت رسیدن زنان حامله و بیماریهای سودایی و درد پشت و پهلو

شکم میزان احمد عبد الجلیل گوید درین سال پادشاه عراق را شادی و ناخوشی
دلیهای بسیار بود و رعیت او را بیماری و مرگ بسیار بود و شرایع
و سنن انبیا درین سال قوت گیرد و مردمان بجوانمردی و انصاف
و راستی کردن میل کنند و در علم هندسه و حساب رغبت نمایند
و نکاح بسیار نمایند و خوشدل و شادکام باشند و مال بسیار بدست
آرند و عمارتها فرمایند و شهرها و دیها عمارت کنند و بناهای نو و بوستانها
نو پدید آید و در کارها گردش و انقلاب بود و زود از حالی بحالی شود
و بادهای بسیار جهد و در تابستان بادهای گرم و سموم جهد و
مردمان را بپوشیدن جامهای سیاه رغبت افتد و در کتب دیگر دیده ام
که این سال سرما سخت و هوا مختلف و ابرها تاریک و تیره شود و بادهای
سود بسیار جهد شر و فتنه و فسا اندک بود و اهل آن ضعیف و بی
قوت باشند و اهل صلاح قوی حال باشند و مردمان بخیرات رغبت
کنند عقرب احمد عبد الجلیل گوید در شهرهای که باین برج منسوب
باشند پادشاهان مستولی شوند نکوسیرت و بخشنده و بسیار رنج
و طبیبان و معالجان بسیار پدید آیند و فتنه و حرب بسیار باشد و در
کارها تهور و سبکساری و طیش کردن و بند و زندان و رنج و اندیشه
و دروغ گفتن و سعایت و غمز کردن بسیار و در میان خلق بیماری
فراوان بود و هوا بسیار تاریک گردد و بارانها و سیلها بسیار آید و
سرما سخت بود و بادهای بوی پشته جهد و بر جامهای سیاه پوشیدن رغبت
زیادت پدید آید و کودکان و چهارپایان بسیار میرند و طعام فراخ
بود کشتها بسیار و نیکو بود و چراگاهها و علف خوارها سبب بسیاری فر

و سرما تباه شود و خلل پذیرد و حیوانات آبی بسیار شوند و معادن مختلف
ظاهر شود وجه اول ابرها بسیار بود وجه دویم مزاج هوا نیکو بود
وجه سیوم زلزله و گرما بود و در کتب دیگران دیده ام که ایطالع دلیل بود
بر گرمی و درشتی هوا و ابرهای ستبر و پراکنده و رعد و برق و بارانها
و سیلها و اندک رفتن بادها و فراخی معاش و بسیاری خرج و دخل
و صلاح رخها و فوت حال ملوک و بسیاری غمز و سعایت و فسق و فجور و
بیماریها اندر و بر و فرج و مثانه و ریش و دمل و مشغول بودن مردمان
بکارهای طبی و داروها و علاجها قوس احمد عبد الجلیل گوید پادشاهان درین
سال قوی حال باشند و رایها نیکو زنند و تدبیرهای صواب کنند و احوال
رعیت در ضبط آرند و ترتیب سیاست لشکر نکو سازند و مکر و حیلت
بکار دارند و رومیان را از دشمنان ایشان خوف بود و خویشتن
در ولایت ایشان اندازند و مردمان را ببوالهوسی و سلاح شوریدن رغبت
بیشتر افتد و در کار طعام و شراب و لباس پاکیزگی کنند و خون در
تنها بسیار گردد و بجوشد و بدان سبب بیماریها افتد و سباع و جهنده گان
و حشرات زمین بسیار باشند و بپوشیدن لباسهای سماوی و دوحانی میل
کنند گندم و طعام بسیار بود وجه اول هوا تر بود وجه دویم معتدل
بود وجه سیوم گرم بود و در کتب دیگر دیده ام که درین سال هوا مختلف
بود و بادهای مختلف بسیار جهد و مردمان در داد و ستد و خرید و فروخت
و معاملات مکر و غدر و حیلت و فریب بکار دارند و در کوشیدن از
حلال و حرام حریص باشند و ستور و برده و اسب و سلاح و آلات
حرب و زینت ملوک بسیار خرند و فروشند لجاج و منازعت و مجادله

و میل افتادن بجاملان غالب بود و سفرها بسیار کنند از جهة کسب و تجارت
و از جهة خیرات و طاعات چون حج و غزو و بر مفسدان خروج کنند
و احتساب و امر معروف بسیار کنند داد و عدل در میان خلق گسترده
شود و بیماریهای قوامی نقرس و درد پیوندها و درد چشم و علتهای مختلف
بسیار بود جدی احمد عبد الجلیل گوید درین سال پادشاه عراق را
از اعدا خوفی رسید و در دار الملک او اراجیف و اهوال افتند و در حوالی
آن ولایت خونهای بسیار ریخته شود و مردمان از زنان زیادت رغبت
افتند و بشهوات میل کنند و بصید کردن و دروغ گفتن و ظلم کردن
و مکر گرایند و راهها بسیار زنند و بیماریها فراوان افتد از جنس طاعون
و در ماه سیل و آبها زیادت گردد و بارانها بسیار آید و بلباسهای سیاه
رغبت کنند و میوه‌ها و نباتها و کشتها زیان آید و تباه شود و حال آن در
صلاح میانه بود و در کتب دیگر دیده ام که این طالع دلیل کند بر تری هوا
و گشتن ابرها و بارانها درشت آید و روی طعام و نیکویی حال و کسب
و معاش پیوندد و داد و کشت و زراعت رجوی و دوستی در میان
مردمان و منازعتها و خصومتها و رنج و سختی و قوت حال ملوک و بیماریهای
که از سردی و تری تولد کنند دلو احمد عبد الجلیل گوید درین سال
پادشاهان را بر بنیاد کردن شهرها و کوشکها و عمارت کردن خانها رغبت
بود و در روم کارزار بود و مردمان از اور کنده ن جوی و کاریز و درخت
نشاندن رغبتی بود و چهارپایان را افتهار رسد و رعد و برق بادها و برف
بسیار آید و پیراهنها فراوان بود و حال ولایت طبرستان و شمال و گرگان
و بخارا و سمرقند و التقا با نجد و شام و جزیره و مصر و اسکندریه نیکو

بود و درخت و خوشدلی باشند و در بیشتر شهرها و ولایتها غله و میوه
نیکو آید و ارزان بود و حال و معیشت مردمان نیکو بود و لیکن بسیار باکها در آن
راه تباه کند و رنج زیانکار بسیار بود و از کتب دیده ام این طالع دلیل کند
بر سختی حرکت هوا و ابرها و سرد و رنج و تعب مردمان و اندر کسب
مال و معاش و کوه کندن و بر کار شدن معادن و سفرهای دور و بسیاری
زراعت و قوت حال ملوک و امن شهرها و راهها و بیماریها و آماس
در گلو و سینه و ریش و دمل حوت احمد عبد الجلیل گوید این
طالع دلیل قوت حال ملوک و اشراف انتظام کارها و اجابت دعاها
و توبه ایشان بود و بشادی و نشاط مایل باشند طریق عدل و انصاف سپرند
و بخیرات و کارهای نیکی و عبادات رغبت کنند و مردمان در کار
شرایع و طاعات و صدقات و خیرات مبالغت نمایند و پاکیزگی
ورزند در همه کارها و از ظلم کردن بر یکدیگر بپرهیزند در کارها تهتک
و تهور کنند و نکاح بسیار کنند و بیماریها بسیار بود و سباع زیان کار بری
و بحری بسیار گردد و نم و باران بسیار آید درخت بسیار کارند و بجامهای
سپید پوشیدن رغبت کنند حرب و خون ریزش بسیار افتد
باد و بور بسیار جهد در بیشتر شهرها فراخ سالی بود و دیگر شهرهای که بثور و
میزان و عقرب منسوب باشند و رنج علتها در همه شهرها اندک بود
و در کتب دیگر دیده ام که این طالع دلیل بود بر قوت کردن بنجارها و ابرها
مختلف و تری هوا و گشاده گشتن چشمهای آب و بسیاری طعام و صلاح
حال مردمان و اندک شدن فساد و سفر بسیار در طلب معاش و کسب
و تجارت و افتادن اراجیف و خبرهای بیمناک و خایف شدن

مردمان از دشمنان و خروج کردن امامی آنکه آفتی تواند رسانید احوال
بسلامت گذرد و بیماریهای قولنجی بسیار بود احکام کواکب که در طالع
مستولی باشند سال خدا در طالع ایشان بود یا استیلا بر طالع
سپال خدا ایشان بود و بحکم قوت حال ایشان در صورت طالع سالها
طالع فصول و بباید دانست که هر کوکبی ازین کواکب دلالتی هست باعتبار آن
برج که اندروی باشند و درین مجموع اول دلالت ایشان بانفراد و اعتبار
ذات ایشان یاد کرده شود پس باعتبار ذات ایشان یاد کرده شود
پس باعتبار و اختلاف بروج و ابتدا از زحل کرده اند زحل چون مستولی
بر طالع سال یا طالع فصول سال یا طالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل
سال و تحویل فصول سال زحل بود یا سپال خدایی و را بود دلالت کند بر آنکه
مردمان را بیماریهای دراز آهنگ افتد و سل و دو نان و تبهای ربع و کرختی
وضیق احوال و دلتنگی و اندوه و خوف و مرگ بسیار بود و پادشاهان
کشته شوند و ارتفاع زیانکار آفتها رسد مردمان توانگر درویش شوند
و اسباب معاش بر مردمان دشوار شود ستور را اندک آفتی رسد
و خداوندان ستور را و کسانی که ستور را از کار فرمایند بیماری افتد
هوا بغایت سرد و یخ بسیار بود چنانکه سردی هوا چیزها را تباه کند
و ابر و رعد و برق فراوان بود حیوانات آبی را آفتها رسد اندک گردد
و کشتیها بسیار غرق شود مد و جزر دریا بسیار بود و آبها بافراط زیادت
گردد و میوه‌ها بر درختان تباه گردد و غلها بذر و سبب سرما یا سبب
کرم که در وی افتد یا ملخ که بخورد و تباه کند اینجمله دلالت او باعتبار
ذات و انفراد اوست اما باعتبار فروج زحل در حمل دلیل کند

بر مرگ جوانان و فتنه و حرب و قتال و اسیر کردن خاصه در ناحیت
مشرق و جنوب و بر دزدی کردن بسیار و بر شر و شور و بلا و رنج
در میان مردمان و اراجیف بسیار و بی‌حرمتی بحال والیان راه یابد حشرات
زمین بسیار باشند و هوا تباه گردد و طعام عزیز شود و شبنم بسیار بود
و اگر مشرق بود ملوک را دلتنگیها بود و بسبب اراجیف و اگر مغربی قتال (بود حرب)
افتد در میان مردمان و بیماریها و دردها افتد بسبب اختلاف هوا
و اگر راجع بود رعد و برق و صاعقه بسیار بود و اگر از شعاع آفتاب آن
وقت ظاهر گشته بود دزدی حرب و فتنه و فساد در ناحیت مشرق
بسیار بود و طعام و شراب در ناحیت جنوب اندک بود و اگر زحل در ثور
بود حرب و قتال در ناحیت مشرق بسیار بود بیماران بسیار بیمار شوند
مرگ گاوان بود برف بسیار آید بارانها متواتر بود و کشتها تباه شود
و اگر شمالی عرض بود مزاج هوا نیکو بود و اگر جنوبی عرض بود تشویش
افتد در میان مردمان و هوا مختلف شود و وبا پدید آید و اگر راجع بود
سردی بزرگ رسد و پادشاهان را دلتنگیها افتد و اراجیف بسیار بود
خاصه در ناحیت جنوب و اگر از شعاع آفتاب آنوقت ظاهر گشته بود
سرما عظیم بود در ناحیت مشرق و مغرب وباها و بارانها فراوان
و مرگ در اشتران و گاوان افتد و غلها در ناحیت مغرب تباه شود
و اگر زحل در جوزا بود مرگ و فتنه و شر و فساد و برف و باران و سیل
و جستن بادها و تباه شدن کشتها بسیار بود و اگر شمالی بود زلزلها و بادها
سخت بود و اگر جنوبی بود هوا خشک بود و گرما سخت
و میوه‌ها اندک بود و اگر مشرق بود پادشاهان را آفتها رسد و بیماری

افتد و اگر مغرب بود هوا غلیظ گردد و باران اندک آید و اگر راجع
بود پادشاهان اموالهای خزاین خویش بدست کنند و اگر از شعاع آفتاب
آنوقت ظاهر گشته بود سرما سخت بود و بادها عنف جهد و آبها بسیار
شود و بجنس مطعومات فساد راه یابد و وبا و مرگ در ناحیت شمال افتد
واگر زحل در سرطان بود بیماریها پدید آید بسبب بادها و سرفه و
سرسام و سفر و غربت بسیار کنند بسبب حال اوطان و منازل خویش
پیران را بیماریها افتد و اگر شمالی بود کارها درهم شوریده بود و اگر جنوبی
بود باران بسیار آید و اگر مشرق بود باران فراوان آید و آبهای
جویها زیادت شود و اگر مغرب بود درد چشم و زکام بسیار بود
و زنان بسیار میرند و اگر راجع بود مهتران و بزرگان بسیار میرند
و اگر آن وقت از تحت نور آفتاب ظاهر گشته بود مردمان را درد سینه
و سرفه بسیار بود و خوارج بسیار گردند و خونها ریخته شود و بجنس مطعومات
راه یابد **واگر زحل در اسد بود** مردمان را بیماری و حصبه افتد و
زنان بسیار میرند و دزدی بسیار کنند حربها و فتنها و بلا افتد و بادها
سموم بسیار جهد باران اندک بود و باشد که وبا پدید آید اگر شمالی
بود کارها درهم شوریده و مضطرب بود و اگر جنوبی بود باران بسیار آید و
اگر مشرق بود آبها زیادت شود و اگر مغرب بود بیماری افتد زنان را و خواص
پادشاهان را و اگر راجع بود دلیل فساد هوا و پدید آمدن وبا و چیستن
باد سموم بود و اگر از تحت نور آفتاب آن وقت ظاهر گشته بود حرب
و فتنه بسیار افتد و گرما سخت بود و بادهای سموم جهد و باران اندک
واگر زحل در سنبله بود حال بزرگان و مهتران نیکو بود و اراجیف

بسیار افتد و زنان را طاعونها پدید آید و باشد که باران بسیار آید و هوا نیکو و معتدل
بود و اگر مشرق بود باران و رعد و برق بسیار بود و آبها زیادت شود و اگر مغرب
بود پادشاهان را بیماریها افتد از زله و درد چشم و باران اندک بود و اگر راجع
بود دلیل خلاف کردن رعیت بود والیان خوب را و اگر آن وقت از شعاع
آفتاب ظاهر شده باشد دلیل مرگ بسیار بود و تبها نیز گرم بود و حرب افتادن
میان مغرب و شمال علامتها در هوا پدید آمدن **واگر زحل در میزان بود**
مردمان را بیماریها افتد و باد سموم جهد و طعام و شراب اندک بود و اگر شمالی بود
بادها درپیت جهد و اگر جنوبی بود هوا تباه گردد و وبا پدید آید و اگر مشرق
بود مردمان را بیماریها پدید آید و اگر مغرب بود هوا خشک بود و باران اندک
آید و سرما سخت بود و اگر راجع بود بیماریهای دراز خاصه درد دهان و گوش پیچ
آید و اگر از تحت نور آفتاب آنوقت ظاهر شده بود حربها و تیرگی هوا و بادهای
درپیت و سخت جهد و اندکی طعام **واگر زحل در عقرب بود** مزاج مردمان شوریده
گردد و بیماریها و مرگ افتد خاصه در جوانان و زمستان تنگ سرد باشد و درختها
آید که کشتها را تباه کند و اگر شمالی بود گرما سخت بود و سرما خشک و چشم بسیار افتد
و اگر جنوبی بود نم و باران بسیار بود و اگر مشرق بود منازعتها افتد و بدان سبب
اندیشها خورند و اگر مغرب بود بعضی پادشاهان و زنان ایشان را بیماری افتد و
لشکر سپاه از اطاعت ایشان بگردانند و فرمان ایشان کم برند و اگر راجع بود
کارها بر مردمان دشوار گردد و گرانی در حرکات پدید آید و اراجیف بسیار افتد
و هوا خشک بود و اگر از شعاع آفتاب آنوقت بیرون آمده باشد خون ریختن
بسیار بود و میان شمال و مغرب و زنان بسیار میرند **واگر زحل در قوس بود**
بزرگان و مهتران را بیماری افتد از جنس طاعون و وبا و مردمان را درد چشم بسیار بود
و در ناحیت مشرق حرب افتد و ملخ بسیار پدید آید و هوا معتدل بود و اگر
شمالی بود بادها بسیار جهد و اگر جنوبی بود احوال مضطرب و کارها شوریده بود و
بر یک حال ثابت نماند و اگر مشرق بود مردمان را تبها بسیار بود و اگر مغرب بود

ودل تنگیها افتد و هوا معتدل بود واگر راجع بود طعام گران شود واگر از شعاع آفتاب
ظاهر شده بود مرگ بزرگان ومهتران بود وبناحیت مغرب حربها افتد واگر زحل در جدی
بود کارها منقبض شود و دیر دیر شود و ترس بسیار بود و باران و برف و یخ و زلزله
بسیار آید و علما از بسیاری غم تباه شوند و سرما سخت بود واگر مشرق بود زنان
بسیار میرند واگر مغرب بود مردمان با یکدیگر دشمنی بسیار کنند و اراجیف افتد
و چهارپایان تباه شوند و کشتیها غرق شود واگر راجع بود اراجیف و تشویش
بسیار بود و میان مردمان نماز غیبتها افتد واگر از شعاع آفتاب آن وقت بیرون
آمده بود فزع و خوف در میان مردم افتد و باران و وبا بسیار آید واگر زحل در
دلو بود مرگ و اراجیف و خوف و غم و غربت از اوطان بسیار بود واگر شمالی بود
میوها تباه گردد واگر جنوبی بود ابر و باران بسیار بود واگر مشرق بود پادشاهان را
دل تنگیها و غمها بود واگر مغرب بود کسانی را که براو برآمده باشند سختیها رسد و بسیار
بمیرند واگر راجع بود سرما سخت و برف بسیار بود واگر از شعاع آفتاب آن وقت با [illegible]
ظاهر شده باشد شبها پدید آید و فزع و خوف در میان مردم افتد و رعیت پادشاه
خلاف کنند و مرگ و وبا در زنان جوان افتد واگر زحل در حوت بود مردمان را
زیانی پدید آید بسبب گفتگوی که در میان ایشان افتد و گرما و سرما در وقت خویش
نباشد بود و علما اندک آید واگر شمالی بود بادها بسیار جهد واگر جنوبی بود باران
بسیار آید و آبها در جوی زیادت شود واگر مشرق بود باران اندک بود و هوا معتدل
بود و قحط و تنگی باشد واگر مغرب بود ملوک را غمها و تنگدلیها و زلزله و بیماریها افتد
واگر راجع بود بعضی از اشراف و مهتران بمیرند واگر از شعاع آن وقت بیرون
آمده بود سرما سخت و سیلها و آبها بسیار بود المشتری اگر مشتری با سال خداوند بود
زیادت عظمت و جلال و بزرگواری پادشاهان بود و فتنه عظیم افتد در روم و
یکی از بزرگان ایشان هلاک شود و احوال مردمان با نظام بود و بیماری
اندک بود و صلاح و ورع و دیانت و راستی گشتن غالب سورانی که مردمان
کار فرمایند بسیار گردند و باد و باران فراوان بود و هوا معتدل بود و غارتها

بسیار کنند میوها نیکو بود و بسیار آید و حال گندم و جو خوب بود و باشد که بعضی کشتها را
بیماری افتد و زرد و تباه گردد و کشتها را خوف کمتر بود و سلامت غالب بود و آب
جویها زیادت گردد و ماهی بسیار بود این دلالت اختیارات ذات وانفراد
او است اما باعتبار بروج اگر در حمل بود میان اهل خراسان و طایفه که از اقالیم
مغربی و شمالی بود حرب بود و مردمان آنجا سستی غالب بود اما درد و سر و پهلو بسیار
بود خاصه در فصل خریف و بارانها فراوان آید و درختها و کشتها نیکو باشند اگر شمالی
بود گرما سخت بود و باد سموم جهد واگر جنوبی بود سرما سخت بود واگر مشرق
بود ترنجها بسیار بود خاصه در فصل خریف واگر راجع بود فساد و حال جمله چیزها بد
بود که بوی منسوب بود واگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته بود بیماری اندک بود
و مردمان را درد و سر و پهلو و سرفه بسیار بود و نقصان بر غان راه یابد و باد شمال
بسیار جهد و برف بسیار آید و علما را سلامت بود واگر در ثور بود وزیران و
و باران
اصحاب قدر و شرف را احوال بد بود و بعضی از ایشان هلاک شوند و درد چشم
بسیار بود و سرما زیانکار و برف و زلزله در اول زمستان بسیار بود و طعام فراخ
بود و پیغمبران را خطر بود و بسیار خلل پذیرد و اگر مشرق بود واگر مغرب
بود پیران و زنان پادشاهان را خطر بود و بعضی از ایشان هلاک شوند و هوا را میل
بتری باشد واگر راجع بود پادشاهان را دشمنان انگیخته شوند واگر از شعاع آن وقت
بیرون آمده باشد بزرگان معارف را خطر بود و بعضی از ایشان هلاک شوند
و زمستان باران بی اندازه بارد و برفها بسیار و بادها سخت و سرما عظیم بود و میوها
تباه شود واگر در جوزا بود درد چشم بسیار بود خاصه جوانان و زنان را و ایشان را
و بهایم را مرگ بسیار افتد و در فصل زمستان سرما سخت بود و بادهای دبور بسیار
جهد و طعام فراخ و بسیار بود اما کشتها تباه شود واگر جنوبی بود تابستان تنگ
گرم بود و باد سموم جهد واگر مغرب بود پادشاهان را مصیبتها و دل تنگیها افتد واگر
راجع بود اراجیف بسیار افتد و در آب خطرها افتد و غرق شوند واگر از شعاع

وقت بیرون آمده بود زنانرا درد چشم و مرگ بسیار بود و میوه‌ها و درختانرا آفت رسد
و آبهای چشمه اندک شود **و اگر در سرطان بود** کار ملوک بلند شود و مردمانرا در لب
و دهان بیماری افتد و در ناحیت مشرق گرما و سرما عظیم بود و هر یک بوقت خویش
و در زمستان باران و برف بسیار آید و اگر مغرب افتد پادشاهانرا سفرها واقع شود و وبا
سبب اراجیف و تشویش افتد در میان مردمان و اگر راجع بود ملک را دل
تنگ باشد و بعضی از اشراف هلاک شوند و اگر از شعاع آن وقت بیرون آمده باشد
زمستان نیک سرد باشد و بادهای شمالی جهد و رعد و برق بسیار بود و آبها و چشمه‌ها
مددها بود و حال کشت و غله نیکو بود و مردمانرا بیماری بیا افتد در دهان در فصل خریف
و اگر در اسد بود پادشاهانرا آفتها و غمها و دل تنگیها افتد و مردمانرا درد گلو و سرفه
و بیماری بود و از بادهای غلیظ سردی مزاج تولد کند و حال سباع نیکو بود و بادها
در هبت و باران بسیار بود و اگر مشرق بود بارانها با منفعت بود و هوای زمستان
معتدل بود و اگر مغرب بود پادشاهانرا اندیشها و دل تنگیها بود و بد [illegible]
که بیمار گردند و اگر راجع بود ملوک را سفرها بسیار افتد و اگر از شعاع آن وقت
بیرون آمده بود مردمانرا باد و باسیر پدید آید و موت بعضی از اشراف و اکابر
بود و سرفه و نزله بسیار افتد حال غلها نیکو بود و بادها بسیار جهد **و اگر در سنبله بود**
بیماری و درد سر بسیار بود و زنان حامله را حال و کار تباه کند و فصل خریف گرم بود
و ربیع معتدل باران و برف و سرما در زمستان بسیار بود و اگر مشرق بود باران
اندک تر بود و اگر مغرب بود پادشاهانرا بیماری افتد و فساد بحال رعیت راه یابد
و اگر راجع بود باران اندک بود و هوا معتدل و اگر از شعاع آن وقت بیرون
آمده بود زمستان نیک سرد بود و باران و نجه بسیار بود آبها مدد گیرد و سیلها
رود و گیاه نیکو روید حال زر نیکو بود اما میوهای درخت تباه شود **و اگر در میزان**
بود مردمانرا نخوت و تکبر پدید آید و گاوان بسیار میرند و شاید که در تابستان

بارانها آید که کشتها را خراب کنند با رعد و برق و در اول زمستان برف بسیار
آید و اگر شمالی بود نسیم خوش و بادهای سودمند جهد و اگر جنوبی بود بیماری
و وبا بود و اگر مغرب بود ملوک را خطر بیماری بود و هوا سرد و خشک باشد
و باران اندک و اگر راجع بود پادشاه زنی خواهد ملکه و اگر از تحت شعاع
آن وقت ظاهر گشته بود مردمانرا بیماریها افتد در سر و اول زمستان بارانها
بود و بادها جهد و گیاه بسیار باشد در وقت گرما و آبها اندک **و اگر در عقرب**
بود مردمانرا تندرستی غالب بود و بارانهای نابکار بسیار آید و سرما سخت
و حال زر و درخت و کشت نیکو بود و اگر شمالی بود گرما سخت باشد و
اگر مشرق بود شوریدگی در احوال مردمان پدید آید و اگر بود پادشاهانرا
بیماری افتد و اگر راجع بود باران اندک بود و بادها سودمند جهد و اگر از
شعاع آن وقت ظاهر گشته بود مردمانرا درد و رنج بنجا رسد و آفتهای گاوان
بود و آبهای چشمه اندک تر بود و گیاه بسیار و حال کشتها میانه بود **و اگر در قوس**
بود بیماری افتد از جنس دمل و طپش و درد چشم و مرگ ستوران بود خاصه ارکان
و باران بسیار آید و سرما و برف بسیار و غلتها تباه کند بادهای صبا بسیار
جهد و اگر جنوبی بود خیرات و منافع در میان مردمان با آسودگی و نیکویی سلطان
و اگر مشرق بود بیماری افتد خاصه درد چشم و اگر مغرب بود پادشاهانرا غمها
و دل تنگیها رسد و هلاکت بعضی اشراف و اگر راجع بود رعیت بعدل پادشاه
شاد باشند و بارانها بسیار آید و اگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته بود مردی
بزرگ را حال افتد که بمیرند و ستوران ره بسیار کنند و بادها جهد و بارانها آید
و گیاه نیکو روید و حال درختان خوب باشد **و اگر در جدی بود** پادشاه
بر بعضی از عمال خویش خشمناک شود و هلاک بعضی از اشراف مردمان بود و بیماری

در میان مردمان اندک بود و صحت و سلامت غالب در فصل بهار بارانها
و بادها بسیار جهد حال میوه‌ها نیکو بود و غله اندک فراز آید و اگر مشرق بود مردمان را
بیماریها و دردها بود و اگر مغرب بود شوریدگی بحال پادشاه و رعیت راه یابد
و اگر راجع بود همچنین و اگر از شعاع آفتاب آنوقت ظاهر گشته بود مردمان را
گر و خارش و درد چشم و پیری پدید آید و پیرها سخت بود و آبها بسیار گردد و بادها
و برف بسیار بود **و اگر در دلو بود** هلاک بعضی از اشراف بود و جوانان را بیماریها
افتد و مرغان و دوکان بسیار میرند و کشتها را بسیار خطر بود و غرق شوند و اگر
شمالی بود هوا خشک بود و اگر جنوبی بود همچنان و اگر مشرق بود بادا اندک جهد
و اگر مغرب بود زنان پادشاها را خطر بود و بعضی از ایشان هلاک شوند و اگر
از شعاع آنوقت بیرون آمده بود و بعضی از بزرگان را حالی افتد که بگریزند و مردمان را
بیماریها افتد و مرغان هلاک شوند و کشتیها بسیار غرق بود و بادهای گرگشته را
سودمند بود بسیار جهد و برف و باران فراوان بود گیاه را آفت رسد
و بسیار جایها گیاه و نباتها و آنچه تباه شود و کشت نیکو بود **و اگر در حوت بود**
مردمان را زیانها رسد خاصه زنان جوان را بادهای سرد بسیار جهد باران و برف
و میوه‌ها و کشتها را تباه کند و آفت رساند و اگر شمالی بود بادهای سودمند
جهد و اگر جنوبی بود بارانها بسیار بود و آبها مدد یابد و اگر مشرق بود باران
اندک و هوا خشک بود و اگر مغرب بود پادشاه را حرکت بسیار افتد و لشکرها
باطراف مملکت خویش فرستد و اگر راجع بود خلل و فساد به همه کارها راه یابد
و اگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته باشد مردمان را از زلزله بیم و ترس بود
و زنان و کودکان بسیار بیمار گردند باران و برف بسیار آید باد شمال جهد
کشتها نیک بود اما میوه‌ها تباه شود **المریخ** اگر مستولی و بسال خدای مریخ بود

بر نفها خروج کنند بهار رعب و مرگ مفاجات باشد خاصه مشایخ و راهها را
زنند و خونها بسیار ریزند و از آتش افتاد رسد و سوختها بود و طاعون و وبا
بود و ستوران که مردمان بکار دارند اندک گردند کشتیها را خطر بود و بسیار
غرق شوند و بادهای مختلف و صاعقها بسیار پدید آید حال میوه‌ها و درختان
تباه بود و این دلالت باعتبار ذات و پست اما باعتبار برج اما اگر در **حمل**
بود حرب و قتال افتد در ناحیت مشرق و درد چشم بسیار بود و بادهای
گرم و سموم جهد و باران اندک باشد و اگر در شمال و جنوب بود هوا خشک
بود و اگر مشرق بود مردمان را صحرها و دل تنگیها بود و اگر مغرب بود پادشاهان را
خراجها فراوان افتد و زنان حامله بچه بیفگنند و اگر راجع بود مردمان را
دل تنگیها و مصیبتها رسد و اگر از شعاع آن وقت بیرون آمده باشد در
ناحیت مشرق حرب افتد و زنان را بیماریها افتد درد چشم و حال غلها نیکو
بود و اگر در **ثور** بود میان شمال و مغرب قتالی افتد و درد چشم بسیار بود
و بیشتر کارها با خلل و تباه بود و هلاک گاوان بود غله اندک فراز آید
و اگر شمالی بود آبله و حصبه بسیار بود و اگر جنوبی بود مزاج هوا تباه گردد
و اگر مشرق بود باران اندک آید و قحط و تنگی پدید آید و اگر مغرب بود
زنان حامله را بیماریها افتد و کشتها و درختها تباه شود و اگر راجع بود ستوران را
آفتها رسد و بسیار هلاک شوند و اگر از شعاع آن وقت بیرون آمده باشد
حرب افتد میان اهل ناحیت مغرب و شمال و خونها بسیار ریخته شود و مرگ
در چهارپایان افتد و طعام اندک فراز آید و اگر در **جوزا** بود مردمان را درد
گوش و حصبه بسیار بود و در ناحیت شمال حرب افتد و دزدیها بسیار کنند
اما ظاهر شود و دزدان انگیزند بسبب صاعقها و اگر از پیرها زیانها رسد اگر

شمالی بود زلزله بسیار افتد و اگر جنوبی بود هوا گرم بود و اگر مشرق حال عامه
و رعیت از جهت پادشاه شوریده باشد و اگر مغرب بود بعضی از اشراف
هلاک شوند و سوختن افتد در بعضی مواضع و اگر راجع بود بیماری بود و گله
و حصبه بسیار بود و اگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته باشد مردمان بسیار
میرند و سوختنها و حربها و فتنه بسیار بود خاصه در ناحیت شمال و دزدان
غلبه کنند   و اگر در سرطان بود حرب و قتال و فتنه افتد در ناحیت
مشرق و مغرب و بیماریهای سام و سینه و گلو و تبهای تیز بود و میان اکابر
نیاز اعتبار بود و در کوه پایها مرگ بسیار بود و ستوران بسیار هلاک شوند
باران اندک آید و گرما سخت بود و اگر مشرق بود هوا خشک باشد
و اندوه و غم بر طبایع مردمان غالب باشد و اگر مغرب بود زنان را بیماریها
افتد و زنا بسیار رسد از گرمی اگر راجع بود هوا تباه شود و بادهای سموم
جهد و اگر از شعاع آن وقت بیرون آمده باشد مردمان را درد سینه و گلو
و تبهای ربع بود و مرگ چهارپایان بود و بارانها اندک و ملخ بسیار بود و سموم
جهد و اگر در اسد بود حرب و قتال و فتنه افتد در ناحیت مشرق و مرگ
کودکان و بیماریهای شکم بسیار بود و ستوران را آفت رسد و مرگ بسیار
بود و علت در ناحیت مشرق اندک فرا آید و بارانها اندک بود و اگر مغرب
بود حال پادشاهان نیکو بود و ایشان را دل خوش بود و اگر راجع بود احوال
رومیان تباه بود و اگر از شعاع آنگه بیرون آمده باشد بزرگان را حال
تباه بود و مرگ افتد و جوانان را درد پا و بیماریها افتد و زمستان نیک سرد
بود و باران اندک و طعام اندک فرا آید و اگر در سنبله بود درد چشم
بسیار بود و حرب و خون ریزش بود در ناحیت مغرب و زلزله افتد و هوا

- کیرنه بد

تباه و خشک بود و اگر مشرق بود پادشاه را خطر هلاکت بود و اگر مغرب بود و پیران
اهل علم را دل خوش بود و فساد حال ایشان و اگر شمالی بود اندک باران و اگر
جنوبی بود و بدی حال هوا و اگر راجع بود خشکی هوا و اگر از شعاع آن وقت
بیرون آمده باشد درد چشم بسیار بود و سرها ضعیف و باد بسیار جهد و اگر در
میزان بود دزدان بسیار پدید آیند شر و فساد و فتنه بود در میان مردمان
و طاعون و عقرب بسیار هلاک کند و اگر مشرق بود دلیل کند بر بسیاری
رعد و برق و باران و اگر مغرب بود لشکر آرمیده باشند و هوا خشک
بود و باران اندک آید و اگر شمالی بود باد بسیار جهد و اگر جنوبی بود اندک
امتزاج هوا بود و اگر راجع بود هلاک بعضی از مردمان محترم و اگر از شعاع آن وقت
بیرون آمده باشد مرگ و دزدی بسیار بود و میوها اندک فرا آید و باران
و ابر بسیار بود و بیم و ترس بر مردمان غالب شود و اگر در عقرب بود
درد چشم بسیار بود و بیماریها افتد خاصه در ناحیت شمال و دزدیها کنند
و راه زنند و کشتها تباه شود و عمرت تمام بود و اگر مشرق بود و اندکی باران
بود و اگر مغرب بود درد چشم بسیار بود و بهایم بسیار بود و بهایم بسیار هلاک
و اگر شمالی بود خشکی هوا و قحط باشد و اگر جنوبی بود اعتدال هوا بود و اگر راجع
بود ملوک را بیماریها افتد و اگر از شعاع آن وقت بیرون آمده باشد مردمان را
درد و بیم بسیار رسد و مرگ زنان پیر بسیار بود و دزدی بسیار کنند و اگر در قوس
بود مرگ در ناحیت مغرب و ارمنیه افتد و قتال و خون ریزش و بیماری و پیرفه
و درد چشم بسیار بود و باران اندک آید و سرما بسیار آید و درختان را آفت
رسد اگر مشرق بود و صعبی گرمی بود و اگر مغرب بود مردمان را از ملوک زیانها
رسد و اگر شمالی بود خشکی هوا و آمدن باد و اگر جنوبی بود مردمان را کار آشفته شود

واگر راجع بود شهر و بلا بلشکر رسد واگر از تحت نور آفتاب آن وقت ظاهر گشته
باشد حرب و قحط و تنگی افتد در ناحیت مغرب و بیماریها و یرقان و درد چشم
افتد باران اندک بود و سرما و میوه‌ها را تباه کند واگر در **جدی** بود وبا
و مرگ بود در ناحیت جنوب خاصه در میان اعیان و میان اهل مشرق
و جنوب قتال و هوا خشک و غلها بسیار فرا آید و میوه‌ها اندک بود واگر مشرق
بود زر را آفت رسد واگر مغرب بود یا راجع مرگ اشراف بود و لشکرها
مصیبتها رسد و باران بسیار بود واگر شمالی بود تباهی مزاج هوا بود واگر
جنوبی بود مشله واگر از شعاع ظاهر گشته بود حرب افتد میان اهل مشرق و جنوب
و مرگ جوانان و زنان و کودکان بود واگر در **دلو** بود ملک مشرق کشته شود یا
تیر و بلاها بمردمان رسد یا باران و برف بسیار آید طعام بسیار بود در همه
بلاد و مکر در بلاد و دریا باره واگر مشرق بود کارها صعب بود واگر مغرب بود در دریا
قتال افتد و کشتیها غرق شود و زنان حامله را رنجها رسد و کارها سخت بود واگر
شمالی بود خشکی هوا واگر جنوبی بود تری هوا بود واگر راجع بود رعیت مخالفت
کنند با ملوک واگر از شعاع ظاهر گشته بود وبا در عالم پدید آید و در ناحیت
شمال حرب افتد و باران اندک بود و میوه‌ها تباه شود واگر در **حوت**
بود میان پادشاهان قتال افتد و ملک از دست بعضی بیرون شود و مهتران
و اشراف ضایع مانند بیماریها و تبها گرم بود در ناحیت جنوب و مغرب
ستوران گران شوند و باران و برف بسیار آید واگر مغرب بود حال
لشکریان تباه بود و زنان حامله را بچه بسیار از شکم بیرون شود واگر
راجع بود احوال مردمان مضطرب بود واگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته
باشد حال ملوک و اکابر به بود و باران اندک بود و طعام بسیار بود و

درد چشم بسیار باشد **آفتاب** اگر مستولی و سال خدا آفتاب بود پادشاهان را
زیان رسد و از اطراف دشمنان خیزند و عوام را مرگ بسیار افتد و در ناحیت
مغرب خونها ریخته شود و مردمان اشراف درویش گردند و درویشان توانگر
شوند باختلاف بروج تاثیر او مختلف گردد و بیشتر تاثیرات او در تغیر هوا
بود واگر در **حمل** بود آبها زیادت شود و طعام اندک فرا آید واگر از شعاع آفتاب
آن وقت ظاهر گشته بود نشاط و فرح بر طبع مردمان غالب شود و محبوسان
از حبس خلاص یابند ملوک بسیار عفو کنند حال ستوران نیک بود واگر در **ثور**
دلیل تنگی و بیماری یرقان و حرب و قتال و قحط و گرانی و تنگی طعام و زیانهای مردم
بود و بارانها بسیار آید و سرما سخت بود واگر از شعاع آفتاب آن وقت بیرون آمده بود
دلیل نیکویی احوال مردمان بود و خوشدلی و شادیهای ایشان بود بزنان و
سلامت غلها واگر در **جوزا** بود دلیل باد و بیماریها و طاعون و بسیاری باران
واگر از شعاع آفتاب بیرون آمده باشد مردمان را بیماریهای سوداوی پدید آید لا
وبا نباشد و سرما سخت بود واگر در **سرطان** بود پادشاه را سفرها افتد
و رعیت بدان شادمان نباشند و پادشاهی بر وی افتد که رعیت از وی عظیم
ترسند گرسنگی و قحط بود و باران اندک آید واگر در **اسد** بود پادشاهی نو بود
و از شهر بشهری شود با صلاح حال رعیت و ستوران و میوه نیکو بود واگر از شعاع
آفتاب ظاهر گشته بود پادشاه مالهای بسیار خرج کند و عامه مردمان سودهای
بسیار کنند و بسیاری مردمان که نعمت و حرمت نداشته باشند توانگر
گردند واگر در **سنبله** بود دلیل کند بر سلامت حال مردمان و حیوانات دیگر
و از زای ستور و بسیاری باران و کشت اگر از شعاع بیرون آمده بود
دلیل بود بر آسانی ولادت زنان حامله و نیکویی حال پیران و بازرگانان

وسلامت درختان وعزت طعام واگر در **میزان** دلیل کند بر دل تنگی وخوف
وهلاک مردمان وفتنهای بسیار ودر افتادن ملخ در کشتها وآفتی که در آن پدید
آید ودر جمله مطعومات واگر از شعاع بیرون آمده باشد دلیل بود که پادشاه عدل
کند وانصاف بکار گیرد واندیشه نکاح کردن کند ومردمان را بیماریها افتد
از غلبه خون وبادهای غلیظ وسرما سخت بود وبادها بسیار جهد واگر در **عقرب**
بود میان مردمان خصومتها ومنازعتها بسیار افتد واحوال شوریده بود
وبیماری ومرگ فراوان بود وآبها چشمه اندک بود واگر از شعاع از تحت
ظاهر گشته آبها بسیار بود وباد وبهار روان گردد ولیکن با پیکار عظیم باشد
وکشتها را تباه کند وزیان آرد واگر در **قوس** بود دلیل باشد بر تغیر ملوک و
صلاح حال اشراف مردمان وبخشها که جماعتی را رسد از مقدمان اهل صلاح
وبیماریها وکشتن وتباه شدن کشتها وغلها واگر از شعاع ظاهر شده بود دلیل
کند بر قوت حال وزرا وصلاح حال ملوک وپیشوران واگر در **جدی** بود
دلیل کند بر ارزانی نرخها وصلاح حال شراب ومیوه‌ها وروغن واگر از شعاع
آفتاب ظاهر گشته بود دلیل بود بر خلاف کردن زنان شوهران را وطاعت
نا داشتن ایشان را وصلاح حال وکسب وغله وبسیاری گیاه ونتاج گوسفندان
واگر در **دلو** بود دلیل پدید آمدن وبا بود درمیان مردمان وبسیاری پدید آمدن
ملخ وتباه شدن کشتها وغله واگر در **حوت** بود دلیل کند بر بیماریها که مردمان را
افتد اما خطرناک بود وبسلامت یابند وغله بسیار فراز آید وارزان بود
وبارانها بوقت آید ودر جمله سال نیکویی وفراخی بود وحال زندگان تباه
شود واگر از شعاع آن وقت ظاهر گشته بود دلیل بسیاری سیلها وبارانها وآمدن
آبها وسرما سخت وبرف بسیار بود **زهره** چون سال خداوند مستولی زهره

بود دلیل کند بر آنکه کار دین وشریعت قوت گیرد ورسمهای خوب وشعار
نیکو وسیاستهای پسندیده ظاهر شود وبعضی از جمله بزرگان هلاک شوند
خاصه از اهل عراق وحال مردمان نیکو بود وروی در ترقی آرد وشادی بسیار
بسیار باشد در عموم وحال ناشوی نیک بود وفرزندان بسیار پدید
آیند ودر جمله بلاد خصب وفراخی بود واحوال معدن نیکو بود ومردمان را
ازان بسیار نفعها بود وهوای سال معتدل باشد وبادهای خوش جهد
حال کشتها ودرختان خوب بود ومیوه بسیار آید آبها فراوان گردد
وکشتها را خوف غرق نباشد اما باعتبار بروج اگر در **حمل** بود دلیل قحط
وتنگی بود وبسیاری باران وباد واگر در شمال بود گرما سخت بود واگر جنوب
بود سرما بود واگر شرقی بود آمدن لشکر واگر غربی بود رعد وبرق وسرما واگر
راجع بود ارجاف آرد واگر از آفتاب در غایت دوری خویش بود
دلیل حرکت لشکرها بود واگر تحت الشعاع بود دلیل گفت وگوی بسیار و
اراجیف بود واگر ظاهر گشته بود دلیل عزم کردن سپاه واهل جنگ بود و
قوت حال ایشان وبارندگی بسیار در زمستان واگر در **ثور** بود دلیل خروج
خارجیان بود وشوریش حال مردمان وبختهای که زنان ملوک را رسد
وبسیاری رعد وبرق وباران واگر شرقی بود خوشی هوا واگر غربی بود سرما
اندک بود واگر شمالی بود خوشی هوا واگر جنوبی بود آشفتگی هوا واگر راجع
بود هول ودل تنگی بود واگر از شعاع بیرون آمده باشد نرخ سال نازل شد وگیاه
ونبات بسیار روید ومیوه وزر بسلامت بود وشادی وپاکیزگی بود و
واگر در **جوزا** بود مستولی تر وتباه بود واگر مشرق بود پیران را بختها ورنجها رسد
واگر مغرب بود گرمی هوا وخشکی واگر شمالی بود بادها جهد واگر جنوبی بود خشکی

هوا و اگر راجع بود ناخوشی بر مردم غالب بود و اگر از شعاع بیرون آمده
بود توالد و تناسل حیوان بسیار بود و هوا با اعتدال آید و اگر در **سرطان**
بود هوا تر و نیکو و خوش بود و بادهای بسیار جهد و اگر مشرق بود ملوک
و اشراف را نکبت رسد و حرکت لشکرها بود و اگر مغرب زنان ملوک
و اشراف را نکبت رسد و اگر شمالی بود گرما صعب بود و اگر جنوبی بود
شمالی بود و اگر راجع بود خراجهای بنجستی طلبند و اگر از شعاع بیرون آمده
باشد آبها زیادت شود و وادیها روان شود و غله و میوه بسلامت فرارسد
و اگر در **اسد** بود آبله بسیار بود و هوا گرم و آرمیده باشد و اگر مشرق بود
ملوک و زنان ملوک را نکبتی رسد و اگر مغرب بود ملوک غمها خورند و دل
تنگیها بینند و اگر راجع بود زنان ملوک را آفتی رسد و اگر از شعاع بیرون
آمده بود ملوک و اشراف عزم کنند با صلاح حال و چارپایهای و موی پدید آید و حشم
بسیار بود و سباع زیادت گردند و اگر در **سنبله** بود هوا خوش بود
میل بسردی و خشکی دارد و اگر مشرق بود بیماری افتد مردمان را و بعضی اشراف
بمیرند و اگر مغرب بود زنان را بیماری افتد خاصه در فصل خریف و اگر شمالی
بود خوشی و جنوبی شله و اگر راجع بود زنان ملوک را بیماری افتد و اگر از شعاع
ظاهر گشته بود درد و بیماری بسیار چنند زنان و کشتها نیکو بالد و در دریا
بادها سخت جهد حال میوها نیکو بود اما طعام گران شود و اگر در **میزان**
بود دلیل تندرستی و سلامت احوال مردمان بود و اگر مشرق بعضی از زنان
ملوک بمیرند و اراجیف افتد در میان مردمان و اگر مغرب بود نکبت
زنان اکابر بود و اگر شمالی بود بادهای سخت جهد و اگر جنوبی بود بیماری
بسیار بود و اگر راجع بود زنان را بیماری افتد و اگر از شعاع بیرون آمده

باشد شادی بر عموم عالم ظاهر شده باشد حال سبزی و گیاه خوب بود و اگر در
عقرب بود سرها سخت بود و باد بسیار جهد اگر مشرق بود و بعضی از اشراف را
نکبتی رسد و خونها ریخته شود و اگر مغرب بود اراجیف افتد در میان عوام
جنگ و جدال و آشوب افتد و اگر شمالی بود خشکی هوا و اگر جنوبی بود باران
آید و اگر راجع بود اکابر را بر یک حال ثبات نباشد و احوال ایشان شوریده
بود و اگر از شعاع ظاهر گشته بود سرما صعب بود و باران بسیار آید و سیلها
گذرد و اگر در **قوس** بود هوا خوش بود و بادها خوش جهد و اگر مشرق
بود پادشاهان را بیماری افتد اگر مغرب بود مهتران با یکدیگر بحسد شوند و
اگر شمالی باشد باد جهد و اگر جنوبی بود تری و آشفتگی هوا و اگر راجع بود
هلاک بعضی از اشراف و اگر از شعاع بیرون آمده باشد دلیل دوام شادی
پادشاهان و اندیشه کردن ایشان بود در کار ترویج و بازگشتن زاهدان
و عابدان از پارسایی و عبادت و صلاح حال ستوران و اگر در **جدی**
بود دلیل بسیار جستن بادها بود و اگر از آفتاب در غایت دوری بود
باران بسیار بود و نکبتی رسد بعضی اشراف را و کار مردان چنین بالا
بالا گیرد و اگر شمالی بود باد بسیار جهد و اگر جنوبی بود باران بسیار آید و اگر شرقی
بود نکبت اکابر بود و اگر غربی بود وانده و محن مردمان باشد و اگر راجع بود
بیمار از زن و مرد بیماری بود و اگر تحت الشعاع بود کسانی را که بر و بر آمده
باشد بیماری پدید آید و اگر از شعاع ظاهر گشته بود دلیل اعتدال سال و
خصب و فراخی بود و زمستان سرد بود و زنان را بشوهران اشتیاق اندک
و اگر در **دلو** بود هوا خوش گردد و بادها خوش و بارانها بوقت آید و اگر شمالی
بود باران اندک بود و تنگی قحط پدید آید و اگر جنوبی بود آبها مدد بود و چشمها

روان شود و اگر شرقی باشد آبها زیادت شود و غرق شدن کشتیها
و اگر غربی بود بیماریها افتد از رطوبت و اگر راجع بود سلامتی مسافران دریا کم
هوا و اگر در غایت بعد بود از آفتاب کشتیها بسیار غرق شود و آبها فراوان
گردد و اگر تحت الشعاع بود کشتیها را خطر غرق نباشد و هوا آرمیده بود و اگر
از شعاع ظاهر گشته بود بیماریهای بلغمی بسیار بود و باران فراوان آید و
وادیها روان شود و فراخی سال و اگر در حوت بود دلیل افراط رطوبت
یا گرمای عظیم و باشد که مزاج هوا خوش گردد و اگر در غایت بعد بود از آفتاب
بعضی اشراف و پیر هنگام از نکبت رسد و اگر تحت الشعاع بود بیماری افتد
مردمان را و اگر از شعاع ظاهر گشته بود حال زنان نیکو بود و بارانها سود کنند
آید و حیوانات آبی بسیار گردند و اگر شمالی بود آمدن بادها شکنند و اگر جنوبی
بود باران بسیار آید و اگر شرقی بود مهتر از نکبت رهد و اگر غربی بود از
بود و در میان مردمان آشوب و اگر راجع بود اراجیف و تشویش و دعها
بود و بیماریها افتد عطارد چون مستولی سال خدا بود دلیل بود بر افتادن
حربها و بزرگی گرفتن و اسیر کردن و بیرون آمدن عوام مردمان بر سر
مهتران و بیماری بسیار و تجاوز کردن مردمان از حد و شرایع و تعدی
نمودن و کشتن و راه زدن و فساد حال مسافران و بدی حال ستوران و
بیماری افتادن خاصه در آنچه مردمان را کار فرمایند و اندکی باران و گرما
سخت و جستن رعدها و افتادن صاعقها و بسیار غرقه گشتن کشتیها ناگاه بسبب
بادهای مختلف و خشک شدن چشمها و تباه شدن میوها بسبب آتش و
ملخ و بادهای درشت اما باعتبار بروج اگر در حمل بود مرگ زنان و
کودکان بود و باد نرم و گرما سخت بود و آبها زیادت شود طعام و شراب اندک

بود خاصه در ناحیت مغرب و اگر شمالی بود هوا تباه گردد و اگر جنوبی بود خوشی
مزاج هوا و اگر مشرقی بود خصومت و خون ریختن و مرگ اکابر بود و اگر غربی
بود مردمان را رنجوری آید بسیار بود و اگر از آفتاب در غایت دوری بیش
بود حرب و فتنه انگیزد و میان مردمان و دشمنی بسیار پدید آید و هلاک
شدن اشراف باشد و اگر تحت الشعاع بود باران بسیار بود و اگر از شعاع
ظاهر گشته بود مرگ بسیار بود و در ناحیت مغرب نتاج گوسپندان اندک
بود طعام گران گردد و عصیرها تباه شود و آبها زیادت گردد و اگر در ثور
بود قتال افتد میان اهل مشرق و مغرب و در ناحیت مشرق درد چشم
بسیار بود و موت اشراف مردمان بود و گرما سخت و بادها بسیار و بسیاری
آبها و تباه شدن طعام و اگر از آفتاب در غایت بعد بود مردن گاوان
و اگر تحت الشعاع بود بیماری ستوران باشد و اگر از شعاع بیرون آمده بود
و دلالت همان بود که با نفراد خویش یا تباه شدن کشتها و اگر سعدان بوی
ناظر باشند دلیل سلامت مردمان و اگر مریخ ناظر باشد حرب و فتنه
و اگر زحل ناظر بود از بسیاری آبها زیان گردد و اگر در جوزا بود حرب و
قتال افتادن مشرقیان و مغربیان و شمالیان را و هلاک شدن بعضی از
اشراف و طاعون و دنبله و دمامیل و جراحتها و ریشها افتد و مرگ بسیار
بود و اگر در غایت بعد بود از آفتاب وزیران و دبیران از خطر افتند و
هوا تباه گردد و وبا پدید آید اگر راجع بود بیماری بسیار افتد و فساد بحال مردمان
راه یابد و اگر تحت الشعاع بود همچنین و اگر از شعاع ظاهر گشته بود حربها و
قتالها افتد و طعام عزت گیرد و اگر شمالی بود بادهای گرم و سموم جهد و اگر
جنوبی بود خشکی هوا و اگر مشرقی بود مردمان را آفت بسیار بود و مردن یکی از

اکابر و اگر مغرب بود جمله کارها میانه بود و اگر در **سرطان** بود حرب افتد در
ناحیت شمال و مرگ بسیار بود و مردمان از ریشها و جراحتها افتد و اگر راجع
بود اشراف را خطر بود و اگر از شعاع ظاهر گشته بود حرب افتد میان اهل
مغرب و جنوب و اگر شمالی بود بادها جهد و سموم آید و اگر جنوبی همچنان که شمالی
و اگر مشرق بود ارجاف افتد و اگر مغرب بود مردمان از اول یکی و اندوه رسد
از جهة مهتران و اگر در **اسد** بود بیماریها و درد شکم و شانه بسیار بود خاصه از
ناحیت مشرق و گرما عظیم بود و بارانها اندک و درختان و کشتها تباه شود
و غله اندک فرا آید اگر در غایت بعد بود از آفتاب هلاک بعضی از ملوک بود
و اگر از شعاع ظاهر گشته بود وبا افتد در ناحیت مشرق و هوا گرم بود و باران
اندک آید و غله بسیار آید اگر زحل و مشتری و مریخ و زهره بوی ناظر باشند
دلیل بود بر قحط عظیم و اندکی عسل و شکر و اگر شمالی بود بادهای گرم جهد و اگر
جنوبی بود هوا خوش باشد و اگر مشرق بود مرگ یکی از اکابر بود و اگر مغرب
بود اندوهی مردمان و تخلیط کردن در کارها و اگر راجع بود گرمی هوا و اگر
در **سنبله** بود دلیل بود بر دردها و بیماریها و جستن بادهای گرم و سموم و
اگر در غایت بعد خویش بود از آفتاب دلیل ساقط شدن اشراف بود و بیمار
گشتن مردمان را و اگر تحت الشعاع بود بیماری افتد ملوک را و هلاک شدن
زنان اشراف بود و اگر از شعاع بیرون آمده بود غلها بسیار ضایع شود و
و اگر مریخ مقارن او بود حرب افتد در مغرب و دستور هلاک شود و اگر
شمالی بود خشکی هوا بود و اگر جنوبی بود خوشی مزاج هوا و اگر شرقی بود
بیماری اکثر مردمان و مردن مردی بزرگ و اگر راجع بود اراجیف بسیار
افتد و بیماری و هلاک زنی از اکابر و اگر در **میزان** بود بادهای سخت بسیار

جهد و طعام و شراب اندک آید و اگر شمالی بود باران اندک و ابر بسیار بود
و اگر جنوبی بود تخلیط هوا بود و اگر مشرق بود همچنان که جنوبی و اگر مغرب
بود بیماری سردم و تغیر هوا و اگر راجع بود فساد مزاج هوا و احوال مردمان
شوریده بود و اگر در تحت شعاع افتد بسیاری بیماری بود و اگر از شعاع ظاهر
گشته بود باد جهد و نواحی اعلام بود و اگر در مقارنه مریخ بود درد چشم بسیار بود
و با زهره اهل مغرب را جنگ افتد و با زحل مرگ اهل مغرب بود و اگر در **عقرب**
بود قتال افتد در ناحیت شمال و مغرب و برف و باران بود و بادهای رسیده
و اگر شمالی بود هوا خشک بود و اگر جنوبی بود هوا خوش و اگر مشرقی بود
ارجاف خون ریختن و اگر مغرب بود مردمان اختلاط کنند بکار بسیار پنهان
و اگر راجع بود مهتران از اول تنگی رسد و اگر در غایت دوری بود از آفتاب
خبرهای ناخوش و بد افتد و حرب و قتال بود و اگر راجع بود احوال لشکر شوریده
بود و اگر تحت الشعاع بود ملوک و اشراف را دل تنگیها بود و اگر از شعاع بیرون
آمده بود مردمان را در میان وشانه بود و حرب افتد در ناحیت شمال و اگر
در **قوس** بود دلیل حال صلاح ملوک بود و افتادن فتنه میان اهل مغرب و
جنوب و باران اندک بود و برف بسیار و غله اندک فرا آید شراب بسیار
بود و اگر در غایت بعد بود از آفتاب ملوک و سپهداران معروف را
خطر هلاک بود و اگر راجع بود بلا افتد در ناحیت قهستان و اگر تحت الشعاع
تندرستی مردان و زنان و مهتران و اشراف را رسد و اگر از شعاع ظاهر
گشته بود حرب و فتنه افتد و درد اندامها و چشم و اگر شمالی بود بادها جهد
و اگر جنوبی بود هوا آشفته بود و اگر شرقی بود یکی را از اکابر نکبت رسد
و اگر راجع بود زیان مال اکابر و تندرستی مردمان شام و اگر در **جدی**

بود قحط و فتنه افتد در ناحیت مشرق یا بیماریها و مرگ اطفال و هوا را میل بخشکی بود
و وبا پدید آید بادها بسیار جهد غله بسیار بود و چیل اندک و اگر شمالی بود
وخوشی هوا و جنوبی همچنان و اگر شرقی بود افتادن وبا و مردن بزرگی
و اگر غربی بود کسی نشستن را پسندیده بود و اگر راجع بود مردمان در کارها
کاهلی کنند و فراغت طلب کنند و اگر از تحت الشعاع زیادت شده بود
در حدود مشرق فتنه افتد و بیماریها بود از گرمی و مرگ کودکان و
زنان و بسیاری طعام و مقارنه زحل کمتر آید و مشتری هم بکاهد و اگر در
دلو بود ملخ بسیار پدید آید مزاج هوا معتدل بود اگر راجع بیماریها بسیار
و اگر در غایت دوری آفتاب بود ملوک و اشراف را خطر هلاکت بود و
اگر تحت الشعاع بود مردمان سفر اندک کنند و منفعت نگیرند و اگر از شعاع
بیرون آمده بود بیماری و یرقان بسیار بود و اگر مشرق بود مرگ یکی از
اکابر بود و اگر مغرب بود مردمان را علت و بیماری بسیار بود و اگر راجع بود
دلیل اندکی سفر بود و اندک منفعت از سفر و اگر در حوت بود حشرات
بسیار پدید آید و بادهای فراوان آید و هوا سرد بود و آبها و حیوان
آبی بسیار پدید آید و مرگ افتد در میان مردمان و اگر در غایت دوری
بود کشتیهای بسیار غرق شود و اگر شمالی بود بادهای جنوب جهد و اگر
جنوبی بود بخلاف شمالی و اگر شرقی بود غرق شدن کشتیها و اگر غربی
بود بیماری اکابر و پیوستگان ملوک و اگر راجع بود بسیاری باران و ریح
و اگر از شعاع بیرون آمده باشد بسیاری مرگ در جنوب و آمدن باد
و اگر مشتری بشمس نزدیک بود طعام ارزان باشد فراخ سال بود در راس
و ذنب درین طوالع که یاد کردیم اگر راس در حمل بود دلیل شدن احوال [illegible]

بود و هلاک شدن بعضی از ملوک و تغیر خبرها و نو شدن ملک و اگر ذنب در حمل بود
دلیل کند که از پادشاهان رعیت را زیانها باشد و رنجها رسد و فرمان
چینی را اکابر بلندی گیرد و مرگ گوسپندان و اسپ بود و اگر در راس
ثور بود سالها سلامت باشد و اگر ذنب در ثور بود دلیل تنگی
حال مردمان بود و اگر راس جوزا بود دلیل اندکی بیماری بود و خوشی
نسیم هوا و اگر ذنب در جوزا بود دلیل خون ریختن و قحط و تنگی و وبا و مردن
بسیار بود و اگر راس سرطان بود بر تجارتها سود بسیار کنند و منفعتهای
عظیم گیرند و اگر ذنب در سرطان مردمان بسیار در آب هلاک شوند و
بلاها و نکبتها رسد و اگر راس در اسد بود پادشاه بر دشمنان خویش ظفر یابد
و خوشدل و شادکام باشد و حال رعیت نیکو بود و اگر ذنب در اسد
بود حال ملک مضطرب بود و مردمان دون و ناکس بر وی غوغا کنند
و خیرگی نمایند و اگر راس سنبله بود خداوند ضیاع بعمارت و باغ
و درخت نشاندن راغب بود و نعمتها فراخ بود و سال نیکو بود و اگر
ذنب در سنبله بود مرگ چهارپایان افتد و سال تنگ و سخت بود و اگر
راس در میزان بود شادیها بود در عموم خاصه مردان از بازنان و حال
زنان بلند گردد و مردمان با یشان رغبت کنند و اگر ذنب در میزان
بود خونها بسیار ریخته شود و بیماریهای کشنده بسیار کنند و اگر راس عقرب
عقرب بود منازعت و عداوت و حربها افتد میان خلقان خاصه در میان
عرب و ظلم و جور بسیار کنند و ملخ بسیار پدید آید و اگر ذنب در عقرب
بود احوال شوریده بود و فتنه بسیار بود و بدان سبب خونها ریخته شود
و تنگی و گرانی بود و اگر راس در قوس بود ملک از شدتی بشدتی نقل کند

وبدی حال او بود و اگر ذنب در **قوس** چنین باشد و و دوزها حالی ترقی کنند
و روی در بلندی آرد و ستوران بسیار هلاک شوند و نه کار زا قوتی بود
و اگر راس در **جدی** بود حال نیکو بود و هوا معتدل و کشت و گیاه خوب
بود و اگر ذنب در **جدی** بود بدی و سختی و زلزلها و خرابی افتد و اگر راس
در **دلو** بود حال عوام و مردمان نیکو بود و کار معیشت خوب و شایسته
و بود تنگی باران و باد و اگر ذنب در **دلو** فشار رسد و از مار و کژدم رنجها
رسد و اگر راس در **حوت** بود آبها منتفع بود و ماهی بسیار صید کنند و اگر ذنب
در حوت بود غرق بسیار افتد و خانها خراب شود و علما را آفت رسد
و مردمان بسیار میرند و برف بسیار آید **در احکام سهام در تحویل سالها**
چون خواهی که احوال هر یک سهم بدانی نگاه کن بموضع سهم و بدان کوکب که
مستولی باشد بر وی اگر مصلح باشد دلیل کند که آنچه صلاح بود و اگر مفسد
بود آنچه فاسد بود و گفته اند که صلاح و فساد آنچه از خداوند حد سهم
بدانند که هر که خداوند سهم از فساد بری بود و از منحسه دور و نیکو حال
و قوی دلیل کند که آنچه از آن سهم رسد و نیکوی آرد و اگر حال خداوند
حد سهم را منحوس کنند آفت از آن رسد و خاصه آن موضع شان و
همچنین نگاه کنند اگر بقوت ذاتی قوی باشد آنچه بخویشتن آید و نیکو
حال بود و اگر بقوت عرضی قوی بود مردمان طلب کنندش و اگر بقوت
ذاتی ضعیف باشد آنچه بد حال بود و اگر بقوت عرضی ضعیف بود مردمان
محتاج وی باشند و همچنین از جهت گرانی و ارزانی آنچه نگاه کن بدان
کوکب که دلیل وی بود در وقت اجتماع و استقبال که پیش از تحویل سال بود
و همچنین در وجه اجتماعات و استقبالات که در جمله سال باشد از

و ماهیان را

قوت و ضعف صعود و انحطاط اندر فلکها و سعادت و نحوست و بحسب
آن حکم می کن از گرانی و ارزانی معلوم باشد و الله اعلم **بودن کواکب
بجدها** چون زحل بجد خویش بود مولود بزرگ و شریف و خواسته
دار بود و لیکن بیماریها سخت دستش بود اما سهل گذرد و مردمان بی
حاجتمند بوند و اگر سعد نظر کند به بود نیز بهتر بود و چون زحل بجدها
مشتری بود و مولود خواسته دار بود و لیکن خواسته هلاک کند با ول
جوانی با کرامت باید بزرگ و نام بردار بود و چون در سی و هشت سال
باز فرزند آیدش از وی نیکویی بیند و اگر ستاره سعد از نیز خویش
بوی نگرد نیکویی یابد تربیتش و اگر زحل بجدها مریخ بود ما در و پدر مولود
درویش بوند و حقیر و غریب و مولود خواسته ایشان را هلاک کند و یکی
خواجه از خویشان وی کشته شود ما برادر وی خسته شود با آهن و با تحکیک
اندامش بگذارند و نهند و کارش همچنین باشد و دو سال بغربت رود و اگر
سفرها بوی نگرند از همه بد بهار بهند و اگر زحل بجدهای زهره بود مولود در ادرد
چشم بسیار بود و پدرش پیش از مادر بمیرد و از دو زن فرزندان بود و شش
و عیش او میانه بود گاه بهتر و گاه بتر تا سی و شش سال و شادی یابد و
بجایگاه امامان رسد و زنی بزنی کند تا خواسته و عاقبتش نیکو بود و
اگر بجدها عطارد بود مولود در امضرت رسد بسبب زنان و فرزندش
بمیرد و زنش هر زمان بار نگیرد و باز فرزندان آیندش و رنج بسیار از
گردن رسد و باشد که دختران بوندش و اما مولود هیبت ناک بود
و زنی مردمان شکوه دارد و از قبل حکام آزار رسدش و مار جهان
درویش شود که نان نیابد تا بمرد و باشد که اسیر گردد و اگر بجدها

بوی نگرند ایمن بود و از رنجها سلامت یابد **دلالتهای مشتری** بجدهای
خویش بود مولود کارهای بزرگ دارد و بزید با فرزندان فرزندیا شند
و زنی باشدش شریف و توانگر و هرگه که مشتری بجدهای خویش رسد
اندر هر نواحی که باشد مولود و خواسته دهدش بدان روزگار و اگر
سعدها بوی نگرنده بود مولود معاشش نحو بدان خاصها بزرگ نماید
از بهر گردش زمانه بروی و اگر سعدی بروی نگرنده باشد از همه بدی
برهد و اگر مشتری بجده و زحل بود هرچه دارد از خواسته همه هلاک شود نیز
و سخت درویش گردد تا پنج و دو سال و باز عاقبتش نکو شود و اگر مشتری
بجدهای مریخ بود دلالت کند بدانکه بلاها چند و مرگش بد بود و باشد
که بحوالی بمیرد و اگر سیاد تنها بوی نگرنده بود فرزندان بوندش و سر سود
پس بمیرد و اگر مشتری بجدهای زهره بود مولود زنان را نزیان کند نکو روی
و رنجها چند بسبب زنان و کارهای ملکان کند و باشد که معیشت وی
از بازرگانی بود و کاشته بود بر خواستها مردمان دگر استها یابد و علمها
بایدش نیکو و باشد که خزینه دار بود سلطان را و این ملکان باشد
و شادمانه بود و عمرش محرسی و اسبای بود و اگر مشتری بجدهای عطارد
بود مولود بس نیک بود و شادیها چند بسبب زنان و فرزندان و هرگز
درویش نشود و بمرتبه امامان دین رسد و باشد که ولایه بودش
و بر شهرها توانگر شود و صنعت بسیار بودش و پارسا و راست گوی
و عاقبت نیکو بود و گر بخانه خویش بود نکوی زیادت بودش و الله
اعلم **دلالت مریخ** بجدهای خویش مولود شرف یابد و بیشتر کسب
صلاح ولیکن تازید بسفرها اندر بود و دلیر بود و شوخ روی و گردنده

بکار خویشتن رود آهنگ و جنگ کند و صلاح به گرفتن و حرب اسپان
و اگر سعدی بوی نگرنده بود ولایت بودش بر مردمان و خواسته بود بس
بسیت و ورود دشمنان بسیار بوندش و اگر سعدها بوی نگرنده باشند
بزرگی بفزایدش و عاقبت نکو بودش و اگر مریخ بجدهای زحل بود مولود
و مرگ فرزند و مرگ برادران چند و او نیز کشته شود و اگر سعدها بوی
نگرند دلالت کند بر داشتن و سلامت یافتن از بدیها و لکن خواسته
هدر به کند و چون مریخ بجدهای زحل بود همه رنجها بدان روزگار بلاها
رسیدش و میتیها تا مریخ از حدهای زحل بیرون نماید و چون سی و دو
سال شود خواسته یابد و نیک بخت شود و فرزندان بوندش و اگر
مریخ بجدهای مشتری بود مولود خواسته دار بود و نیز بیماری رسیدش
و هوشش از وی برود و پسر آتش بیمرند و سفرهای بسیار کند و سقم رسیدش
و خصومتها رسیدش و اضطرابها بودش و اگر سعدها بوی نگرنده بوند
با محنتها کارش مختلف بود گاه نیکو بود گاه دشوارتر و اگر مریخ بجدهای
زهره بود کارش بد بود و بسبب زنان و باشد که با زنان بدلایه یکرش
و خواری رسیدش و هر فرزندی که باشد بمیردش بخوردی و باشد
که خواسته بسیار زبان سرسه کند و مخالف دین بود مار و ورنا راحت
دوست دارد و خواسته او برود و سفرها کند و زنان زن کند نه اندر
خور و خویش و حذر باید کردنش از سبب آن زن و بدان روزها که
مریخ بخانه خویش بود سک بود و یا بد آمیخته بودش و اگر مریخ بخانه عطارد
بود مولود هرچند نکویی کند بجای مردمان سپاس ندارد او وی مردم را
دشمن گردند و بی ادب بود و ناکننده و خشم گیرنده بر زن و فرزند

خویش بی منفعت عامه روی بسوزند و کسی دیگر را خواهند و اگر چه بوی گزند
برد از بلا باز رهد والله اعلم **دلالت زهره** اگر زهره بحدهای خویش بود
مولود شادکام بود و زنان دوستدار اندش و کنیزکان بوندش و باشد که بجای
امامان رسد و مردمان شهر دوستدار اندش و هر وقتی که زهره بحدهای
خویش بود به همه جهان آن روز کار حاجتهای بر آید و اگر زهره بحدهای
زحل بود مولود را غم رسد بسبب زنان و زنی را زنی کند شوخ روی و بی
شرم و بدزبان باز دست باز دارد دش و دیر بی زن باشد و باز زنی
زنی کند و پیر از اندر خور خویش و بکار زنان اندر مانده بود و اگر
زهره بحدهای مشتری بود مولود ظفر یابد بهر کاری که دست بوی اندر
زند و دانا و نام بردار و دلیر و معروف بود و بنزدیک ملوکان و خواسته
محبوب بسیار و مهتر اهل و بیت خویش بود و ایشان او را مطیع بوند و زنی
بودش خوب و خردمند و مبارک و عاقبت او نیکو بود و اگر زهره
بحدهای مریخ بود مولود را از زنان روزی نبود و زنا کند بسیار پیچی رسد و اگر
زهره بحدهای عطارد بود مولود را بری پیش آید بکار فرزندان و زنی را
زنی کند و از وی نیکوی آید و منفعت و کارهای ملکان یابد و نیک دبیر
بود و بندگان بوندش بزرگ قدر بود و اگر بحد دو جسدین بود کار او سخت
بلند بود و اگر بعضی بحدها بوی نگرنده بوند عیش و شور بده بود والله اعلم
دلالت عطارد اگر عطارد بحدهای خویش بود مولود شادکام بود
و بزرگ قدر و خداوند امر و نهی و دبیر نیک و مهتر خاندان خویش
و فصیح و متواضع و ستوده و بندگان بود و بهشتی خواسته گردکننده
بندگان او بآسانی بود و لیکن

احکام سهام موالید از قول استاد بیهقی

سهم السعاده دلیل بود بر حال جسد و روز از آفتاب گیرند تا به ماه و بشب
مخالف این اگر این سهم در طالع بود بری از نحوس و تحت الشعاع بود
مولود صحیح المزاج و نیکو و نیکو رسد باشد و اگر بخلاف این باشد
ضعیف مزاج و اگر تحت الشعاع باشد از سلاطین رنج بیند و اگر سعدی
بوی ناظر بود مولود متنعم بود و توانگر و خوش زندگانی **ب** اگر مسعود بود
بسیار مال بود و مالش بی رنج بدست آید و از اموال سلطان روزی مند
باشد و اگر هیچ کوکب سعد و نحس بوی ناظر نباشد قوت او روز بروز
بدست آید و از اموال سلطان روزی مند و اگر هیچ کوکب سعد و نحس
بوی ناظر نباشد قوت او روز بروز بدست آید و اگر منحوس بود
بدحال حسب الحیثیه باشد **جـ** سعادت خویشان و برادرانش بود و اگر
صاحب عاشر و صاحب ثانی عشره بوی ناظر بود او مهتر زندان بود
اگر نحس با سهم در ثالث باشد خویشان او هلاک شوند و اگر با این همه صاحب
ثالث تحت الشعاع بود مولود را خویش و خواهر و برادران نبود **د**
اگر مسعود باشد و صاحب او هم مسعود دلیل کرامت بود و منزلت خویش

و عزیز بود نزدیک مادر و پدر و اگر منحوس بود رحمت س ماید و حال مادر
و پدر رشیج بود **ه** اگر مسعود حال فرزندان او نیک بود و از هدیه روزمند
بود و اگر منحوس بود فرزندانش تباه شوند و از ایشان رنج بیند **و** حال
مولود بد بود اگر نحسی نظر دارد او را اینچنک باشد که اسیر کنند و اگر نحسی
دیگر با نحس نظر دارد از بندگی نجات نیابد و اگر صاحب سادس
راجع بود مولود خود تربیت نیابد **ز** اگر مسعود بود دلیل تزویج نیکو بود و
از زنان خیر یابد و اگر منحوس بود صاحب سابع همه منحوس بود مولود
زن نکند و رنامی وارند و خصومات بسیار کند و اگر تحت الشعاع باشد
با صاحبش نکاح نهانی کند **ح** اگر مسعود بود صاحبش مسعود مرزوق باشد
و از مواریث و اوقاف و امثال آن اگر منحوس بود کارها کند که در آن
هلاک او باشد اگر صاحب طالع راجع بود تا منحوس تربیت نیابد **ط**
مسعود صاحبش سفر بسیار کند و اگر صاحب طالع اندر تاسع بود تا سهم تاسع
سفر کنند که هرگز با وطن خویش نیاید و مسعود و با ورع باشد و اگر
منحوس عمر در غربت و ول و کراب کند زاند و بددین باشد
ی و صاحبش مسعود ملازم درگاه سلاطین باشد و معاش او از آن
جهة باشد و اگر منحوس بود برتبتش بخت بود چندانکه عمرش می‌فزاید
نحوست افزاید **یا**

اگر صاحب سهم منحوس پس بدبخت بود و اگر صاحب طالع راجع بود مولود

خود عمر ساند و اگر صاحب سهم بصاحب ثامن منحوس با صاحب رابع
مولود خویشتن بخشد و اگر برج منحوس بود خویشتن را این هر دو درجه
بطالع یا در درجه باشد که طول و نهار ایشان برابر باشد و ناظر باشد
بیکدیگر یا ناظر باشد این خداوند روح هیلاج یکدخدا و کر ناظر نباشد
بدرجاتی که آن درجات بطالع ساعات دور مقابل باشد کدخدائیت
را نشاید پس نگاه کنیم بصاحب شرف آن برج اگر ناظر باشد با مصحح
باشد بدرجه طالع یا بساعات نهار کدخدائیت و صاحب شرف آن
برج هیلاج باشد و ساقط باشد برآنکه درجات نباشد بصاحب مثلثه
نگاه کنیم و همچنین بصاحب حد و وجه اگر همه ساقط باشند از موضع
و هیلاج و بدین درجات باشد که یاد کرده آمد هیلاج دیگر طلب کنیم
کدخدا و دیگر زیرا که هیلاجیت را نشاید انگاه در پیت شود مر او را که کد
خدائیت کی از برج مراعی ناظر باشد یا شایسته مر کدخدای را و کر برج
باشد ناظر و هیلاج با سر ساقط باشد این مولود در وقت بمیرد و کر شمس
و قمر در خانهٔ خود باشند در شرف خود و هیلاج باشد که خدا الطلب باید کرد
کر ایشان هم هیلاج باشد و هم کدخداه **اما عطیت کدخداه** و چونکه خداوند
حقیقت شود نگاه کنیم اگر این کدخداه در وتد باشد از او تاد و مستقیم السیر
باشد و نیکو حال و محترق نباشد دلیل کند بر عطیت کبری خود سالهای تمام
و اگر راجع باشد و در وتد باشد دلیل کند که بعد سالهای شمسی شهود
و شمس و گر محترق باشد دلیل کند که بعد سالهای کبری خود ایام و گر
در مایل وتد باشد و مستقیم السیر باشد و دور باشد از شعاع نحوس دلیل
کند بر عطیت وسطی خود سالهای تمام و گر راجع باشد دلیل کند بعد سالهای

وسطی خود شهور شمسی و گر محترق باشد دلیل کند بر عدد سالهای صغری
و گر منحوس بود دلیل کند بر عدد سالهای صغری و اگر منحوس بود دلیل کند بر
عدد سالهای صغری بساعات چه گفته اند متقدمان این صناعت اگر
کدخدا وتد باشد دلیل کند بر عطیت سالهای کبری و اگر در مایل وتد
باشد سالهای وسطی خود و گر زایل وتد باشد دلیل کند بر سالهای صغری
خود و اگر درین حالها نقله شود از قوت ذاتی و عرض نصیب باشد و قوی
حال زیادت کند باندازهٔ آن عطیت ماههای دیگر یا ایام یا ساعات
باندازهٔ قوت خود و اگر نقصان باشد از قوت ذاتی و عرض نقصان
کند بمقدار عطیت خود شهور یا ایام یا ساعات **اما عطیت کواکب**
سالهای کبری شمس صد و بیست سال و سالهای وسطی **لط** سالهای نیم سال
شمسی سالهای صغری **یط** سالهای شمسی کبری قمر **قح** سال است و سالهای وسطی
لط و نیم سال شمسی و سال صغری که سال شمسی بود سال کبری زحل **نز** سال است
شمسی و سال وسطی **مج** و نیم سال است شمسی و سال صغری زحل **ل** سال شمسی سال
کبری مشتری **مه** سال شمسی و سال وسطی مشتری **عط** سال شمسی و سال صغری
مشتری **یب** سال است و سال کبری مریخ **سو** سال است شمسی و وسطی وی **م** سال و
نیم سال صغری **یه** سال شمسی و سال کبری زهره **قب** سال شمسی و سال وسطی وی
مه سال صغری وی **ح** و سال عطارد **قعو** سال و سال وسطی وی **مح** سال و سال
صغری وی **ک** سال والله اعلم بالصواب **اما آنچه زیادت عطیت**
کوکب بر عطیت از کدخداه و آن کوکب که زیادت کند
بر عطیت کدخدا چون ناظر باشد مشتری و زهره و عطارد و قمر و اگر
مسعود باشند و اگر منحوس باشند نقصان کنند و راس پس اگر زهره و مشتری

بر وی ناظر بود و بکدخداه عطارد و اگر مسعود باشد ناظر باشد بمقارنه یا بتثلیث پس
هم زیادت کند آن دولت که نقصان کند از سال عطیت چون ناظر باشند
چهار اند شمس و مریخ و زحل و عطارد و چون منحوس بود و ذنب پس اگر شمس
و زحل و مریخ و عطارد منحوس باشند بنظر مقارنه و تربیع و مقابله و ذنب
از مقارنه نقصان کنند و سال **اما کوکب که زیادت کند**
اگر در وتد باشد آن کوکب که زیادت کند یا نقصان آن بر عطیت کدخداه
وتد میبینند هر یکی دیگر را بعدد سالهای کند و اگر در مایل وتد باشد که نه بینند هر یکی دیگر را
بعدد سالهای صغری شهور زیادت کنند یا نقصان کنند **گفتار در ابتدای اقتضای**
طبقات مردم از احکام و چون ظاهر کرد احکام مولودی بدانیم بایسته تر
چیزی که بباید دلایل کواکب مزاج شهرها معلوم باید کرد و طبع جایها گرم و سرد
و سیر و دلیل آن اوزهره باشد حکم کنیم که چنین و چنین باشد چه آن
شهرها سپاهانست و ترکستان سپاهیست اما چون دلیل زهره باشد
با دیگر کواکب از آن رنگ مردمان آن شهر باشد و همچنین سیه ادر وم اگر
زنگی بر سید و زحل گونه باشد بتوانیم گفت که سیاه باشد و چون آن موضع سفید
آنست و نیکو رویان حکم کنیم که سپیدی باشد که بگندم گون زند مقداری و
از آن گونه که مردمان آن شهرها اند بانک گونه فرو میشود چه اختلاف گونه
بشهرها و غذاها حقیقت توانیم کرد چنانکه غذای مردمان گونانه و ترکی بود خلاف
غذای مردمان شهرها باشد و غذای مزاج هند بر خلاف غذا از مزاج اهل خراسان
باشد و نعمت خراسان بر خلاف نعمت هند مسرب باشد و همچنین طبقات
مردمان نگاه داریم چون طبقه ملوک که چون فرزندان ملوک باشد
مرطبات و طبقات شان میانه بود و طبقات درویشان و ازین هر طبقه بسیار

ما صغر اکثر زیادت

کونه دلیل باشند بر احوال ایشان و رمزی درین کتاب پیدا کرده شود پس
طبقه ملوک را بسعادات آن یاد کنیم و حکم کنیم بزیادت ولادت و رحمت
سلطان مست سه با گرفتن و بخشم او هلاک شدن مردمانرا آنچه فروتر باشد
مرتبت سعادت کواکب حکم کنیم بعمل سلطان و نواخت و خلعت یافتن
ملوک و بزرگان دولت و بر جایگاههای وسی توانا شدن و کامروا بودن
و آنچه مردمان او اسباط باشند بسعادت حکم کنیم بزیادت مال و پیدا
شدن راحت و گذاشتن همه شغلها و عزیز و مکرم بودن در دل خلقان
و خداوند شدن بعضی از زیردستان و مهتر قومی از بازاریان و آنچه فرو
مایه تر باشند حکم کنیم بسعادت کواکب بر یافتن مراد دل و فارغ بودن از
کسب و یافتن صدقات و صلات از مردمان و سیر
بودن شکم از خوشی و طعام تا این معانی را تامل کنند انشاء الله تعالی **گفتار**
در خواص دلایل بروج طالع مولودی مرد و زن راه طالع هرکه بطالع حمل زاید
مر حمل را سه وجهست وجه اول مریخ راست و وجه دویم شمس راست و سیم
زهره راست هرکه بر وجه اول زاید گونه او سرخ بود و نیز سرخ موی با
و پاکیزه پوست و صافی باشد یا تیره باشد بزرگ دست و پای گشاده ابرو
و موی او نیز باشد و بسیار سفر باشد و هرکه بر وجه دویم زاید دوش و
یا سه ی باشد که اندک قدر بسرخی زند و نیکو چشم و سیاه موی تنک موی
و پاکیزه اطراف باشد و حریص باشد در کارهای بزرگ مست و رمت و
تمارکن باشد و پیوسته نالد و رنجور باشد و هرکه بر وجه سیم زاید باشد
لون او سپیدی باشد که اندک بسرخی زند و پرون پوست و صافی با
دوزی سکون قوی و با هیبت و خداوندی فرهنگ و خرد بلند همت

و خوش خوی باشد و تن آور و دلاور باشد و مهتر شود و بر سر قومی بزرگ
شود هرکه بدین برج زاید نکو قامت بود و بسیار موی در چشم وی
اندک قدر بسرخی زند و بزرگ تن بود و پیوسته ابرو باشد بر پیشانی
او خالی و یا علامتی باشد با صفرای بود و مزاج متحرک باشد و شجاع و دلیر باشد
بر یک خبر و بر یک کار ثبات نکند و برای خود مغرور بود و مر او را از چهار پایان
نصیب بود و بچه از مادر شیر کسی نخورد و دو پید از مزاج بود و طرب در مادران
شود چنانکه مخوف باشد و مالی یابد از جایی که امید ندارد و میان او و برادران
موافقت نباشد و از یکدیگر بپرهیزند و نکو عاقبت باشد و مبارک پی باشد
در هرچه شروع کند و اندک فرزند باشد و بیشتر علامت بر سر و روی
بود و بجوانی و نورسیدگی بیمار بسیار کشد و بسیار حجامت و از آب یا هوا آفت رسد
باید ترسید مر او را از پانزده سالگی و چون بگذرد و از آن بچهل و نه سالگی
و شصت و شش سالگی و مر او را درد سر بود و با بیماریها در دیر پیدا شود و
و اندک سفر بود و بجوانی نورسیدگی بسیار دوست بود و گر سفر کند مدتی
دراز بماند در آن سفر عمل سلطان مر او را موافق بود خاصه در میانه عمر و او را
از سلطان رنج بسیار رسد در دولت و منزلت بسیار بود و لیکن از هیچکس راحت
نه بیند و بسیار دشمن بود والله اعلم و احکم **طالع ثور** هرکه بطالع ثور بود مر او را
سه وجه است اول مر عطارد راست و دوم مر ماه راست و سیم مر زحل را
هرکه بر وجه اول آید نیکو روی نیکو موی باشد سپیدی باشد که با سبزی زند
نکو چشم باشد و پاکیزه پوست گشاده ابرو و بزرگ گوش بسطبر اطراف
باشد زیرک و با علم و ادب باشد خداوند فهم و خرد و تربیت بیمار کن و بر
اندام او دمیدگی بسیار بود از بیماری یرقان و تنگ کرده رنجور شود

وهر که بر وجه دویم زاید گرد روی باشد و سپیدی باشد که بسبزی زند و متحرک
باشد و نیک موی و صافی پوست و قوی اندام و نیکو اطراف و باریک استخوان
و بر پوست اندک موی تن باریک و نرم موی خورد گوشت و هر که بر وجه
سیوم زاید سیاه چرده بود یا گندم گون خورد چشم خورد زنخ و گشاده ابرو
و پهن پیشانی و شیرین تن و تمکین و پاکیزه اطراف و نیکو انگشتان
طبیعت را اندک نزل هموار موی باشد نیکو چشم و نیکو اندام و در وی بهر
ترک سر و بینی و گشاده ابرو و مقداری بر جانب چپ میل کند و بر ابرو
خال دارد و بر پشت او علامتی یا خالی و سلطان مر او را موافق بود و
مزاج او سوداوی و ثابت رای و قوتی عزم و نیکو خلق مزاج روی و دو بینی و دو
روی و خورده و دوستدار لهو و طرب و از ستوران سم شکافته روزمند
بود خاصه از گاوان ماده و از تجارت بسیار فایده و زنانی مال و ملک
وی پیدا آید و بیع و شری و مسعل و صنایع و هندسه و حساب در جوانی
رنجها بیند و مر او را از دزدان آشکار رسد و مکرم و عزیز باشد در میان
اهل بیت خود و اقربا و محتاج او باشند و مخالف شوند و بر وی حسد
کنند و مبارک باشد بر مادر و پدر و بسیار فرزند بیشتر ماده و به زن کند
و آنچه دوست دارد بیرون اندر مر او را از آتش آفت رسد و یا از ستوری
و مرگ او را از شش و بباید ترسید مر او را از بیست سالگی و چهل و پنج
سالگی و هشتاد و دو سالگی و سفر مر او را موافق باشد و سفر خشکی مر او را
بهتر از سفر دریا و اند و بکی شود از جهة سلطان و بسیار رنج رسد و
بازراحت بیند و دوستان بر وحسد کنند و از دوستان بخیر باشد
و بسیار دشمن بود و از ایشان باید ترسید **طالع جوزا** هر که بطالع جوزا

زاید مر او را سه وجهیست اول مشتری را و دویم مریخ را و سیوم شمس را هر که
بر وجه اول زاید گونه وی سپید باشد و مقداری بسرخی زند رحیم دل
میش چشم و باریک ابرو و کشیده روی باریک بینی و گشاده ابرو و خداوند
دین و باریک انگشتان سطبر استخوان و هر که بر وجه دویم زاید لون او
سرخ باشد میش چشم و باریک اندام و پیوسته ابرو و باریک سر انگشتان
خورد و پای بزرگ ساق و پهن ساعد و نیکو روی و باریک موی و در
سر وی بیماری پیدا شود و مدتی دراز کشد و چون پنجسال و نیم بسیار رنج
بیند تا سه سال و نیم بگذرد و دوستدار حکمت باشد و حک و هر که بر وجه
سیم زاید لون او روشن و درفشنده باشد و یا سپیدی که بسرخی رنگ
نیکو قدر و نیکو موی باشد و نیک موی دراز از وقت ولادت تا شش
ماه در رنج باشد و بیماری پیدا کند در سر و چون چهار ساله شود نهایت
بیمار شود و رنج بیند و نیکو اطراف و سطبر استخوان دراز اعضا و خورد
سر و بزرگ گوشت باشد و هر که بدین برج زاید گونه او سپیدی باشد که بسرخی
زند کشیده روی و گرد چشم بود و بزرگ چشم و بر شکم او خالها باشد بسیار
بر روی او خالی باشد و یا بر پیشانی و شغل پادشاهان و بزرگان دولت
کند چون و بیری و مانند و میانه آواز باشد و میانه بالا و نیکو قامت و
خون بر و غالب و روشن روی و فاضل و معاش دوست و نیکو چشم و خداوند
نطق و کلام و از کارها همت وی بهندسه و طب و نجوم و دبیری و حساب
و افسون و شعر و کارهای باریک و از کارهای میانه روزمند بود خاصه
از تجارت و اما سکه وزی بود و تا بیست و شش سال نکوست از وی
نشود و در هر کاری شروع کند بسیار نفقه باشد و هر چه بچنگ آرد خرج

کند و از سهل بروز رسند بود و هرچند عمرش زیادت شود کار وی بالاتر گیرد
و مال و انکاه زیادت شود که برادر بزرگ شود و مر او را دو برادر باشد
و دراز عمرتر از ایشان او باشد و نیکو حال را ایشان حاسد گردند و حسد کنند
و به مادر و پدر مبارک پی باشد و خداوند فرزندان باشد و بیشتر ایشان
نرینه بود و بیماری وی از غلبه خون باشد و ماه کسب و بیشتر رنج او از شکم
بود و دو نکاح بکند و در سخا کم حریص باشد و مرگ او از باد گرم باشد
و بباید ترسید از بیست سالگی و چهل و هشت سالگی و از سفر خشک کنار
چیزی چند **طالع سرطان** هرکه بر طالع سرطان زاید مر او را سه وجه است
اول زهره راست وجه دویم عطارد راست وجه سیم قمر راست هرکه
بر وجه اول زاید سپید باشد و باریک و تنگ پوست و نیکو روی و گشاده پیشانی
و نیکو چشم و گرد روی و بزرگ گوشت و سیاه چشم و شیرین و ملیح و خوش نفس
و شیرین سخن و چرب زبان و چون یک سال و نیم شود رنجور شود بعلت
از گرمی مزاج و آن از سه سالگی باشد و هرکه بر وجه دویم زاید لون او
گندم گون باشد راست قامت سیاه موی و سیاه چشم و نیکو صورت
و باریک لب و خرد چشم و خداوند فرهنگ از وقت ولادت تا هفت
سال کم رنج باشد و از پس مر او را بیماریها پیدا شود ولیکن سهل گذرد
و میانه بالا و باریک باشد و خورد تر باشد و متحرک باشد بر گرفتن و رفتن
و هرکه بر وجه سیم زاید نیکو روی باشد و لون او سپید باشد و در است بینی
و بر روی او نشان آبله باشد و نیکو قامت و مزاج وی تر باشد بعادت
و باریک ساق خرد انگشتان و نیکو معیشت و کند فهم در یاد گرفتن
چیزی و هرکه بدین برج زاید نیکو قامت و گرد روی و کوتاه بینی و

و بزرگ ساق و بزرگ کتف و بر زنخ او خالی باشد و نیمه زیر او درازتر از نیمه
زبر باشد و مزاج او بتری گراید و بعضی بر روی چهره باشد متحرک و بر یک چیز
و گفت خود اقامت نکند و لجوج و حسکی و سانه سال فراخ روزی و در جوانی
و نوزده سپید کی اندک مال باشد و در آخر عمر مالی بسیار یابد و وی را مدار کارها و وکالت
و رسالت صاحب خبری و کارها در آب ملاحی آنچه مانند آن باشد بسیار
سفر باشد هیچ حاصل نشود او را اگر رنج و بیشتر قرار او نفرقتی باشد و حریص
باشد در جمع کردن مال و سخت دوست دارد و مر برادر از او لیکن از ایشان
هیچ راحت نیابد ستوده عاقبت و نیکو مال مر با مادر و پدر نیکو باشد اندک
منفعت از مادر و پدر و بسیار فرزند بیشتر او ماده بینه باشد و بیشتر بیماری وی
از رطوبت ولی سر و رو باشد آفت پیدا از چیزی و مانند این ما از آتش
و بسیار تزویج باشد ولیکن از ایشان راحت نیابد اما از اقربا و خود زنی بر نی
کند از وی راحت بیند و او را از آب باید ترسید مرگ وی بر سام و
بیماری مد باشد مر او را از بیست و نج سالگی و سی و نه سالگی و صد و بیست
سالگی و سفر او را موافق بود اما سفر دریا بهتر بود و در معنی تجارت زیادتی
مال دوست دارد از خدمت اهل سلطانیان ولیکن از ایشان باید ترسید
اندک دوست بسیار دشمن **طالع اسد** هرکه بر طالع اسد زاید مر او را
سه وجه است اول زحل راست دویم مشتری راست سیم مریخ راست هرکه بر
وجه اول زاید که روی سیاه باشد ما سر اندک موی و بزرگ پیشانی
و ستبر اطراف و قوی انگشت و بزرگ بینی و ستبر لب و نیمه آواز و نیمه
زیر او کوتاه تر باشد از زبر و چون شش ماه شود رنجور شود و رنش بر وی
پیدا شود و بر تن او و عرسه ان و کم گرفتن تا هفت سالگی شود و هرکه

وجه دویم زاید لون او گندم گون یا سپید گون باشد و بزرگ تن و پهن
روی و قوی گردن اندک موی و پیش چشم و در رصد بیمار گردد و مر او را
نشانها باشد بر اندام و هر که بر وجه سوم زاید گونه او سرخ باشد و سرخ
موی و پهن روی و نیکو پیشانی و نشان بر روی سوی او گرفته باشد
زود خشم و شجاع و تحمل باشد و ستبر استخوان و سخت پوست و پهن روی
و در رصد او رنج و بیماری از آفت رسته بود و هر که برین برج زاید
تیز نظر و مبارز باشد و گونه او بسیاهی زند اندکی میش چشم باشد و بزرگ
پیر و پهن بر و میانه بالا و علم و فرهنگ ملوک باشد و حرفت او کام گری
یا بزازی یا گفشگری و مزاج وی صفراوی بود و گرد چشم و قوی عزم و ثابت
قدم و اسرکاره و حکمش و برابروی و یا بر روی علامت باشد یا خالی بمیان
دو کتف وی متکبر و از کمتر رسد و باک ندارد و در حق کوی و گوشت خوردن
کوشد و دوست دارد و بسیار کار باشد و صبور در گرسنگی و تیز آواز باشد
و کشت و زراعت و کاره و تجارت و کار دیوانی دوست دارد و او را موافق
باشد از ملکان و مهتران چیزها بسیار گیرد و عیش او از جهت ایشان
و لکنی مال وی نشود و پس از آن بدست آید بی جهد و بی رنج و فراخ
روزی باشد و مهتر بر سر اقربا خویش باشد و او را درد پای و درد دل
و از معده بنالد گاه گاه و از زخم چهار پای و دد کان وی را آسیب رسد از آهن
و آتش وی را پرهیز باید کرد و بیشتر بیماری وی از درد شکم باشد و زن او بمیرد و از
پس آن زنی کند زال یا کاملی و از آن او را آفت رسد و مرگ
وی از وجع باشد یا از اسهال و بباید ترسید او را از نوزده سالگی و سی و
نیم سالگی و صد و بیست سالگی و سفر بسیار کند و بیشتر در غربت بوده سفر

دریا موافق نباید سفر خشکی باید کرد و خدمت بزرگان کند و از دنیا بیرون شود
تا جاه و منزلت نیابد و مهتر و دوستان او در سفر باشند **طالع سنبله** هر که
بر طالع سنبله زاید مر او را سه وجه است اول شمس است و وجه دوم
زهره راست و وجه سیم عطارد راست هر که بر وجه اول زاید لون او
سرخ باشد و یا سپید باشد که بزردی زند و نیز باید که بسیاهی زند و گرد
روی و پهن پیشانی و خورد خشم و میش چشم و باریک انگشتان و تنک
موی و هر که بر وجه دویم زاید گونه روی او سپید بود و نیکو چشم و سیاه
موی و برگشته جعد و تن آوره و قوی گردن و ظرف و دوست
روی و خندیده و معاشر خداوند لهو و طرب هر که بر وجه سیم
زاید گونه وی بسبزی زند یا سیاه چرده و باریک رنگ و خورد بینی
و نیکو اطراف فاضل و نیکو معیشت و در رصد رنجور باشد و هر که برین
وجه زاید نیکو قد بود نه فربه و نه نزار نیکو خلق و زبان راست و از
صناعتهای و پیری ادب و حساب باشد که صنار شد بر سیم او شود و بر گر
او خالی باشد و بر بازوی چپ او خالی باشد و مهتران پیوندد و در شغل
ایشان شود و مزاج او بسودا میل کند و بر شکم و ناف او خالی باشد
خداوند فهم و کلام بود و مر او را از بی غریب شیرده و این مولود
میانه معیشت باشد و از تجارت و خرید و فروخت و حبوب گشت
مند بی روزی بود و مال بسیار بجهد و جد بچنگ آرد و اندک را در بود
و گر باشد ره و اندر کدرو بسیار غرابت باشد و لکن از ایشان نباشد
و مبارک پی باشد بر مادر و پدر آنچه بدست آورده بود هلاک شود و
فرزندان وی بیمار گین باشد از برسام و لکن باز به شود و از خشکی

گاه گاه بنالد و در غربت زن کند از غریبان و سه زن کند و زن اول خود را
ببرد و از آخرین بسیار خیر باشد و مرگ وی بر خیر باشد و علت وی باد در
شکم باید ترسید مراو را از هفت سالگی و بیست سالگی اگر سفر کند بیابد
هر چه خواهد و سفر دریا مراو را موافق باشد و بسیار دوست اندک
دشمن باشد و بهترین مردمان باشد و لاف بسیار و حریص باشد در مباهات
و مفاخرت و خویشتن ستایی **طالع میزان** هر که بر طالع میزان زاید مراو را
سه وجه است اول قمر را دوم زحل را وجه سیم مشتری را هر که بر وجه
اول زاید لون وی نیکو باشد و گرد روی و نیکو قد و گشاده ابرو و فراخ
و نیکو روی نیکو موی و خوش زبان و نیکو چشم و خداوند فرهنگ و در
سه سالگی رنجور شود و چون نه ماه شود خون می گشاید و از دهان سر خون
بسیار رود و چون یکساله تمام شود سخت بیمار شود ولیکن از بیماری بهتر
شود و به دو سالگی رنجور شود و هر که بر وجه دوم زاید گونه وی سیاه باشد
سبز موی خورد چشم سر خورد گوش و بزرگ انگشتان و در محنت و بلیات
گرانی کند نیکو خو و نیکو دل و نیکو گوی باشد خوش خو و با زهره و خداوند فرهنگ
و هر که بر وجه سیم زاید لون او سرخ باشد و پاکیزه پوست و نیکو چشم
میانه بالا کشیده روی روی گشاده ابرو و سیاه چشم و راست موی و بزرگ
دندان و بر روی او خالها بود و چون یکساله شود و سه ماه از عمر وی بگذرد
بیماری کشد ولیکن همه سهل بگذرد و در کار زنان حریص باشد و نیکو
روی باشد و لطیف منظر بود و خون بر وی غالب باشد و معروف   وظریف بر ...
باشد و رحیم دل ضعیف مزاج دوست روی مقبول قبول روزی بند
در هر چه شروع کند و از وی و شری منفعت یابد خاصه چیزهای که بسنجند

و همه قرابتان او را دوست دارند و بر پدر و مادر مبارک پی باشد و از پدر و
مادر بهره مند باشد اندک فرزند و بیماری او از درد حلقوم گاه گاه بنالد و لونه
روی او منک حال نماید و دو زن بزنی کند و از ایشان راحت بیند و زنی
بزنی کند بیشتر میان ایشان خصومت رود و بباید ترسید از هفت سالگی
و چهل و پنج سالگی و هشتاد و دو سالگی و مرگ او از بازگشت باشد و از درد
شکم و گلو و سبب هلاک وی به دست وی بود و سفر مراو را موافق باشد
بسیار منفعت یابد و سفر دریا موافق باشد و کار سلطان بغایت موافق
باشد و در کار تیز فهم و تیز خاطر و بسیار دوست باشد و همه دوست دار وی
بزرگان باشند و بسیار دشمن باشند و خداوند مکر و حیلت بود **طالع عقرب**
هر که بر طالع عقرب زاید وی را سه وجه است وجه اول مریخ راست وجه دوم
شمس را و سیم زهره را هر که بر وجه اول زاید لون او سرخ باشد سرخ
روی سرخ موی و زود خشم و دشنام ده و نیکو قامت و گشاده ابرو و
پاکیزه و بد دل در کارها متفکر و چون از پنج سالگی بگذرد بیماری بود و هر که
بر وجه دوم زاید لون او سپید باشد یا سبز یا سپیدی که با زردی زند
میانه بالا و تندرست و قوی تن و نیکو تر و نیکو کار و بلند همت کریم
و پاکیزه اطراف و پاکیزه اندام و حریص باشد در کارها مال طلب زرگی
هر که بر وجه سیم زاید گونه وی سپید با اندک مایه سرخی زند بلند بالا ستبر
اطراف و ستبر استخوان و بسیار اندیشه و لطیف ظریف و نیکو چشم
و نیکو موی گشاده ابرو و نیکو سیرت پاکیزه اندام هر که برین وجه زاید
گرد روی خورد پیشانی دراز ساق بزرگ بازو و پهن دوش بر ساق
وی علامتی باشد و برفتن سبک باشد و بر زنخ او خالی باشد و رنجور شود

انزو رسند ماو مزاج او بسیار اندیشه و نیکو قامت و زود خشم و زود آشتی
و معروف و مشهور بود بنام و لقب و ثابت رای بود و مال بجد و جهد
بچنگ آرد و باسراف خرج کند بسیار نفقه باشد و نفقه بر کسانی کند که شکرش
نگویند و از کار سلطان و لشکریان بهره مند باشد و از ایشان نیز اجتماع
باشد و بر گروهی مردمان رایش و از خداوندان حرب و فتنه و صعلوکان
و کسانی که آهنگری و طباخی و قصاری و حجامی کنند ارزومند بود و میان
برادران موافقت کمتر بود و بسیار فرزند باشد و بیشتر مادینه باشد و بیماری
وی از خون باشد و در میانه عمر تندرست بود و گاه گاه رنجور بود از درد
گرده و مثانه و بیماری بر وی غالب و بزمان مولع و در میانه عمر میراثی
بدست آرد و مرگ او از سپیدی خشکی بود و ویرا آبادی رسد از پانزده
سالگی و چهل و یک سالگی و بیست و شش سالگی و سفر بسیار کند و سفر دریا
موافق تر آید در طلب مال و تجارت بود **طالع قوس** هر که بر طالع قوس
زاید مر او را سه وجه است وجه اول عطارد راست دوم قمر راست وجه سیم
زحل راست هر که بر وجه اول زاید لون او سبز رنگ بود یا گندم گون
بود گشاده ابرو و خورد چشم و نیکو روی و موی و خوش سخن و حریص باشد
و از پس بیست و پنج سالگی و پنج روز بلا و بی و نکبتی رسد و بیماری در بیر
پیدا کند و یاد و ماه بماند و چیزی بیرون آید و چون ریشی و اگر
از آن به شود عمر دراز یابد و کم رنج بود و هر که بر وجه دوم زاید لون او
گندم گون بود یا سبز رنگ بزرگ روی و نیکو موی و نیکو چشم
و خوش سخن و خداوند فرهنگ و چون چهار ماهه شود بیماری بر وی پیدا
کند و چون دوازده ساله شود بغایت بیمار شود و هر که بر وجه سیم

زاید لون او سیاه چرده بود یا گندم گون و دراز بالا و نیکو روی و چون
چهارده ساله شود رنجور شود و پس از آن تندرست شود و هر که بر
طالع زاید گشاده ابرو و کشیده روی و دراز ریش و نیکو قامت باشد
و حریص باشد بر جمع مال بیشتر دوست باشد و سواری و ریاضت را
دوست دارد و فربه و خورد چشم و کرد بینی و پهن روی و رخسار او خالی
باشد و صفرای و ثابت رای و دوست وی سلیم دل و مقبول انگشت
و خایت را دوست دارد و با مهتران و سکونت و حلیم و هر چه عمر وی
بیشتر شود حلم وی زیادت شود و در جوانی جوینده با علم باشد
و مال و رنج و همه مال بدست آرد و در بندگی توانگر شود و در خرید و
فروخت و چهار پایان موافق باشد میان او و برادرانش موافقت
نباشد و سباع و مسعل او را موافق نباشد و بیشتر علتهای از صفرا و سودا
بود و دو زن بیکجا نزنی کند و یکی از ایشان بکر بود و غریب مهتر باشد
بباید ترسید مر او را از ده سالگی و چهل و پنج سالگی و هشتاد و نه سالگی و مرگ
او از درد پهلو بود و اسهال و اگر سفر کند بسیار رنج بیند و بسیار منفعت
بدو رسد از مال و سفر دریا مر او را موافق باشد و عمل و شغل سلطان موافق
بود و دوستان مر او را بسیار باشند و از خداوندان لهو و طرب رنگ
و خصمان و بار ارزان باشد و اندک دشمن باشد و بسیار سر مایه و شرح
مردمان باشد **طالع جدی** هر که بر طالع جدی بود مر او را سه وجه است وجه
اول مشتری راست دوم مریخ راست سیم شمس راهر که بر وجه اول
زاید لون او گندم گون و بلند قامت بود و بزرگ ریش بود و نیکو چشم
و نیکو روی و موی و در تربیت بچار کردن بسیار اندیشه و سکونت بلند بینی

ونیکو سخن و هرکه بر وجه سیم زاید کونه او پیسه باشد و فراخ ابرو و نیک چشم
نیکو ابرو و نیکو خوی و خوش دل آمیزنده روشن و وی مقداری بزردی آمیخته
و سره چشم سخن آور و نیکو چشم و دست و پای مر او را فراخ باشد از اینها و مادر و
پدرش از وی بپرهیزند و در غربت هرکه برین وجه زاید بدخو و خشمگین باشد بسیار
جماع و بدفعل و سیاه چشم و پیوسته ابرو و بر زانوی وی خالی باشد سود و کوی
و در خرید و فروخت را دوست دارد و غله و جو و گندم و جو عمل او را موافق
باشد و مزاج او سرد ابود مرد و تندرست و گردن کشی و خداوند اندیشه
و حرص باشد بطلب زنان و زنان و کودکان را و از بندگان و چهارپایان
روزی بیند بود و خردرای و خوش عیش فراخ روزی برادران و برادران پیدا آید
و بجای ایشان نیز نیکوی کند کریم الطرفین بود و مر او را درد معده باشد و لیکن
بعلاج کند بسبب ایشان نه و هلیس شود بازین و چون سی و سه ساله شود چهار
عظیم شود و چهل و سه سالگی و پنجاه و هفت سالگی و اگر سفر کند بسیار رنج بیند
و سفر بسیار کند و از خان و مان خود جدا نشود و سالها بغربت بماند و پیش
خاص و عام عزیز باشد و مرگ وی در آن شهر بود که زاده بود و از سفر باز آید
و خدمت سلطان و اهل دولت کند و اگر بکند بهتر باشد و از دوستان هیچ
نیکوی نه بیند و بسیار دشمن باشد **طالع دلو** هرکه بر طالع دلو زاید مر او را سه
وجه است وجه اول زهره راست وجه دوم عطارد راست سیم قمر را هرکه بر
وجه اول زاید لون او سپید باشد نیک بدوی نیکو خوی کشیده قامت
و نه بزرگ گوش و نیکو سیرت و خوش نفس و دلیر و نیکو معیشت زیرک و نیکو
سخن و مجالست وی با بزرگان بود هرکه بر وجه دوم زاید لون او سبز
رنگ با سپیدی کشاده خورد ابرو و خورد بینی و کشیده قامت نه فربه

ونه لاغر قوی پشت و پای و فاضل و عالم و فراخ و نیکو روی و نیکو نیت
و مبارک پی بر مادر و پدر و در خوردی از جای بلند بیفتد و بیمار شود از سن
شش ماهگی و گر بر وجه سیم زاید نیکو رنگ و نیکو چشم بلند بینی و گشاده ابرو
میانه سینه نیکو قامت و نیکو روی قوی رای دراز ساعد و متحرک و خندنده
و بر روی وی نشان آبله بود و چون هفت ساله شود بیمار شود و تندرست
شود و کم رنج باشد و وزیر پیشه عمر و هرکه برین وجه زاید نیکو چشم باشد و موی
بر روی اندک باشد و نیکو ریش حریص بر جمع مال و کریم طبع و قوی تن و
عزم و ثابت رای یکی ساق وی از دیگر درازتر بود و از دیوانگان او را بباید ترسید
و از دیوانگی و بیماری های این گونه بود و معتدل مزاج بود و خوب روی
چیره بود و مردمان بد و محتاج و در میان مردمان دوست روی و چون عمر
وی زیاده شود مال وی زیادت شود و لیکن مال او بر یک حال نباشد و
در جوانی نیکو دست باشد و از چهارپایان کشت و ورز و ملک بار و روزی بیند
بود و اگر این مولود از مردمان فرومایه بود کار او جولاهگی باشد یا غله فروشی
یا دوک تراشی و مر او را هیچ قرابت نبود و رحیم دل بود و از مادر و پدر و فرزندان
روزی بیند و بیشتر بیماری های او از خون باشد مار او را باد در تن و زن بزنی کند
از وی راحتها بیند و بجای وی نیکو کند و مرگ وی از علت شکم بود چون سال
و قولنج باید ترسید مر او را بسی سالگی و چهل سالگی و پنجاه و هفت سالگی و بسیار
حرکت باشد و بسفر کار وی نیک شود و پر از کسب باشد و خدمت سلطان موافق
باشد و آنچه جمع کند بر وی بماند و دوستان وی منتظران باشند و این
دوستان از اهل وی بود **طالع حوت** هرکه بر طالع حوت زاید
مر او را سه وجه است وجه اول کیوان را

ونیکو چشم و خوش سخن حلیم میانه بالا هر که بروجه دویم زاید گردرنگ باشد
یا گندم گون نیکو روی جمع نفس پارسا مقبول و قول راست و شیرین
سخن دوست روشن و قوی رای و درست عزم و هر که بر وجه سیم زاید
لون او سرخ باشد و نیکو روی نیکو جسم و گشاده ابرو و باریک سر
انگشتان بالا نیکو اندام پاکیزه تن راست سوی خود دستی نیکو پیشانی
دلاور بر سینه و گردن ... چشم پیش از سعیدی یا سخت پاسخ
یا بیش خشم بیرون وی بر روی نشانها علامات و بر پا و خالهای دراز
بالا و مزاج وی تیره و بلغم روی چهره باشد شیرین و دوستدار رقص لهو
و سماع و طرب پرهیز کند از ملوک و حیلت و از تشنگی با صور علة کند بر ملوک
بحق باشد که وزیر شود و یا قاضی و یا فقیه یا جواهر فروش یا صراف
یا پیروزه فروش یا انگشترین گر و از حرفهای وی کتراشی و یا صیادی میل
کند و یا کارزی یا میوه فروشی و میان او و برادران خصومتها باشد
و مر او را حسد کنند و پایه مالی از میراث برادران و درویشان و فرزندان
باشد از نرینه و مادینه بیشتر بیماری وی از سردی سر و دماغ و شکم بود و بیماری
از رطوبتها و یا افراط طعام و گرم مزاج گرم کند مخاطره سه زن یا چهار
زن بزنی کند و از اول سر و مرگ وی علت شکم بود و با مدت رسید مر او را
از ده و از ده سالگی و چهل و پنج سالگی و هشتاد سالگی خداوند سفر باشد
و سفر دریا موافق باشد و شغل سلطان موافق باشد و سبب معاش
وی پیوستن مهتران باشد با ملوک بسیار دوست و بسیار نیکوی
کند بجای ایشان اندک دشمن باشد سخترین مردمان باشد گفتار در بودن
کواکب در جملگی دوم خانها طالع طالع بود اگر زحل در طالع بود دلیل کند

که مولود توانگر باشد و بسیار ممسک بمال و اگر در ثانی بود اندک مال باشد
و مر او را از زمین و عقار هیچ نصیب نباشد و در ثالث طالع اندک
برادر باشد پیش از وی برادری باشد و اگر در رابع طالع باشد پدر وی
پیش از وی بمیرد و او را از پدر هیچ چیز نباشد و اگر در خامس طالع باشد
او را از فرزندان روزی نباشد و آنچه باشد بمیرد و اگر چه بسیار باشد
و اگر در سادس بود در خود رنج کشد چنانکه وقع نباشد اگر در ثامن
طالع باشد کشته شود یا بجای بد بمیرد و یا بد حال شود از پس و اگر در طالع
باشد بسیار رنجور بود و در سفرها بسیار ماند و سفرهای دور دست کند و
اگر در عاشر طالع بود مادر و پدر پیش از وی بمیرد و از ایشان راحت نبیند
و بدخو باشد و اگر در حادی عشر بود گرامی شود در اهلبیت و اقربا و اگر در ثانی
عشر بود بزرگ نفس و متکبر و گرامی و گردنکش باشد اگر مشتری در طالع بود
دلیل کند که این مولود عالم باشد بسیار مال و متدین باشد و بیابد آنچه طمع
دارد و بمراد رسد و اگر در ثانی طالع بود توانگر شود و از معاملات مرفه
شود و خوش نفس باشد و از تجارت بسیار منفعت باشد و مر او را برادران
باشند فاضل و عالم و مشهور با امانت و راستی و اگر در رابع طالع بود
از پس ولادت نیکو شود و مبارک پی باشد از مادر و پدر و روزی بیند از ضیاع
و اسباب و اگر در خامس طالع بود بسیار فرزند باشد و از ایشان راحت
بسیار بیند و گر بیمار شود به شود بی علاج و اگر در سابع طالع باشد دلیل بود
که از بزرگ گوهران روزی و این زن پارسا باشد و بسیار زن کند
و مر او را مرگ نیکو باشد و نیکو نام و پوشیده و اگر در تاسع طالع بود و بیشتر
همراه او در سفر باشد و پارسا باشد و خوابها نیکو بیند و راست آید و اگر در

بتاسع و

عاشر طالع باشد نکوخلق و نیکو خو باشد و اگر در معج قصد باشد مر او را موافق
باشد و اگر در حادی عشر بود نیکبخت باشد بسیار خیر و اگر در ثانی عشر بود اندک
دشمن باشد و روزی منید بود از چهارپایان و ستوران **اگر مریخ در طالع بود**
دلیل کند که جلد و مخلص و لجوج و بر روی او اثر چیزی پیدا شود و مار حمقی
و بر سر گروهی مهتر باشد و اگر در ثانی بود میان او و میان پدر بامال جنگ
باشد و هر یکدیگر را دشمن دارند و خرید و فروخت و رفتن و شغل موافق
نباشد و در خامس بسیار فرزند باشد ولیکن پیشتر بمیرند و در سادس
دوست باشد و کم رنج و ایمن از چارپایها و در سابع عاشق شود و بهوای وی
گرفتار آید در ثامن مرگ او از سوخته شدن باشد یا از شمشیر و در تاسع
مال از سفر و تجارت بدست آورد و در عاشر سفر کند مرادی پیش شود
و در حادی عشر بسبب علم و سلطانان مال بزیادت شود و توانگر شوند
و در ثانی عشر بسیار سفر باشد و بیشتر عمر در سفر گذارد و از چهارپایان
مادینه روزی منید باشد و بیشتر دشمنان وی مادینه باشند **اگر آفتاب در طالع بود**
دلیل کند بر بزرگی و جاه و منزلت زیادت شود و در ثانی میانه حال باشد
و درویشی بود و اگر در ثالث طالع بود میان او و برادران و قرابتان
خصومت باشد بسیار و گر در رابع بود دلیل کند که پدر او بمیرد و از پدر محروم
شود و اگر در خامس طالع بود فرزند روزی منید نباشد و ساده و اگر در ثامن
طالع باشد ایمن باشد از رنج و ترس از دل وی بیرون شود و در تاسع
خالی از جایگاههای وی یا از غربت بیاید و در عاشر خوابی که دیده باشد
درست خواب باشد و اگر در حادی عشر بود محتاج بود بمردمان و در ثانی عشر
اگر زهره در طالع بود دلیل کند برآنکه بدان کند و دوست وی

مزاح کند و خنده نیده و مردمان او را دوست دارند و در ثانی بسیار مال و روزی منید
باشد از خ و شری و در ثالث میان او و مردمان و برادران و قرابتان
او دوستی باشد و در رابع بمیرد یکی از برادران وی که طفل بود و در خامس
بسیار فرزند بود و با راحت و در سادس یک چشم وی را آفت رسد و در
سابع زنی زنی کند از اهلیت خود و در ثامن بیفتد از جایگاهی بلند
و در روز رنجور شود و در تاسع یابد مالی از جایگاهی دور یا از غربا و در عاشر
به و نام معروف باشد یکی نام و دیگری لقب و از مال سلطان روزی منید
بود و در ثانی عشر رنجور کاره باشد و کم نام و مجهول **و اگر عطارد در طالع**
بود دلیل کند که رنجور و پرغم باشد و اگر در ثانی طالع باشد مال بجنگ
آرد و از تجارت کارها و دیوان و اگر در ثالث طالع بود دلیل کند از پدر
و مادر و برادر دور باشد و اگر در رابع طالع بود دلیل که پیوسته در مکر و
حیلت بود و از فرزندان روزی منید و اگر در سادس طالع بود اسیر بمیرد
و بیچاره شود و اگر در سابع طالع بود دلیل کند که از زنان شادی نبیند و با
ایشان بخصومت باشد و اگر در ثامن طالع بود دلیل کند که در بند
فرزندان بمیرد و همیشه در سفر باشد و بسیار سفر کند و گر در عاشر طالع
بود مناظره کننده باشد و لجوج و گر در حادی عشر طالع بود میانه حال
بود و پیوسته تنگدست **اگر قمر در طالع بود** دلالت کند که عالم باشد
و فصیح یا محاسب اگر در ثانی طالع بود توانگر شود و بسبب تحمل و تعجب
باشد در کارها و صناعتها و اگر در ثالث طالع باشد اندک برادر باشد
و نکوی هنر و اگر در خامس طالع بود دلیل کند که بسیار فرزند باشد و اگر
در سادس باشد بیمار کار کن باشد و بر اندام وی عیبی باشد یا ریشی باشد

واگر در سابع بود زن در آخر عمر کند وگر در ثامن طالع بود بدرد باشد
وگر در تاسع نیکبخت وپارسا باشد ودر عاشر بدخو باشد ودر حادی عشر
توانگر وبسیار مال بود ودر ثانی عشر اسیر باشد بدست دشمنان
در بودن کواکب در خانهاء خود واز آن دیگر کواکب اگر زحل در خانه
خود بود وولادت روز بوند دلالت کند که این مولود با بزرگان
دوستی کند ونشست وخاست با ایشان کند ومتصرف باشد در
مال مردمان وتوانگر باشد بمال خود اگر ولادت بشب بود دلالت
کند بر اندران بلغم بنالد وهمیشه خداوند غم واندوه باشد واگر زحل در
خانه مشتری باشد دلیل کند که رئیس بزرگ باشد بگاه سلطان
پیوسته باشد ومجالست وی با محتشمان باشد وبا خداوندان شهری
ودیهی وباکاهل ولاابالی باشد وبا عالم وبزرگ شود واگر زحل در خانه
مریخ باشد دلیل کند که سخت دل وستبر دل بود وطبع او سرد باشد وناخوش
مایل بسروری کردن واگر زحل در خانه شمس بود دلیل کند که بر توانگری
وباهیبت ورنج رسد مر او را از رطوبت واگر زحل در خانه زهره بود
دلیل کند که این مولود را زوج منافق نباشد خاصه مباشرت کند
با کمتر را اگر عمر ایشان بیش از عمر مولود بوده باشد که مر او را دو زن
یکی باشد واندک فرزند باشد واز جهت زنان بلا بسیار بیند وخصومت
بسیار کند واز آن زنان یکی بمیرد واگر زحل در خانه بود وعطارد
دلیل کند که در غور کارها فرو شود ورسانده دقایق وحقایق چیزها
وکانها واقف شود ودر میان مردمان معروف باشد وبدخوی وبد
سیرت بود واگر زحل در خانه قمر بود دلالت کند که این مولود منفعت

بود ومال باسراف خرج کند وبسودایی باشد وبر وی غالب ورنجور
شود وبیمار بغایت چنانکه رنجها بیند **اگر مشتری در خانه زحل باشد**
دلیل کند که این مولود میانه باشد در مال ومظفر باشد در همه کارها
ومحبوب باشد در کار کرما ونحتی وشبنوز با تباع باشد رنجتی مر دمان را ومجهول
وکم نام بود ومعروف نباشد وتنگدل باشد واندک سخن وکند فهم وعطر را
دوست دارد ومیان مردمان جدا بر آمده واگر مشتری در خانه خود باشد
وولادت بروز باشد دلیل کند که توانگر باشد ونیکبخت وبزرگ قدر
ومردمان او را عزیز دارند ومکرم بود نزدیک مردمان واگر این ولادت
بشب بود دلیل کند که این مولود میانه روزی بود واو را نزدیک
مردمان جاهی ومنزلتی نباشد ودر میان قومی معتبر شود وقرابتان وخویشان
او معروف باشند وهر کاری که کند نیکو پیش شود واگر مشتری در خانه
شمس بود دلیل کند مولود باهیبت وقدر بود ونزدیک مردمان بجاه
باشد وبزرگان او را نیکو دارند ونزدیک ایشان جاه وقدر باشد
واگر مشتری در خانه زهره باشد دلالت کند که این مولود با بزرگان
ومهتران الفت گیرد ودر کار مهتران باشند وبود وزنی بزنی
کند که مر او را قدر بود وبا عاطفه باشد وبا زن برادران زنی کند
وبسیار مال بسبب آن خرج کند وشادی بیا بیند واگر این مولود مادینه
بود وبا معلمه زنان واز آن بسیار راحت بیند واگر مشتری در خانه
عطارد بود دلیل بود که این مولود حکیم وبا ادب بود ومردمان او را
بتوانگری وصف کنند ومثل زنند در شهری وولایتی معتبر شود
ویا پیش مهتری شود ویا قهرمان شود ویا کاری بزرگ بنام او

او شود و با بزرگی توانا شود و تا آخر او دوری لشکر بدست او شود
و اگر مشتری بخانه قمر بود دلالت کند که این مولود نیکبخت باشد
و مردمان او را بنام نیکو یاد کنند و بزرگ قدر و جاه و ظریف باشد
و دوستی او را با اجلا و مردمان مهتر باشد و از ایشان بسیار راحت
بیند و کرامت یابد و بر گروهی مردمان استاد شود و دانا و متدین
و حکیم باشد **اگر مریخ در خانهٔ زحل باشد** دلیل کند که این مولود هلاک
کننده خود بود و از آن پدر خود و برادران پیش از وی بمیرند و تیز
و سبک باشد اندر کارها و اگر مریخ در خانه مشتری باشد دلالت کند که
با مهتران و شریفان دوستی کند که این مولود پسندیده بود و مردمان
او را بستایند و توانگر و مطیع باشد و از جمله لشکریان یا اصحاب سلاح باشد
و معروف و مشهور باشد و میان مردمان هر کاری که کند نیک باشد
خاصه این مولود بشب بود و اگر روز باشد سبک باشد و رنجور شود و اگر
مقدار و یا درد وی پیدا شود و اگر مریخ در خانه آفتاب باشد دلیل کند که
این مولود را پدر هلاک شود و هر دو چشم وی تاریک باشد و باشد که
نابینا شود و یا ضعیف نظر و یا در میان شکم او از سپرزی و بر روی
وی زخمی بود یا بآتش و رنج سوخته شود یا صنعت آهنگری کنند یا
کاری که آتش کنند و اگر مریخ در خانه زهره باشد دلیل کند که این مولود
بسیار شر و زنا کند و بلا به کار باشد و حریص مناکحت و بسبب ایشان
رنج بیند و نکبت رسد و مضرت ایشان بسیار کشد و اگر مریخ در [illegible]
باشد خاصه از آتش آفت رسد یا از آهنی و در بعضی اندام وی یا سهل
و بدنام باشد و معروف باشد بیک نام و دیگر لقب و چیزی که در آن

چه باشد نخندد و اگر مریخ در خانه عطارد بود دلیل کند که این مولود فهیم و
بسیار سخن باشد و بد مذهب و تنگ روزی و بد معاش و محتاج باشد
بمردمان و او را بفعل بد منسوب کنند و چون ساحری و یا راه زنی و یا
دبیری و شاگردی و پیران کنند و اگر مریخ در خانه قمر بود دلالت کند که
این مولود سبک باشد و در کارها بزرگ عیش باشد و مرگ اغلبی باشد
در میان شکم یا در جایگاه سبک اندام و مراد را بیابد ترسید از مرگ بجای سکته
و مر او را بسیاری بماند که مال او هلاک کنند **اگر آفتاب در خانه زحل باشد**
دلیل کند که مولود خویشتن بین و حاجت روا باشد و بسیار حرص و مزاح کننده
و اگر در خانه مشتری بود دلیل کند که این مولود درویش باشد و در اهلیت
خود مهتر شود و نیکو تربیت باشد و مولع در کارهای بزرگ شود اگر آفتاب
در خانه مریخ باشد دلالت کند که این مولود میرد و بزرگ به و بیماری وی
از جگر باشد و درد مفاصل بود و بسیار بلا بیند خاصه در برج عقرب و حمل
دلالت کنند که این مولود بزرگ قدر باشد خاصه این مولود بروز باشد
و اگر بشب باشد برادر و پدر و مادر خویش خدمت مردمان کند و اگر در
خانه زهره باشد دلیل کند که این مولود عارف بود و نامعرو نیکو نیت باشد
و بسیار جماع و حریص باشد در کار زنان و اگر آفتاب در خانه عطارد
بود دلیل کند که این مولود نیکو خیال باشد و معلم یا منجم و دوست دارد کتب و
دوست دارد کشتن و هلاک کردن و صاحب کلام باشد و اگر این مولود
بشب باشد وی را از رطوبت آفت رسد و یا سودا و اگر آفتاب در خانه
قمر بود دلالت کند که این مولود حریص باشد در کار زنان و مال و جمع کردن
و اندک قدر باشد و از درد معده رنجور باشد و در کار زنان مولع باشد

اگر زهره از خانهٔ زحل بود دلیل کند که این مولود از هیچ چیز بهرمند
نباشد و از درد شکم رنجور باشد و زنی بزنی کند معلومه ما اقربا خود و گر زهره
در خانهٔ مشتری باشد دلالت کند که این مولود بزرگ باشد بسبب زنی
نامدار گردد و وکیل شرع حل زنی شود و بماند شادی بمال توانگر شود و نیکو
لباس و دوستی وی و عزیز و مکرم باشد بر دل خاص و عام و بزرگان
دولت و گر زهره در خانهٔ مریخ بود دلیل کند که این مولود ستمکار بود و خصومت
بسیار کند و مر او را آفت رسد بسبب زنان و رنج بیند و با مفسدان
و زانیان و کارها بلا به کند و کشنده مردمان بود بسبب غیرت و گر زهره
در خانهٔ آفتاب بود دلالت کند که این مولود زنی بزنی کند که سزاوار
نباشد و این زن ناپسند باشد و درویش یا بیماری و همیشه با درد شکم
و بیماری درمانده بود و اگر زهره در خانهٔ خود بود دلیل کند که این مولود
حاجت روا بود و نیکو نکاح بود و بزرگ شود و بسبب زنان و زن او
پیش او بمیرد و اگر زهره در خانهٔ عطارد بود دلیل کند که این مولود بکم فهم
بود و کارهای باریک بدست آورد و صورتگر باشد و گرما و نه باشد
یا بافنده باشد یا موی فروش و اگر زهره در خانهٔ قمر بود دلیل کند که این
مولود زانی باشد و یاد و پنداریشان و از زنان اندوه بسیار بیند
اگر عطارد در خانهٔ زحل بود دلالت کند که این مولود در اسرار علوم واقف
شود و از جملهٔ علما و ائمه دین و مفسران باشد و یا عارف و یا خطیب و منجم
و معبر بود و اندک مقدار بگوش گران بود و اگر عطارد در خانهٔ مشتری بود دلیل
کند که این مولود دبیر باشد و در کار بزرگان و عالم و خطیب و حاکم و قاضی
شهرها باشد و اگر عطارد در خانهٔ مریخ بود دلیل کند که این مولود فهیم بود و حاجت

روا و لیکن دروغ زن باشد و کتابها مرود کند و دوستان وی بدکاران
باشند و اگر عطارد و اگر عطارد در خانهٔ آفتاب بود دلالت کند که این
مولود نیکونیت و فهیم بود و حاجت روا و اگر عطارد در خانهٔ زهره بود
همه پیوسته شاد و کام بود و صورتگر بود و دانا در معنی افسونها و یار خاص بود
یا مصاحب یا تعلیم کننده الحان و علمای ریاضی و اگر عطارد در خانهٔ خود بود
دلیل کند که این مولود صورتگر باشد و دانا در اسرار مردمان و کتابها با شرف
و طبیب و دست در کتابت و تجارت زند و تعلیم و حساب و یا کسب و از
انواع علم بود و توانگر باشد و دوست روی بنزدیک مردمان و اجلا و اگر
عطارد در خانهٔ قمر بود دلیل کند که این مولود زیرک باشد و سبک حرکت
و فهم نیکو ادب و نیکو منظر و هر کاری که کند نیکو باشد کسب کند و حاجت
روا باشد و بر اسرار علوم واقف و بسیار جهد و باشد در طلب علوم **اگر**
قمر در خانهٔ زحل باشد دلالت کند که این مولود بطال باشد و عاجز در کارها
و کردارها و در اول عمر بیمارگین شده و اندک حرکت و بسیار اندیشه باشد
و از بلغم بنالد و از درد شکم خاصه از سپردی در نیمه آخر و دلالت کند که این
مولود دبیر و مزاج بود و از درد سر و سپرز و رنجور باشد و یا از رفتن
خون و گر در خانهٔ مشتری بود شریف و بزرگوار باشد و زنی بزنی کند از اقربا
خود و پاکیزگی و گر مریخ در خانهٔ قمر بود بسیار شر باشد و با قتال مادر
و یا کارها بد کند و اگر قمر در خانهٔ آفتاب بود بیمارگین باشد و از درد
معده بنالد و یا از درد شکم و یا آنچه اندرو باشد خاصه اندر اول سپید
و اگر در خانهٔ زهره باشد نیکو روی باشد و او گفتار رحمی باشد و نیکو بها
بیند و شادی باد و اگر قمر در خانهٔ عطارد بود متکلم و فهم باشد و سبک بازو

کان و دست در کار کودکان دارد و اگر قمر در خانهٔ خود باشد دلیل کند

گفتار از مقارنهٔ کواکب و اتصال ایشان با یکدیگر قران زحل و مشتری اگر قران کنند زحل و مشتری و طالع خانهٔ یکی ازین دو کوکب بود و با ایشان را شرکت باشد دلالت کنند که این مولود معروف باشد نزدیک اشراف و اجلا و از ایشان بسیار راحت و منزلت یابد و دراز عمر باشد و اگر ناظر باشد بتثلیث و تسدیس اول قرابات و برادران معروف و مشهور باشد و مصلح و پارسا و خداوندان زمین و بناها مرتفع و اگر ناظر باشد به تثلیث یا تسدیس دویم دلالت کند که پارسا باشد بسیار خیر و فراخ کار و مال از غربت بدست آورد و خداوند بناها و زمین شود و اگر ناظر باشد بتربیع دلیل کند منازعت و خصومت بسیار کند میان مردمان و مال پدر او هلاک شود و اگر ناظر باشد بتربیع ثانی دلیل کند که مال و سبب املاک زیادت شود جاه و منزلت یابد و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند که این مولود خصومت و منازعت بسیار کند با مردمان و تیز و خشم باشد و مالهای بسیار جمع کند و بزرگ شود **زحل و مریخ** اگر قران کنند و طالع خانهٔ یکی ازین دو بود و ایشان را شرکت دلالت کند که این مولود حکومت و مصالح و طبیب مزاج باشد و بسیار سفر و معتدل مزاج باشد و اگر ناظر باشد به تسدیس یا تثلیث اول دلیل کند که بزرگ شود نزدیک سلطان و بزرگان و معروفان و بپایه برسد و مرادها از برادران و فرزندان خود و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس ثانی دلالت کند که سفر بسیار کند و معروف و بزرگ باشد میان مسافران ولیکن بد دیانت و بد اعتقاد بود و بد مذهب و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل

کند مادر و پدر وی هلاک شوند و اگر در وتد باشد بد حال و مرگ او بجای بود و اگر ناظر باشد بتربیع دویم دلیل کند که از سلطان رنجها باشد و بستوده باشد و اگر طالع خانهٔ مریخ باشد از جایگاه بلند بیفتد و اگر ناظر باشد بمقابله دلالت کند که بیمارگین باشد و از مردمان رنجها بیند و بسیار آفت رسد وی را از بواسیر باید ترسید یا از رنش مقعد **قران زحل و شمس** اگر قران کنند و طالع خانهٔ آفتاب بود اندک عمر بود و بسیار بیماری از سودا مر او را رنج رسد و اگر ناظر باشد به تثلیث و تسدیس اول دلیل کند حال مادر و پدر او نیکو بود و اگر ناظر باشد بتثلیث و تسدیس ثانی دلیل کند بنیکوی حال مولود و اهمیت وی ولیکن بدنیت و تیز و خشم باشد و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که عمر پدر وی اندک بود از ولادت و اگر ناظر باشد بتربیع ثانی دلیل کند که این مولود با سلطان بیامیزد و در کار با ایشان کند از و و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند بتباهی حال مادر و پدر مولود **قران زحل و زهره در بروج** اگر قران کنند طالع خانهٔ یکی ازین دو کوکب باشد با ایشان را شرکت نباشد دلیل کند که این مولود اندک فرزند باشد و اگر طالع خانهٔ زهره بود دلیل کند بسیار عقل بود و اگر ناظر باشد به تثلیث و تسدیس اول دلیل کند که زود بزرگ شود و نیکو حال و نیکو صورت باشد و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که زنی کند از جنس خود و اگر ناظر باشد بتربیع ثانی دلیل کند که زنی بخواهد شریف و از وی محتشم تر باشد و بر وی عشق افتد وی را و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند که زن زنا کند و از وی ولیع خبر شود و نکاحها فاسد کند **قران زحل و قمر در بروج** اگر قران کنند و طالع خانهٔ یکی ازین دو کوکب بود و با ایشان را شرکتی بود دلیل کند که حال پدر و مادر

مولود بد بود و اگر ناظر باشد بتسدس تثلیث دلیل کند که از جایگاه ملوک
جاه و منزلت یابد و پارسا و با ادب بود و خداوند فرهنگ و اگر ناظر باشد
بتربیع که جاه مادر و پدرش هلاک شود و بمیرند و مر او را بیچاری باشد
در جایگاهی و برنجی کمتر رسد و اگر ناظر باشد بتربیع دویم دلالت کند که
برنجی عیبی ظاهر شود و اگر در وسط السما باید رسیده که پنهانش نشود
و اگر قمر در تمام نور باشد این مولود نابینا شود و رنج رسد **قران زحل**
و عطارد و اگر قران و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود تا ایشان را
شرکت بود دلیل کند که این مولود گران زبان باشد و اگر در طالع سنبله
بود دلیل کند که بغایت گران زبان باشد و باشد که دشوار سخن تواند
گفتن و اگر مریخ ناظر باشد گنگ باشد یا دیوانه و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس
اول دلیل کند که عاقل و خردمند و ساکن باشد و دوربین و خداوند کتاب
و محاسب و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که گران زبان و گران سخن
بود و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که گران و گران سخن بود و اگر
ناظر باشد بتربیع دویم دلیل کند که خصومت بسیار کند بسبب زنان و بزرگان
قران مریخ و مشتری اگر قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب
بود یا ایشان را شرکتی بود دلالت کند که حالش نیاوت شود از لشکریان
و اهل سلاح و اگر خانه مشتری بود دلیل کند که نیکو زبان باشد و زورمند
و بجای دوستان نیکویی بسیار کند و اگر ناظر باشد بتسدیس و تثلیث ثانی
دلیل کند که این مولود سفر بسیار کند و راحت بیند و اگر ناظر باشد بتربیع
اول دلیل کند که این مولود اندیشها و رنجها بسیار بیند و بر سلطان و
بزرگان دولت آمیزش بسیار کند و دوستدار آزادی و پیشرو باشد و اتحا

شکر را با او صحبت بود و الفت بود و اگر ناظر باشد بتربیع دویم دلیل کند که
از خرید و فروخت ستوران روزینه بود و معیشت او از آن بود و بر در
سلطان محتشم بود و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند که میان او و زن او
جدال بود و خصومت و از زن رنج بیند **قران شمس و مشتری** اگر قران
کنند شمس و مشتری در طالع و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود دلیل کند
که این مولود را فرزندان باشد و اندک عمر باشد پدر این مولود و مال بسیار
تلف کند و اگر ناظر باشد بتثلیث و تسدیس ثانی اول دلالت کند بر درازی
عمر بسیار شدن دوستان و حال نیکو باشد و فرزندان او بسیار باشند
و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس ثانی دلیل کند که این مولود دراز عمر بود
و نیکو نیت و پارسا و اگر ناظر بود بتربیع اول دلیل کند که پدر این مولود
از جمله بزرگان و شریفان بود و مال و در آخر عمر بسیار شود و اگر ناظر بود
بتربیع دویم دلیل کند که این مولود خدمت سلطان کند و مال جمع کند و کرم
باشد و اگر ناظر باشد از مقابله دلیل کند که این مولود نیکو زبان باشد و
از مادر و پدر روزینه باشد **قران زهره و مشتری** اگر قران کنند
و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا ایشان را شرکتی بود دلیل کند که این
مولود با جمال باشد و نیکو صورت و معیشت و از جوهریان بزرگ
باشد و خردمند و معروف و بسیار دوستدار مال و فرزندان پرورنده
بود و از پدر بسیار خیر بیند و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس اول
دلیل کند که این مولود همیشه مرزوق باشد از فرزندان دل وی خالی نباشد
از عشق و از زنان روزینه بود و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس
ثانی دلیل کند که این مولود معروف باشد بپارسایی و نیکونامی و مردمان

اور اثنا گویند و از فرزندان روزبینه بود و اگر ناظر باشد بتربیع اول
دلیل کند که این مولود خردمند باشد و با زنان آمیختگی دارد و از فرزندان
روزبینه نباشد و اگر ناظر باشد بتربیع دویم دلیل کند این مولود زنی
بخواهد شریفه که با خاطر باشد و از وی چیزها بیند و اگر ناظر باشد بتربیع
دویم دلیل کند که این مولود زنی بخواهد شریفه باخطر باشد و از چیزها بیند
و اگر ناظر باشد از مقابله دلیل کند که از زنان رنجها بیند دور درون با
و دل مشغول شود **قران عطارد و مشتری** اگر قران کنند و طالع خانه
یکی ازین دو کوکب بود با ایشان از شرکت بود دلیل کند که این مولود دانا
و عالم بود و دانا باشد بحساب با مهتران و یرا نشست و خاست بود
و مردی دین دار باشد و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس اول دلیل کند
بر خردمندی و عاقلی و نشست و خاست وی با مهتران باشد و اگر ناظر
باشد بتثلیث و تسدیس ثانی دلیل کند که منجم و معبر و محاسبه و نیکو حال
و پاکیزه خلق و حریص بود در جمع کردن مال و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل
کند که با پدر خصومت کند و میان قرابتان و حسب پیدا شود و اگر ناظر باشد
بتربیع ثانی و دلیل کند که از سلطان بسیار خیر بیند و معیشت او از ان باشد
و اگر ناظر باشد از مقابله دلیل کند که بعضی زن کافته و یرا و دروغ زن
و مر او را بسیار مردمان یاد کنند **قران قمر و مشتری در بروج** و اگر
قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود با ایشان اشترکتی بود
دلیل کند که این مولود نیکو خلق و شریف بود و اگر ناظر بود از تسدیس
و تثلیث اول دلیل کند که شریف و ستوده و بار بار بود و با هر کس آمیختگی
دارد و اگر ناظر باشد بتثلیث و تسدیس ثانی دلیل کند که بزرگ و شریف

و بار بار باشد و مردمان و یرا بکارها یاد کنند در کارهای مردمان ستایند
بود و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که از بزرگان و سلطان حرمت
یابد و اگر ناظر باشد از تربیع ثانی دلیل کند که بسیار خیر باشد و یرا از مهتران
و یا بسلطان پیوندد و روزبینه باشد و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند که
اهلیت وی محتاج شوند بدرار وی نفع گیرند **قران شمس و مریخ** اگر قران
کنند و طالع یکی ازین دو کوکب بود و ایشان از شرکت بود دلیل کند که
حال پدر و مادر بد شود و اگر این مولود روز زاده باشد بلا و رنج بسیار
بیند از گرمی و بیماریهای بزرگ و اگر خانه مریخ بود دلالت کند که بد دل
و ضعیف بود و اگر ناظر باشد از تسدیس و تثلیث اول دلیل کند که خداوند
سلاح باشد و یا بسلطان پیوندد و از ایشان خیر بیند و اگر ناظر باشد
از تثلیث و تسدیس ثانی دلیل بود که بد دین و بد مذهب باشد و سفر
بسیار کند و اگر ناظر بود از تربیع اول دلیل کند بر هلاک پدر مولود و تباه
شدن حال وی و اهل بیت وی و اگر ناظر بود بتربیع ثانی دلیل کند که از
سلطان رنجها بیند و بباید ترسید که این مولود نابینا شود و بیمار گردد
باشد و اگر ناظر باشد بمقابله دلیل کند که بر تباهی حال پدر و اندک شدن
عمر وی تباه شدن دیده او نطق و یا از جای بلندی بیفتد **قران زهره
و مریخ از بروج** اگر قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا ایشان را
شرکتی بود دلیل کند حریص باشد بر نکاح و جماع و اگر ناظر باشد بطالع
این تزویج از چه معروف و اگر ناظر نباشد همه با زنان پیوندد که از ایشان
خیر نباشد و بسبب ایشان جنگ و خصومت زیادت باشد و اگر ناظر
باشد بتثلیث و تسدیس اول دلیل کند که این مولود جمال نیکو را دوست دارد

وزینت را و زنی با جمال بزنی کند و نیکو حال باشد و خوش معیشت و اگر
ناظر بود به تثلیث و تسدیس ثانی دلیل کند که خداوند پاکیزگی بود و اگر
ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که بدبختی و رنج بیند و بسیار از زنان خصومتها
بود بسیار و از خصمان و اگر ازین برج منقلب بود این مرد بر یک زن
نباشد و زنی خردمند بزنی کند و اگر ناظر بود بتربیع ثانی دلیل کند که
زنان بلا بزنی کند و همیشه تظلم ایشان بمهتران دارد و هیچ زن او را
پارسا نباشد و اگر ناظر باشد بتقابله دلیل کند که اهل بیت وی محتاج شوند
بیان پدر و او وی نفع گیرند **قران عطارد و مریخ از بروج** اگر قران کنند
عطارد و مریخ و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا ایشان را شرکتی بود
دلیل کند که این مولود دروغ زن بود بغایت ولیکن عاقل و هشیار
بود در کارها و اگر طالع سنبله باشد این مولود تربیت نیابد و بدفعل بود
و اگر ناظر بود به تسدیس و تثلیث اول دلیل کند که از مال مردمان بی بهره
بود و خداوند علم و لیکن هاده ترسید بر این مولود بددین باشد و حریص در
دنیا و طلب چیزهای ناحق و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند از مال
مردمان بی بهره بود و از کسی در مسند نباشد و هرچه بدست آرد تلف
کند و در روی چیزی باشد و اگر ناظر باشد بتربیع ثانی دلیل کند که
حسود باشد در کارهای مردمان و با سلطانیان سو بد و اگر ناظر باشد
از مقابله دلیل کند که بسیار دروغ باشد و ستبر دل و اندک شرم
و بدحال و خداوند افسوس **قران قمر و مریخ از بروج** اگر قمر و مریخ
قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا ایشان را شرکتی
بود دلیل کند که مادر و پدر مولود بدبخت بدحال بوند و مر او را آفت

رسید از آهن و حال مادر و پدر از و بغایت تباه شود و اندک عمر باشد
و اگر ناظر باشد از تثلیث و تسدیس اول دلیل کند که این مولود با سلطانان
آمیخته بود و مر او را برادران باشند معروف و مشهور و از ایشان رنجها
بیند و اگر ناظر باشد به تثلیث و تسدیس دلیل کند که سفر بسیار کند
و در سفر رنج بیند و از شهر بشهر بسیار رود و مر او را از آن خبرها
و پشیمانی بود و اگر ناظر بود بتربیع اول دلیل کند که مادرش
بدشود از پس مولود و خان و مان وی ویران و مولود بدحال بود و رسوا
شود و خاصه که طالع سرطان بود و اگر ناظر بود بتربیع ثانی دلیل کند
که این مولود از سلطان رنجها بیند و بسیار سختی رسد و معیشت وی
از سلطان بود و اگر ناظر باشد از مقابله دلیل کند که این مولود از سلطان
رنجها بیند و بسیار سختی بیند و معیشت وی از سلطان بود و اگر ناظر باشد
از مقابله دلیل کند که بدحال میرد و حال وی بد بود از جهت زنان خصومت
بسیار کند و اگر تربیع طالع بود در بریده شود اندام او و از هیبت هلاک
شود **قران زهره و شمس** اگر قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب
بود یا ایشان را شرکتی بود دلالت کند که زنی بزنی کند از اصحاب
سلطان و از و پیشتی بسیار نیکویی بیند و زهره را با شمس تثلیث
و تسدیس و مقابله نیست **قران عطارد و شمس** اگر قران کنند
و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا ایشان را شرکتی بود دلالت کند
که این مولود خردمند باشد و مر او را از علما بهره بود و خدمت
ملوک کند و اگر طالع سنبله بود دلیل کند که این مولود بسیار رنج
بود و بدحال و اگر طالع جوزا بود این مولود بسیار سفر کند و معیشت او

از سبب برادران بود و روستای از شهر باشد **قران قمر و شمس** اگر
قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا اثنا عشری بود
دلیل کند که این مولود مالی یابد بسبب سلطان و حال او در وی بد شود
خاصه که طالع سرطان بود و اگر در طالع اسد باشد دلیل کند که این
مولود تباه شود حال وی و مر او را بسیار دشمن بود و از سلطان او را
بدبختی رسد و محبوس شود و اگر قمر ناظر باشد به تثلیث و تسدیس
اول دلیل کند که بسیار فرزند بود و مردمان از وی بسیار یاد کنند
و با خاطر باشد و اگر ناظر باشد به تسدیس و تثلیث ثانی دلیل کند که بسیار
دوست و معروف باشد بکارهای دین و دیانت حریص باشد و تربیع
اول دلیل کند که این مولود قوی باشد و اگر ناظر بود بتربیع ثانی دلیل
کند بر بزرگی او و از سلطان نیکویی بیند او را و اگر ناظر باشد بمقابله
و طالع اسد بود دلیل کند که از زنان رنجها بیند و از سلطان سختیها
کشد **قران عطارد و زهره از بروج** اگر قران کنند و طالع خانه
یکی ازین دو کوکب بود یا اثنا عشری بود دلیل کند که خردمند
و عاقل بود و نیکو سخن و نیکو صورت و خوش نفس باشد و اگر ناظر
باشد به تثلیث و تسدیس اول دلیل کند بر بسیاری دوستان
و اگر طالع میزان بود دلیل کند بر بسیاری دوستان و اگر طالع
میزان بود دلیل کند که بسیار سفر و بدحال باشد و هرگز مال وی
جمع نشود و همچنین ثور و جوزا بود یا سنبله این مولود خوش عیش
بود و بسیاری مال مرزوق باشد از زنان روزینه و مال
بدست آرد از زنان **قران قمر و زهره از بروج** اگر قران کنند

و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود یا اثنا عشریت بود دلیل کند که این مولود
نیکو صورت و خوش نفس و دوستدار لهو و طرب و نیکو چشم بود و بسیار
شادیها بیند و اگر ناظر باشد از تسدیس و تثلیث اول دلیل کند که بسیار
سفر و متدین باشد و اگر ناظر باشد بتربیع اول دلیل کند که نیکو حال
و مادر وی بسبب وی نیکو حال شود و آبادان شود آن خانه که مولود
در آن خانه زاده باشد نیکو منظر و پاکیزه روی و پاکیزه موی و عاشق
روی بود و بیشتر مجالست وی با زنان ستوده بود و مردمان او را ثنا
گویند و اگر ناظر بود بتربیع ثانی دلیل کند که این مولود را منزلتی باشد
از سلطان و از سلطانیان و بسیار نیکویی بیند و زیان کند از
اصل بزرگ بسیار خصومت بود و بسبب وی سختی و رنج بیند بدین معنی
قران عطارد و قمر اگر قران کنند و طالع خانه یکی ازین دو کوکب بود
یا اثنا عشریت بود دلالت کند که این مولود عالم باشد و فهیم و بزرگ
نصیب مردمان او را بچیزی یاد کنند که این چیز در وی نباشد و خوش سخنی
بود و اگر طالع جوزا بود خداوند مال و نعمت و معیشت بود و اگر طالع سنبله بود
بسیار دوست باشد و از مال و از کار او را قوت بود و اگر طالع سرطان
بود او را رنجها بسیار باشد نیکو روی و نیکو عیش باشد و در شهرهای خود بد
بود و چون بیرون رود کارش نیک بود و اگر ناظر باشد به تسدیس و تثلیث
ثانی دلیل کند که متدین و متکلم بود و نیکو صورت و اگر ناظر بود بتربیع
اول دلیل کند که مصلح باشد و از علم بهره دارد و اگر از تربیع ثانی ناظر بود دلیل
کند که با سلطانیان آمیخته باشد و از ایشان رنج و سختی بیند و دل مشغولی
و اگر ناظر بود بمقابله دلیل کند که این مولود رنجها بیند از مال و شرکت **کشها**

٢ سیرت بدر

از اتصال کواکب و موضع ایشان اگر صاحب طالع به پیوند دیگر کوکبی از شرف
دلیل کند که مولود با شریفان و مهتران پیوند و نشست و خاست او با مهتران
بود و بسبب ایشان نام کرده و اگر این کوکب و متصل است و صاحب طالع در وبال است
این مولود بغایت بزرگ باشد و جاه و منزلت یابد از سلطان ولیکن زود
از آن بیفتد و بس تمتع نباشد و جاه و منزلت او را بس نگریم به آن کوکب
که این صاحب شرف انجاست اگر ثابت باشد دلیل کند که عز و جاه او هر روز
زیادت باشد و خوش نفس و تن آسای بود و اگر این برج منقلب بود دلیل
کند که آنجاه و شرف دیر بماند و تباه شود و اگر برج ذوجسدین بود دلیل
کند که این مولود جاه و منزلت یابد ولیکن دیر بماند و اگر بخانه او ند شرف
پیوند و صاحب طالع دلیل کند که این مولود بزرگ شود چنانکه بزرگان
دولت بدو محتاج شوند و چشم بفرمان وی دارند پس نگاه کنیم که این اتصال
از وتد است اگر وتد باشد این مولود بخت بزرگ شود و در جاه و منزلت
قوت بالا گیرد کار وی و اگر این وتد در وسط السما باشد از جهت سلطان
بود عز و جاه و منزلت بزرگ رسد و گر وتد در سابع بود این عز و جاه سبب
زنان و خصمان و شریکان بود و اگر این وتد در رابع بود این عز و جاه
این از جهت پدر و اهل او باشد و بنگریم تا این اتصال از کدام برج است بیان
کنیم چنانکه اگر سیم طالع باشد از جهت برادران باشد و اگر از پنجم باشد
از جهت فرزندان و اگر در ششم بود از جهت بندگان و اگر در هفتم بود از جهت
زنان و خصمان و اگر در هشتم بود از قبل میراث و اگر در نهم بود از جهت
مسافران و علم و دین و اگر در حادی عشر بود از جهت دوستان و برادران
صلبی باشد **گفتار در بودن خداوند طالع از بروج** اگر صاحب

طالع در طالع باشد دلیل کند که این مولود مکرم باشد در اهل و بیت قوی
باشد و نیز و نیک مردمان عزیز و گرامی بود و اگر در ثانی طالع باشد دلیل
کند که مفسد باشد و مال خود تلف کند و اگر در ثالث طالع بود دلیل کند که
بهترین برادران بود و همه محتاج وی بوند و بسیار سفر باشد و از جای بسیار
نقل کند و اگر سعد ناظر باشد متدین باشد و اگر نحس بد دین باشد و اگر در
رابع بود از سلطانیان رنج بیند و معیشت وی از جایگاهی بود که معلوم نباشد
و اگر مقبول باشد از پدر راحتها بیند و گر در خامس باشد بسیار دوست
و نیکو فرزند باشد و از فرزندان روز بیند بود و گر در سادس بود بدبخت
بود و اگر قمر فاسد بود بکوکبی فاسد پیوند د و این مولود به بندگی افتد هرچند
که آزاد باشد و گر در سابع باشد دلیل کند که خصومت بود و میان او و میان
زنان و متابع و منقاد زنان بود و اگر در ثامن بود
و اگر در تاسع باشد بسیار سفر و متکلم و عالم باشد و معیشت او از سفر و تحویل
باشد و اگر در عاشر بود متکلم و متمکن بود بدرگاه سلطان و بدلشان عزیز باشد
و معروف و عیش او از خدمت سلطان بود و اگر در حادی عشر بود نیکو
خوی و بسیار دوست بود و اندک فرزند و اگر در ثانی عشر بود نیکو خوی و
بخت و بدکسب و بسیار دشمن بود و همه بروی دشمن باشند و دوست
یابد و این احکام که گفته باشد اگر سعد باشد و یا متصل دلالت کند بر سعادت
سعادت بر حکم آنچه گفته شده است و اگر نحس ناظر باشد و یا متصل نقصان
کند از سعادت و زیادت کند اندر نحوست **گفتار در یافتن مال و**
سعادت مولود اگر متصل باشد خداوند بیت المال بصاحب
طالع دلیل کند که مولود توانگر و بسیار مال بود و بی رنج و تن آسان و خوش

نفس خود و اگر خداوند طالع متصل بود بخداوند بیت المال دلالت کنند
که این مولود مال بجد و جهد بدست آرد و آنرا رنج بیند و سختی بس بکشد
باتصال ایشان اگر در وتد بود این مال که بدست آرد بماند و خاصه که برج
ثابت بود همیشه توانگر بود و گر منقلب بود گاه زیادت شود و گاه نقصان
و لیکن درویش نشود و اگر برج ذو جسدین بود میانه حال بود و گر در وسط
السما بود این مال از عمل سلطان و سلطانیان بدست آرد و اگر از طالع بود
از دست رنج خویش و کسب بجای آرد و اگر از هشتم بود از زنان و خصمان
و شریکان بدست آرد و اگر از چهارم بود از پدران و زمین و ضیاع
و عقار بدست آرد و همچنین دیگر بروج چنانکه وصف کرده شد و اگر در خامس
دارد و حادی عشر بود در اول عمر مالش بدست آید و همچنین مشتری را
نگاه کنیم اگر متصل بود بصاحب طالع دلیل کند که مال بدست آرد و همچنین
نگاه کنیم بسهم سعادت اگر متصل بود حکم کنیم که این مولود توانگر باشد و همچنین
خداوند سهم سعادت و همچنین نظر و اتصال نحوس نقصان کند از مال و سعود
زیادت کند و نگاه داریم که این سعد و نحس خداوند کدام برج است از
طالع حکم باید کرد بدان وجه که نقصان شود و یا زیادت و همچنین معیشت
و داد و ستد مالی بنظر سعود

گفتار در بودن صاحب بیت المال

صاحب بیت المال در طالع دلیل کند که این مولود توانگر و روزینه
باشد و مالی بدست آرد بی رنج و تا بیابی بدست آرد و هر چه کند
بیابد خداوند بیت المال در ثانی دلیل کند که این مولود در معیشت
مال در وجهی معروف باشد و از کتاب و مشتری خبر باشد و در ثالث
دلیل کند که این مولود را بسبب سفر و مسافران زیادتی مال پیدا

شود و برادران وی تنگ عیش باشند و بسیار رنج بینند و اگر در رابع
باشد دلیل کند بسبب آبا و اجداد او و زمین بدست آرد و حال پدر او نیک
شود و آنچه که در وی زاده باشد نو شود و آبادان شود و اگر در خامس
طالع بود دلالت کند که از جهة فرزندان و بعد از ایشان مال زیادت شود و فرزندان
او معروف باشند و اهل بیت در کار سلطان شوند و بسیار نیکویی بینند
و جاه و منزلت باشد و اگر در سادس طالع بود مال این مولود از خرید و
فروخت بندگان و اسپ و ستوران زیادت شود و بندگان او بگریزند
و بعضی مال او ببرند و اگر در سابع طالع بود مال وی بسبب خصمان و زنان
زیادت شود و مال وی جمع شود نه از وجه و از کار زنان روزینه بود
و اگر در ثامن باشد از میراث و مالها کهنه روزینه باشد و بسیار نفقه
باشد و باک ندارد که از وجه نیک بدست آید و اگر در تاسع بود از قبل سفر
و علم دین و از تجارت مال حاصل شود او را شریک موافق نبود و مال و از
دست او بیرون نشود و اگر در عاشر طالع بود مال از خدمت سلطان و اجل
و اکابر بدست آرد و معیشت وی از ایشان بود و اگر در حادی عشر بود
مال وی از سودا بود و از کسب و دوستان فارغ دل باشد بمال و جاه
و اگر در ثانی عشر طالع بود دلیل کند که کارهای حصر کند و مال از دزدی
و غصب باشد و یا مال و تعصب ببرند و یا بدزدند و کارها کند که از آن
شری بود و همچنین نظر و سعد و نحس نگاه داریم و بحکم مزاج ایشان حکم
کنیم بر بسیاری و اندکی

گفتار از احکام خانه سیم آنچه دلیل کند از کواکب

اگر در خانه سیم سعدی باشد و یا خداوند سهم سعد باشد و میان خداوند سیم
و صاحب طالع نظر مودت باشد دلیل کند که این مولود با برادران باشند

وقرابتان ومیان ایشان موافقت باشد واگر نظر عداوت باشد ونحسی
در ثالث بود یا رابع ویا صاحب ثالث بکوکبی راجع شوند دلیل کند
که برادران باشند میان برادران قرابتان موافقت نباشد واگر سعد
مقبول باشد دلالت کند که این مولود را برادران باشند همچنین
نگاه کنیم بصاحب سیم برادران وامواقفت ایشان وحکم کنیم بنیکی وبدی
واعدای ایشان **گفتار در بودن خداوند سیم در بروج** خداوند سیم
در طالع دلیل کند که از بهترین برادران بود ایشان از وی خیر بود و
همه ناصح باشند ودر ثانی طالع دلیل کند که این مولود را خصومتی افتد
در از برادران بسبب مال از ایشان رنجور دل بود وهمیشه بروی ظلم بود
ودر ثالث طالع دلیل کند که برادران باشند معروف وقوی ایشان را
منفعت باشد ودر رابع دلیل کند که برادران باشند وی را مکر وهلاک
کنند واز یکدیگر برند واگر در خامس بود دلیل کند که این مولود را پدری
مصلح باشد وبسیار سفر ومراورا فرزندان نیکو باشند واگر در سادس بود
دلیل کند که برادران وی چاره کن باشند ودشمن وی باشند وفساد کنند
وبدخواه او باشند ودر سابع بود برادری باشد که زن او را بزنی کند و
مراورا از وی فرزندان باشند همه دشمن دار ودر هشتم زنان برادر
این مولود اندک عمر باشد ومیراث ایشان بیابد واگر در تاسع طالع بود دلیل
کند که زن کند غریب ویا در غربی زن کند وبسیار کن شود ودر عاشر
دلیل کند که برادران باشند که وی را حسد کنند بر یکدیگر ودشمن دارند
واگر در حادی عشر بود وبرادران باشند مراورا پارسا با ورع وبا او بخت
کنند وبه پدر باز خوانند واگر در ثانی عشر بود دلیل کند که برادران باشند

مراورا اگر دشمن دارند میان ایشان موافقت نبود واز سلطانیان ایشان را
راحت بود پس نگاه کنیم بمزاج که دلیلیت بر برادران وفقر ودلیلیت
بر خواهران که همچنین بصاحب سیم وامواقفت ایشان ومخالفت
اگر موافق باشند دلیل صلاح ودرازی عمر ودوستی بر مخالفت کنند
تا بحال **گفتار از خانه چهارم وآنچه دلیل کند** بنگریم بصاحب
برج چهارم ورابع طالع وشمس وسعادت واگر شمس قوی باشد در چهارم
طالع بود ویا خداوند خانه شرف باشد ویا خداوند مثلثه باشد ویا خانه
خداوند چهارم تحت الشعاع بود ویا در خانه او باشد ویا در مثلثه او ویا به
ومتصل باشد او نظر او ترا باشد بولایه ودلیل پدر از خداوند خانه چهارم
وگر نباشد مراورا صاحب رابع اولیتر بود بولایه واگر در رابع نحسی بود
یا ناظر باشد بتربیع یا مقابله دلیل کند که حال پدر مولود تباه شود وبد حال
ورنجور واندوهگی بسبب بدحالی خاصه که این نحوس غریب باشد ومقبول
نباشد واگر سعد در رابع بود یا ناظر باشد بتسدیس وتثلیث ویا خداوند
رابع سعد باشد دلیل کند که پدر مولود نیکو حال باشد واگر مقبول باشد
بر خیر زیادت شود وجاه ومنزلت یابد واگر صاحب سابع ناظر باشد
بنظر مودت دلالت کند بر موافقت ایشان ونیکوی حال ایشان وگر ناظر
باشد بمقابله یا تربیع دلالت کند بر مخالفت ودل شفقتی میان ایشان
ومخالفت حکم کنیم بر اندازه نحوست وموافقت بر اندازه موافقت ایشان
گفتار در بودن خداوند چهارم در بروج اگر خداوند چهارم
در طالع باشد پدر این مولود بهترین وبدترین اهل وبیت بود
میان همه خویشان عزیز باشد وبجای ایشان نیکوی کند واگر در ثانی

باشد پدر این مولود نیکو خلق باشد و میان او و برادران او و پدر موافقت
بود و اگر در ثالث طالع بود دلیل کند که این مولود را برادران باشد که او را رنجه
دارند و میان ایشان و پدر دشمنی باشد و با یکدیگر خصمی کنند و در رابع
طالع دلیل کند که پدر مولود معروف باشد و با خطر و نیکو یاد کنند او را
و اگر در خامس طالع بود این مولود را نواسگان باشند و فرزند نواسگان
بینند و اگر در سادس طالع بود دلیل کند که پدرش غریب بود و مجهول
چنانکه کس ورا یاد نکند و اگر در سابع بود دلیل کند که پدرش غریب بود
و مجهول چنانکه کس ورا یاد و اگر در سابع بود دلیل کند که پدر وی از اهلیت
معروف بود و میان او و میان مولود دشمنی بود همیشه و اگر در ثامن
طالع بود دلیل کند که عمرش اندک بود و از پس این مولود و بباید پسید
که مادر این مولود در آماس پس هلاک شود و اگر در تاسع باشد پدرش
غریب مجهول باشد یا عیبی باشد بر تن او یا بمیرد بحال بد و اگر عاشر طالع
باشد دلیل کند که پدرش از معروفان باشد و بهره ور چیزی حبر باشد
و بزرگان دولت شایسته باشد و اگر در حادی عشر باشد عمرش
اندک بود و از پس ولادت بد حال شود و پس نیکو شود و کارش
بالا گیرد و اگر در ثانی عشر بود دلیل کند که پدرش غریب بوده از زمین
گزاده بود خود بیرون آید بسبب بد حالی و بدین زمین کارش نیکو شود
و خانه طالع فلک باشد از نحوس **گفتار از خانه پنجم** و آنچه دلیل
کند اگر صاحب طالع بجایگاه نیکو بود و صاحب طالع بد و متصل
شود دلیل کند که این مولود را فرزند بسیار باشد و همیشه مصلح باشد و معروف
و ایشان را بنامهای نیکو یاد کنند و اگر در خامس طالع بود و نحوس بیخ دو بر

جایگاه بد باشد و یا ساقط باشند و سهم خداوند سهم را نیز نظری نباشد و یا ساقط
باشد و زحل در پنجم طالع باشد دلیل کند که این مولود اندک فرزند
باشد یا عیبی باشد خاصه خامس محترق باشد یا بکوکبی سوند و از هبوط این
مولود عقیم باشد و این نحس منزلج باشد دلیل کند فرزند آن باشد و لیکن
اندک عمر و زیست دشوار کشد و اگر ناظر باشد بسعود دلالت کند که این مولود را
فرزندان بود و بسلامت باشند و کم رنج باشند و میان ایشان موافقت
باشد و اگر ناظر باشد بنحسی یا نحسی بد و سوند دلیل کند که حال فرزندان
این مولود تباه شود و هلاک شود و بمیرند و در ایشان علتی باشد و بدخو
باشند یا بد دین والله اعلم **گفتار در بودن خداوند پنجم** اگر صاحب
خامس در طالع بود دلیل کند که این مولود را نرینه باشد از فرزندان
نرینه و بدیشان شاد باشد و هم بد جوانی او را فرزند باشند نیکبخت و اگر در
ثانی بود این مولود را فرزندان نرینه بود و از ایشان بسیار خیر و
راحت بینند و خدمت سلطان و بزرگان باشند و اگر در ثالث بود
فرزندان فرزند او سفر بسیار کنند و پیوسته بغربت باشند و اگر در رابع
بود بسیار رنج بینند و بد حال باشند و میان ایشان عداوت باشد و اگر در
خامس و این مولود را فرزندان معروف باشند و از ایشان شادمانه بود
و اگر در سادس بود این مولود را فرزندان بود که بخدمت و بندگی
مشغول باشند و بیشتر فرزندان بر عقب باشند و اگر در سابع بود این مولود را
فرزندان بیشتر مادینه بود و میان ایشان خصومت بسیار رود و معروف
باشند و اگر در ثامن بود این مولود را فرزندانش اندک عمر بوند و بیشتر
بیگانه شوند و مال هلاک شود و اگر در عاشر بود دلیل کند که فرزندان مولود

بغربت افتند و بسیار کس باشد که ایشان از غربت نباشند ولیکن بیمارناک بوند
واگر در حادی عشر باشد فرزندان وی همه عزیز و مکرم باشند و مبارک پی
واگر در ثانی عشر بود فرزندان مولود بیمارگن باشند و یا در ایشان علتی
باشد و بیشتر هلاک شوند **گفتار از احکام خانهٔ ششم** و آنچه دلیل
کند نگاه کنیم بصاحب سادس بصاحب طالع این مولود بیمارگن بود خاصه
که قمر خداوند خانهٔ ششم و دوازدهم بود و این اتصال او تربیع و مقابله باشد
و گر خداوند طالع بصاحب ششم پیوندد و قمر منحوس باشد این مولود هرچه
بخورد و بیاید از آن رنجور باشد خاصه سوختگی از او تا بود و بدترین سوختن
آن بود که خداوند ششم نحس باشد و اگر صاحب طالع باشد و صاحب سادس
در وسط السما دلیل کند این مولود تندرست بود و بزرگی و بیمارگن در رنجور
شود و اگر صاحب طالع و صاحب وسط السما در مقابله طالع باشد دلیل کند
که در جوانی رنجور شود و بیمارگن بود و او را بباید ترسید از افتادن جای
و اندامی از آن او تباه شود بسبب افتادن از جای بجای و از زنان رنج
بیند و این حال پس از جوانی بود و اگر در رابع بود از پدر رنجور بیابد چند
و میان او و پدر عداوت بود و اگر صاحب سادس و وسط السما بود
و قمر مقابله وی باشد این حال ورا در خوردگی پدید آید و همچنین در
اوتاد طالع دیگر خانها نگاه می باید کرد و بباید نگریست که آن برج که کدام اندام
منسوب بدان اندام رنجور باشد که حمل را سر و روی ثور را گردن
و حلقوم و جوزا را دوشها و بازو و دستها و سرطان را سینه و پهلوها و شش و اسد را
معده و دل و سنبله را روده‌ها و شکم و ناف و میزان را از فرو ناف با دوباد
عقرب را مقعده و عورت و خایگان و قوس را زانوها و دلو را ساقها

و حوت را پایها و برین ترتیب از طالع تا دوازدهم و همچنین نگاه باید کرد
بسهم بیماری که در کدام برج است و مزاج باید کرد **گفتار از بودن خداوند خانهٔ
ششم در بروج** اگر خداوند ششم در طالع باشد غلامان و ستوران وی بمیرند
و اگر در ثانی بود این مولود را معیشت از غله و زرکان بود یا از کرای چهارپایان
و یا ستوران روزینه باشد و اگر در ثالث باشد مولود را برادران باشند
که در ایشان عیب باشد و بیمارگن باشند و در خدمت کس باشند و نه در بندگی
و اگر در رابع بود پدر این مولود مجهول باشد و در پدر وی عیبی باشد و اگر در
خامس بود دلیل کند که این مولود را فرزندان بیمارگن بود و [illegible] پس
باشد این مولود تندرست باشد و اگر در سابع طالع بود این زن مولود
زرنگ زنی کند که از وی هیچ راحت نباشد و بدنام باشد و اگر در ثامن
طالع باشد مولود تندرست باشد و اگر در تاسع طالع بود این مولود در غیبت
بود و در غربت بیمار شود و رنجها بیند و اگر در عاشر بود این مولود
و اگر در حادی عشر بود
این مولود با مردمان دوستی کند که معروف نباشند و گر در ثانی عشر طالع بود
این مولود را دشمنان باشند که راحت نه بیند **گفتار از احکام خانهٔ هفتم**
و آنچه دلیل کند نگاه کنیم بصاحب طالع و صاحب هفتم اگر بیکدیگر پیوندد این
مولود زن کند و بی زن نباشد پس نگاه کنیم اگر صاحب هفتم بصاحب
طالع متصل باشد و صاحب طالع در وتد باشد یا در حادی عشر و یا در شرف
دلالت کند که از آن زن روزینه باشد و بدو رغبت کند اگر صاحب هفتم
بصاحب طالع متصل باشد و صاحب طالع در وتد باشد یا در حادی عشر
او یا در شرف او دلالت کند که از آن زن روزینه باشد و بدو رغبت کند

اگر صاحب هفتم در برج هبوط یا در مقابله باشد دلیل کند که حریص باشد و بسبب
حریص هلاک شود و رنج بیند پس نگاه کنیم بصاحب هفتم که در کدام خانه باشد
و اگر در ثالث بود این مولود زن از اقربا خود کند و اگر در خانه حادی عشر
طالع بود دلیل کند که عاشق شود و بزنی کند او را و اگر صاحب هفتم در وتد باشد
و نحسی بود و ناظر باشد در مقابله یا در سابع دلیل کند که این مولود بلا بکار
بود خاصه که این برج منقلب بود و اگر در تاسع نحس ناظر بود و خداوند هفتم
زایل باشد از طالع دلیل کند که این مولود را زنان ازرنی باشد و لیکن
کار ایشان نهان نماند خاصه که ناظر نباشد بصاحب هفتم و گر ناظر باشد از
تثلیث و تسدیس پس هفتم طالع دلیل کند که زن اندک فرزند و بلا بکار باشد
و اگر صاحب هفتم سعد باشد و در اوتاد باشد و ناظر باشد از برج و مقابله دلیل
کند که بر پارسایی زن و صلاح او خاصه که این سعد مشتری بود و اگر ناظر
باشد سعدی از تثلیث و تسدیس دلیل کند که این زن بسیار فرزند باشد
و پاکیزه دین و اگر خداوند هفتم در سابع بود یا در وتد بود یا در خانه خود یا
در شرف زنی بزنی کند که او را اصل و نسب پیدا نباشد و بی محل بود و اگر
خداوند هشتم منحوس بود از زحل کند که این مولود را زنی نباشد و گر باشد
کند پیری باشد و اگر در هفتم بود نحسی و زهره و قمر و عطارد منحوس پس برج و یا برج
سابع منقلب باشد دلیل کند که این مولود را زنان بسیار باشد **بودن
خداوند هفتم از خانها** و اگر خداوند هفتم در طالع باشد دلیل کند که
این مولود را از زنان روزی باشد و زنان بروی عشق آرند و اگر
در ثانی طالع بود دلیل کند که مال مولود هلاک شود بسبب نان و زنان
او را عیبها باشد و پیوسته عداوت باشد یا از اقربان خود زنی بزنی کند

و در چهارم دلیل کند که از اقربا خود زنی بزنی کند پاکیزه و مستوره و در پنجم
طالع دلیل کند که زنی خود بزنی پاکیزه و نیکو خلق باشد و در ششم طالع دلیل
کند که زنی بزنی کند که او را علتی باشد ظاهر یا پرستاری بخانه وی بماند و در
هفتم دلیل کند که زنی کند که معروف و لیکن میان ایشان موافقت نباشد
و اگر در هشتم بود دلیل کند که زنی بزنی کند و پیشتر زنان او اندک عمر
باشند و زیر دست او باشد و در نهم طالع دلیل کند که زن غریب کند یا در
غربت زن کند و اگر در عاشر بود دلیل کند که زنی بزنی کند از اهل بیت
سلطان و محتشم و از وی نکویی بیند و اگر در حادی عشر بود دلیل کند که
زنی بزنی کند خسیسه و بیقدر و از وی رنجها بیند و یکدیگر را دشمن دارند
احکام خانه هشتم و آنچه دلیل کند از مرگ و میراث بنگریم بصاحب طالع
یا طالع یا بخداوند هشتم بصاحب طالع یا صاحب بخداوند هشتم دلیل کند
که این مولود بمیرد و اندر درد شکم خاصه که خداوند طالع محترق باشد اگر خداوند
طالع تحت الشعاع بود دلیل کند که بمیرد از بیمار سک و اگر خداوند طالع
متصل باشد بنحسی و این نحس در هشتم باشد یا در نهم یا در سیم دلیل کند که این مولود
بمیرد از سوختن آتش و اگر قمر با مریخ باشد و خداوند طالع با مشتری مریخ و دلیل
کند که اندامی از آن وی ببرند و اندر درد آن بمیرد پس نگاه کنیم بدلیل مرگ
که از کدام برجیست و در کدام موضع اگر بطالع باشد بمیرد از بیماری
و پیوسته بیماری ها باشد و اگر در ثانی باشد دلیل کند که بسبب مال بمیرد
از بیماری و پیوسته بیماری ها باشد و اگر در ثالث باشد بمیرد و بسبب غربت
و رنج راه و یا بسبب برادری و اگر در تاسع بمیرد بمرگ آسیان و اگر در
خامس بود بمیرد آسپان و فرزندان او اندک عمر باشند و اگر در سادس

بود بیماریهای او دراز بود و بدان هلاک شود یا به او را بکشند و یا از مردمان
دون الم یابد و اگر در هفتم بود یا در نهم باشد بمیرد بسفر و تو بیش بسبب زنان
و اگر در عاشر بود مرگ او نیکو بود و اگر در حادی عشر بود دشمنان او را بکشند
بودن خداوند هشتم از خانهای طالع اگر خداوند هشتم در طالع بود و قوی
باشد دلیل کند که حاجت او دشوار بر آید و بسیار رنج بیند و اگر در ثانی
باشد روزی بیند باشد و از کار که مر او را عیب و اگر در ثالث بود دلیل کند
که برادران او را عیبی باشد ظاهر بر بیماری بود و کار بنده کان بود و اگر
در رابع بود پدر این مولود غریب باشد از پس و بغربت افتد و بیمار شود
و علتی پیدا شود و اندک عمر باشد و اگر در خامس بود فرزندان او در
جوانی بمیرند و یا از جملهٔ سلطانیان باشند و قوی باشد و اگر در ششم بود بنده کان
و ستوران او بمیرند و از ایشان رنج بیند و اگر در هفتم باشد زنی بزنی کند
که او را بسیار میراث رسیده باشد و از نعمت خود برخورداری بیند
و اگر در هشتم بود درست و کم رنج و روزی بیند ولیکن در غربت بمیرد
و اگر در نهم بود تباه کار و بدنیت بود و مرگ او در غربت و اگر در دهم
طالع باشد دلیل کند که بسبب سلطانیان هلاک شود و اگر در یازدهم
بود اندک دوست باشد میان ایشان پیوسته وحشت باشد و اگر
در دوازدهم بود و بیابد رسیده از دشمنان که بر دست ایشان هلاک
شود احکام خانه نهم و آنچه دلیل کند که نگاه کنیم صاحب طالع
و صاحب نهم و اگر متصل شود بیکدیگر این مولود بسیار سفر باشد خاصه
که طالع ناظر باشد و از سفر بسلامت باز گردد و اگر ناظر نباشد در سفرها
بماند و اگر خداوند طالع ناظر باشد صاحب نهم از اوتاد و این سفرها

در رانکند ولیکن در غربت بماند و اگر در زایل باشد و ناظر باشد همچنین
سفرها دور و دست کند و اگر خداوند نهم در طالع باشد و سعدی بود
این مولود پارسا بود و آزاد بود و خورد و بزرگ و کوچکی و پیر او را
رنجها رسد و بدحال باشد پس نگاه کنیم صاحب نهم اگر سعد باشد و مستقیم
باشد این مولود بغایت پارسا بود و زنی زنا و اگر نحس بود در طالع آن
مولود بدنیت باشد و بد دین و با سحر و اگر راجع بود این مولود در دو
اقشار بود و دوست دزدان و بد دین و یا خود دزد بود پس بنگریم
بخداوند نهم که در کدام موضع باشد اگر در طالع باشد سفر از جهة نفس
خود کند و اگر در ثانی بود سفر از جهة مال بود و همچنین دلایل دیگر خانها
بودن خداوند نهم از خانهای طالع اگر خداوند نهم در طالع بود این مولود
این مولود نیکو دین و خوش نفس باشد و اگر در دویم بود توانگر باشد از حلال
و دست رنج خود و اگر در ثالث بود و مال جمع کند در غربت و روزی بیند
باشد از سفر و برادر وی در غربت زنی کند و از جای بجای نقل کند
و اگر در چهارم بود پدر وی را بیماری سنگ راندام وی سد آکند یا در غربت
بمیرد و اگر در خامس بود این مولود را فرزند باشد بغربت بمیرد و از ایشان
شادی نبیند و اگر در ششم بود این مولود را فرزند باشد روزی بیند بود
از فرزندان و بنده کان و در سفر بیمار شود و اگر در هفتم باشد زنی کند
که نیکو خلق باشد و اگر در سعدی باشد خداوند نهم پارسا باشد و اگر هشتم
بود او را در سفر گنجی رسد و یا از دزدان رنج بیند و کاروانی زده
شود و اگر در تاسع بود اندک سفر بود و براه راست باشد و اگر در دهم بود
برادران او را از زنان خبرها باشد و از اهل سلطان و این مولود

دوازدهم
پارسا و اگر در یازدهم بود این مولود پارسا باشد و کارها بجبر کند و اگر
بود بدنیت بود میان او و میان برادران همیشه وحشت بود **احکام خانه
دهم** آنچه دلیل کند از شغل و عمل نگاه کنیم بصاحب طالع و خداوند
وسط السما اگر ناظر و متصل باشد بیکدیگر این مولود منزلت و جاه یابد
میان مردمان از اهل سلطان بود و اگر صاحب طالع متصل بود بصاحب
وسط السما این مولود متابع باشد و سلطان را بدیشان پیوند و اگر عاشر
در وتد بود و این مولود منزلتی عظیم یابد و کارهای بزرگ بدست گیرد خاصه
که در طالع و وسط السما بود و اگر صاحب طالع در وتد باشد و خداوند عاشر
که دلیل سلطانیست ساقط بود این مولود شغلی بدست کنند امارات
سلطان از مهتران و اگر صاحب ساقط بود و صاحب وسط السما در وتد
بود این مولود مجهول باشد ولیکن عمل بزرگ بدست کند و از آن انتها
بیند و اگر هر دو ساقط باشند این مولود مجهول باشد و هیچ عمل نکند و بسلطان
پیوندد و اگر صاحب طالع در ثانی بود و صاحب در وسط السما در ثامن
بود این مولود را شکنجه کنند و در آن هلاک شود و اگر صاحب طالع در
ثانی طالع بود و صاحب وسط السما در ثانی عشر طالع این مولود زندانی
دای باشد و اگر صاحب طالع در ثالث بود یا در تاسع بود و صاحب وسط
السما بمقابله او باشد این مولود مرتد باشد یا غماز و از پادشاهان
و از بزرگان او را رنجها باشد **احکام بودن خداوند عاشر در بروج**
و اگر صاحب عاشر در طالع باشد این مولود بکارهای بزرگ رسد و مرد او را
عمل و شغل دهند بی آنکه او طلب کند و از ملوک کرمها بیند و اگر در
ثانی مال و از شغل سلطان جمع شود و معیشت او از آن باشد و اگر در ثالث

کتابخانه مجلس شورای ملی

باشد اندک برادر باشد و اگر باشند زود بمیرد و بسیار سفر کند و اگر در
رابع بود این مولود از معروفان درگاه سلطان بود یا از اهل بیت
ایشان و اگر در پنجم بود فرزندان این مولود بیمارگین بوند و از سلطان
رنجها بینند و اگر در ششم بود اندک عمل بود و بخدمت آزادگان مردمان
پیوسته بود و عیش او از ایشان بود و اگر در هفتم بود زنی محتشم بزنی کند
زیادت از خود و او را سلطان جاه و خطر باشد و اگر در هشتم بود
بحوالی شغل سلطان پیوندد و اگر در نهم باشد این مولود غربت
کند و او را در غربت کارهای بزرگ بدست شود و اگر در دهم بود
بزرگ و نیکو سال باشد و کامران و با عز و جاه بود و اگر در حادی
عشر بود این مولود را دوستان باشند که بجای او مردمی کنند و بسیار راحت
یابد از ایشان و فرزندان او مال جمع کنند از سبب سلطان و اگر در ثانی
عشر طالع بود محروم باشد از شغل سلطان و کارها **احکام خانه یازدهم**
و آنچه دلیل است بر آن بنگریم بصاحب طالع و صاحب حادی عشر
اگر ناظر باشند به تسدیس و تثلیث و جایگاه نیکو باشد مولود بسیار دوست
باشد و اگر صاحب طالع بصاحب حادی عشر پیوندد این کس نیکو
خلق باشد و اگر ناظر باشند بیکدیگر بنظر تربیع و مقابله مولود را دوستان
بسیاری مخالفت طلب کنند و بد جاه باشد و اگر خداوند طالع در
حادی عشر بود و مسعود باشد و سعد بدو ناظر باشد این مولود امیدی
که دارد تمام شود و حاجت روا و دوست روی بود در دل خاص و عام
بودن خداوند یازدهم از خانها طالع باشد اگر صاحب یازدهم در
طالع باشد این مولود مظفر باشد بر همه چیزها و نیکو حال و معیشت

وبزرگ و عزیز و مکرم و اگر در دوم باشد روزینید بود از دوستان اگر
در سیم بود برادران مولود را معزت حاصل شود و نیکو حال و بخرد و توانگر
بود و اگر در چهارم بود پدر مولود در انجا باشد که از آن نباشد و اندک عمر
بود از پس آن مولود و اگر در پنجم بود از فرزندان شاد نیابند خاصه در
جوانی و اگر در ششم بود بدحال و بدمعیشت بود و اندک خیر بود و
اگر در هفتم بود مر او را زنی میمونه بود و او را نهایت دوست دارد و از وی
فرزندان بزرگ باشند و اگر در هشتم بود مولود میان مردمان مجهول
و فرزندان وی سوده حاره بوند و اگر در نهم بود مولود در غربت
بسیار راحت بیند و نیکبخت بود و خوب روی و مسعود بود و اگر در دهم
بود بسلطان پیوندد و از ایشان خیر یابد و اگر در یازدهم بود منعم بسیار
دوست و بسیار خیر باشد و معروف باشد و اگر در دوازدهم باشد
اندک خیر و بدمعیشت و اندک دوست و بسیار دشمن بود احکام خانه
دوازدهم آنچه دلیل کند نگاه کنیم بصاحب طالع و صاحب ثانی اگر متصل
بود بیکدیگر مولود بسیار دشمن بود و بدروز و اگر صاحب طالع مقبول بود
بدروزی نباشد و شخص بزرگ بود و اگر صاحب طالع در وتدی
بود و صاحب ثانی عشر در وتد باشد این مولود مظفر باشد بر دشمنان
و اگر صاحب ثانی عشر در شرف خود باشد یا در وسط السماء این مولود
بر دشمنان ظفر یابد و اشیا را قهر کند و اگر صاحب ثانی عشر در طالع
بود مولود بدبخت و بسیار دشمن بود و بر وی ظفر یابند و کارها کنند
که از آن شرمنده بود و اگر در دوم بود بدحال و بدمعیشت باشد
و بر وی دروغ بسیار گویند و اگر در سیم بود میان او و میان برادران

دشمنی باشد و از ایشان رنجها بیند و بدحال باشد و اگر در چهارم بود میان او
و میان پدر او خصومت افتد و ویران شود خانه که مولود در آن زاده
بود و خان و مان برود و اگر در خامس بود فرزندان وی را هیچ باشد و در ششم
محروم باشد از بندگان و پرستاران و ستوران و اگر در هفتم بود زنانی
کند فرو دست و حقیر و درویشان و درویشان عیب باشد و موافقت
نباشد و اگر در هشتم بود اندک دشمن باشد و از مال مردگان و میراث
بی‌نصیب باشد و در نهم برادران او را رنج رسد از دشمنان و اگر سفر کند رنج
بیند از دشمنان و بددین بود و اگر در دهم بود سلطان وی را دشمن شود
و از ایشان رنجها بیند و در یازدهم محروم از نیکویی دوستان و بدبخت باشد
و در دوازدهم اندک دشمن باشد گفتار در بودن سهمات و بودن
او در بروج سهم سعادت که او بر تن و جان و رفعت و جاه و منزلت دلیل است
چنانکه طالع دلیل است بر تن و جان و زندگان خود سهم سعادت و طالع
قمر است چنانکه طالع شمس است نگاه کنیم بسهم سعادت و اگر مسعود نیکو حال باشد
و در وتد باشد و دور باشد از نور نحوس و احتراق بمقابله و دلالت کند که
مولود تندرست بود و بر تربیت قوی تن و درست اندام باشد و اگر منحوس
بود و تحت الشعاع بود این مولود ضعیف باشد و بدحال و درست او را
رنجها رسید و اگر خداوند سهم منحوس باشد یا تحت الشعاع این مولود از سلطان
رنجها بیند خاصه که این نحس در طالع باشد از نحوس بن مولود نیکو صورت و
نیکو تن باشد و منعم بود و اگر سهم سعادت در ثانی و زحل در طالع باشد میان
او و میان صاحب ثانی نظر باشد و صاحب ثانی نظر باشد و صاحب ثانی
نظر باشد و صاحب ثانی مسعود باشد مولود نیکبخت و بسیار خیر باشد و هرچه

خواهد یافت بی رنج و مؤونت و اگر سهم بود برادران مولود بصلاح باشند و حال
مولود نیکو باشد و اگر صاحب ثالث سهم منحوس باشند و در ثالث طالع
باشند و این مولود برادران تباه شوند و اگر در رابع باشد و پاک باشد
از نحوس مولود تندرست باشد و حال پدر و مادر وی نیکو باشد و اگر منحوس
باشد و صاحب سهم منحوس باشد میانه باشد حال مادر وی بد بود رنجور شود و
تربیت و اگر در خامس باشد و مسعود باشد و مسعود باشد حال مادر و پدر وی
نیکو شود و بندگی افتد و اگر بسعدی ناظر باشد و منحوس پس از پس آنکه به بندگی
افتد آزاد شود و اگر در سابع بود مسعود باشد این مولود را از زنان راحت
بسیار باشد و اگر منحوس باشد مولود را از زنان نباشد و اگر باشد بخیر
باشد که منبند و شنود که از آن شریکی و از ایشان رنج بیند و اگر در ثامن
باشد و مسعود بود میراث یابد و از مردمان مرزوق بود و اگر منحوس بود
و نحس در اوتاد بود و اگر در تاسع بود و اگر مسعود مولود بسیار سفر بود و از سفر راحت
بیند و پارسا باشد و اگر منحوس بود بخلاف این اگر در عاشر طالع بود و مسعود
بود این مولود بر درگاه سلطان مقیم بود و معیشت ایشان و بسبب او بود
و اگر مقبول بود اینکه پس عز و مرتبت و جاه یابد و اگر در حادی عشر بود مولود
نیکبخت و نیکونیت و همه مرادی تمام شود و اگر در ثانی عشر بود مولود بدحال
باشد و فرزندان او بدحال باشند سهم سعادت را بگیرد و بروز آفتاب تا
قمر و بشب از قمر تا شمس درجات برافزای و بیفکن سی کان سی کان که برسی
شود سهم آنجا باشد مثال آن طالع ده درجه حمل و آفتاب در اسد بیست
درجه و قمر در میزان پانزده درجه پس میان آفتاب و قمر بر توالی پنجاه و پنج درجه
ده درجه طالع را برافزودیم شصت و پنج درجه پس حمل را سی بیفکنیم و ثور را

سی درجه باقی ماند پنج درجه جوزا و این جایگاه سهم سعادت بود بر مثال باید
کرد احکام سهم الغیب بگیر میان قمر و شمس بروز بر توالی و بشب بر توالی
و از طالع بیفکن و این سهم غیب نظر سهم سعادت است دلالت کند بر دین
و ورع و پارسایی نگاه کنیم بسهم و سهم اگر مسعود بود این مولود پارسا
و نیکونیت بود و تربیت بسلامت گذارد و اگر منحوس بود بخلاف این
باشد و اگر در وتد باشد مولود و اثبات باشد بر دین و پارسایی خاصه
که این وتد برج ثابت بود و اگر منحوس بود و صاحب سهم راجع بود این
مایل وتد باشد از دین بگشته شود و اگر در تاسع بود و این مولود پارسا
بود خاصه که صاحب او مسعود باشد و اگر منحوس بود بخلاف این بود و اگر
منحوس باشد و صاحب مسعود پس مردمان مولود را پارسا دانند و در باطن
مسعود و اگر در یازدهم بود و در پنجم فرزندان مولود پارسا باشند و اگر
مسعود باشند بیکدیگر و اگر منحوس باشد بخلاف این باشد اگر در ثانی عشر باشد
یا در سابع پس مولود بفتنه و تباه کار باشد و کار خسیس و حقیر کند و همچنین
در دیگر خانها بحکم سعادت و نحوست میباید کرد و اگر مسعود باشد نیکوی
حکم کن و اگر بد حال بود به بدی و تباهی سهم مال بروز و شب از خداوند
خانه دوم گیرند یا بخانه دوم و از طالع بیفکنند و اگر سهم در اوتاد باشد و
مسعود بود مولود وشش نیکو حال و بهترین طبقات و معیشت وی از وجهی
معروف باشد و هرچند عمر بیشتر زیادت شود و اگر منحوس بود دلیل کند که
بر تباهی حال و فساد آنچه را و اگر در طالع بود از دست عمل خود بدست آرد
و توانگر شود و اگر در رابع بود از سبب پدران و مستغل بود و اگر در سابع
بود از جهت زنان و شریکان باشد و اگر در وسط السماء بود از جهت عمل

سستی
سلطان باشد و جاه و خداوندان دولت و نگاه کنیم بسعادت و نحوست و کمی
حکمی کنیم بقدر قوت کوکب اگر در پنجم و پانزدهم دوستان و هدیها باشد و فرزندان
توانگر بود و اگر در ثالث و تاسع باشد از قرابتان و برادران و سفر سازان
باشد و اگر در ثانی و ثامن بود از میراث و از داد و ستد بود و اگر در سادس
و ثانی عشر بود از خرید و فروخت بندگان و ستوران حاصل شد نگاه کنیم
بر زیادت قوت سهم برادران بگیر و بروز و شب از خداوند خانه سیم
تا بخانه سیم و از طالع بیفکن اگر سهم در وتد باشد از اوتاد طالع این مولود
برادران باشند معروف و بهترین طبقات باشند خاصه که صاحب سهم
و صاحب سهم مسعود بوند و اگر منحوس بوند بخلاف این باشد و اگر در تاسع باشد
میان او و برادران دشمنی باشد خاصه که منحوس بود و برادران او سفر
بسیار کنند و از سپاهیان چیزها بسیار بینند و اگر در چهارم بود میان ایشان
عداوت بود و اگر در خامس بود مر او را برادران باشند که خدمت او کنند
و اگر در ثانی و ثامن بود برادران عیال او باشند بنفقه و اگر در سادس
و ثانی بود برادران وی خدمت مردمان کنند و یا زندان والی کنند
یا دلالی ستور یا بدرگاه مهتران پیوسته شود و بیمار گردد و رنجور باشد یکان در
تربیت سهم آبا و عقار بگیرند از روز از شمس تا زحل و توالی و بشب بر عکس
و توالی و از طالع بیفکن و اگر سهم اندر وتد باشد و نیکو حال باشد و مسعود
و پدر مولود تند نسبت باشد و محتشم و معروف بود و اگر در عاشر بود
جاه و منزلت یابد و از حد سلطانیان بود و اگر در حادی عشر و خامس بود
و ثالث بود همچنان دلیل کند بر معروفی پدر و نیکوی حال و خاصه صاحب سهم
و سهم مسعود و مسعود باشند و اگر منحوس باشند خلاف این باشد که یاد کردیم در عاشر

پدر مولود ایمن نباشد از هیچ چیز و اگر در تاسع بود پدر او راهبی باشد یا عماری و اگر در
ثالث بود و مسعود بود حال مولود نیکو باشد و معروف باشد و همچنین در سیم
و سیم و ششم حکم کنیم بر معروف بودن پدر و در حادی عشر بود بسیار سفر بود
و پدر مولود و اگر منحوس بود دلالت کند بر نحوست و اگر مسعود بود
دلالت کند بر سعادت و زیادت خیر و راحت و قوت و نیکو پیش شان
شغل در روند سهم فرزندان بروز و شب بگیر از خداوند خانه پنجم تا بخانه پنجم
و اگر سهم در طالع باشد مولود فرزند از دوست دارد و فرزندان وی در
غربت افتند و در ثانی طالع بهتران پیوندند و بدرگاه سلطان مقیم شود و اگر
در چهارم بود بسیار دشمن بود و بنام خال معروف بود و یا بنام جد و خال ایشان را
نام کنند و اگر در پنجم باشد از جمله معروفان باشند و اگر در ششم باشد فرزندان
مولود در علتی گرفتار شوند یا طبیب شوند و اگر در سابع بود فرزندان او
دشمن او باشند و مولود زنی بخیزد که او را بجای فرزند باشد یعنی مولود نیز
باشد زنی خورد و بخشد و اگر در ثامن بود مولود میراث فرزندان بیابد و اگر
در تاسع باشد فرزندان مولود پارسا باشند و بسیار خیر و مصلح و اگر در عاشر
بود فرزندان او را معین باشند برنج یا کارها کنند که ایشان را چیزی باشد و
خدمت و بندگی مردمان کنند خاصه که منحوس باشند و اگر در یازدهم بود
مولود را فرزندان باشند و بسبب ایشان در خصومت افتند و اگر در دوازدهم
بود مولود اندک عمر بود و نگاه کنیم بسعادت و نحوست کوکب صاحب
سهم و مواضع ایشان در سعادت و نحوست حکم بر قوت و تباهی نقصان
که انجمنها که یاد کردیم اگر منحوس باشد بر تباهی حال و فساد آنچیزها و اگر مسعود
باشد دلیل کند بر نیکویی حال و زیادتی قوت و سلامت بودن راحت

پیدا شدن **سهم بیماری و برده** بروز و بشب از خداوند خانهٔ ششم گیرد تا بجای هم
و از طالع بیفکنند و اگر در سهم اوتاد باشد بنگرم که سعد است یا نحس باشد بطالع
ناظر باشد دلیل کند که مولود را رنجی رسد عظیم و بر تن او پیدا شود و اگر سعد
بود بر وی و اگر در تاسع باشد بدین مولود رنجی رسد و اگر در حادی عشر بود
بر دو اسلی و اگر در خامس بود فرزندان مولود رنجور باشند و همچنان قیاس
کنیم بسعد و نحس و اگر در ثامن بود نحس بود و ناظر بود بصاحب طالع و بکوکبی
قاتل که تدبیر صاحب طالع بحال این مولود را بیماری رسد و هلاک شود و اگر
در ثامن بود این مولود بد حال بود و اگر در ششم بود بیماری وی سهل بود
و سبک و اگر در ثانی عشر بود دشمنان مولود قوی حال باشند و از ایشان
رنج بینند **سهم تزویج** هم بروز و هم بشب از عطارد گیرند تا بقمر و از طالع
بیفکنند و اگر در سهم در طالع بود و خداوند وی از نحوس پاک بود مولود را
تزویج زود بر آید و سهل و مهیا باشد آنچه طلب کند از معنی تزویج و اگر نحس باشد
بخلاف این باشد و اگر در ثانی و خداوندا و پاک بود از نحوس و مر او را شهادت
بود این مولود با مادر فرزندان خود نکاح کند و یا زنی نامدار کند از و
میراث یابد و اگر منحوس باشد رنجها بینند از ایشان و اگر در ثالث بود زنی
از قرابتان خود بزنی کند و یا زن برادر یا کسی که بجای برادر بود بزنی کند
و اگر منحوس باشد این قرابتان خود متهم شود و یا بخواهر و برادر خود متهم شود
و اگر در چهارم بود از قرابتان خود بزنی کند نیکو که او را منزلت و جاه
باشد و اگر منحوس باشد ماما در خود یا با کسی که بجای مادر بود باشد و همان
حالت یا مانند آن و اگر در خامس بود زنی کم زادتر از خود بزنی کند
و خوش عیش و لطیف مزاج و بسیار مال و اگر منحوس باشد با فرزندان با

کسی که بجای فرزند بود بیامیزد و اگر در سادس باشد نکاح او با بندگان ش
و یا زنی خوردتر و کم نامتر و اگر منحوس باشد زن مولود را عیبی باشد بر تن
از ایشان رنج بینند و اگر در سابع بود آنچه گفته باشد در باب تزویج و اگر
در ثامن بود او را بباید ترسید از زنان و اگر منحوس باشد این مولود را مرگ
بسبب ایشان باشد و اگر در تاسع بود زنی غریب بزنی کند و اگر مسعود
بود پارسا بود و از وی خیر یابد و اگر منحوس بود از وی بلا بینند و اگر در عاشر
بود زنی معروفه بزنی کند و اگر مسعود باشد زنی شریفه باشد و اگر منحوس
باشد معروف بسببی باشد و چیزی دیگر نباشد و اگر در حادی عشر بود
زنی کند با عشق آرد و بیشتر فرزندان این زن دختران باشند و اگر
منحوس باشد بد تزویج باشد و اگر در ثانی عشر بود زنی با عیب بزنی کند
و اگر منحوس باشد از وی رنج بینند و اندوهگین شوند **سهم مرگ و میراث**
هم بروز و هم بشب از شمس گیرند تا زهره و بروز تا از زهره تا شمس و از طالع
بیفکنند و اگر سهم در اوتاد باشد و پاک باشد از نحوست مولود را مرگ نیک
باشد و اگر منحوس بود بد حال میرد و در ثالث و تاسع غریب میرد و اگر در حادی
عشر بود نیکوتر از آن میرد که در زندگانی بوده باشد و اگر در ثانی باشد
مرگ او بسبب مال باشد و اگر در سادس بود مرگ او بسبب بندگان بود تا
بیماری از خواهران بود و اگر در ثانی عشر بود دشمنان او را بکشند یا در زندان
میرد **سهم سفر** هم بروز و هم بشب از خداوند خانهٔ هفتم تا بجای نهم
و از طالع بیفکنند اگر سهم در اوتاد باشد این مولود بسیار سفر باشد خاصه که صاحب
طالع را نیز شهادت و مزاج باید داد بهر دو را و اگر در عاشر بود این سفر
از جهت سلطان کند اگر در ثالث و خامس بود یا در نظر این و صاحب

طالع ناظر بود دلیل کند بر حکم مزاج این مولود را سفر باشد خاصه که زهره ناظر
باشد و اگر ناظر نباشد و صاحب ناظر بود سفر نکند و اگر ناظر نباشد و منحوس
باشد در راه و یا او زوال پیش آید و زده شود و اگر در ثانی بود و ثامن
و سادس و ثانی عشر و نظر نحوس و سعود سفر او از جنس آن حجره آن
برج بود که دلیل کند از سهم و خانه آن اگر منحوس باشد بسیار رنج بیند و منحوس باید
دیگر **سهم عمل** هم بروز و هم بشب بگیر از شمس تا مشتری تا بخانه دهم یا از
خداوند دهم هر کدام قوی تر بود سهم سلطان بود و اگر سهم در اوتاد باشد
یا ناظر باشد بصاحب طالع و بخداوند و بوسط السما و صاحب او عمل مولود
از سلطان باشد و معیشت او از آن باشد و اگر مسعود باشد خیر بیند
و اگر منحوس باشد رنج بیند و بلا و فاضلتر اندرین باب طالع است و
عاشر و هفتم پس چهارم و اگر حادی عشر طالع باشد و خداوند او ناظر
باشد معیشت او بسبب دوستان بود و نیکو حال باشد و از ایشان راحت
بینند و اگر در تاسع باشد معیشت وی از سفر مردمان غریب باشد
و اگر در ثالث بود سفر او از جهت برادران کند و سفرها خورد و اگر در
پنجم بود بسبب پارسایی و زاهدی باشد و اگر در ششم باشد بسبب دست
رنج و عمل خود باشد و اگر در هفتم باشد از میراث و اگر در هشتم باشد
از داوری و فریبی و طبیبی باشد و اگر منحوس بود بسبب خدمت بود و بندگی
مردمان و بدبخت باشد و اگر در ثانی عشر طالع بود بسبب زندان باشد
و کار حقیران و بدبختان کند و اگر منحوس بود با این همه حاصل بود در
عمل و شغل خویش **سهم دوستان** هم بروز و هم بشب از خداوند خانه
یازدهم گیر تا خانه یازدهم و از طالع بیفگند و اگر سهم در اوتاد باشد

او را مدد و وفا بود و اگر در عاشر بود از وی خیر باشد ولیکن مسلط
باشد بر وی و اگر مسعود باشد از ایشان بسیار خیر بیند و اگر منحوس باشد
رنج بیند و بلا و اگر در حادی عشر بود یا در ثالث یا در نظیر این هر دو
موضع ثابت نباشد در دوستی و اگر چند او منحوس باشد دوستان او
فاخر باشند و او را فرزندان فرومایه باشند و اگر در ثانی و ثامن باشند
و نظر هر دو با فرومایگان دوستی کند و سفلگان و اگر منحوس باشد بسیار
رنج **سهم دشمنان** هم بروز و هم بشب از خداوند خانه دوازدهم گیرند
و با خانه دوازدهم و از طالع بیفگنند و اگر سهم در اوتاد بود از نحوس دشمنان
وی از معروفان باشند و اگر منحوس باشد از ایشان رنج بیند و اگر صاحب
طالع بیند منحوس باشد بدست دشمنان گرفتار شود و رنجها بیند و کارها
کند که هرگز نکرده باشد و اگر در حادی عشر بود و ثالث و نظر این هر دو
موضع دشمنی یاران او را هیچ قوت نباشد و اندک دشمن باشد خاصه
که سعد در ثالث و تاسع باشد و باک باید از نحوس دشمنان او یارها
باشند و اگر منحوس بود دشمنان او فسوسگر بوند و ساحر و اگر در حادی عشر
بود دوستان بر وی دشمن شوند و در پنجم فرزندان وی و اگر در ثانی
و سادس و نظر این هر دو خانه باشد اندک دشمن بود و اگر پنهان شود
بسبب دشمنان او را پدید آرند و اگر در ثامن بود بسبب مردگان
و اگر در ششم طالع بود بسبب بندگان و اگر در ثانی عشر بود بسبب
دشمنان و ستوران **گفتار در سهمهای طالع سال** بسیار و اندک
و گرانی و ارزانی نرخهای هر چیز بسهام و دلیل گرفتن اول بجای
استسقاط یار باید شد و چون سهام هر یک معلوم شود نگاه کنیم اگر سهم

در وتد بود و خداوند او در وتد باشد و بهره و قوی حال باشد دلیل کند آنچیز
بسیار آید اندر سال و اگر صاحب این سهم در وتد باشد در آن سال و سهم
ناظر باشد بسهم دلالت کند که چیزها میانه و اگر صاحب سهم و سهم در وتد باشند
و بیکدیگر ناظر باشند دلالت کند آنچیزها اندک بود و در آن سال اما ارزان
و گرانی چیزها نگاه باید کرد و اگر این سهم در وتد بود خداوند او در خانه
خود یا در برج شرف بود دلالت کند که آنچیزها گران بود و نایافت
و اگر در وتد باشد و خداوند در وتد بود و در برج هبوط باشد دلالت کند
که آنچیزها ارزان بود و کاسد چنانکه دران بنگرد و اگر منحوس باشد نقصان
سهم و زیر نور آفتاب دلیل کند که آنچیزها تباه شود و اگر راجع باشد
صاحب سهم یا مقیم باشد هر جهت را آنچیز را آفت رسد و بعضی آن چیزها
تباه شود و اگر خداوند سهم در عاشر باشد و این برج شرف او باشد
دلیل کند که این نرخ از چیزهای گران شود نایافت و اگر در وتد نباشد
در برج هبوط باشد در جایگاه محترق آنچیزها ارزان و کاسد باشد و نیز
حکم باید کرد و بسعد و نحس و بسیاری و اندکی و اگر بجد نحسی بود و خداوند در
هبوط آنچیز ارزان شود و اندک باشد و اگر بجد سعدی بود و خداوند
او در شرف بود آنچیز بسیار عزیز باشد و اگر مخالف باشد دلالت کند که
برمیانه بودن آنچیز **باب اندر دانستن نرخها** اول بنگر آن روز
که طالع باشد تا چه طالع است و سهمها بیرون آور و بنگر تا هر سهمی اندر
کدام برجست و بر چه حال باشد و اگر برج زاید باشد بطالع و خداوند
زاید نور باشد و زاید حساب باشد آنچیز را نرخ زیادت شود اگر برج ناقص
بود بطالع و خداوند ناقص نور بود و حساب باشد آنچیز را نرخ کم شود

وچون خواهی که بدانی که آنچیز را برج زیادت شود اگر بهر خریدار
یا از بهر تباهی غله بنگر تا نور بدرجه اگر نور سعدی یابی
بدرجه آن برج زیادت شود از بهر خریدار بود و اگر نور نحسی باشد
بهر تباهی غله باشد چون خواهی که بدانی که آن تباهی غله از چه روی باشد
از سرما یا از گرما یا از عفونت و آنچه بدین ماند بنگر تا آن نحس کدامین
ستاره بود اگر زحل بود و زحل با قوت بود آن نقصان از جهت سرما بود اگر مریخ بود
از جهت گرما و اگر عطارد یا مریخ آمیخته از کرم و ملخ بود و مرید داشتن نرخ را از
کمال از درجه خداوند سهم که نرخ گران بود و یا ارزان دلیل کریم و بنگریم
تا چند درجه باشد تا آن درجه از آن حال بگذرد که آنرا اصل طالع بوده است
از حد و از نور و زیادت و نقصان بر هر درجه ده اگر برج ثابت است ده
روز گیر و اگر برج منقلب است یک روز گیر و از دو جسدین است دو روز
گیر و همچنان بر گرداند بر واز و دیکی نقطه زرگست اندر کار سهم و نرخ هر گاه
که خداوند سهم ماه باشد و ماه را کسوف باشد و مریخ بدو بنگرد و یا زحل از
تربیع و مقابله از مقارنه آن چیز تباه شود از جهت غوغا و هم خریدارش نباشد
و اگر خداوند سهم آفتاب باشد و آفتاب منحوس باشد و نحس بدو بنگرد
و یا نحسی بنا شد و آن تباه و گران نشود و ارزان شود و هم رجال خویش
اگر مریخ یا زحل بدین سهم بنگرد و یا خداوند سهم بدیشان بنگرد و از تربیع یا از
مقابله آن چیز تبه شود و آن سال ارزان نباشد از جهت تبه شدن
اگر خداوند سهم مشتری بود و مشتری منحوس بود یا راجع یا محترق آنچیز
تبه شود و نرخش نباشد و اگر مشتری مستقیم باشد ارزان شود و خریدارش
حریص بود اگر خداوند سهم زهره باشد و مسعود باشد یا منحوس باشد اگر

منحوس بود راجع و محترق یا از تربیع زحل یا مقابله یا مقابله زحل یا مقارنه
یا تربیع یا مریخ باشد چنین حکم کن که مر زحل را کردی و باندازه نحوست
وا از آن از مایه سعادت و یا که خداوند سهم عطارد بود بنگر که مسعود است
یا منحوس و اگر عطارد مسعود باشد حکم او چون حکم مشتری کن هرگاه که اندر
طالع سال حکمی مالی اندران طالعها رو واپس بسال آن حکمی که گفته باشی
اندرین ماه و اندرین روزگار با قوت تر باشد و اگر اندر طالع سال مالی
و اندر طالعها دیگر نیابی ضعیف باشد اندرین ماه و اندرین روزگار
ضعیف تر گردد و دوست تر شود و اندر حال فتنه و بیماریها همچنین نگاه
کن و اندرین حال و بیماریهای عطارد را نیک نگاه کن هرگاه که مر عطارد را
در حال فتنه حظ باشد و عطارد با مریخ پیوسته باشد آن فتنه بسیار باشد
و با چیزها دروغ و مخوف و ناپیمن و گفتهای بسیار و اگر بیماری او را
بار حل حظ باشد آن بیماری با مرگ باشد و بیماریهای صعب باشد و باید
نگاه داشتن تا آن سهم در کدام برج افتاده است و خداوند برج کدام جای
باشد و سهم قحط و تنگی و بیماری و گرانی بدان شهرها باشد که آن برج دلیل
کند و همچنین حمل نیک شهرها نگاه داری هیچ غلط نیفتد و آن ستاره
نیز نگاه دار که آن خداوند جای سهم بود تا بر کدام اقلیم دلیل کند آن
ستاره با دلیل آن برج یکجا بیامیزد تا غلط نشود بدان شهرها و بدان اقلیم
که دلیل کند و اگر خداوند طالع سال عالم دلیل کند که بدان شهرها پیشتر باشد
و بدان اقلام که آن برج دلیل کند و آن ستاره و هو اعلم **باب سهمها**
که از طالع سال بکار آید و آن سهم سعادت است پس سهم الغیب پس
سهم اول است روز از درجه آفتاب بگیرند و دقیقه با پانزده اسد و آنکه ماه اندر

برج خویش نرفته باشد بر وافزای از اول برج ماه بیفکن آنجا که رسد شود
آن سهم اول باشد چندان درجه دقیقه و سهم الثانی از درجه قمر بگیر با
پانزده درجه سرطان و آنکه آفتاب اندر برج خویش رفته است بر و در پس
اندران برج که آفتاب اندروست از پس او بیفکن آنجا که برسد آن سهم
ثانی بود چندان درجه دقیقه و درستی سهم اول سهم ثانی آن باشد که اگر یک
سهم اول اندر یکی از ستاره افتد چنانکه اگر سهم اول اندر حمل افتد سهم ثانی چنان
باید که اندر عقرب افتد و اگر سهم اول اندر ثور افتد سهم دوم اندر میزان
باید که باشد یا دوست باشد و اگر سهم اول اندر جوزا بود باید که اندر سنبله افتد
و اگر سهم اول اندر سرطان افتد سهم ثانی اندر اسد باید و اگر سهم اول اندر
قوس افتد سهم باید که اندر حوت افتد و اگر سهم اول اندر جدی افتد سهم ثانی
باید که اندر دلو افتد و اگر ازین گردار درست بود و راست آید و الا بدانکه شمار
غلط کرده و دیگر سهم حرب است و سهم حرب را بگیر از مریخ با عطارد به روز از طالع بیفکن
و شب از عطارد با مریخ و از درجه طالع بیفکن هر کجا برسد سهم حرب باشد
هرگاه که مریخ بدان درجه رسد یا مقابله او یا از تربیع بدانکه فتنه پدید آید و حرب
و کشتن بود خاصه اندران شهر که بدان برج دلیل کند و بنگر که سهم حرب بکدام
برج افتاده است و مریخ جای افتاده است و مریخ مران سهم را می بیند تا اگر اندر برج
مشتری دلیل کند که اندر برج منزلی افتاده است تا آخر سال فتنها و حربها باشد
خاصه بدان شهرها که آن برج منسوبست بر و و این شرطها نیک باید داشت تا غلط
نیفتد الله اعلم بالصواب **باب سهم** حبوبها و میوهها بگیر روز از
آفتاب تا مریخ و بشب مخالف و از درجه طالع بیفکن سهم **حر** بگیر روز از ماه تا مشتری
و بشب مخالف از درجه طالع بیفکن سهم **آب** بگیر از ماه تا زهره و از درجه طالع بیفکن **نخود**

از زهره یا مشتری و از درجه طالع بیفکن سهم نمک بگیر بروز از درجه اجتماع با قمر
و بشب از قمر با درجه طالع اجتماع و از طالع سهم انجبن بگیر از ماه یا از آفتاب و از درجه
طالع بیفکن سهم انگور بگیر از زحل تا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم باقلی از عطارد
تا ماه و از درجه طالع بیفکن سهم باقلی بگیر از زحل تا مریخ و از درجه طالع بیفکن سهم
خرما بگیر از آفتاب تا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم برنج بگیر از مشتری تا زحل
و از درجه طالع بیفکن سهم کوشنج بگیر از عطارد تا مشتری و از درجه طالع بیفکن سهم کاورس
بگیر از مشتری تا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم گندم بروز از آفتاب بگیرند تا
مشتری و بشب مخالف چنبه از عطارد گیرند تا زهره سهم انگور از زحل تا زهره
سهم دیما از زحل تا مریخ سهم کاورس دیما از آفتاب گیرند تا زهره سهم سیر مهما از آفتاب
از زهره تا عطارد سهم روغن کاو از آفتاب تا زهره سهم عدس از مریخ
تا زحل سهم دنبه بگیر از زحل تا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم خربزه بگیر از زحل
تا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم کنجد بگیر از عطارد تا زحل و از طالع بیفکن
سهم مازو بگیر از ماه یا زهره و از درجه طالع بیفکن سهم العقار بگیر از مشتری تا زهره
و از درجه طالع بیفکن سهم خیار بگیر از ماه تا زهره و از درجه طالع بیفکن بگیر از
مریخ تا زهره و از درجه طالع بیفکن مثل العسل و ملقی من درجه الطالع
بگیر از عطارد تا زهره بروز و از درجه طالع بیفکن
همون العقار باشد هرگاه که این سهم گرفتی اندر سهم گرفتی و اندر سهم
افتاد و بنگر تا اندر آن برج که این سهم افتاده است شرف ستاره است بنگر تا قمر
ستاره نحس است اگر سهم باشد از تثلیث و تسدیس و بنگرد و نیاید شمار باشد و نحسی
بد و بنگرد و نیز او نحسی و آن چیز را نرخ باشد و عزیز باشد و اگر نحس بد و بنگرد
ناقص سیر باشد و ناقص نور باشد نرخ آن چیز کم شود و ارزان والله
اعلم بالصواب بحمد الله
و توفیقه

بگیر از مریخ تا زحل و از درجه بیفکن سهم شیر بگیر از زحل تا مریخ و از درجه طالع بیفکن سهم ارزن

از زهره تا عطارد و از درجه طالع بیفکن

و چون فارغ شدیم از احکام موالید النون سالها را چند از تحویل سالها موالید
بیان کنیم تا از ما یادگار ماند مر اهل علم را و توفیق از و خواهیم گفتار از
تحویل سال موالید الاحکام و الحکام چگونگی اعمال آن چون خواهیم که تحویل
سال مولود بدانیم بنگر تا آفتاب اصل وی که بموضع اصل رسیده بدرجه
و دقیقه و پایه و طریق عمل وی در کتاب حسابها یاد کرده شده است
اینجا حاجت نباشد پس طالع بنه و او تاد راست کن و طالع اصلی و تحویلی
برابر ایچه دیگر نفس کن چنانکه پیدا باشد یک از دیگر و موضع سهم سعادت
و چون برابر ایچه مطالع حقیقت کن و مر اگر خانها طالع را پیدا کن بطالع
اصل و مواضع برج انتها بر آنچه پیدا گر و سهام اصلی و تحویلی در آنچه طالع
پیدا کن و اگر موضع قسمت و قاسم شریک پیدا کن و صاحب سال
و صاحب فردار و سال خداوند صاحب در حقیقت کن و نگاه دار حال
کودک از مرو شهری و غریب و سلطان و رعیت و همچنین طبع هوا
و شهر پس بدانکه وقت ولادت تا چهار سال هر مولودی که باشد در قسمت
ولادت و طبیعت قمر بود و از پس چهار سال تا ده سال در قسمت و لایه عطارد
بود و از پس ار هشت سال در قسمت ولایت زهره بود و از پس بیست و
دو سال تا چهل و یک سال در قسمت و لایه شمس باشد از پس چهل و یک
سال تا پنجاه و شش سال در تربیت مریخ باشد و از پس پنجاه و شش سال
تا بیست و هشت سال در تربیت مشتری بود و از پس شصت و هشت
سال تا آخر عمر در قسمت و طبیعت زحل باشد اما و لایل سال و برج انتهاست
و آنچنانست که اول سال انتها بطالع بود و سال دویم بدوم و سال سیم
و سال چهارم بچهارم و همچنین برج و لایتی جا بنهاد طالع هر سالی بخانه دیگری

کزو و او پستا ز فلک ام بران درجه که درجه اصل بوده است و خداوند آن
برج که انتهای بدو رسیده آن را سال خدای خوانند و خداوندان سال صاحب
طالع تحویل خوانند واما قسمت نام دوست و قاسم نام خدا و خدا است که درجه
انتها بدان درجه رسد و صاحب دوران کوکب بود که فردا او است بدو
رسد نگاه باید کرد و اگر این مولود روزی بود ابتدا از شمس بود و اگر شبی بود
ابتدا از قمر بود و دور و لا از فلک باید راند و شریک آن باشد که درین فردارات
که جملگی سال این کوکب را بر نصیب قسمت باید کرد و این قسمت خداوند دوردار
باشد و قسمت دیگر زحل را باشد و سیم مشتری را و چهارم مریخ را و نحو و همیشه
برین گونه رود واما صاحب دور هر سالی کواکبی باشد و ابتدا از صاحب
ساعات و دوری کند این ساعات بر ولای فلک کواکب و قابل
تدبیر آنکه بدو پیوندد و قمر و چون انتها در سال معلوم شود که بکدام برج
رسیده است و انتهای شهوری حاجت آید و اول ماه از اول سال انتها هم
در آن برج باشد و ماه دیگر برج و ماه سیم از انتها و ماه چهارم بچهارم
و همچنین ولا را دو وهمی کنند اما بسیر درجه و هر ماهی انج دقیقه آنچه جمله شود
آن را بمطالع بلد قوس کنند که آنجا که رسد درجه سیر طالع بود اگر بنوع سعد
رسد سعادت تمام از رگ باشد و اگر بنوع نحس رسد دلیل کند بر نحوست تمام و عیب
شدن کارها و دلایل آنها در سال برج وسط السماء بود و خداوند خانه او قاسم
و قاسم شریک اوست صاحب دوره است و صاحب طالع تحویل سال است
و قابل قمر تدبیر قمر است و اگر پیوند قمر بکوکبی اگر خالی السیر بود خداوند برج
قمر رسیدن بنوع اصلیت و رسیدن بجایگاه دیگر کوکب برج استهلت
و سال خدا است و بنوع کواکب است و والی سال و صاحب نوبت است

نور دار است و درجه تیر ست انسان دلیل سال اندر و نگاه باید کرد پیری و
جوانی و مزاج و قوت این مولود بطبع و عادت او بر حکم آنچه دلیل کند
بر قدر و جاه و مرتبت و سامان ماند کرد تا موافق افتد گفتار اندر احکام در جهار
طالع سالی که آید اگر تحویل سال طالع اصل آید یا انتها سال طالع سال رسیده
دلیل کند که دست یافتن بر دشمنان و مخالطت و نشست و خاست با بزرگان
و شریفان و عزیز و مکرم شود میان خاص و عام و قرابتان و زیادت شدن
مال و تجمل و جاه و منزلت بسیار یابد و هدیه و جواهر و چیزهای قیمتی و اندوه کمی
شود در ماه ششم و هشتم و دوازدهم اگر برج دوم آید و طالع تحویل برج
دوم آید طالع مثلا در انتها برج و لا دوم رسد دلیل کند بر زیادت شدن
مال بنیکوی کسب و فارغ بودن از داد و ستد و زیادتی دخل و اگر از
جهت مال با خصمان خصومت کند ظفر یابد و آنچه طلب کند بیابد از خرید و
فروخت و زمین و بندگان و ستل و تجارت و کسب و ورزی مال و منفعت
و راحت بیند و اگر از خانه بخانه ما از جای بجای تحویل کند موافق باشد
و بزرگان و شریفان بزرگ شود و خوش عیش بود و اگر خصومت
کند در کارها کمینه شادمان شود و راحت یابد و آنچه طلب کند بیابد و
اندوهگین شود و در ماه دوم و هفتم و یازدهم اگر طالع تحویل در برج سیم باشد
از طالع مثلا و یا انتها برج سیم رسد دلیل کند که اندک مقدار
اندوهگین شود و سبب قرابات و فرزندان بیمار شود و در دشمنان او
دشمنی پدید آید و حرکت کند از جای بجای و غریب باشد که سفر کند که
رنج بیند و برادران و یاران نجوری باشد و پیوسته اندوهگین شود و مردمان
شریف بد و رغبت کنند و بیابد آنچه دوست دارد و کاری بدست گیرد

که از آن شاد و بیاسایند و باشد که زنی کند که خورشها خوش خورد و با نعمت گذرد
این سال در ماه پنجم و نهم اندوهگین شود **اگر طالع تحویل برج چهارم آید**
از طالع مثلا یا از اشتها ببرج چهارم رسد دلیل کند که مر کار این سال
میانه شود و رنجور شود و اندوهگین اهل بیت او و میان او و میان مردمان
دشمنی پیدا آید بی سببی و مردمان عیب او بسیار جویند و ببدی یاد کنند
او را و مر او را درین سال تاوانها افتد و اندوهگین شود در ماه چهارم
و هفتم و دوازدهم **اگر طالع تحویل در برج پنجم آید** از طالع مثلا و اشتها
ببرج پنجم رسد دلیل کند بر یافتن مراد و زیادتی دوستان از مردمان
و زنان و شاد بودن از ایشان و راحت و دل گرمی یابد از ملوک وی
و مردمان بسبب گناهی که کرده باشد او را بد گویند و زیادتی مال باشد
و از بنا و خریدن غله راحت بیند و گاهی کند که شادمانه بر دشمنان ظفر
یابد و اگر بسفر رود بسلامت و مراد دل باز رسد و دوست در کارها زند و
مردمان او را بستایند و اندوهگین شود در ماه هشتم و دوازدهم **اگر طالع**
تحویل در برج ششم آید از طالع تا اشتها ببرج ششم رسد دلیل کند که درین سال رنجور
شود و بر تن او علتها پدید آید ولیکن سهل گذرد و این بیماری جایی پیدا
آید که رنجی بیشتر نباشد و میان او و مردمان خصومتها باشد میان او و میان
برادران موافقتها پیدا شود و برادران او شادمانه شوند و اگر غایب باز
آید و مر ایشان را بسیار راحت باشد اندران سال خبرها خوش بسیار شود
و از تجارت منفعت بیند و شادمانه شود و راحتها بیند و اندوهگین شود در ماه
دوم و هفتم و چهارم **اگر طالع تحویل در برج هفتم آید** یا اشتها در برج هفتم رسد
دلیل کند که از زنان شادی یابند و بدو رغبت کنند و دوست وی شوند

و معالجت تن و دارو و دارو خوردن مشغول باشد و همه نافع بود در کارها
مشورت کند و از همه غمها ایمن شود و بعضی از قرابتان او اندوهگین شود
و با بازارگانان بیامیزد و نشست و خاست کند و زیادتی جاه و قدر
پیدا آید و همه حاجتها تمام آید و آنچه طلب کند بیابد و از دشمنان
ایمن شود و باشد که زنی کند که او را فرزندی آید و اندوهگین شود در ماه
دوم و چهارم و پنجم و دوازدهم **اگر طالع تحویل برج هشتم آید** دلیل
کند که رنجور شود و بسیار غم و اندوه رسیدش و اگر سعدی برابر او باشد
دلیل کند که میراثی یابد زود و **اگر نهم آید** تحویل سال یا اشتها ببرج نهم رسید
دلیل کند بر راحت و فواید بسیار و کارهای وی بیش شود و از وی شری
و برا شفقت بسیار بود و از دوستان وفای فراغتها باشد و بندگان او
زیادت شوند و دشمنان او عاجز و مقهور شوند لختی از مال او شود بسبب
این اندوهگین شود و پاکیزه طبع باشد بر آنچه دوست دارد آنچه طلبد
بیابد و از دوستان و اقربا او بعضی اندوهگین شود و میان بعضی
از دوستان جدایی پیدا شود و زود بیدل شود و در ساختن بنا و
نشاندن نهال کوشش کند و از آن منفعت یابد و از جایی بجایی حرکت
کند و اندوهگین شود و در ماه چهارم **اگر دهم آید** تحویل سال یا اشتها
بدهم رسد دلیل کند که در اول سال راحتها یابد و شادی بیاورد و در آخر
سال اندوهگین شود و از دوستان و مهتران شادیها بیند بسبب نعمت
و کرامت ایشان و اقبال و سعادت زیادت شود و تدبیرها و رایها
پیدا شود و مال و ملک او زیادت شود و بر دشمنان دست یابد و اگر
سفر کند بمراد برسد و مالها فراهم آورد و بلند همت و دوربین شود از

کستی‌ها و تاوان دار شود خاصه در آخر سال کاری کند که تاوان بروی لازم شود
و اندوهگین شود بسبب زن و باشد که زنی کند و مهر الصداق و بدین طلب
آن شود تا مر او را بدست آرد و در ماه پنجم و هفتم و هشتم اندوهگین شود
اگر یازدهم آید تا اثنا تا یازدهم رسد دلیل کند که اندرین سال شادیها بسیار بیند
و مقبول قول بود بنزدیک مردمان و صافی نیت گردد و از کارها روزی بیند
شود و بسیار راحت بیند از عمل و صناعت و در سهو و غلط بسیار رود
و دوستان بسیار شوند و در تدبیر کار ایشان معصیت باشد و بر دشمنان
دست یابد و اندر ماه پنجم و هفتم رنجی پیش آید والسلام اگر دوازدهم آید
و بختی بیند و خصومتها کند با مردمان و کارهای او سیاه پیش نشود و حیلت
و مکر و عذر بروی بسیار پیش آید خاصه در اول سال و آخر سال و کارهای او
پیش شود و از دوستان و قرابتان فراغتی پیدا شود و اندوهگین باشد
در ماه دوم و ششم و هشتم والله اعلم باب از احکام سال و سال خدا
و اگر صاحب سال باشد یا سال خدا زحل باشد دلیل کند که این مولود درین
سال صبور باشد و مستولی شود بر کارها زمین و ضیاع مستقل بود و عمارت
بر دست گیرد و کارهایی که از آن نوع باشد و اگر این مولود از بزرگان
بود کارها شهرها و روستاها تمام کند و ولایتها بگشاید و اگر زحل بد حال و
بیجایگاه بد بود دلیل کند که این مولود درین سال متحیر بود و با اندیشه و کم
نام شود میان مردمان و از جهت پدر و برادران و جد آن مشغول دل
شود و بسیار رنج و نکبت رسد بدو و بیمار شود و در آن دیر بماند و علتهای
سودای بر تن او پیدا شود و متفکر شود و خراب شود بناهای آن
و او بازگشت دوری و آنچه بدین ماند اگر والی سال مشتری باشد

یا سال خدا باشد دلالت کند که این مولود با بزرگان و اشراف شود
و صحبت و نشست با ایشان کند و نیکو تدبیر و ستوده رای و بزرگ
باشد و کارهای نیکو پیدا شود و زیادتی جاه و منزلت باشد و مردمان
او را شمار نیکو گویند و منفعت یابد و اگر منحوس بود و بیجایگاه بد بود
دلیل کند که درین سال رنجها بیند و اندوهگین شود و جاهش اندک شود
و بیقدر بود و نفقه کند بسیار و اندوهگین شود بسبب زنان و بزرگان
و معیشت بروی تنگ شود اگر مریخ والی سال باشد و اگر صاحب
سال یا سال خدا مریخ باشد دلیل کند که درین سال این مولود کاهل و ملول
باشد اما زیرک و حریص باشد در کسب بدست کردن مال و مظفر بود
بدانچه طلب کند از کارهای سلطانی و بزرگ شود و با هیبت باشد و
بسیار راحت یابد و اگر بد حال بود دلیل کند که درین سال بتر باشد در
کارها و گشادن کارها و سبک باشد و خاطر وی کند شود و بیم باید ترسید او را از سلاح
و دزدان و از آتش و جوش و بیماریها و سوزشها بد و ناموافق و حال برادران
و خواهران او تباه شود و اگر والی سال شمس باشد اگر صاحب سال و
سال خدا شمس باشد دلیل کند که این مولود درین سال با مرتبه و عز و جاه
باشد و به بزرگان و ملوک نزدیک شود و نیکو حال بود و مردمان او را
نیکو گویند و زیادتی شغل و عمل بود و آتی کار و بختی باشد و خدمت
ملوک بر دست گیرد و از جمله امینان و معدلان و رایت گویان و بزرگان
باشد و اگر بد حال باشد این مولود درین سال کم نام شود و از آن شغلها
بیفتد و زیان زده و تاوان دار شود و بسبب برادران اندوهگین شود
خاصه از دوستان و اگر والی سال زهره باشد اگر صاحب سال یا

سال خدا زهره باشد دلیل کند که بر شادمانگی مولود و در کلی سال و مشغول بودن
بطرب و سماع و نزهت و زیادتی کسوت و خان و مان و خوش نفس
بودن و میان این مولود و بناکحت و حران و حریص بر بوی خوش و خریدن
ایوان و نشست و خاست با دوستان و خویشان و قرابتان و علو کردن
در همت قصا و سرها خانه و با باشد که زنی کند و خوش کام بودن پیوسته
و اگر منحوس باشد و بد حال دلیل کند که اندرین سال غم و اندوه بسیار پیش آید
و بنحوستی بیند و اندوه و همچنین شود بسبب پدر و مرحب و درمان لباس
و خان و مان خاصه که در طعام و شراب و جامهای الوان **و اگر صاحب**
سال عطارد باشد اگر صاحب سال یا سال خدا عطارد باشد دلیل
کند که درین سال مولود در اجمع شود و بسبب کسب و تجارت منفعت
بیند از علم و ادب برخورداری یابد و سخن او نیکو بود و مقبول
قول بود و نیکویی بیند از جدل و مناظره و کارهاش همه نیکو آید چنانکه
مردمان از وی خشنود باشند و در تدبیرها نیکو دست زند و اگر منحوس
بود بجایگاه بد بود دلیل کند که از تجارت رنجها بیند از فرزندان و بندگان
و دشمنان و فرومایه و حقیر **اگر والی سال قمر باشد** و اگر صاحب سال
یا سال خدا قمر باشد دلیل کند که درین سال مولود در کارها تمام شود و بسیار
نیکویی بیند و دست بکارهای نافع زند و کشاورزی و سفر و منفعتها
حاصل شود و از مادر فرزندان و اشراف و ملوک خیرها بیند و از عالم
و حساب و تجارت راحتها یابد و گشایش کارها بود و کارها نیکو تمام
شود و فراخ روزی و توانگر بود درین سال سفر بسیار کند و نعمت افتد
و کم نام شود و سفرهای ناموافق پیش آید و اندوه و همچنین شود بسبب معیشت

و خواهران و بزرگان و اشراف و کسب و الله اعلم **گفتار در رسیدن**
آفتاب بمکان کواکب در تحویل و اگر آفتاب بمکان زحل رسد دلیل کند که درین
سال و در آن وقت مولود را غمی رسد از جهت دشمنان و یا بیمار شود
تن او و دست در علم و کارهای علمی زند و در ثانی طالع دلیل کند که
این مولود بر سر گروهی متهتر شود و برادران و یاری رسد و دست
در عمارت و تجارت زند و بسبب مال اندوهگین شود و دست
تنگ شود و نام امید و سعی مر او را زیادت شود و اگر در ثالث بود
دلالت کند که از پدران شادمانه شود و بعضی از دوستان وی با او دشمنی
آغاز کنند و میان ایشان منازعت افتد بر ایشان ظفر یابد و از جای
بجای نقل کنند و علتی در دماغ او پدید آید و بر سر گروهی متهتر شود و دست
در حکمت نهد و اگر در رابع بود دلالت کند که بیمار او را بدست شود
بعبادت آن مشغول شود و از دوستان نیکی بیند و کارهای نیکو بدست
او برآید خاصه که کارهای خاصی رنجور شود و باشد که او قرابتان خود زنی
کند و اگر در خامس بود دلالت کند که پیوسته متفکر شوند و اندوهگین
باشند بسبب فرزندان و عمارت بر دست گیرد خاصه که در نهال نشاندن
و در مال و مسکن دارند و دل تنگ شود و از جایگاهی نقل کند و بر نیکویی ثبات
نکند و اگر در سادس طالع بود دلالت کند که حیرت و پشیمانی بسیار پیش
آید اندوه و همچنین و حریص شود در طلب گنج و مالهای کهنه و بعضی مالهای او هلاک
و بی شرم شود و باشد که سفر کند و از آن شهر نفع یابد و اندوه و همچنین
شود بسبب زنان و بیمار تن شود و در کلی سال هموار متفکر بود و اگر
در سابع بود دلیل کند بسیار تخلیط کند و درویش شده و اندوه و همچنین شود

و بدی بیند از دوستان و دشمنان متحیر بود و فرزندان وی را اندوهی
رسد و علتی در سر یا در پای وی پیدا شود والله اعلم **و اگر در ثامن طالع
بود** دلالت کند که منازعت بسیار کند و بعضی از دشمنان وی بمیرند و میان
قرابتان وی وحشت شود و بدیشان اندوه رسد و کارها بد کند
و در کارهای پنهانی دست زند و زنی کند غریب و هو اعلم **و اگر در تاسع
طالع بود** دلالت کند که دست در کارهای دینی زند و بر اسرار واقف
شود و علم فلسفه و هندسه و نجوم آموزد و خوابها بیند که تعبیر او راست
آید و بخدمت سلطان بود و میان او و فرزندان او خصومت افتد
و در راه اندوهگین شود و بسیار رنج بیند **و اگر در عاشر طالع بود**
دلیل کند که منازعت و خصومت بسیار شود و میل مردمان و بزرگان
پیوندد و عمارت بنا و بوستان بر دست گیرد و همت کراند و نداتی
از ان او بریده شود از آهن ربا باشد که از جایگاه بلند بیفتد و بسیار
نکبت رسد و اگر در حادی عشر بود دلالت کند که در حضر زیادت شود
و بر دشمن دست یابد و بسیار رنج و نکبت رسد و بتر آن وقت باشد
که زحل در آن سال ناظر باشد بدان جایگاه بعداوت **المشتری**
اگر انتها بموضع مشتری رسد دلیل کند در آن سال جاه و منزلت وی
زیادت شود و او را فرزندی باشد بغایت و دوستدار رحم پدر را
فرزندی باد و دوستی عزیزی روشن کند و باشد که زنی کند محتشم
و شریفه خاصه که مشتری ناظر باشد بنظر عداوت از بس رنج بسیار راحت
بود **المریخ** اگر انتها بموضع مریخ رسد دلیل کند که در آن سال و در آن
وقت مولود را سفری کرده شود و خصومتی پیدا شود و او را آمشی

رسد یا کسانی که دزد و خونی باشند نشست و خاست کند و از ایشان
رنجها بیند خاصه که مریخ بنظر عداوت نگرد در آن جایگاه فیها و پیش شیخ
و خیر اندک **الشمس** اگر انتها بموضع شمس رسد دلیل کند که در آن سال
این مولود را از پدر و سادات و ملوک خیرها و راحتها باشد و اگر ناظر شمس
بعداوت رنجها بیند واند وهگین شود **الزهره** اگر انتها بموضع زهره
رسد دلیل کند که در آن سال زنی کند که بوی شادمانه باشد و در نوربیند
باشد از کارهای زنان و شادمانه بفرزندان و زیادت شود و کسوت
و خان و مان و اگر ناظر باشد بعداوت بموضع خود دلیل کند که از پس
رنج و مشقت بسیار حاصل شود **العطارد** و اگر انتها بموضع عطارد رسد
دلیل کند که مولود در سال و درین وقت بسیار نفع گیرد و سود بیند
از تجارت و کتابت و علمهای باریک و صناعت خویش و مردمان او را
ثنا گویند و باشد که او را فرزندی آید و اگر ناظر باشد بکان خویش بعداوت
از پس رنج بسیار و دشواری راحت بیند **القمر** اگر انتها بموضع قمر
رسید دلیل کند که مولود درین سال تندرستی و کم رنج و شادمانه باشد و
شادیها بیند از جهة مادر و فرزندان و اگر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل
کند که رنجها بیند واندوهگین شود و بسبب اقربا و زنان و فرزندان و
همچنین نگاه باید کرد برسیدن انتها بموضع تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله
کوکب و نظر کواکب بدان جایگاه بعداوت و مودت و طبیعت برج انتها
و موضع او از طالع ولادت و حکم کنیم بر مزاج و قیاس از حال و نظر والله اعلم

گفتار در رسیدن انتها بموضع کواکب العلوی و تحویل و دیگر خانها

اگر در طالع باشد یا برج اینها دلالت کند که این مولود بد شود اندر سال

و مستغفر شود و با بزرگان پیوندد و جاه و منزلت زیادت و پدر او را رنج رسد
و جال زیان رسد و دشمن شوند مردمان بروی بعضی و پیوسته اندوهگین
شود و از جای بجای نقل کند و علی الدوام شادمانه شود و بعمارت جوی کاریز
و زمین و نسل مشغول شود و در ثانی عشر دلیل کند که بر دشمنان دست
یابد ولیکن بمال زیان بسیار رسد و بندگان وی بیمار شوند بسیار رنج و سختی
بینند و تباهی رغبت بسیار دروغ و فعل بد از ایشان پدید آید و کارهای وی
تمام شود و بسیار رنج بینند و اگر سفر کند رنجور شود و از تجارت مر او را
هیچ نفعی نرسد **دلالت مشتری** و اگر مشتری در جایگاه باشد در طالع اصل
یا در طالع تحویل و یا در برج انتها دلیل کند که مولود فراخ روزی بود و خوش
عیش و خوش نفس و عزیز و مکرم و با بزرگان دوستی گیرد و مردمان او را
دوست گیرند و بستایند و جاه و منزلت وی زیادت شود و زنی ازلی
کند باشد که فرزندی آید در ثانی دلیل کند که مالی بدست آید از انجا که
طمع ندارد و یا از میراث یا از تجارت یا از خرید و فروخت نه کان
یا بزرگان پیوندد و در ثالث دلیل کند که همت او بعلم دینی و حکمت
میل کند و کارهای نیکو بدست وی بر آید و بر سر گروهی مهتر شود و در
رابع دلیل کند که بسیار خیر و منفعت یابد از چیزها و از ستوران و اگر
شود و زبان مکر و حیلت بسیار کند و در خامس دلیل کند که مال و هدیه
بسیار یابد و کارها نیکو کند و ستوده شود نزد عام و خاص ولیکن
گاه گاهی دروغ گوید و از دشمنان رنج بیند و اگر در سادس بود دلیل کند که
دشمنی افتد و با اهل صلاح و بر دوستی کسی اعتماد نکند و اندوهگین شود
بسبب زنان و فرزندان او و مالها در او هلاک شود و از مال

پدر فایدها بیند و در جگر او علتی پدید آید و زرد و به شود و اگر در سابع
بود دلیل کند که زنی بزنی کند با قدر و از او بسیار قدر بیند و مردمان
از جهت آن زن خبرها گویند و زنان و حیلتها کنند و باشد که فرزندی
آید که او را دوست دارد و پستان زیادت او را زیادت ملک شوند و اگر در
ثامن بود دلیل کند که اندوهگین و بیمار شوند مردمان بروی بسیار
گویند و دست بجنابت زنند و حکمت و علم و اگر در تاسع بود دلیل کند که
سفرهای تاخیر کند و یا بر سر قومی مهتر شود و بنای از دست او کرده شود
و در غربت مر وی دست در کارهای علمی زند و مال جمع کند و تلف کند و
با ملوک بپایند و اگر در عاشر بود دلیل کند که با ملکان دوستی گیرد
و ایشان بد و انس گیرند و رئیس شود و مال اهل بیت او هلاک شود
و دست در کارهای زمین و ستوران زند و از شرکت منفعت بیند
و اگر در حادی عشر بود دلیل کند که از مال اخوان بیند و بر تجارت سود
کند و قدر و منزلت وی زیادت شود و با بازارگانان بپایند و اگر بیمار
شود زود به شود و نهال بسیار نشاند و اگر در ثانی عشر بود دشمنان بر
وی بسیار بیرون آیند و قومی بروی جادوی کنند و اگر خصومت کند
دست یابد و نفقه بسیار شود و بخت وی رنج رسد و مردمان بعضی بروی
دشمن شوند و سفر دور دست کند و غم و اندوه بوی رسد **بودن مریخ**
در موضع اگر مریخ در این سه طالع بود دلالت کند که بخیتی رسد از آتش
یا از گرمی و درد مند شود جایگاه وی سنگ از اندام و دشمنان بروی
شمانت کنند و بد چشم و ستیزه دل شود و اگر در ثانی بود دلیل کند که
بوی کارهای روان و حقیر گراید و با مهتران خصومت کند و بسیار نفقه

کند و باید ترسید از خرج مالی که بدزدند و یا جای از آن وی ویران شود
و خراب گردد و اگر در ثالث بود دلیل کند که معجب شود بنفس خود و میان
او و دوستان او سخن رود و منازعت افتد و سوی حیلت دیگر گراید
و ندیم بزرگان شود و بعضی از اقربای وی سفر کنند و اگر در رابع بود دلیل
کند که بیمار شود و اندر روی وی و اندام وی سیهکیها و ریشها پیدا شود
و از آهن چیزی از آن وی ببرند و یا از جای بلند بیفتد و یا گوشه
از خانه وی ویران شود و رسد بدو رنجی از دزدان و اگر در خامس
بود دلیل کند که اندوهگین شود بسبب فرزندان و در سیالت بدیه
و هلاک شدن از گرمی و گزنده شود و از اندام وی بشکسته از جای
بلند و اگر در سادس بود دلیل کند که علتی پیدا شود در نگاه روس و در سینه
بد و بختی از آهن یا از آتش بد شود و بد و بر بزرگان و پرستاران بیرون
آیند و بعضی از ایشان بر وی و اگر در سابع بود دلیل کند که بسیار حسرت
و پشیمانی بود اندر کارها خود و بر پدر او را از آتش آمشی و خصومت کند
بسبب زنان و فرزندان و ظفر یابد در آن خصومت و سفر کند و زن وی
بیمار شود و اگر در ثامن بود دلیل کند که بسیار رنج رسد و اندوهگین و اندر
زحمت و دشمنان بر وی دست یابند و آنچه خواهند از وی بیابند و اگر
کسی که خصومت کند دست یابد و ز باد یا آتش و اگر سفر کند پشیمان شود
و اگر در تاسع بود از جای بجای نقل کند و حشمت وی بسیار شود و سوی
تجارت میل کند و بجای وی بد بسیار رسد و بسبب فرزندان اندوهگین
شود و زیادت شود دوستی ایشان و اگر در عاشر بود میان وی و پدر
خصومتی رود و بفرزندان و زنان وی رنجی رسد بزرگ و زبان

رغبت کند و زیان رسید و ترا از سلطان و بسر همگنان گراید و جای بلند
بیفتد و اگر در حادی عشر بود از صحبت زنان شادمانه شود و در صلاح زیادت
شود و بیابد مالی از من کرده و از تجارت نفع یابد و ویران شود جای از خانه
وی و باشد که دست بعمل سلطان زند و اگر در ثانی عشر بود دلیل بود که خصومت
بسیار کند و دشمنان وی بسیار شوند و اگر سفر کند رنج بیند و علتی بر وی پیدا
شود و اندوهگین شود بسبب فرزندان و زیادت شود قدر وی از تجارت
نفع بیند بسیار **بودن شمس در مواضع** اگر شمس در طالع بود دلیل بود که بر
سر قومی مهتر شود و زیادت شود و جاه او از سلطان و عمال و مال
بدست آرد و بتجارت نا مشغول شود و بر وی دروغ بسیار گویند و
سفر کند و اگر در ثانی بود دلیل کند که هم آبی شد که او آب کشد و او را درد سر شکم
پیدا کند و باشد که از جای بلند بیفتد و از جهت پدر وام دار و اندوهگین شود
و مال نفقه کند در کارها نیکو و اگر در ثالث بود دلالت کند که مقبول قول
بود و بر سر اهل خویش مهتر شود و چیزها شنود که اندوهگین شود بسبب زنان و
بخصومت پارسا آن پیوندد و با اجلا منازعت کند و اگر در رابع طالع بود دلالت
کند که با ملکان بیامیزد و یا درختان نشاند و بسعادت و بنا مشغول شود
و از زنان و فرزندان راحتها بیند و بعضی از اقربا و برادر وی رسد از بیماری
و مال ایشان بشود و اگر در خامس طالع مردمان بزرگ را بزرگی ارند و بر
سر عمل شود و زیادت شود قدر وی و عمارت مسجد بدست گیرد و فرزندان
او را اگر وی رسد و اگر در سادس بود خشمگین بود و تباهی در دماغ و عقل وی پیدا
شود و یا چشم وی را علتی رسد و یا مال وی تلف شود و وی را بسیار خصومت
پیدا شود و اگر در سابع بود مال بسیار بدست آرد و بزنان داد و ستد کرده

وعلتی پیدا کند یا دزدی و راهزنی الفت گیرد و با بعضی از زنان خصومت کند
واگر در ثامن بود درد جگر و دل بروی پیدا شود و از جای بلند بیفتد و یا از
ستوری و از سفری بسفری دیگر شود و بیمار و تباه شود در راه و اگر در تاسع
بود دلیل کند که مکرم شود نزدیک ملوک و از سفر منفعت یابد و دست در
عمارت زند خاصه بمساجد و نهال نشاندن و بعضی قرابات وی را مکروهی
و بکارهای نیکو میل کند و اگر در عاشر بود قدر و جاه وی زیادت شود و با بزرگان
دوستی گیرد و بزرگان و دوستان زیادت شود و بدست خود مکارها
کند و از هر چیز ها بیند و قدر و منزلت وی زیادت شود و اگر در حادی
عشر بود از فرزندان شادیها بیند و برادران و زنان و بیابد مالی و
بدر نفقه کند و اگر در ثانی عشر بود او را مکروهی پدید آید از آتش یا از گرمی و از پدر را
منفعتها بیند و بیمار شود و کارهای بزرگ کند **بودن زهره از موضع**
اگر زهره در سه موضع بود با بزرگان دوستی گیرد و زنان را دوست دارد
و از زنی بیرون آید و زنی دیگر کند و با و خصومت کند و بسیار خوار و بسیار
شرم بود و بسوی غنا و رود گراید و کشت و رزی طلب کند و مال بدست
او شود و اگر در ثانی طالع بود مال دزدیده یابد سفر کند بعضی از مال وی هلاک
شود بسبب زنان و حرامشان و رنج و سختی سوی تجارت ها و بکار در رنج
گراید و اگر در ثالث بود قدر او زیادت شود و شادمانه بود و از اهل حیت
و تجارت نفع گیرد و زنی در سوزنی کند و دوستان زیادت شود و
بتالیف کردن کتاب نجوم و حساب گراید و زیادت شود در تجارت
و اسباب و اگر در رابع بود سوی عمارت و زمین و جاه گراید و با فرومایگان
آمیزد و یا با پیران و حاکمان و اندوهگن شود بسبب قرابتان از جای

بجای نقل کند و اگر در خامس بود رنج و تعب بسیار بیند و با اقربا بپا خیزد و حتما
دشوار برآید و اندوهگن شود بسبب مال زنان و دوستان زیادت شود
و از فرزندان شادمانه شود و ترسیده و غمی خصومتی از جهت زنان و نکاح و درد
سر پیدا شود و اگر سفر کند رنج بیند و اگر در سادس بود حال او بر یک چیز قرار
نگیرد و در سعی فرزندان و زنان و پرستاران دوست گیرد و زن او ل
آبستن شود و بر پیدا و را رنجی از آتش و اگر در ثامن بود بزرگی و شرف و مال
او زیادت شود و ویران شود جای از خانه وی و بسیار غم و اندیشه باشد
بدرد دل باشد و باشد که ندامتی زنان وی بر بندد از آهن و اگر در تاسع بود کارها
خود را فراهم کند و بسیار شود اندوه وی از زمستان و اجلا فایده ها بیند و از جای
بلند بیفتد و اگر در عاشر بود زیادت شود قدر و جاه وی و دوستی از زنان
و اندوهگن شود و مشغول شود بکارهای نیک و ملوک و بسیار سود ست و شهوات
او بر زنان و خوش عیش بود و بندگان او بسیار شوند و اگر در حادی عشر بود
زیادت شود قدرت و منزلت وی و مال و شادکانه و خوش سماع و با بندگان
و با قوی شریک بود و مال بسیارش حاصل شود و بسیار خشم شود و خصومتها کند
بر باطل و ناحق و اگر در ثانی عشر بود اندوهگن شود بسبب مال دزدیده و زنان
و فرزندان و پرستاران و کارهای نهان کند و اگر سفر کند رنج بیند و علتی
پیدا شود بر تن وی در جایگاه اسب و یا در رحم پیدا کند **بودن عطارد**
در موضع و اگر عطارد در سه موضع بود با سلطان آمدن و پیران گیرد
و گشاده شود علم و عرب چیزها بروی مردمان او بد گویند و بر دشمنان
ظفر یابد و از تجارت نفع بیند و بر پدر او علتی پیدا شود و اگر در ثانی بود
سوی کتابهای دروغ گراید و نیک نفس و نیک عیش باشد و کسب کند مساجد

واند و همچنین شود بفرزندان و بیمار شود و چهار شود از سپر یا از کوش و اگر
در ثالث بود و سوی علما و اشیا الماکر اید و به اندامی از کارها بر علمی آنچه نوشته
باشد و بسیار نویسد از این علم و از شرکت منفعت یابد و با بازرگانان
دوستی کند و با درویشان بخشاید و ظفر یابد در آنچه خواهد و اگر در رابع خصومت
بسیار کند و تباه شود میان او و برادران و اقربا و یاد کنند او را مردمان
معروف و ظفر یابد بر خصمان خود و در دل وی معده پیدا شود و یا در جایها
سبک از تن او و اگر در خامس بود و سوی رسالت گراید و اخبار و تجارت
و هدیه و تعبیر میل کند و زیادت شود قدر و منزلت او و بسبب سخن و بادی
آمیزد و بجای نیکو و بر دشمنان دست یابد و اگر در سادس بود رنج دیده
و کوشش از پس همه او و سوکند از دروغ و باطل بسیار خورد و چیزی
بدزدد و راحت یابد از اهل بیت او و زن و بندگان او و اگر در سابع
بود زیادت شود قدر و علم و تدبیر و کسب و چیزهای نیکو رسد و با زنان
و خویشان خصومت کند بسبب ایشان و کنیزکی را نکاح کند و سوی
غلامان میل کند و اگر در ثامن بود بسیار شود رنج وی و کارهای وی
بکام شود و وی کتب و صلاح دین گراید و متدین شود و خدمت عز ناکند
مرا و را تا او ان رسد و از وزدی اگر در تاسع بود میان او و یاران
سخن رود و سفر کند تنگ عیش بود و لکن رود باشد آنچه خواهد و از
فرزندان راحت و نفع بیند و با مصلحان آمیزد و اگر در عاشر بود
زیادت شود در علم دوستان و بدلشان شاد شود و راحت یابد
و سوی علما و شعرا گراید و بر دشمنان دست یابد و از زنان شادمان
شود و بد و بر وی دشمن گردد و اگر در حادی عشر بود مردمان او را

بزرگ دارند و دوستان او زیادت شوند و سعادت در مال او
پیدا شود و مال نفقه کند و بیابد آنچه بطلبد و سوی حکمت و کتاب
میل کند و اگر در ثانی عشر بود بد شود در شراب و نقل با منجمان آمیزد
و از تجارت زیان شود و برسد خصومتی از خیانت و نشیبت مردمان
منفعت یابد **قمر از منتهی** اگر قمر در این سه طالع بود از همه مکروهها و آفتها
ایمن بود و از ملوک منفعت یابد و تجارت بغایت موافق باشد و اگر
در ثانی طالع بود اندوهگین شود بسبب مال که نماند و اگر از وی چیزی
شود از وی باز یابد و خصومت کند اندر کارها و بگراید جایگاه و مترنع را
و فراش نرا و اگر در ثالث بود بر بسر برادران و اهل بیت متغیر شود
و بر وی خصومت کنند و حال اول سال بد باشد و با آخر سال نیکو باشد
و اگر در رابع بود که بیشتر از اقربا ان و عشرت او بمنزلتی رسید و از آن تخیین
منتهیان منفعت بیند و بسیار بیند چرا بها نیکو و راست و از تجارت
منفعت بیند و بسیار بیند میان او و پدر خلاف افتد و اگر در خامس بود
غمها رسد او را از کار اهل و بیت و نیکویی بیند از فرزندان حادثه و
با مهتران و شریفان آمیزد و از تجارت تنها زیان کند و سفر کردن نیکو باشد
و اگر در سادس بود و متفکر بود در نفع بیکاری و چیزهای اطلاع خدمت کند
چنانکه بزرگان کنند و در پدر علتی پیدا شود و خصومت کند در تجارت سبب
و اگر در سابع بود میان او و پدر اختلاف افتد و سوی تفسیر و معانی
سخن کند و گراید و شادی از چیزهای مختلف و خوابهای نیکو بیند و اگر
در ثامن بود برسد او را جاری او را اندوهی و محتاج باشد مردمان
و خبر با شاد کننده یابد و از خصومت منفعت یابد و اگر در تاسع بود

بود سوی رسالت و اخبار و تالیف کتب گراید و با مهتران آمیزد و اگر خصومت کند
مرور ماند و اگر از آن وی چیزی بزدند باز نیابد و اگر در عاشر بود زیادت
شود قدر و جاه و منزلت و تجارت از وی تجارتها بجا گراید و از مال بسیار
فایده یابد و بمهتران و سلطانان پیوندد و اگر سفر کند بد باشد و از فرزندان
بد بیها بیند و اگر در حادی عشر بود برسد بد و مالی از سفر و تجارت
منفعت بیند و اگر کالای هلاک شود هرگز نیابد و اگر در ثانی عشر بود بسیار
شود اندوه او و از جای خود غایب شود و خصومت کند با اهل وی و
سفر کردن زیانکار باشد و از مردمان بلاها و دشوارها بیند **بودن
راس در مواضع** و اگر راس در طالع بود با مهتران آمیزد و ستوده
شود و زن کند و شادمان شود و سفر دور دست کند و خصومت کند
و اگر در ثانی بود بختی بسیار بیند و مال کسانی خرج کنند که با قدر باشند
و ساید مالی و دوستان با وی خصومت کنند و اگر در ثالث بود سوی علم
و اسرارها گراید و دروغ گوید و از شرکت منفعت یابد و از جای بلند بیفتد
و اگر در رابع بود از جای بجای نقل کند و قدر و جاه او زیادت شود
و از کشت ورزی فایده بیند و از چهارپایان و درد چشم پیدا کند و بمال
زیانها رسد و بر دشمنان دست یابد و اگر در خامس بود دوستان
وی زیادت شوند و شادمانه شود از رسالت و هدیه و اگر در سادس
بود مردان حال روز بحال نیک باز آید و از آنجا نقل کند و
از جای بلند بیفتد و اگر در سابع بود اندوهگین شود و زیان رسد
و سرگرمی کند و از دست وی چیزی بیرون شود و اگر در ثامن
بیمار شود و رنج و تعب و بختی رسد و در رنج و بلا و مکروه پیش آید از دشمنان

اورا و اگر در تاسع بود منفعت یابد از سفر و مالی از جایگاه غریب زیادت
شود و اگر در عاشر بود برسد بد و مالی و کرامتی و اورا نیکو یاد کنند
و زمین و درختان اورا ملک بود بر شهری والی شود و کاری بدست
گیرد و بر دشمنان دست یابد و بر روی وی علتی پیدا شود و اگر در حادی
عشر بود شادمانه شود از عقار فایدها بیند و سرای را در دست ماند و بر
خصمان و بازارگانان دوستی گیرد و اگر در ثانی عشر بود پیوسته
و مکروه و رنج رسد از قبل بزرگان و فرزندان و عقار **بودن ذنب
در مواضع** اگر ذنب در سه موضع طالع بود مال و تلف شود و اندوه رسد
و بر وی حسد کنند و مکروه رسد و علتی هول بد و پیدا شود و اگر در ثانی
بود مال تلف کند و بد و مکروه رسد و اگر در ثالث بود بد شود حال
برادران او و مادر او بمیرد و اگر در خامس بود فرزندان و را منفعت رسد
و دشواری و از بندگان شاد شود و بسبب خبرها اندوهگین شود و اگر
در سادس بود رنج و علتی رسد اورا در اندامها و بسبب بندگان اندوهگین
و اگر در سابع بود با زن خسیس و حقیر بیامیزد و بسیار غم رسد بسبب اورا
و اگر در ثامن بود برسد بد و آفتی و بباید ترسید از هلاک و اگر در تاسع
بود سفر بسیار کند و رنج بیند همچنان از غربا و اگر در عاشر بود از عمل سلطان
رنجها بیند و اگر در حادی عشر بود خصمان مختلف بسیار شوند و بر دشمنان
ظفر یابند و با ملوک بیامیزد و مالی بد و رسد از غربت و از رنج پیروز
آید و اگر در ثانی عشر بود برسد اورا از دشمنان رنج و اندوهگین شود.
بسبب خصومت بزرگان **اگر زحل** در خانه خود باشد با مهتران و سلطانان
دوستی کند و از عمل رنج بیند و بیمار شود و اگر در خانه مشتری باشد با متعرفان

دوستی گیرد و از ملوک منزلت یابد و اگر در خانهٔ مریخ بود در کارها بددل
شود و بسیار غم و اندیشه شود و اگر در خانهٔ شمس بود زیادتی روزی بود
از مال پدر سعادت یابد و بیمار شود از رطوبت و اگر خانهٔ زهره بود و با
درویشان و کند پیران جو اهرانه و زنی کند و بسبب فرزندان اندوهگین
شود و زن او بیمار شود یا بمیرد و اگر در خانهٔ عطارد بود بطلب علوم
خاص گرداند و اسرارهای نهانی او را علتی در گوش پیدا آید و اگر
در خانهٔ قمر بود بیمار شود از سردی و کمیه ساه **اگر مشتری** در خانهٔ زحل
باشد بسیار فایده و نیکو قدر باشد و بسیار اندیشه در نهانی و کارهای
نهان بسیار کند و برسد وی را مصیبتی و مکروهی اگر در خانهٔ خود باشد
و برسد بر او مالی و سرای نیکو کند او را و با شراف آمیزد و بپارسایی گراید
و اگر در خانهٔ مریخ بود نیکو کوشند او را سعادت وی زیادت شود و با
سپهبدان آمیزد و اگر در خانهٔ شمس بود برسد بدو شرف و منزلت
و با بزرگان دوستی گیرد و کرامت کند و اگر در خانهٔ زهره بود بر گروهی
مهتر شود و زنی بزنی کند و اگر در خانهٔ عطارد بود سوی تجارت و
حساب میل کند و ساید از آن چیز و نکویی و شمار نیکو گویند و اگر در
خانهٔ قمر بود فایدها یابد و با بزرگان آمیزد و دوستی کند و با اهل دین
و پارسایان گراید **اگر مریخ** در خانهٔ زحل باشد جنگ بود و در کارها و
کارهای وی تمام شود و بروی مکروهی رسد بسبب مال برادران وی
بیمار شوند و اگر در خانهٔ مشتری بود با هیبت بود و با بزرگان دوستی گیرد
و اگر در خانهٔ خود بود برسد بدو علتی در چشم او را و بیمار شود و بریده
شود از آهن یا نکبتی رسید از آتش **اگر شمس** در خانهٔ زحل بود برسید بر د

علتی و بکرمی و بزندان چیزی وی را اکنده شود و سپال بسردی و علتی و اگر
در خانهٔ عطارد بود بدگمان باشد و فهم وی را و بر بزرگی پیدا شود و
برسد بدو مالی و بدزدی میل کند و در خانهٔ قمر علتها عامه گراید و جلد باشد
که بد و پیوند و سختی و اندوهی و مادر وی بیمار شود و اگر در خانهٔ زحل باشد
زیادت شود و قدر و جاه و منزلت او را و خاصه که در روکشاد بود
و اگر در خانهٔ زهره بود با منجمان و کاهنان و معبران آمیزد و سوی خوبی
گراید و علتی بروی پیدا شود و از رطوبات و اگر در خانهٔ عطارد بود از
کمال باشد مال بود طبع او معلوم سماوی و حساب و در خانهٔ قمر و را علتی
رسد و در معده و در جایگاه سنگ و در اس **اگر زهره** در خانهٔ زحل بود
زنی را بزنی کند با زنی بدنام و از وی رنج بیند و در خانهٔ مشتری بود با دولت
شود قدر وی و مال کسوت و این بسبب زنان بود خاصه که تحویل شب بود
و اگر در خانهٔ مریخ بود هلاک شود و بعلت مار ستاره فراهم شود و فضیحت
افتد بسبب زنان و اگر در خانهٔ شمس باشد حریص باشد در کار زنان و
بسبب ایشان بدگویند و اگر در خانهٔ خود بود شاد بود بسبب زنان
و از کارهای خود شادی بیند خاصه که تحویل شب بود و اگر در خانهٔ عطارد
بود با پارسایان آمیزد و حریص باشد بر جماع زنان و سوی نقش و رنگ
گراید و اگر در خانهٔ قمر بود حریص باشد بر نکاح و غصه بیند بسبب زنان
اگر عطارد در خانهٔ زحل از دندانها مختلف پیدا شود و بدگمان شود
و سوی عبادت جای گراید و اگر در خانهٔ مشتری بود سوی قضاة و ائمه
گراید و در خانهٔ مریخ بود سوی کتاب و حیل و دروغ و رنجها رسید خاصه که تولد
شب بود و اگر در خانهٔ شمس بود زیادت شود در علم و همت او برانگیزد

در علمهای بسیار دشوار و غامض گردد و اگر در خانهٔ خود بود بسوی علم و
حساب و تجارت و کتابت گراید و با اشراف دوستی کند و اگر در خانهٔ
قمر بود با علم و ادب آمیزد و بشناسد خبرها را و بنویسد آنچه دوست دارد
و سفرها کند اگر قمر در خانهٔ زحل بود دلیل کند علتی از باد قولنج و درد معده
و درد گرده پدید آید خاصه که مولود شبی بود و اگر در خانهٔ مشتری بود ثنای
نیکو بسیار گویند او را و پدید آید علتی و با زنی محرم شود و اگر در خانهٔ مریخ
بود خشم و خصومت بسیار دود و در چیزهای باطل و با رندان بیامیزد و اگر
در خانهٔ شمس بود شادی بسیار شود و پدید علتی در اندامهای او و اگر در خانهٔ
زهره باشد دوست روی شود و شادمانه و حریص بر جماع و شاکوی
و اگر در خانهٔ عطارد بود زیادت بود فهم و تمیز او و با زنان رغبت
کند و زنان بدو رغبت کنند و اگر در خانهٔ خود بود زیادت شود قدر او
و فایده از ما بحل و هو اعلم

گفتار در رسیدن کواکب بجایگاه خود آن [در] تحویل سال

اگر زحل در تحویل سال بجایگاه خود رسید دلالت کند که زیاد
شدن کارها و نو خاصه که زحل نیکو حال باشد و اگر مشتری باشد دلالت
کند بر صلاح و حال زنان و زیادتی مال و دوستان و علامت و اگر بجایگاه
مریخ رسید دلالت کند بر سفر برادران و کاهل شدن در کارها و بیمار شود
از حرارت گرمی اگر شمس از سلطان خصومت پیدا شود و اگر بجایگاه
زهره رسید دلیل کند بر سفر و کارهای تزویج دشوار بر آید و اندک شود
نکاح وی و پیر اسپندی که از فرزندان دارد بیابد و باشد که عاشق شود
بسبب فرزندان و باشد که بیمار شود مشتری اگر بجایگاه زحل رسید دلیل
کند بر اقبال و نیکو شدن احوال روای حاجت و صلاح در دین

و نیت و تدبیر و اگر بجایگاه خود رسید دلیل کند که یابد مالی از وجهی که
طمع ندارد و اگر بجایگاه مریخ رسید سفر کند و منفعت یابد بسبب سلطان
و اهل حرب و فتنه و شادی بیند بسبب برادران و اگر بجایگاه شمس
رسید بباید رسید از تلف تا آن وقت که از احتراق بیرون آید و
فرحی رسید از سلطان و اگر بجایگاه زهره رسید بیمار شود و مزاج وی
تباه شود و حال وی نیکو شود و منزلت یابد و قدر و جاه یابد و اگر
بجایگاه عطارد رسید تندرست باشد و زیادتی مال و فرزندان و چهار
خوش کننده و خوش نفس بود مریخ اگر بموضع زحل رسید دلالت بر زیادتی
برادران و دوستان و سفر نزدیک کند خاصه که نیکو حال باشد اگر موضع
مشتری رسید سفر کند با فواید و فرزندان یابد و شاد شود بسبب
ستوران و اگر بجایگاه خود رسید زیادت شود قدر و منزلت و آنچه
از ملوک و سپهبدان یابد و سفر کند و اگر بجایگاه شمس رسد از سلطان
رنج بیند و مکروهی و علتی از گرمی و بختی از آتش بدو رسد و اگر بجایگاه
زهره رسید نگاه کند با فراط و شهوت و نشاط بسیار کند و منزلت و جاه
زیادت شود و اگر بجایگاه عطارد رسید دروغ و سخن بیهوده گوید و با
تر رسید بر برادران خورد و انده و نکس شمس اگر شمس بموضع زحل
رسید حریص باشد در کار زنان و صحبت و بسبب ایشان وانده و غم
شود و نگاه وی بسیار شود و اگر بموضع مشتری رسید دلیل کند بر صلاح دین
و سفر و عمارت و از برادران ضعیف و بیمار شود و اگر بموضع مریخ
رسید زیادت شود جاه و حشمت و منزلت و جمال اگر بجایگاه عطارد رسید
قوی فهم شود و قوی همت و با ادب و سخاوت و اگر بموضع قمر رسید

نیکی حال شود و حال اهل قرابت نیکو شود و اگر بجایگاه زحل رسد دلالت
کند بر سفر و زیادتی کارها و فرزندی یابد و اگر بخانه مشتری رسد شرف و رفعت
او زیادت شود و زنی بزنی کند و بر و نیکبختی باشد و اگر بجایگاه مریخ باشد دروغ
بسیار گوید و عللی برسد او را از خون و اگر بجایگاه شمس رسد منزلت و جاه
یابد و اگر بجایگاه زهره بود حریص باشد بطلب احادیث و سفر طلب یادت
علم و اگر بموضع حدود ماده قمر رسد مرتبت و جاه زیادت شود بسبب
زنان اندوهگین شود و سفر کند خاصه که نیکو حال باشد و اگر بجایگاه زحل
رسد زنی کند خصومت و جنگ بسیار کند و اگر بجایگاه مشتری رسید سفر بسیار
کند در آب و بیمار شود و اگر بجایگاه مریخ رسید باید ترسید از وی از
وی از اهل شمشیر و با اهل سلاح بیامیزد و فرزندی آید و رنج پیدا کند
از گرمی باشد که نیز از خوردن باشد و اگر بجایگاه شمس رسد مکروهی و رنجی
رسد از سلطان و باشد که عزی و ولایتی یابد و اگر در خانه زهره باشد
دشوار باشد سفر کردن بر وی و سوی عبادت و بنا گراید و اگر بموضع عطارد
رسد از دشمنان حذر باید کرد و اگر بجایگاه خود رسید دلالت کند بر نیکوی
حال و بسیاری دوستان و تندرستی یاد کردن نیکوی قدر و منزلت و
همچنین نگاه کردن بر جمله کواکب را چون رسد بموضع نور تسدیس و
تثلیث و تربیع و مقابله اگر نیکو حال باشد حکم کنیم بر آنکه زیاده کرده شد
و زیادت شود عز و جاه و مرتبه و مال و خوش کامی چون تربیع رسد
و مقابله هر یک و نظر سعد و نحس حکم کنیم بران صفت که یاد کردیم بحکم
آنچه برج و آن کواکب آن موضع از فلک اتصال نحوس و سعود از ایشان
پس چون پاک باشند دلیل بود بر امن و قوت و صلاح و راحت

اگر بد حال بود و راجع و محترق و نحس و بجایگاه بد دلیل کند بر تباهی حال و بیکاری
و تفکر و آهسته پیش شدن کارها والله اعلم بالصواب
تمت هذا

الحمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب است نوزده درجه و هبوط زحل است
به بیست و هفت درجه و برج آتشی است و گرم و خشک و صفرائیست و فروش
نخست و لونش سفید است و بریده اندام است و از اندام مردم سر و روی
او راست و از شهرهای کابل و بابل عرب و پارس ترکستان و ناحیت
مشرق و زمین هند و سیستان او راست و از ماه پارسیان محرم او راست
و از ماه رومیان او راست و مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه مریخ راست
وجه دویم ده درجه آفتاب راست وجه سوم ده درجه زهره راست
و اگر بر وجه مریخ آمده بود سرخ روی بود و سبز چشم و بالا دراز و زرد موی
چنانکه لختی بسکونی زند و نیکو خوی و جوانمرد بود ولیکن او را مخاطره بود
از جراحت و اگر بر وجه آفتاب آمده بود سفید روی و سیاه چشم و ابرو پیوسته
و خوش خلق و صافی دل بود و اگر بر وجه زهره آمده بود سبز رنگ و خوش
اندام و گرد دهن بود و سخن گوی و جوانمرد و اگر بر سعد زاید امیر بود و اگر بر نحس
زاید همچنین بود پیوسته ابرو بود و حرام روزی بود و از دل مردان و زنان
روز رینده بود و بیوفا بود و بر یک جای نباشد و هر روز از این کار بدان
کار میگردد و در هر کاری که پیش آیدش حیل و زرش نباشد بعد از آن راحت
یابد و صفرایی باشد متحرک و دلیر بود بیک جای ثابت نباشد و مستبدل بود
و از پستان دو زن شیر خورد و در جوانی رنجوری بسیار کشد و زن دوست
باشد و از خربزه و آب او را رنج رسد در جوانی و اندک سفر باشد و در
پیری بسیار سفر بود و در غربت مقام در ارکند و مرگ او از درد سر بود
و چون حالش شهره رسید پس به دولت رسد و پای دراز بود و اگر بر پهلوی
خالی دارد و پیمانه کردن آن زاده بود مقامش نباشد و چهار زن بخواهد

جور با از چهار زن کند و بسیار زن کند ولیکن رو زیش نباشد و هر چه باشدش
از دوست رنج خویش باشدش و اگر کار سلطان کند با لشکری بسازد و
از پیشهای زرگری طباخی بریان گری و هر کاری که با آتش تعلق دارد او را
بسازد و خداوند داوری باشد زود خشم گیرد و زود خشنود شود و بلای
او از خون و گرمی و خشکی بود و مرگش از درد سر بود و حکیمان خداوندان
طالع را دارو فرموده اند که هلیله زرد و سکنجبین و خیار چنبر و خرمای هندی
و سنگ پستان و شاهتره بجوشانند و آبش بگیرد و بخورد و سازوار باشد
و از چهار پایان اسب کمیت سازد و انگشتری نگین عقیق سازد و پیش مهتران
بر دست راست نشیند تا حاجتش زود بر آید و اگر سفر کند با بازرگانی
کند روز آدینه سازوار باشد و اگر ماه نو بیند بر روی زینه سازد و در
هفت سالگی بالان شود و در سی سالگی بالان شود و اگر از آن بهره کافی
واجب کننده هشتاد و سه سال و چهار ماه و هفت روز و هفت
ساعت از روز و مرگش آنگاه باشد که آفتاب در برج عقرب باشد دویم
خانه سود و زیان در طالع ثور یافتیم و ثور خانه زهره است مردی حیلت گر
بود و فراخ روزی و مالش بغربت گرد شود و اگر نجم سعادت ناظر بود
میراث یابد و چیزی گرد آورده به ورثه رسد و کار او بالا گیرد و باخر عمر کار
او براد او شود و اگر نجم نحوست ناظر بود عیشش بروی تلخ بود و اگر نقل کند
جای بجای کار او بالا گیرد و شیر دو الله اعلم سیم خانه برادران در
طالع جوزا یافتیم و جوزا خانه عطارد است اگر وجه مشتری دارد سه برادرش
بود و اگر وجه آفتاب دارد او را پنج برادر بود و اگر وجه زهره دارد او را
یک برادر بود و از برادران روزی ندارد و نیکویها بسیار کنند و بجای ایشان

وازایشان او را بد افتد و مادر و پدر بمیرد و میراث یابد و میان ایشان
داوری بیهوده باشد و از آن و چیزی بر گیرند تنک برادر که برادر او هم
پشت او نبود و از خواهران روزی دارد والله اعلم واحکم چهارم
خانهٔ مادر و پدر در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانهٔ ماهست بر مادر
و پدر نیک بود و بیشتر نیکوی بجای پدر و مادر نیک بود و پدر از پیش او تا
بود و بروی بسی رنج رسد و از خانهٔ مادر و پدر دورتر افتد ولیکن نام
پدر بر جای دارد و بر قرابت نیک پی بود و مهربان و هرچه بگوید یا بخواهد
بیابد پنجم خانهٔ فرزندان در طالع اسد یافتیم و اسد خانهٔ آفتابست اگر وجه
مریخ دارد دو فرزند شوم دو اگر وجه آفتاب دارد سه فرزند نرینه و اگر
وجه زهره دارد یک فرزند مادینه بودش ولیکن از فرزندان مادینه
دولت بیابد و از آنچه او را بود برنخورد و از سبب یک فرزند بسیار غم
خورد و آخر از فرزند نام او بر جای دارد و کار فرزندان به از و بود زیرا که
دولت در سر فرزندانش باشد ششم خانهٔ بیماری در طالع سنبله یافتیم و سنبله
خانهٔ عطارد است بیماریها بسیار باشد بیشتر بیماری او از کثرت صفرا
بود و از خون و مرکش در دو سر باشد و نیز چشم زخم و نهیب بر وی آن
بگزانید شرع الله اعلم هفتم خانهٔ زوج در طالع میزان یافتیم و میزان خانهٔ زهرا است
روزی بود او را از زنان نیکو و دولت یابد و اگر وجه مشتری دارد
زهره از زن بخواهد و بر بعضی وی تی بسیار کند و از دل زنان روزی
دارد و بسیار زد زنی او را که سفید روی بود و سیاه موی و کشیده بالا
بود و پیوسته ابرو و تیز منی و شیر کردن و نیز شرکت او را بسازد با کسی
که او را ستاره میزان بود والله اعلم هشتم خانهٔ مرگ در طالع عقرب

یافتیم و عقرب خانهٔ مریخ است هم مرگش بود بهفت سالگی که از جای بلند بیفتد
واگر ازین بجهد تا دوازده سالگی و اگر ازین بجهد تا پانزده سالگی ریشها بر آید بر
اندام وی از خون بود و اگر ازین بجهد بسی سالگی کار او با کفن و گور افتد
و خلق از و نا امید شوند و اگر ازین بجهد بسی و چهار سالگی و اگر ازین بجهد
بهفتاد و چهار سالگی در دوازده روز و هفت ساعت از روز چون صفرا
بجنباند و خون غالب شود و درد سر کند و گر وصیت کن که حال دیگر گون باشد
والله اعلم نهم خانهٔ سفر در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتریست بسازد
او را سفر کردن سوی ناحیت کابلستان و پارس و بابل و غزنین و ترکستان
و ناحیت مشرق و هند و سیستان زیرا که اقلیمها به و منسوب است
بیابد مال ز بزرگان و غارتگری خرید و فروخت سند کان ولیکن
از دزد و آتش بیم بود و اندر غربت او را راحتی رسد و از آهن ولیکن
زیادت مضرتی نکند والله اعلم دهم خانهٔ عمل سلطان در طالع جدی یافتیم
و جدی خانهٔ زحل است بسازد او را از عملها چیزی که از زمین روید و چیزی
چون زر و آهن و سرب و ارزیز و هرچه از آتش بیرون آید و از پیشها
کاری که با آتش تعلق دارد چون زرگری و طباخی و بریان گری اگر خود
نداند با کسی شرکت کند که او داند و از عمل سلطان او را منفعت بود
و او را بسازد خدمت سلطان چون وکیلی یا مشرفی دخل و خرج یازدهم
امید و منفعت در طالع دلو یافتیم و دلو خانهٔ زحل است بیابد هر امیدی که
بخدای تعالی دارد ولیکن تدبیر با منجمان باید کرد تا صواب تر آید و
اگر کاری بتعجیل کند بد افتد و هر رنجی که برده باشد ضایع گردد و کار با صبر
باید گرفت و گاه گاه کار بر وی چنان فرو بندد که نومید شود واکنا

وانگاه توکل بر خدای عز و جل کنند تا کار مرادش بر آید انشاء الله تعالی **دوازدهم**
خانهٔ دشمنان در طالع حوت یافتیم و حوت خانهٔ مشتریست او را دشمن بسیار
بود خاصه آنکه با وی نان و نمک خورد بر وی بیرون آید و میان وی و
میان آن مرد داوری افتد ناحق بجای بسیار بدی کنند عاقبت مردمان
در میان آیند و صلح کنند اگر با دشمنان مدارا کنند به باشد تا معاون او گردد
و بر دشمنان ظفر یابد و هر چه خواهد بتواند کرد و بجای دشمنان اما بسیار د
خداوند حمل را از جامهای سرخ و سفید و بنفش و از نگینها عقیق و بیجاده
تا بامدادان که برخیزد در آن نگرد آن روز بر وی مبارک شود و اگر غمناک
بود غم او کمتر شود و اگر ماه نو ببیند بر روی زنان ببیند تا نیکو گردد و
از ستوران سم شکافته بسازد و بر گردن او خالی باشد اگر بیابی دلیل کند
که وعده کرده باشد و وفا نکرده و در گردن او مانده باشد تا قیامت و
اگر وفا کند به بود و اگر بخندد زیانش نه اید و بر لب او نشانی باشد اگر بیابی
دلیل کند که چنین گفته باشد که بدان جاه و منزلت یابد و نام او بزرگ
شود و بر کتف چپ وی نشانی بود اگر بیابد دلیل کند که بر دست وی خونی
رفته شود از سبب [illegible] و بر شکم وی خالی بود اگر بیابی دلیل کند که بر حرم
او حریص بود توبه باید کردن و الا بر دست زنان هلاک شود و بر سر او
جراحتی رسیده و زیر پهلوی او نشانی بود یا خالی اگر بیابی دلیل کند که بیم
جادویی بود آخر فعل کند بی تعویذ نباید بود و بر پهلوی او زخمی رسد که بیم
هلاک بود و از روزها روز سه شنبه و یکشنبه او راست و اگر از کسی حاجتی
خواهد بر دست راست آنکس نشیند تا حاجتش روا شود و مرادش حاصل
آید و از بلاها ایمن شده تا زنده بود انشاء الله تعالی وحده **طالع ثور**

ثور خانهٔ زهره است و شرف ماه است به سه درجه و وبال مشتریست و برج ثابت است
و خاکیست و سرد و خشک است و سوداویست و تابستانیست و برج گشاده
و بریده اندامست و لونش سفید است و مزه اش ترش است و کم زاینده است
چون آفتاب به برج ثور اندر آید روز سیزده ساعت بود و شب یازده
ساعت است و از ماه پارسیان اردی بهشت ماه او راست و از شمار
رومیان آیار ماه او راست و از اندام و از اندام مردم گردن مر او راست
و از شهرها هری و گرگان و ماهین و غزنین و ماوسان و باد خیس و گنجه
و روستاهای شیور و توشنک و کوهستان او راست و چون آفتاب در
برج ثور آید عالم بصلاح آید و مردم کشت و زرار اندر آید بعضی بار در حاصل
و خداوند برج ثور زهره است و از آسمان سوم تابد و در هر برجی بیست و
پنج روز باشد و از روزها روز آدینه او راست و مر او را سه وجه است وجه اول
ده درجه عطارد راست وجه دوم ده درجه قمر راست وجه سیوم ده
درجه زحل راست اگر به وجه عطارد آمده باشد از مادر سبز چهره و شیرین
روی و دانا بود در قلم یا در کار سوزن یا در نقش یا جوال دوزی و هر صناعتی
که باریک باشد چون زرگری و آهنگری و آنچه بدین ماند و اگر به وجه ماه
آمده باشد از مادر سفید روی و سیاه موی باشد و از کارها بزرگ [illegible]
و رسولی و یکی جاسوسی و صاحب خبری و صاحب دیوانی و رسولی هم
نیک آیدش و اگر وجه زحل آمده بود از مادر سیاه چهره بود و بغله
و خواسته دارند و تیرکار و آهنگار و دوستدار [illegible] و از
کارها میل [illegible] و خراسگری و سنگ تراشی و درخت افکندن و [illegible]
و ستوربانی کردن این همه دلیل زحل است و چرم گری و دباغی و حمالی

وشتربانی و زندانبانی و جلادی و حلواگری و بیطاری و دبه‌گری و توفی
وسبک‌بانی و ماهی‌فروشی و صیادی این همه دلیل زحل است و خداوند این
ستاره مردی باشد ره و بهم چشم و ابروی پیوسته ابرو و فتح بینی و خوشبوی
با جامه پاک و دستار پاک بود و از دل نان و دوستی دارد و فریادرس
مردمان بود و در هوای زیانکار سده‌اش زر درآن و بسیار دختر بود و
سفر خشکی او را بهتر از سفر دریا و در دل مردمان شیرین باشد و از زندگانی
خوب و سه زن بخند و بر دست راست او نشانی باشد اگر بیابی اندران
خانه که برآید متعاشن باشد و پندیر گناهکاری او را بسازد و وام کردن او را
بسازد و تیغ خوش قوی باشد و مردی باشد که راستی سازدش اگر دروغ گوید
یا خیانت کند نسازدش و از کارها کشاورزی بسازدش و کار آب
او را بسازد و میراث بیابد اما از دیتش بود و اگر ستور دارد سم شکافته دهد
سازدش زن کردن و حجامت و بازرگانی کردن و جامه نو پوشیدن
و حاجت خواستن از مهتران روز چهارشنبه سازد و درآمدن پیش
مهتران و حاجت خواستن از جانب دست راست سازدش و اگر ماه
نو به بیند بر روی ماه نیکو سازدش و همچنین انگشتری بجاده سازدش و
در پنج سالگی و در ده سالگی و در پانزده سالگی نالان شود و از بیم رنجها
به هفتاد و سه سال و دوازده روز و سه ساعت از شبی زندگانی داج
کند آخر هلاکش از درد گردن بود و درد گلو اندران روز که آفتاب
در برج قوس باشد والله اعلم دهم خانه سود و زیان در طالع جوزا را
بکاری مشغول دارد و از این کار بدان کار همی گردد و بر یکی رنگ نباشد
و بسیار پیشه باشد و از هر لونی مالی گرد کند در آخر عمر و اگر وجه زحل دارد

مال و از کشت و زرع آید و خرید و فروخت چهارپا و اگر وجه عطارد دارد
از وکیلی کردن اگر اهل قلم بود خدمت سلطان کند و اگر وجه ماه دارد
بازرگانی دریا کند نیک آید سیم خانه برادران در طالع سرطان خانه
ماه است اگر وجه عطارد دارد او را سه برادر بود و اگر وجه ماه دارد او را
یکی برادر بود و اگر وجه زحل دارد او را هفت برادر بود یا همچون برادر
دوستان بود دیگری از مادری و پدری و او را دو خواهر بود و لیکن از مهتر
شود و پریشان و حال و تنگ تر شود و اگر از برادران دورتر بود دیگر
دولت ندارد و از ایشان و از سبب خواهر او را نیکویی پدید آید و پس
وی بمیرد و میراث یابد از ایشان زود چهارم خانه مادر و پدر در خانه
اسد یافتیم و اسد خانه آفتاب و مادر و پدر او او را از حق خواسته باشند
و بر مادر و پدر نیک‌دلی بود و لیکن از قرابات روزی ندارد و بر مادر
و پدر مشفق باشد و بیشتر نیکی بجای مادر کند اما از پدر رنج بیند و باشد که
از پیش پدر غایب بود و پدر در غم و حسرت وی بمیرد و او باز آید و
میراث یابد و باشد که هیچ میراث بوی نرسد و از سبب میراث خصومتها
افتد و آخر چیزی حاصل نشود والله اعلم پنجم خانه فرزندان در طالع سنبله
یافتیم و سنبله خانه عطارد است اگر وجه عطارد دارد هیچ فرزندش
نباشد و از حسرت فرزند بمیرد و اگر وجه ماه دارد هفت فرزندش بود
بیشتر مادینه و نرینه کم بود اما هیچ دولت ندارد از فرزندان و اگر وجه
زحل دارد فرزندش بسیار بود چه از حلال و چه از حرام و اگر بنده
خریده بود و اگر آزاده فرزندش دشمن او بود از فرزندان رنج بیند
و مالش بر دست فرزندان تلف شود والله اعلم بالصواب ششم خانه

بیماری در طالع میزان یافتیم و میزان خانهٔ زهره است بیماری وی از گردن
و از هفت اندام وی از درد شکم و حکیم دارو وی فرموده است سنبل و قرنفل و مصطکی
و زیره کرمانی و دارچینی و ریوند و تخم کتان و شونیز این همه را بکوبند و
حالانه معجون سازند و در سالی سه کرت بخورد به گاه و تیرماه و زمستان
که بیماری و او را باشد و چشم زخم و نشیب جستن اندام بکند و الله اعلم بالصواب
هفتم خانهٔ تزویج و شرکت در طالع عقرب یافتیم و عقرب خانهٔ مریخ است
و اگر وجه عطارد دارد دو زن بزنی کند و اگر وجه ماه دارد دو زن بزنی
کند و بیشتر آن بود که بینی و پستی کند و اگر وجه زحل دارد چهار زن بزنی
کند و از یک زن بسیار رنج و درد بیند و از زنان دولت ندارد
آخر عمر زنی بخواهد از توانگران از مال و نام گیرد ولیکن از غلامان راحت
بیند و راغب باشد و اما از شرکت دولت ندارد با هر که انبازی کند به
افتد و زیان بیند و اگر میانجی شود تاوان دهد از گندم و جو میانجی نسازد
والله اعلم بالصواب هشتم خانهٔ مرگش در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتری است
و چون از مادر بزاید تا چهل روز بیم مرگش بود و اگر بزید تا پنج سالگی اگر عهد
در هشت سالگی او را از آتش نهیبی رسد و به پانزده سالگی از دشمن یا از
آب بیم بود و اگر بجهد هشتاد و سه سال و دو ماه و سه روز و سه ساعت عمر دهد فاش
برسد والله اعلم نهم خانهٔ سفر در طالع جدی یافتیم و جدی خانهٔ زحل است
سفر کردن او را سازد و دوست دارد سفر کردن خاصه در هند و ترکستان
و کورکان و رنج و حد مشرق بازرگانی کردن و خرید و فروخت بندگان
و زر و سیم و جامه اما اندر سفر او را از آب برحذر باید بود تا مضرت نرسد
و از دزد و آتش نهیب رسد و بیمار شود ولی زیان ندارد و عاقبت

کالا بدزیاده و بحال خویش باز رسد و هرچند دیر ماند آخر تقاضا و حاجت بر
آید والله اعلم دهم خانهٔ عمل سلطان در طالع دلو یافتیم و دلو خانهٔ زحل است
بسازد او را معاملت کردن حیوان و خرید و فروخت کردن و اگر ستور
بخرد در دست او نیک شود و قیمت کند و نیز فروختن زر و سیم و جوهر
و آنچه بدین ماند همه نیک بود و اما عمل سلطان نماند اسعدین و اگر بستاند
برحذر باید بود که کم بسازد والله اعلم یازدهم خانهٔ امید و منفعت در طالع
حوت یافتیم و حوت خانهٔ مشتری است تمام کرد هر امیدی که دارد و از دوستان
و رفیقان خیر و سعادت بیند و اگر حاجت خواهد از اهل فضل خواهد یا از
اهل علم تا حاجتش برآید و در سختی دیر ماند و اگر حاجتی نخواهد از دروغ
پنجشنبه سه روز تن شود و دو رکعت نماز کند و حاجت خواهد حاجتش روا شود
و امیدش برآید ان شاء الله تعالی دوازدهم خانهٔ دشمنان در طالع حمل یافتیم
حمل خانهٔ مریخ است دشمن بسیار بود او را هم از اهل بیت و قرابات ولیکن
هیچ ظفر نیابد و دشمنان را مقهور گرداند بدار اگر دن و اگر تنگدلی کند ریاضت
دارد آخر دلیل او گردند بقوت مشتری و بتوفیق خدای اما بسازد خداوند
این طالع را از جامهای سپید یا لعل از انگشتها جزع یا فیروزه بسازد تا باید او
که برخیزد و در آن بنگرد هر روز بروی مبارک شود و اگر غمناک بود بی غم شود
و از طعامها چیزی خورد که گرم و نرم بود دیگر شیرینی او را بسازد و از روزها
روز آدینه او را بسازد و مناظره کردن و خصومت او را روز شنبه بسازد و
حاجت خواستن از مهتران یکشنبه سازد و تحویل کردن روز دوشنبه بسازد
و حرب و کینه جستن روز سه شنبه سازد و شراب خوردن و فراغت
روز چهارشنبه سازد زیرا که چهارشنبه نحس بود و جامه پوشیدن و کار

قدیمی کردن روز پنجشنبه اما بم جادویی دگر بکنند بی نام خدای عز و جل نباید بود
که بخودی شتاب زده بود و بر راغ خش سحب بود باشارت و پند
کسی بکنند و بر یک رای نباشد و از کشاورزی دولت دارد و بسیار او را
خرید و فروخت کنیزکان و بجای مردمان نیکی بسیار کند هم بتن هم سود
و زیان و لیکن هم از ایشان بد افتد و بر بازوی راست او نشانی بود
و اگر بپایی لیل کند که روز نیما سوزد اگرچه پیر بود و اگر بر سر او نشانی
بود و اگر بپایی ولیل کند که بکار بد او را تهمت کنند و از آن تهمت بیگناه
بود و رنج بیند از آن بر گردن او خالی بود و اگر بپایی لیل کند که حقی از آن
کسی فرو گیرد و از آنکس مستحق بود و اگر بر بازوی او نشانی بود اگر بپایی لیل کند
که هلاک وی از جادویی بود و زیر ناف او نشانی بود اگر بپایی لیل کند که
از حرام فرزندی زاید شوم آن فرزند مسلمان بود و بر دست او خبری
رود که تا قیامت نام آن جای بماند و از فرزندان او را نیمی شده با
سکی بوانزاو را بکر دو وقت حاجت بر دست چپ ببستند تا کارش بر آید
والله اعلم بالصواب **طالع الجوزا** جوزا خانه عطارد است و شرف راس
سه درجه و هبوط ذنب است و گرم و تر است خونیست و بادیست و هوایست
و مزاجش شیرین است و ستاره روز است و کم برکشیده و ذو جسدین
و از برج مردمیست و سخن گوی صاحب کلام است و بر اختران این برج آتش
و چون آفتاب در برج جوزا آید جهان بر دو طبع باشد و بعضی از طبع
زمستان و بعضی طبع بهار دارد و بعضی طبع تابستان و از تن مردم
بازوها و دو دست او راست و از شمار پارسیان مرداد ماه او راست
و از شمار رومیان حزیران ماه او راست و از شهرها سمینه و گرگان و گیلان و مصر

و موقان او راست و خداوند او عطارد است از آسمان دویم تابد و در هر
برجی پنجشش از شهر ده روز نباشد و از روزهای هفته چهارشنبه او راست چون
آفتاب در برج جوزا آید حال عالم بگردد از سرما بگرما و مر او را سه وجه است
وجه اول ده درجه مشتری راست وجه دویم ده درجه مریخ راست وجه سیم
ده درجه آفتاب راست و اگر بر وجه مشتری آمده بود از مادر سپید روی
و لمتی زیر روی نیز بند و خداوند مروت و دانش بود و پارسا و نیکو سیرت
و خواسته دار و فراخ روزی باشد و سخن روا با امانت بود و اگر بر وجه
مریخ بود پنج روی سرخ موی بد چشم و زرد و حرامزاده و علم و دو
حرام روزی بود و در دل خلق دشمن و کینه کش و بی شرم و خونی و مبارز
بود و اگر بر وجه آفتاب آمده بود نیکو روی و خداوند هیبت و دولت
باکی بود و بچهره سرخ روی و زردی زند و از سلطان نیان دولت یابد
و از برج مغرب چون آفتاب در این برج آید روز چهارده ساعت بود
و شب ده ساعت باشد و خداوند این طالع مردی باشد نه دراز و نه
کوتاه و سفر بسیار کند و خداوند ادب باشد و قرآن خوان باشد و شاعر
و ستاره شناس از دل مردان و زنان روزینه و خوب وی نیکو
تدبیر و خداوند خرد و سخن گوی بود و کس او را غلبه نتواند کرد مگر بدادار
و حرب و سختی خوب دست بود و از پیشها رفوگری و نقاشی و پیری
و طرازگری و بافندگی و درزی و کفشگری و تیراندازی و کارهای باریک
او راست مال و خواسته به پیرانه سرش گرد آید و کیمیا و کار سلطان او را
بسازد و رنجوری وی از خون بود و از گرمی تری و خون بر گرفتن روز
سه شنبه بسازد و دارو خوردن روز چهارشنبه و نالایش از درد معده بود

وازنان وفرزندان روزی ندارد ومرگش در سفر بود وزیارت
خانه کعبه وروضه رسول دریابد اما حاجت خواستن وجامه نو پوشیدن
روز دوشنبه سازد واز چهارپایان اوراز نیه سازد واز پیکان
روزی ندارد ونگین انگشتری فیروزه یا جزع سازد وهر کاری که
بتدبیر خویش کند به بود ودر پیش مهتران بروست چپ ایستد ودر
هفت سالگی نالان شود ودر یازده سالگی نالان شود ودر سی سالگی نالان
شود واگر ازین بجهد هشتاد وهشت سال وچهار ماه وهفت روز زندگانی
واجب کند آخر عمر او در برج جدی بود والله اعلم **دویم** خانه سود ومال
در طالع سرطان یافتیم وسرطان خانه ماهست مردی باشد حیلت گر
ولیکن فراخ روزی بود وهیچ تنگی در خانه واز هر علمی اورا بهره بود
واز هر لونی مال گرد کند وهمه را یکسر نگاه دارد که نه مرد باشد ونه سپاس
ودر گرد کردن مال حریص باشد که ده درم نگذارد واز بهر آنکه سخت گیرد
ومال او در کار زنان صرف شود وآخرش مراد برنیاید مگر زهره ناظر بود
اگر ضعیف بود کار او به شود اما حال آخر وقت که پیچیدی در معاش خویش
بیند نیکو بود والله اعلم بالصواب **سیم** خانه برادران در طالع اسد یافتیم
واسد خانه آفتاب اگر وجه مشتری شش برادر بود وشش دو خواهر واگر وجه
مریخ دارد سه برادر ویکی خواهر بودش اگر وجه آفتاب دارد یک برادر
ویک خواهر بودش وبجا عای ایشان نیکوی بسیار بود ولیکن از ایشان
دولت ندارد واز ایشان رنج بیند آخر از مرگ ایشان کار او بالا گیرد
ومیراث یابد اما بجای هر دوستی که دوستی پیش کند جفا پیش بیند واز غریبان
دولت دارد وبا ایشان بسازد واز ایشان منفعت بیند وهر چه خواهد

بیابد **چهارم** خانه مادر وپدر در طالع سنبله یافتیم وسنبله خانه عطاردست
نیک پی بود وبر مادر او وپدر عزیزترین جمله فرزندان بود واز مادر وپدر
نیکویی بیند بزندگانی آخر بدعا مادر گرفتار شود ومادر پیش او بمیرد و
میراث یابد واز پس ایشان کار او بالا گیرد اما از زاد وبوم خود دور
افتد وجایگاهی بدست او آبادان شود وکار خیر بسیار کند ونام او
بزرگ گردد وهر امیدی که بخدای عز وجل دارد واز همه آفتها وبلاها
والله اعلم **پنجم** خانه فرزندانش در طالع میزان یافتیم ومیزان خانه زهره است
اگر وجه مشتری دارد پنج فرزند بودش لیکن از فرزندان روزی ندارد
وکم زیند واگر وجه مریخ دارد سه فرزند نرینه بودش واگر وجه آفتاب دارد
هفت فرزند بودش ودو فرزند یکشکم مادهش ماده ونرینه زیدش وفرزندانش
پیغمبران باشند اما از فرزندان نام وی بجای ماند والله اعلم **ششم** خانه
بیماری در طالع عقرب یافتیم وعقرب خانه مریخست بیشتر بیماری او را در
سفر افتد واندر دو سر باشد واز خون وگرمی وخشکی حکیم داروی او
فرموده است بنفشه وکرپپ وشکر وطبرزد وشاه تره نیکو بده وبگلاب
معجون کند وبخورد وبسالی سه بار بهار وتابستان وزمستان بسیار کار
بود واگر چشم زخم زیان دارد این تعویذ بنویسد وبا خویشتن نگاه دارد
صاحب کتاب بی هذا فی جمیزا الله اما کان حیث ما توجهت یا شمیع فارلوی
ططبون **هفتم** خانه زوج در طالع قوس یافتیم وقوس خانه مشتریست اگر
وجه مشتری دارد سه زن کند واگر وجه مریخ دارد پنج زن کند واگر وجه آفتاب
دارد دو زن برنی کند بحلال لیکن بوجه دوستی بسیار کند واز زنان
که دوست دارند او را بر حذر باید بود اما از یکی زن بسیار رنج بیند از سبب

سه اورا گناه
ح

فرزندان که او را بچه دارند و اگر میانگی شود تا وان دهد والله اعلم هشتم خانه
مرگ در طالع جدی یافتیم و جدی خانه زحل است هم مرگش بود و بهفت سالگی
از آبله اگر بجهد در یازده سالگی از فرعی که در رسد و اگر بجهد از آن
تا بیست سالگی هم از جادوی بود که بروی بکنند اگر از آن بجهد در سی و سه سالگی
اگر از آن بجهد زندگانی یابد هشتاد و هشت سال و چهار ماه و هفت روز و چهار
ساعت از روز مرگش مفاجا بود نهم خانه سفر در طالع دلو یافتیم و دلو خانه زحل است
سفر بسیار بود و او را سوی میمنه و گرگان و کرمان و ناحیت مغرب و در سفر
نیکوییها بسیار بیند و هرچه بجوید بیابد در سفر و اگر جشنه کند هر جایی که مقام کند
تا یکسال و سه ماه و آنگاه تحویل کند و اگر نیت خانه خدا کند یابد بتوفیق خدای
عز و جل و نیز در غربتی کارهای خیر کند چون رباط و پل و مسجد والله اعلم دهم
خانه عمل سلطان در طالع حوت یافتیم و حوت خانه مشتری است بسازد او را
صحبت کردن با سلطانیان و عمل سلطان چون دبیری و وکیلی و کارداری
و بد کردار کار سلطان برومند بود و هر خدمتی که بکند او را منفعت بود
و از پیشها بسازد او را کارهای باریک چون زردوزی نقاشی و طرازی
و جولاهی و کاری که بخرد نیک بود و از هر عمل او را بهره باشد و هرچه بکند او را
نیک آید مگر بکاری اما پیوسته خود را بکاری مشغول دارد والله اعلم یازدهم
خانه امید و منفعت در طالع حمل یافتیم و حمل خانه مریخ است مردی نیک دل و
نیکبخت بود و بیابد هر امیدی که بخدای تعالی دارد خاصه در روز چهارشنبه
جامه و تن بشوید و جای تنها بایستد و چهار رکعت نماز بکند هر امیدی و حاجتی
که بخدای تعالی دارد بر آید و حاجتش روا شود و مرادش حاصل گردد و هیچ
بختی در نماند و هر غمی که او را پیش آید دعا کند تا زود خدای عز و جل ورا

از غم فرج دهد والله اعلم دوازدهم خانه دشمنان در طالع ثور یافتیم و ثور خانه
زهره است بیشتر دشمنی و آن بود که هر کس که نان و نمک او خورد و
نیکوییهای وی بکند و مکافات بدی بیند و جفا اما با دشمنان خویش مر او را
کینه بود تا آنکه دست یابد مکافات کند و بعد از آن دشمنان همه ذلیل او
باشند زیرا که نان و نمک و ایشان را مقهور کرده اند و هرچند که بکوشند بر وی
دست نیابند بتوفیق خدای عز و جل و بسازد خداوند این طالع را جامهای
سفید و لعل و رنگین و انگشتهای فیروزه یا جزع تا اگر بامداد برخیزد در آن بنگرد
روز بر وی مبارک شود و اگر غمناک بود غم او کم شود و از طعام چیزی خورد که
پرورده تر بود و بیماریش کمتر بود و از خویشان دولت ندارد و با غریبان سازد
و در غربتی دوستان بسیار بچنگ آورد و همیشه در رامش بود و فراخ کند
و خوش طبع و فراخ روزی بود و اگر بنیان بد سازی بود او را روز نیک
بود و از روزها روز چهارشنبه بسازد و به کاری که ابتدا کند چون تزویج و
شرکت و جامه نو پوشیدن فاما حاجت خواستن و دوستی گرفتن با کسی
روز آدینه بسازد اما روز شنبه نحس بود و هیچ کارش نسازد مگر فراغت و
رامش اما مظالم و دعوی خصومت و داوری روز یکشنبه اما بسفر رفتن و
تحویل کردن و از جایی بجایی گشتن و نقل کردن روز دوشنبه بسازد و تاختن
و بردن و کینه جستن و مطالب کردن و آنچه بدین ماند روز سه شنبه بسازد
اما چون ماه نو ببیند ما از خانه بیرون شود جامه در روی ها دسته نگرد نیک بود
و ماه بر وی مبارک آید و حاجتش روا شود و در حاجت خواستن
بر دست راست بایستاد تا حاجتش روا شود و خداوند این طالع هر
کاری که پیش گیرد تمام کند و از مهتر زادگان زنی بکند و از او فرزند نرینه

آید و کارش بالا گیرد و از آن طالع باشد و خداوند این طالع مشتری یا مریخ
یا منجم بود یا شاعر و سخنهای ظریف گوید از روی مزاح و چون خشم گیرد بر تن خویش
قدری ندارد و دلیل کند که حج اسلام بگذارد و زیارت روضهٔ رسول علیه السلام
بکند و در خواب بهشت بیند از این جهان بیرون شود و آخر کارش نیکو گردد
والله اعلم بالصواب **طالع برج سرطان** سرطان خانهٔ ماه است و شرف مشتری است
در دوازده درجه و هبوط مریخ به بیست و هشت درجه و برج آبیست و مادهٔ است
و شمالیست و بلغمیست و شور مزه است و لونش سفید است و منقلب است
ستاره شب است و از اندام سینه و سینه و معده و پهلوی راست و از شمار
پارسیان تیرماه او راست و از شمار رومیان تموز او راست و از شهرها
مرو و طالقان و بهری از بلخ او راست و از روزها روز دوشنبه او راست
و چون آفتاب بوی اندر آید روز درازترین روزها باشد و شب کوتاه
ترین شبها و مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه زهره راست و وجه
دویم ده درجه عطارد راست و وجه دویم ده درجه قمر راست اگر بر وجه زهره
زاده بود از مادر نیکوروی و سفید روی و تن فربه بود و نیکو چشم و نیکو
ابرو بود و فراخ روزی از دل مردان و زنان روزی دارد و اگر بر وجه
عطارد آمده بود از مادر سرتک بود و با هر کسی سازنده بود و باک و بزرگ
و فرخنده بود و خداوند کلام باشد و خلق خدای از و نفع باشد و اگر
بر وجه ماه آمده بود سفید روی و سخن گوی سخن روا بود و میان خلق
سلطان و رعیت فراخ روزی بود و ماه دوم ماه کارش نیکو و بصلاح
باشد و باز سیم ماه کارش نقصان بود و سخنش نا روا بود و خداوند او
ماه است و از آسمان نخستین تابد و در هر برجی اندر آید ده روز و نیم

مردم بود

پیش نباشد و هر که برین ستاره زاده بود از مادر نه دراز بود و نه کوتاه بود
نیکو چشم و سیاه موی و نیکو روی زند و رحیم دل بود با مردمان و آمیزنده بود و
نیکو سخن و نیکو تدبیر و بر سینه و رخ و پیشانیش نشانی بود و بر و تنش جراحتی
رسیده یا شکسته شود و در کار خویش سرگردان بود و از کار مردمان خواهد
که آگاه باشد و از خویش نهان دارد و در کار دین و شریف کاهل بود
و زن بخواهد و چون از دو بگذرد بسیار بخواهد و کسی از وی فا گیرد و از
قرابات دلش پیروزی بود و چیزی با سالی فراز آید سریع تر از کار ماندی
و وکیلی و وزیری سازد و اگر این نداند و دانش این ندارد خدمت وکیلان
و قاضیان کند تا ساز وار باشد و از پیشها کرباس فروشی و کشتیبانی
و صیادی و فقاع فروشی و سقایی و کفشگری و کارزری این همه سازد و ش
و زر و یک متران بر دست چپ نشیند تا کارش بر آید و اگر انگشتری دارد
نگین فیروزه یا جزع باید و بازرگانی و حاجت خواستن و جامهٔ نو پوشیدن
روز یکشنبه سازد و سود و زیان طلب کردن و درخت نشاندن و
زمین آب دادن و خانه بنا نهادن و تخم پراکندن این همه روز سه شنبه
سازد و ماه نو دیدن و بر روی مردان دیدن و مرد ماه از وی دیدن
نفع باشد و کریم طبع و ولی آن باشد و در سه سالگی با لان شود و سخت از درد
و چنین اگر از آن بلاها رها یافت تا هشتاد سال و دو ماه و یازده روز
و چهار ساعت زنده گانی واجب کند آخر و فاتش در آن وقت بود که آفتاب
در برج دلو آید **دویم** خانه سود و زیان هر طالع اسد ما فتیم و اسد خانهٔ آفتاب است
مردی حلیت بود و دور اندیش و فیلسوف از هر لونی مال گرد کند و باک

و از هر عمل او را بهره بود و هر چه بکند او را از آن نفع بود و نیز خرید و فروخت
ستوران و معاملت کردن ایشان او را بسازد و مال گرد کند در زاد و بوم
خود و آخر همه تلف کند و تنگدست گردد و بغربت افتد و باز کارش بالا گیرد
والله اعلم سیم خانه برادران در طالع سنبله یافتیم و سنبله خانه عطارد است
اگر وجه زهره دارد نرح برادرش بود و یکی خواهر و اگر وجه عطارد دارد سه خواهر
بودش و یکی برادر و اگر وجه زحل دارد یکی برادر بودش اما از برادران و خواهران
روزی ندارد و بجای ایشان نیکویی بسیار کند اما مکافات آن بدی بیند
اما در پیش او بمیرند و میراث یابد با خصومتها و داوری بسیار چهارم خانه مادر و
پدر طالع میزان یافتیم و میزان خانه زهره است بر مادر و پدر نیک پی بود
و بر بسیار کس از قرابات سروری بود و عزیزترین جمله فرزندان بود و
اما بجای مادر و پدر نیکویی بسیار کند و حق ایشان نگاه دارد و لیکن کم کسی در
روی مادر و پدر بی فرمانی کند و دشمنان گردد و از پیش ایشان غایب شود
و ایشان در حسرت او بمانند و مادر او را نه بیند و از پس ما در خانه آبادان
کند والله اعلم پنجم خانه فرزندان در طالع عقرب یافتیم و عقرب خانه مریخ است
اگر وجه زهره دارد نه فرزند نرینه بودش و اگر وجه عطارد دارد چهار دختر
و یکی پسر بودش و لیکن رنج بیند و برخورد از ایشان و از فرزندان نیکویی بسیار
بیند و کار او از دختر بالا گیرد و نام او بزرگ شود و لیکن از کنیزکان دوست
ندارد و هر چه جمع زده از دست او بشود و وفا نکند و از ایشان او را فرزندی
باشد والله اعلم ششم خانه بیماری در طالع قوس یافتیم و قوس خانه مشتری است
بیشتر علت او از رطوبت و بلغم بود و از حرارت بر و سینه و بیماری او

وی بتر بود و چون بود سخت بود و گرمی و تری بر وی غالب بود داروی
وی قاتل است و کمون و مصطکی و عود خام و دارچینی و دانه خواه و تخم
کرفس با آب باید معجون کند و بخورد در سالی سه بار بهار و تیرماه و زمستان
نیک بود والله اعلم هفتم خانه زوج و شرکت در طالع جدی یافتیم و جدی
خانه زحل است اگر وجه عطارد دارد یکی زن کند بحلال اگر وجه زهره
دارد بندگان بیشتر خرد و اگر وجه زحل دارد چهار زن بخواهد و از سبب
یکی زن بسیار رنج بیند و باشد که از خان و مان خود آواره گردد و از این
سبب قمار بازد و او را خریدن بندگان که آزاد کند و بخود گیرد و اگر طاقت
ندارد و مولای کسی بخواهد و از فرزندی نرینه اندیشه کارش بالا گیرد والله
اعلم بالصواب هشتم خانه مرگش در طالع دلو یافتیم و دلو خانه زحل است بیم
مرگش بود در سه سالگی اگر تعویذ کند زود عافیت یابد و در نه سالگی بالان
شود که از جای بلند بیفتد و اگر از آن بجهد در چهل سالگی بالان شود چنانکه
وصف کرده شود و کور و کفن ریخته گشته شد و خلق از وی نا امید گردند و اگر
بجهد تا هشتاد سال و دو ماه و یازده روز و چهار ساعت از شب بمیرد
آنگاه که آفتاب در برج دلو آید نهم خانه سفر در طالع حوت یافتیم و حوت
خانه مشتری است سفر بسیار افتد مر او را اگر ماه متصل بود با مشتری او را بناید
سفر سوی شمال بطالقان و بلخ ناحیه درگشتی و هر چند سفر کند کار او به
بود اما خویشتن را باید نگاه داشت تا مال بیاوند به و لیکن او را یاران
کم دارد و مردم را با یاری به همه کارها هم بتر و هم بسود و زیان و هر چند که
دیر آید او را به بود والله اعلم بالصواب دهم خانه عمل سلطان و خدمت چون
وکیلی و کارداری و رسولی و صاحب خبری و آنچه بدین ماند اما از شهامت و

روشی وصیادی وهر کاری که رتر بود او را بسیار و در غربت خاصه هرچه
پیش آید بکند همه بسیار کار به بود و نیک آید **یازدهم** خانه امید و منفعت در
طالع ثور یافتیم وثور خانه زهره است بیابد هر امیدی که بخدای دارد و بدیر
باکس نکند و راز خود باکس نگوید و اگر بگوید رسوا گردد و آن به که نگوید و اگر
در غمی مانده بود یا امیدی دارد بخدای عزوجل شب دوشنبه بیرون شود دو
رکعت نماز گذارد و بجایگاه خالی ایستد و شکر نماید و دیگر روز خدای عزوجل
سببی سازد که مراد او بحاصل آید **دوازدهم** خانه دشمنان در طالع جوزا یافتیم
و جوزا خانه عطارد است دشمنش بسیار بود از خویشان و بیگانه اما هر چند بکوشند
هیچ به کام خود نتوانند کرد و بدی ایشان هم بدیشان باز گردد و دشمن را از دشمنان
و همه جهان از چون آن خویش اند و اما بر کسی اعتماد نکند و توکل بر خدای کند و باشد
اما خداوند این طالع را بسپارد و جامه سفید یا بنفش و از نگینها یاقوت یا زمرد
سبز تا اگر غمناک بود اندران نگرد غم او کم شود و چون بامداد برخیزد و دران
نگرد روز بروی مبارک شود و خداوند این طالع را بسازد از طعامهای که گرم
و نرم بود و از ستورها دینه بهتر بود و هر کاری که کند نیک آید و اگر کاری کند
ناشایست رسوا شود و بروز سه شنبه نسازد و اما چهارشنبه نیک بود و حاجتش
روا شود از مهتران و وزیران روز پنجشنبه سفر کردن نیک بود و روز آدینه
نیک بود جامه نو پوشیدن و معاملی کردن و صحبت کردن روز یکشنبه
تزویج و شرکت و بنا نو افکندن و خداوند این طالع را بسپارد در ماه
نو بگریستن در روی او ده سازد اما از کسان خویش بخت ندارد و از کسی
بجز از ورندارد و دل تنگ بود اما مردم دوست بود و در روی خالی دارد و
بجز مردمان بسیار گوید و بر گردن او خالی بود و از زنی خود را نگاه باید

داشت که فصیح زبان و حاضر جواب باشد و بر دست است ای خالی بود و از
جنیان فروغ رسدش بی نام خدای نمی آید بود او را از جای بلند بخفتد
طالع الاسد اسد خانه آفتابست نه شرف دارد و نه هبوط و مشرقیست و گرم
و خشک است و آتشیست و صفرایی مزه اش تلخ است و نیز از برج چهار پایان است
و تابستانیست و چون آفتاب در برج اسد آید میانه تابستان باشد روز
چهارده ساعت و چیزی و شب ده ساعت کم چیزی و از اندام مردم معده و پهلوی
او راست و پشت ماز و از شهرها نیشابور و سغده و چین و سمرقند
و بهری از ترکستان او راست و از پیشها آهنگری و نانوایی و رویگری و
بریان گری سازد و شمع از نگینها عقیق و یاقوت سپارد و مزاور را سه وجه است
وجه اول ده درجه زحل راست وجه دویم ده درجه مشتری راست وجه سیوم ده
درجه مریخ راست هرگاه آفتاب در برج اسد باشد هوا گرم شود اگر بر وجه زحل
زاید سیاه چرده بود و باریک و بانیرو و لیکن بد دل بود در روزیش زکارهای
سخت بود و بدکاران بود و کسی را استوار ندارد و تن خویش ایمن بود و
خیانت را دوست ندارد و اگر بر وجه مشتری آمده بود لونش بزردی
زند و صدقه و مروت بود و اگر بر وجه مریخ آمده بود سرخ روی و سبزه
بود و گربه چشم بود و عیار و حرام روزی بود و از دل نان روز بلند بود
و خداوند برج اسد آفتابست و اندر هر برجی که او نور باشد و از روزها
روز یکشنبه او راست و خداوند برج اسد مردی باشد به بالا نه دراز و نه
کوتاه و هموار موی باشد و نیمه زیر برج او بزرگتر از نیمه بالا باشد و درست
و مبارز باشد و بعضی مال او تلف شود اما خدای عزوجل عوض باز دهد
و میان او و میان برادران جدایی افتد و او را از آهن یا از آتش

واثر آن ریح بر اندام ماند و بیشتر بیماری‌ای از درد شکم بود و چون از نود و یکم بگذرد
عمر یابد صد و بیست سال و بیشتر عمر او در سفر گذرد و سخن رود و رحیم دل بود
و عطا دهنده و صلاح دوست و نوازنده بود و دشمن اهل فساد بود
و دولتش در آخر عمر بود و حاجت خواستن و بازرگانی و زناشوی و سفر
و جامهٔ نو پوشیدن و مهمانی کردن روز یکشنبه سازد و از داروی مطبوخ
خوردن روز چهارشنبه سازد و چون از خانه بیرون آید در روی زرینه
نگرد بسازد و ماه نو دیدن بر روی زرینه سازد و آن ماه بروی مبارک بود
و در شش سالگی نالان شود و در سی و هفت سالگی نالان شود و اگر از آن
بجهد عمر دراز یابد از صد بگذرد و آخر هلاکش در ماه اسفندارمذ باشد
وقتی که آفتاب در برج حوت بود والله اعلم بالصواب دویم خانهٔ سود و زیان
مال او در طالع سنبله یافتیم و سنبله خانهٔ عطارد است و مردی باشد حیلت‌گر
و از هر نوع او را مال گرد آید و اگر صنعت‌گر بود کاری کند با رنج و مال گرد کند
و مال از رنج تن فراهم آورد و ما ساند روی بر روی نکر بکار برد و باک ندارد
اما بر کسان نفقه کند که نه مرد بود و نه سپاس‌دار شد و نام جوید آخر نامش نیکو شود
در نواحی کارش بالا گیرد والله اعلم سیم خانهٔ برادران در طالع میزان
یافتیم و میزان خانهٔ زهره است اگر وجه زحل دارد دشمنه برادرش بود
و اگر وجه مشتری دارد دو برادرش بود و اگر وجه مریخ دارد یکی برادرش
بود و دو خواهر او بجای ایشان بسیار نیکویی کند و از ایشان دولت ندارد
و پیش از وی بمیرند و او میراث یابد اما از دوستان لختی عون و یاری
بیند والله اعلم چهارم خانهٔ مادر و پدر در طالع عقرب یافتیم و عقرب خانهٔ
مریخ است و مشفق بود بر مادر و پدر بجای ایشان نیکویی بسیار کند و حال

او از مادر و پدر به شود و کار او بالا گیرد و مادر و پدر پیش او بمیرند و او میراث
یابد و خصوصیتها بسیار افتد خاصه که او را منفعت باشد و خیر و سعادت بیند
و مادر بجهت وی غم خورد و بمیرد از شفقت که وی را بود والله اعلم پنجم خانهٔ فرزندان
در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتری است و اگر زحل دارد دوازده فرزندش
بیشتر مادینه و از ایشان دولت بیند و اگر وجه مریخ دارد دو فرزند پسرش
بود و اگر زحل ناظر بود هیچ فرزندش نبود و در حسرت فرزند بود و بندگان
بخرد و آزاد کند و از ایشان هیچ روزی ندارد و اگر فرزند بود چشم زخم
نگراید والله اعلم ششم خانهٔ بیماری در طالع جدی یافتیم و جدی خانهٔ زحل است
تا آخر عمر بیماریش نبود اما بسلامت بجهد و در آخر عمر علتش بیماری درد سر بود
و لیکن سخت بود و نیز بیماری او بیشتر از صفرا بود و حرارت جگر و معده
و قولنج و درد ناف و داروی وی حکیمان فرموده اند هلیله و بلیله و آمله و شاهتره
و سنامکی و تربد هر یکی جزوی با روغن بادام معجون کند و بخورد نافع بود والله
اعلم هفتم خانهٔ تزویج در طالع دلو یافتیم و دلو خانهٔ زحل است اگر وجه زحل دارد
بر بندگان راغب بود بسازد و او را بنده دهند و خریدن و داشتن و اگر
طاقت ندارد و مولای کسی بخواهد سازد و اگر بود او را و اگر وجه مشتری دارد زن
بسیار کند و بر حرام حریص بود و میان او و میان زن آزار بود از سبب فرزندی
و اگر وجه مشتری دارد زن بخواهد بحلال والله اعلم هشتم خانهٔ مرگش در طالع
حوت یافتیم و حوت خانهٔ مشتری است بیم مرگش بود به هفت سالگی و به هژده سالگی
و بیست سالگی بیماری سخت بود و لیکن مخاطره بود از مرگ مفاجات
اگر از آن بجهد پنجاه سالگی مخاطره بود که جراحتی رسد و اگر از آن بجهد
زندگانی یابد صد و بیست سال و سه روز عمر یابد والله نهم خانهٔ سفر در طالع

حمل یافتیم و حمل خانهٔ مریخ است موافق بود سفر کردن سوی ترکستان و ختن
و سمرقند و ناحیت مشرق هر کاری که بکنند نیک آید و اگر صناعت کنند هم
نیک بود اما قماش و کالا نگاه نیک باید داشت که بیم بود از دزدان
و بیم بود که جراحتی رسیدش و لیکن زیانی ندارد والله اعلم دهم خانهٔ عمل سلطان
در طالع ثور یافتیم و ثور خانهٔ زهره است بسازد او را صحبت کردن با سلطانان
چون وکیلی و دبیری و کارداری هر چه کند روز نیک بود و از پیشها و
عملها کارهای کند که با آتش نزدیک بود چون طباخی و زرگری و روی
گری و آهنگری و آنچه بدین ماند و نیز بسازد خرید و فروخت حبوبها چون
گندم و جو و کنجد و عدس و پنبه و آنچه بدین ماند و از همه چیزها او را نصیب
بود والله اعلم یازدهم خانهٔ امید و منفعت در طالع جوزا یافتیم و جوزا خانهٔ عطارد است
بیابد هر امیدی که بخدای تعالی دارد و خیر و سعادت بیند از بخت خویش و
دولت به پیرانه سر شاد باشد و اگر حاجتی باشد او را بخدای عز و جل و خواهد که روا
شود روز یکشنبه اول ساعت برخیزد و سر و تن بشوید و بر پشته جای بلند
رود و چهار رکعت نماز بگذارد و هر حاجت که بخدای تعالی دارد بخواهد البته
که حاجتش روا شود والله اعلم دوازدهم خانهٔ دشمنان در طالع سرطان یافتیم
و سرطان خانهٔ ماه است اما دشمن او از خانهٔ او بود و پرورده او باشد و نان
و نمک او خورده باشد آخر دشمن بدست او هلاک شود اما خداوند این طالع را
بسازد از جامههای سفید و سبز و از نگینها سجاده او را بسازد تا اگر غمگین
شود در آن نگرد غم او کمتر شود و در آن نگریستن روز بر وی مبارک
شود و از پیشه تو زر او را بسازد و از بندگان بنده ترک او را بسازد و از
روزها روز یکشنبه او را بسازد اما سفر کردن و رسول بیک فرستادن

روز دوشنبه سازد و حساب کردن و معامله کردن و خرید و فروخت
روز چهارشنبه سازد و صحبت کردن و دوستی گرفتن روز آدینه سازد
اما روز پنجشنبه اگر کاری ناشایست کند رسوا شود اما خداوند آن طالع پند
و اشارت کس نشنود و بر روی خود معجب باشد و آن کند که خود خواهد
اما چون خشم گیرد تن خود را مالک نباشد و لرزه بر اندام وی افتد و مرد
مفسد و بر همسایگان خود جور کند و بر گردن او خالی بود و اگر بپای
دلیل کند که پدر فتکاری (?) و را نسازد و اگر صناعتی شود تاوان باید داد و
اگر ماه نو بیند بر روی زرینه باید نگریست و اگر حاجت خواهد بر دست چپ
باید بود تا مرادش کامل آید والله اعلم طالع سنبله خانهٔ عطارد است
پانزده درجه و هبوط زهره است به بیست و هشت درجه ماه او است
و خاکی و رنگش سیاه است و منزه از شتر (?) پشت و لونش گندم گون است و
سیاره شیپت (?) جنوبیست و راست بر آینده است و بیج و جسدش (?) ا
چون آفتاب بدو رسید شب و روز برابر باشد و از اندام مردم پهلوی
چپ او راست و پشت و شکم و روده گان و ناف مر او راست و
از شهرها ... و اسفاهان (?) و فرغانه و بعضی از ختن مر او راست و از ماهها شهریور ماه
مر او راست و بر رومی ایلول ماه او راست و از هفتها روز چهارشنبه او را
و از پیشها کار گشت ورزی و جو فروشی بسیار کار آید مر او را سه وجه است
وجه اول ده درجه آفتاب راست وجه دوم ده درجه زهره راست وجه
سیم ده درجه عطارد راست و اگر به وجه آفتاب آمده بود سرخ روی
و نیکو موی باشد و فراخ روزی از سلطان دولت یابد و اگر به
وجه زهره آمده بود نیکو روی سرخ و سفید و فربه بود و شادکام بود

و پاک جامه و چابلوس و بوی خوش را دوست دارد و رود و زن و شراب خواره
و هر چند توانگر بود و دهقان و طماع بود و عاشق کننده بود و غماز کردن دوست
دارد و از رعیت سلطان روزی ندارد و اگر بروجه عطارد آمده بود سبز رنگ
و شیرین گفتار و لطیف زبان و دبیر بود یا نقاش یا زرگر یا درزی یا سراج
یا کفشگر یا مطرب و خداوند دیانت بود و با دانش و اگر چه مال بسیار یابد
امانه و دبکار برد و از بیگانه روزی دارد و چون آفتاب به برج سنبله آید عالم
خوش بود نه گرم بود و نه سرد و روز سیزده ساعت بود و شب یازده
ساعت بود و خداوند سنبله مردی بود نه دراز و نه کوتاه میانه بالا و لطیف
سخن و آراسته با نواع ادب و مستوفی و حاکم و تیره رنگ و خفیف اللحیه
و سودایی بود و بر شکم و ناف وی خالی بود و وقت وقت گنده سخن باشد
و او را فرزند بسیار باشد و بیمار کن باشد و او را علت برسام باشد فاما شفا یابد
و اندر وی تهی گاه و خشکی نالد و در غربت به زن بخواهد از زن آخرین راحت
بسیار بیند و از سفر مراد دل حاصل کند و او را سفر خشک موافق آید و سفر
دریا نیکو نباشد و اندک دشمن باشد و آنچه باشد ضعیف شود و مرگ فرزندش
بیشتر وی باشد و بر پهلوی راست و چپ خالی دارد و بر سینه و بر گردن خالی
دارد و اگر بود دلیل کند که گنج دریابد با آخر عمر کارش نیکو بود و به دو که خدای
پادشاه بار گردد و جامه نو پوشیدن و حاجت از مهتران خواهد بر دست
راست و چپ بیاید و در شش سالگی نالان شود و در چهل و هشت سالگی
نالان شود سخت از قولنج که از آن نالان شود یا به هشتاد و چهار سال و
چهار ماه و دوازده روز و هفت ساعت از شب زندگانی واجب کند
و مرگش در فروردین ماه بود در آن وقت که آفتاب در برج حمل بود والله اعلم

بالصواب **دویم** خانه سود و زیان در طالع میزان یافتیم و میزان خانه زهره است
مردی باشد حیلت گر و تنگدل از هر علمی او را بهره باشد و هر کاری که او را
پیش آید بکند و مال گرد آید و آخر بجای بکار برد که تمیز بود و زن بسیار
بازه مال گرد کند از هر لونی با آخر عمر کار او نیکو شود و دلیل کند که گنج بکند
و هم آنجا مقام کند و هر چه بخواهد بیابد والله اعلم **سیوم** خانه برادران
در طالع عقرب یافتیم و عقرب خانه مریخ است اگر وجه آفتاب دارد چهار
برادر بودش هم پشت و از ایشان نیکویی بیند و بجای ایشان نیکویی بسیار
کند و اگر وجه زهره دارد و خواهری یکی برادر بودش اما از برادران راحت
ندارد و اگر وجه عطارد دارد از مادر و پدر و دیگر برادران و نیز دو سال
بودش و از برادران بود و از ایشان خیر و سعادت بیند و هر چه بگوید
بیابد والله اعلم **چهارم** خانه مادر و پدر در طالع قوس یافتیم و قوس خانه مشتری
با مادر و پدرش نیکویی کند اگر چه لختی سفرها کند امانه و پشیمان شود و از
مادر و پدر دولت بیند و پیش او بمیرند و میراث یابد از مادر نحوست
بسیار و داوری از پدر کم روزی بود و لیکن پس مرگ پدر کار او بالا
گیرد و مهمادر بر دیگر پیش نهد و آخر از وی جدا شوند و عاقبت نیک بود
والله اعلم **پنجم** خانه فرزندان در طالع جدی یافتیم و جدی خانه زحل است
اگر وجه آفتاب دارد دینه فرزند بودش نرینه و از ایشان نیکویی بیند
و هر چه بگوید بیابد و اگر وجه زهره دارد چهار فرزند مادینه بودش و تازه
در غم و تیمار ایشان بود و اگر وجه عطارد دارد از فرزندش روزی خود
و بیشتر فرزندش نرینه بود و لیکن کم زید و رنجی که بجای ایشان برد هیچ جای
بر نیاید و آخر در حسرت ایشان بمیرد والله اعلم **ششم** خانه بیماری در طالع

دلو یافتیم و دلو خانهٔ زحل است علت او بیشتر از بلغم باشد و علت سپرز و از سپاق
پای تری و خشکی و درد زهار و بادهای مخالف و حکیمان داروی آن فرموده‌اند
خولنجان و جوز بوا و قاقله و مصطکی و شونیز و تخم کرفس و کشنیز و کمون و افتیمون
و قرنفل همه را بکوبند و با انگبین معجون کنند و بخورد و همه دردها و بادها سود دارد
ولی تعویذ نباید بود که او را مضرت رسید از جنیان و در آن وقت نالان
شود و لیکن زود عافیت یابد بعد از رنج والله اعلم هفتم خانهٔ زوج و
شرکت در طالع حوت یافتیم و حوت خانهٔ مشتریست نخ زن بخواهد اگرچه
آفتاب دارد هیچ زن بروی حرام گردد و از ایشان بسی رنج بیند اما بر
بندگان راغب بود و دوستدار خرید و فروخت بنده و لیباس دهر او را والله
اعلم هشتم خانهٔ مرگش در طالع حمل یافتیم و حمل خانهٔ مریخست هم مرگش بود و چون
از مادر بزاید تا چهل روز اگر از آن برهد تا سی و چهار سال اگر از آن بجهد تا پنجاه
سال اگر از آن بجهد واجب کند هشتاد و شش سال و چهار ماه و یازده روز و هفت
ساعت از روز چون درد زهارش بگیرد درد زانو و نشیب سر که بود هیچ
کس که کار دیگر کوبنست والله اعلم نهم خانهٔ سفر در طالع ثور یافتیم و ثور خانهٔ زهره است
موافق بود او را سفر کردن سوی مدینه و پارس و اصفهان تا حد فرغانه
و ترکستان تا آنچه تواند هرچند سفر بیش کند او را به بود اما چون هست و
نخ بکند و چون روی بغربت نهد نیک بود و مال گرد کند و در غربی نام کند
و آنکه روی سوی خانهٔ خدای نهد و از آنجا باز آید بکام دوستان والله اعلم
دهم خانهٔ عمل سلطان در طالع جوزا یافتیم و جوزا خانهٔ عطارد است مردی حیلت گر
بود او را از هر عملی بهره بود اگر در عمل سلطان رنج برد اگر وجه مشتری بود کار
او بالا گیرد و خداوند امر و نهی شود و اگر وجه عطارد دارد او را از کارهای

سلطان هیچ بهره نبود و رنجور بود و دولت ندارد آن بر که حبوب و رنجش بود
و نیز معالجت کردن حیوان بسیار زد او را نه و به شود والله اعلم یازدهم
خانهٔ امید و منفعت در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانهٔ ماهست بیابد
هر امیدی که بخدای دارد زیرا که خداوند ماهست و شرف مشتریست
خاصه به وقتی که حاجتی دارد و خواهد که خدای تعالی حاجت وی روا کند
پیراهن بشوید و بجای پاک بایستد شب چهارشنبه چهار رکعت نماز بگذارد
و در ایش کس نگوید حاجتش بشتاب روا شود والله اعلم دوازدهم خانهٔ دشمنان
در طالع اسد یافتیم و اسد خانهٔ آفتابست دشمن بسیار بودش و از خاص
و عام بسیار کوشند اما هیچ نتوانند کردن و برو وی ظفر نیابند فاما خود را از
دشمن سلطان نگاه باید داشت و دیگر از کس نترسد نه اندیشد زیرا که از مردمان نحبت
و بهروزی ندارد و هر که نان و نمک او خورد دشمن او شود اما خداوند این
طالع را بسیار زد از جامها کتان و ابریشمها زهره تا اگر غمناک بود و در آن
بنگرد غم او کمتر شود اگر بامداد که برخیزد در آن نگرد روز بروی مبارک شود
و خداوند این طالع را بسیار زد از طعامها ترش و از روزها روز چهارشنبه
نیک بود جامهٔ نو پوشیدن و کار خیر کردن و نماز نو افکندن اما حاجت خواستن
از مهتران روز پنجشنبه بسیار زد و روز آدینه نیز نیک بود و روز یکشنبه روی
نخسیج و فراغت و رامش و هوا آب تر بود مناظره کردن و مال طلب کردن
و وام دادن و ستدن روز یکشنبه نیک بود اما سفر و تحویل کردن روز
دوشنبه نیک بود اما بر دست او خالی بود اگر بسیار دلیل کند که بر دست
او کاری گشاده گردد چنانکه خلق از آن عاجز آیند و نام گیرد و بر کردن او
خالی بود اگر بسیار دلیل کند که مال و نعم فرو گیرد اگر پشیمان شود سود ندارد و در نجم

او خالی بود اگر بیابی دلیل کند که بر حرام حریص بود و توبه باید کرد تا مرادش حاصل
شود و بر روی و خالی بود اگر بیابی دلیل کند که از دنیا نرود تا جمال مصطفی را
علیه الصلوات والسلام در خواب بهبیند و چون ماه نو بیند بر روی یار دیده
باید نگریست و اگر از کسی حاجت خواهد بر دست راست باید بود تا حاجتش
روا شود والله اعلم **طالع میزان** میزان خانه زهره است و شرف زحل بیست
درجه و هو آبیست و مذکر است و مزه اش شیرین است و منقلب بر صورت
مردم است و چون آفتاب در برج میزان آید روز با شد راست آید و از آن
پس هر روز هوا خنک تر شود تا بستان بسوی تر ماه باز گردد از شمار پارسیان
مهر ماه او راست و از شمار رومیان تشرین الاول و راست و از روزها
روز آدینه و پنجشنبه او راست و از اندام مردم ناف و زهار و روده کان
و پشت و زیر شکم او راست و از شهرها سیستان و بعضی از هندوستان
و کرمان و کابل او راست و از گلیمها سجاده او راست و از پیشها و کارها
ترازوگری و کیالی و صیادی و صرافی و دلالی او را بسازد و مر او را سه
وجه است وجه اول ده درجه ماه راست وجه دوم ده درجه زحل راست
وجه سیم ده درجه مشتری راست اگر بر وجه ماه زاید سفید و باریک و
خوش باشد و اگر بر وجه زحل زاید سیاه چرده بود و کوسه یا باریک روی
بر او رفتن راست بود و اگر بر وجه مشتری زاید نیکو روی و سفید پوست
بود و لختی بر روی او زردی بود و مالدار گردد و خداوند امانت و نیک
دین بود و از دل زنان دور نیند بود و از قرابت بی روزی بود و از
سلطان همیشه بر حذر باید بود و سفر کردن و بازرگانی و جامه نو پوشیدن
و حاجت از مهتران خواستن روز پنجشنبه و آدینه نیک بود و او راست

کنش بسازد و خیانت نسازد و در شرع خدمت دانشمندان و مردان پارسا
کند و چون چهل روز شود نالان شود و در شش سالگی نالان شود و سخت
زار اگر از آن بلا و نالانی راحت یابد زندگانی و اجب کند هشتاد و پنج سال
و هفت ماه و دو روز و سه ساعت از شب بمیرد آخر هلاکش در راه دریا و کشتی گاه
بود **دویم** خانه سود و زیان در طالع عقرب یافتیم و عقرب خانه مریخ است بری
باشد حیلت کند و مال گرد کند از هر لونی و خورنده بود و اگر درمی بیابد
دو درم بکار برد و فراخ دل و فراخ روزی بود و اگر ده درم از رنج تن بیابد
تا آن نخورد و دیگر کار نکند بیکدل بود و نام گیرد و چون از جهت و فرنج سالگی
بگذرد و حرام او را نسازد و اگر درمی بحرام بدست آورده ده درم از حلالش
برود والله اعلم **سیوم** خانه برادران در طالع قوس یافتیم و قوس
خانه مشتریست و اگر وجه زحل دارد یک برادر بود و اگر وجه مشتری دارد
سه برادر بود و دو خواهر و بجای ایشان نکویی بسیار کند و از ایشان دو نیست
ندارد و بجای هر برادر که نیکویی کند با خر روی جفا بیند آخر بر ایشان
کامگار گردد و دلیل او گردند و کار او بالا گیرد و مر او را بلقب خوانند والله
اعلم **چهارم** خانه مادر و پدر در طالع جدی یافتیم و جدی خانه زحل است به
مادر و پدر نیک پی بود و بسیار کس بجای مادر و پدر نکویی کند و بجای اهل و
بیت خویش اما از هیچکس برنج ارد خاصه از مادر و پدر نیز باشد که از مادر
و پدر خورد ماند فاما کار او بالا گیرد و از آنجا که زاده بود بجای دیگر افتد
و آبادی کند بسیار و آن کار او را بسازد و هرچند که خرج کند والله اعلم
پنجم خانه فرزندان در طالع دلو یافتیم و دلو خانه زحل است اگر وجه ماه
دارد فرزندانش کم بود و آنچه بود روزگارش نبود و اگر وجه زحل دارد

دارد و دو پسر بودش و بعضی گفته اند هفت دختر بودش با ایشان نیکویی بسیار
کند و ضایع نشود و نام فرزندان نیکو کرد و کارش بالا گیرد و مرادش
حاصل شود ششم خانهٔ بیماری در طالع حوت یافتیم و حوت خانهٔ مشتری است
بیشتر بیماری او از رطوبت افتد و از گرمی خون حکیمان دارو فرموده اند
سنجد جیلان و گل سرخ و بنفشه و کشنیز او رب السوس و فرفیون سنگ
بکوبد و بیزد و هم چندان دو بار شکر کند و هم چندان هلیله زرد و سیاه
بران هم نهند بخورد و در سالی سه نوبت تابستان و بهار و تیرماه نافع بود
و چشم زخم و نیز زیان دارد والله اعلم هفتم خانهٔ تزویج و شرکت در طالع حمل
یافتیم و حمل خانهٔ مریخ است اگر وجه ماه دارد هیچ زن نکند و اگر وجه زحل
دارد سه زن کند و بعضی گفته اند که هفت زن بخواهد و اگر وجه مشتری دارد
دو زن بخواهد اما برمعنی دوستی بسیار کند و از دل آن زنان روزی دارد
و از یکی زن بسیار جنگ و پرخاش بیند و مال او در سر کار آن زن شود
و آخر بدو برسد و از شرکت او را فایده نبود و هر چه کند پشیمان شود و هر که
با او انبازی کند توانگر گردد والله اعلم هشتم خانهٔ مرگش در طالع ثور یافتیم
و ثور خانهٔ زهره است بیم مرگش بود بد و سالگی اگر از آن بجهد تا شانزده
سالگی از جای بلند بیفتد اگر از آن بجهد تا بیست و هفت سالگی اگر از آن
بجهد بیم جادویی بود اگر از آن بجهد سی و هشت سالگی اگر از آن بجهد
زندگانی یابد هشتاد و پنج سال و هفت ماه و دوازده روز و سه ساعت
از روز مرگش باشد با توبه و شهادت والله اعلم نهم خانهٔ سفر در طالع
جوزا یافتیم و جوزا خانهٔ عطارد است موافق بود او را سفر کردن سوی
هندوستان و کابل و سیستان و کرمان و آن ولایتها که بر راه گذر

سیل بود او را بپا زد و در غریبان کند و فرزند آیدش و آخر بر جای خویش
قرار گیرد و زن و بچه کند و در کارها خیر بسیار کند اما باشد که مرگش
در غربی بود اما مراد دل هرانچه بخواهد یابد والله اعلم دهم خانهٔ عمل سلطان
در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانهٔ ماه است نشاید او را عمل
سلطان دور باید بود و الا جای مخاطره باشد اما بر ازی صرافی و بقالی
و هر کاری که تبرا زد و تعلق دارد اگر خود نداند با کسی انبازی والله اعلم
یازدهم خانهٔ امید و منفعت در طالع اسد یافتیم و اسد خانهٔ آفتاب است
بباید بهر امیدی بخدای عز و جل دارد امانت بجای آرد و یقین درست
کند و راز خویش با کس نگوید و بر درویشان رحیم باشد و چون حاجتی
دارد و خواهد که زود روا شود روز آدینه میان دو نماز پیر و تن بشوید
و از شهر بیرون شود و بجای در جای بلند بایستد و چهار رکعت نماز کند
و هر حاجت که دارد بخواهد از خدای عز و جل که روا شود والله اعلم دوازدهم
خانهٔ دشمنان در طالع سنبله یافتیم و سنبله خانهٔ عطارد است و را دشمن
بسیار بود از خویشان بپیوندد اما هر چند که بکوشند بجای او بد نتوانند کرد و او بس
بد ارایشان را مقهور گرداند اما میان او و میان مردی تعصب افتد بسبب
زنی باشد که او را جراحتی رسد اما زیان ندارد و دوستان و قوی تر از آن
خصم باشد و خداوند این طالع را بپا زد جامهٔ سفید و لعل و از نگینها بجاده
با فیروزه تا اگر غمناک باشد در آن نگرد و غم او کمتر شود و بامداد و در آن
نگرد و بروی مبارک بود آن روز و از طعامها چیزی خورد که معتدل
بود و خنک و از ستوران گاو و گوسفند او را بپا زد و از روزها روز آدینه
او را بپا زد روز شنبه معاملی و مناظره همچنین و خصومت هم روز شنبه

بسازد و اما حاجت خواستن و مال طلب کردن و پیش سلطان رفتن روز
یکشنبه بسازد و سفر و تحویل کردن روز دوشنبه بسازد جنگ و خصومت و کینه
کشیدن و تاختن بر دشمن روز سه شنبه سازد و روز چهارشنبه هیچ کار نشاید
مگر فراغت و اگر روز آدینه کارها شایسته کند زود روا شود اما از مهتران
دولت دارد و از مال سلطان روزی بیند بود و بر دل مردمان عزیز
باشد و سبک روح بود و چیزها از جای بد رسد که امید ندارد و مر او را
بر سینه خالی باشد اگر به پای دلیل کند که خداوند دین و دیانت باشد
فسق و فجور را دوست ندارد و مردی بصلاح باشد و اگر ساق خود و بر
ساق او خالی باشد اگر به پای دلیل کند که او را میانجی کسی نباید شنیده و
اگر بشنود زیان کند و اگر کسی او را دهد باز نستاند مگر که جنگ و داوری
ببیند و بسازد و او را با مهتران صحبت کردن و مبارک بود و در روی
نگریستن و ماه بروی ها دیدن چند نا مبارک بود و اگر حاجت خواهد از
کسی بر دوست راست باید ایستاد تا روا شود و کار او بکام او باشد و از
پس مرگ او نام او در جهان ثمر شود و کارهای خیر بسیار کند و مردمان را
از وی نیکویی بود و از گفتار خود باز نگردد تا آخر عمر کارش نیک بود والله اعلم

طالع العقرب عقرب خانه مریخ است و هبوط ماه به سه درجه و سفید است
و مزه اش شور است و ماده است و آبی است و بیرون است و بلغمی است
و تیرماهی است و راست رانده است و چون آفتاب بوی اندر آید تیرماه
بود روز ده ساعت و چیزی باشد و شب چهارده ساعت کم چیزی و از اندام
مردم عورت گندران و دو گونه او راست از ماه پارسیان آبان ماه
و از ماه رومیان تشرین الآخر او راست از شهرها بادیه عرب و ری و

خوارزم او راست و سغد و سمرقند او راست و از نگینها لاجورد او راست
و از تجارتها گوهر فروشی و جو بها او راست و از روزها روز سه شنبه
او راست مر او را سه وجه است وجه اول ده درجه مریخ راست وجه دویم
ده درجه آفتاب راست وجه سیم ده درجه زهره راست اگر وجه مریخ
زاده بود و از مادر سرخ روی سرخ موی باشد و گربه چشم و حرام روزی و از
قرابات بی روزی بود و نیک نیست و بلای اهل فساد بود و خداوند ولایت بود
و اگر بر وجه آفتاب زاده بود و از مادر میگون موی باشد و نیکو روی بزرگ
زند و چابک سپس باشد و بزرگ همت و با جامه پاک بود و اگر بر وجه زهره
زاید از مادر سرخ و سفید و فربه بود و نیکو روی و مر او را دوزن بود و از
دل مردمان و زنان روزی بیند بود و نشاط و طمع و خدمتکار و بی وفا
بود و چون آفتاب در برج عقرب آید نخستین سرما در آن وقت باشد
بر نزاید بود تا برج ثور آید و خداوند عقرب مردی باشد بالا نه دراز و نه کوتاه
و شیر خورده باشد جز از پستان مادر خویش و خداوند دولت و نعمت بود
و حج کند و زیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کند و از
سلطانان دولت دارد و او را بازرگانی نسازد و از چهارپایان سود
کم شکافته و از برای زن بر وی ستم رسد خدای عز و جل او را بسلامت
بیرون آورد و بر ساق وی نشانی بود و بر ران وی خالی بود و بلاها
باشد و میانجی کردن او را نسازد و در آن خانه که زاده بود معاش خود
اما حجامت کردن و بازرگانی کردن و رگ زدن روز سه شنبه بسازد
و در ده سالگی نالان شود و در پانزده سالگی نالان شود و در چهل و هشت
سالگی نالان شود سخت اگر از آن نالان راحت یابد هفتاد و یک سال ع

وشش ماه و چهارده روز و هفت ساعت زندگانی واجب کند آخر هلاکش
در خرداد ماه باشد آن وقت که آفتاب در برج جوزا آید والله اعلم دویم خانهٔ
سود و زیان در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتریست مردی حیلی بود
و فراخ دل و بر یک جای قرار نگیرد و دولتش سخت و خیز بود ولیکن
از هر لونی مال گرد کند خاصه آنکه کشاس بسی بسه اما حرامش نسازد و پرهیز
باید کرد اگر یک درم از حرام در آید ده درم از حلالش شود هر چند سخت تر
گیرد کار بروی سخت تر بود والله اعلم سیوم خانهٔ برادران در طالع جدی یافتیم
و جدی خانهٔ زحل است اگر وجه مریخ دارد سه برادرش بود و از برادران
خیر و سعادت بیند اگر وجه آفتاب دارد یک برادر بودش و بر دست وی
پرورده شود و آخر دشمن وی گردد و بسیار رنج و دشواری بیند و اگر وجه
زهره دارد دو خواهر بودش و یکی برادر اما بجای ایشان نیکویی بسیار کند
و پیش او بمیرند و میراث ایشان برگیرد والله اعلم چهارم خانهٔ مادر و پدر
در طالع دلو یافتیم و دلو خانهٔ زحل است بر مادر و پدر سخت مشفق بود و
از ایشان بسیار نیکویی بیند اگر نجم سعادت ناظر بود و اگر نجم نحوست
ناظر بود از پیش مادر و پدر غایب شود و بر سر او بسی رنج و سختی رسد
و غم بیند از جهة مادر و پدر و اگر توفیق یابد بسیار نیکویی کند بجای مادر و پدر
و آخر پیش او بمیرد و میراث ایشان یابد و باز از دست او بشود و از
اندوخته خویش خانه آبادان کند والله اعلم پنجم خانهٔ فرزندان در طالع حوت
یافتیم حوت خانهٔ مشتریست اگر وجه مریخ دارد دو فرزند مادینه بودش
و از ایشان خیر و منفعت بیند و اگر وجه آفتاب دارد سه فرزند نرینه
بودش و یکی مادینه دولت یابد اگر وجه زهره دارد فرزندش کم بود و

اگر بود زنید یا بی فرمانی کند اما از بندگان دولت دارد و بخدای عز و جل
نذر کردن نیکو بود تا هرچه بخواهد بیابد والله اعلم ششم خانهٔ بیماری طالع
حمل یافتیم و حمل خانهٔ مریخست بیشتر علت او از گرمی و خشکی بود و بلغم
بر وی چیره بود و گاه گاه او را خام باد و درد زانو و درد زهار بگیرد و داروی
او فرموده اند حکیمان هلیله زرد و هلیله سیاه و مصطکی و صبر و سقوطری
و سعتر و نمک هندی از هر یکی دو مثقال با شحم حنظل بکوبد و با آب سرد تر
کند و بار خورد و منفعت کند و نیب چشم زخم او را بگزاید و هفت اندام
او درد کند والله اعلم هفتم خانهٔ تزویج و شرکت در طالع ثور یافتیم و ثور
خانهٔ زهره است اگر وجه مریخ دارد یک زن کند بحلال و از آن زن
مال یابد بسیار و اگر وجه آفتاب دارد و از مهتران زنی بخواهد و توانگر گردد
اما بند و بیشتر خرد و اگر وجه زهره دارد و چهار زن کند و از سه زن فرزند
آیدش و از آن یک زن رنج بسیار بیند آخر از وی بجهد و آخر توانگری از
سبب زنان حاصل شد و از زنان نیکویی بیند و از شرکت دولت ندارد والله
اعلم هشتم خانهٔ مرگ در خانهٔ جوزا یافتیم و جوزا خانهٔ عطارد است بیم مرگش
بود اول که از مادر بزاید تا یکسال بیمار باشد چنانکه کس از و امید ندارد
و بسه سالگی بالان شود و اگر بجهد تا چهل سال او را مخاطره باشد آنگه در غربت
بیمار شود و اگر از آن برهد تا هشتاد و شش سال بزید والله اعلم نهم خانهٔ سفر
در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانهٔ ماهست سفر بسیار کند و در سفر او را
منفعت کمتر باشد ولیکن اندر غربی مقام نکند یکسال یا دو سال و را به بود
و اگر سفر کند سوی بادیه و خوارزم هرچه زان سوتر رود بهتر بود اما در غربی
هر جا که است اقامت گیرد مراد او حاصل شود والله اعلم دهم خانهٔ عمل سلطانی

طالع اسد یافتیم و اسد خانهٔ آفتابست بسازد او را عمل سلطان و اندر آن قید باو
و هر چند که بسلطان نزدیکتر بود او را بهتر بود و از علما معالجت کردن حیوان
او را بسازد چون خرید و فروخت اگرچه ستوری بد خرد بدست او نیک
شود خاصه که پیوسته سلطانیان باشد و از تجارتها بسازد او را گوهر فروشی
و حبوبی که از زمین خیزد و الله اعلم یازدهم خانهٔ امید و منفعت در طالع سنبله
یافتیم و سنبله خانهٔ عطارد است بیابد هر امیدی که بخدای دارد و در هیچ نهی
در نماند و اگر حاجتی بخدای تعالی دارد و خواهد که زود روا شود روز یکشنبه
اول بامداد پیراهن بشوید و بر بالا رود و چهار رکعت نماز کند و سر بسجده
نهد و هر حاجتی که دارد بخواهد شک نیست که روا شود و در ساعت بصلاح
مگر چیزی باشد که حق تعالی را در آن رضا نباشد و هر مرادی که دارد حاصل شود
و الله اعلم دوازدهم خانهٔ دشمنان در طالع میزان یافتیم و میزان خانهٔ زهره است
دشمنان و هم از اهل و خویش بود و نیز هر که با او نان و نمک خورد با وی دشمن
گردد زیرا که با قرابات کمتر سازد و نیز از مردمان روزی ندارد و بجای
هر که نیکوی پیش کند از وی جفا بیند اما دشمن بر وی ظفر نیابد و اگر خواهد که
دشمن او مقهور گردد مدارا باید کرد و خوشدلی دادن و چون تشنگی کند
صفرا غالب شود و روی وی سرخ شود و لرزه بروی افتد و عقل از وی
بشود و خاص و عام را در آن وقت پیش او قیمت نبود آن به که در آن صحبت
با وی نجوی زیرا که آن به که در خون کسی شود و چون از خشم سرد آید پشیمان
شود و اگر از گرهای خویش خبر ندارد اما بسازد خداوند این طالع را از
جامهای سفید و سرخ و سیاه و از نگینها لاجورد بسازد تا اگر غمناک شود
در آن نگرد غمش کم شود و اگر بامداد برخیزد و در آن نگرد روز بر وی

مبارک شود و از طعامها چیزی خورد که گرم و نرم بود و از ستوران مادینه
بسازد و از روزها روز شنبه بسازد و تزویج انبازی کردن نیک بود و روز
چهارشنبه جامهٔ نو پوشیدن و بگرمابه شدن و دوستی گرفتن با هر که
خواهد قدیم ماند روز آدینه سفر کردن و تحویل کردن روز شنبه نیک
بود و رامشگری و حاجت خواستن از مهتران و دارو خوردن روز دو
شنبه بسازد و نیز خداوند طالع بجز اینها در از کسی اگر شیر خورده باشد
و بر بازوی راست او خال بود و اگر بپای دلیل کند که خون مردی بر
دست وی ریخته شود و بر گردن او خالی باشد اگر بپای دلیل کند که
حاضر جواب بود و بر زبان او سختی رود که هلاک او در آن بود اگر
عقربی تمام بود مرگش مفاجا بود و اگر ماه نو چند بر وی مادینه باید گرفت
و اگر از خانه بیرون آید بخرد و فروخت یا پیش سلطان رود و حاجتی
که خواهد بر دست چپ باید ایستاد تا حاجت او روا شود و الله اعلم
بالصواب طالع قوس خانهٔ مشتری است و شرف ذنب است و هبوط راس
و برج نر است و آتشیست و گرم و خشک و از برجهای روز است و لونش
سفید است و مزه اش تلخست و گرم و خشک و از برجهای روز است
و لونش سفید است و صفراییست و مشرقیست و ذوجسدین است و راست
برآینده است و چون آفتاب در برج قوس آید روز کوتاه ترین روزها
باشد نیمی از تیرماه و نیمی از زمستان و از برج چهارپایانست و چون آفتاب
در برج قوس آید حال عالم هر روز تیره تر گردد و هر روز سرما همی افزاید
اول زمستان باشد روز ده ساعت کم نیم ساعت و شب چهارده ساعت
و نیم باشد و از اندام پایها او راست و از شهرها حبشه و بعضی از مکران

اوراست وکهسار وختلان واصفهان اوراست وازنگینها فیروزه یا عقیق اوراست
وازپیشها سراجی وزرادی وکاگری بسازد اورا وازتجارتها خرید وفروخت
سازد وازروزها روزپنجشنبه اوراست ومرا اورا سه وجهست وجه اول ده
درجه ووجه دوم ده درجه قمر راست وجه سیم ده درجه زحل راست اگر بروجه عطارد
آید ازمادر سپیدرنگ بود وخداوند دانش وزیرک بود وسخت درویش
بود وسخت توانگر ونویسنده بود یا مطرب یا کفشگر یا تیرانداز وآنچه بدین
ماند واگر بروجه قمر زاید ازمادر سپید روی بود وسیاه موی ولاغراندام وجای
خرنبده واگر بروجه زحل زاید ازمادر سیاه چرده بود وبچشم احول ودوگر کرنده
بود یا کل یا لنگ یا کوسه یا کشاورز بود یا گلکار یا کلمن تاب یا حمال یا مردی
باشد روبه ورحیم دل ونیکو روی وفراخ روزی ودراززندگانی وجوان مرد
وصبور ونیکو اصل وخداوند دانش واز ستور هرچه دارد اورا بسازد وهمه
دروغ کننده ومرکش با شهادت باشد وهرکاری که باآتش باشد اورا بسازد
وسود وزیان اندر سفر کردن پدید آید وزن بخواهد وفرزندانش بسیار
باشند واز فرزندان دوزنند زن کردن وسفر کردن ومهمانی کردن
وصحبت کردن وحاجت خواستن ازمهتران روز دوشنبه سازد وپیش
مهتران بردست راست ایستد تا حاجتش روا شود ودر هفت سالگی
نالان شود واگر بجهد بیست ودوسالگی واگر ازان بجهد زندگانی واجب
کند هفتاد سال ونه روز ونه ساعت ازروز وهم وفاتش در ماه تموز باشد
درآن وقت که آفتاب دربرج سرطان آید دویم بیت المال مرطالع جدی
یافتیم وجدی خانه زحل است مردی حیلت گر بود ومال گردکند ازهرلونی
وازهرخرید وفروخت چنین کارها راو بالا گیرد ومال گرد کند واگر بنگرند

نیز نیک بود وبسازد ونیک بود سفر کردن اورا سوی مکران وقهستان
واصفهان ودولت او درگشت وزر بود وهرچه بگوید بپاید وسخت گیر
بود تا آخر عمر اورا مال گرد آید وکار او بالا گیرد ومردمان ازوی بخورداری
بود ولکن بر گرد کردن مال سخت حریص بود وازپس مرگ مال ازوی بماند
ودر جوانی دولتش بود ودر پیری توانگر گردد والله اعلم سیم خانه برادران
در طالع دلو یافتیم ودلو خانه زحل است واگر وجه مشتری دارد دو خواهر
یک برادر بود وشر ازیشان دو دور افتد واگر وجه زحل دارد دو برادرش
بود ویک خواهر اما ازایشان دولت ندارد وبجای ایشان نیکویی کند وپیش
او بمیرد ودو لیل میراث کند واز خواهر دولت بدارد اما بجای برادر ودوستی
که نیکویی کند پیش منند ودوستان سود وزیان او ببرند واو از هیچکس
نعمت ندارد ورنج ببرد وبرنخورد والله اعلم چهارم خانه مادر وپدر در طالع حوت
یافتیم وحوت خانه مشتریست بر مادر وپدر نیکویی بسیار کند اما بسفرمالی
مادر وپدر کند وشومی وبد ورسیده واخرزود پشیمان شود وباشد که از
مادر وپدر خورد وماند هرچند که مادر او زندگانی او بهتر شود وچون مادر
کسی بروی مهربان نباشد که وحاکو یا او باشد وعاقبت دولتها وبه پیران
باشد والله اعلم پنجم خانه فرزندان در طالع حمل یافتیم وحمل خانه مریخست واگر
وجه عطارد دارد ویکی فرزند زیرک بود شرم ماده واز فرزندان بخت و
دولت ندارد واگر وجه زحل دارد هیچ فرزند نبودش اگر بود زود بمیرد
وفرزندان اورا چشم زخم رسد بیشتر ازآن ببرند اما از کهتران اندکی
دولت دارد واگر چه ستور بدخرد نیک شود ششم خانه چارپای طالع
ثور یافتیم وثور خانه زهره است اول عمر چارکش بود وصفرا اورا غلبه دارد

و بیشتر بیماری وی از غلبه خون بود و درد اندامها از باد او را حکیمان دارو فرموده‌اند
هلیله و بلیله و آمله هر یکی چند درهم و دو درم تربد و یک درم زعفران
و قسط همچنان همه را بکوبد و بیزد و با انگبین معجون کند بخورد بسیار کار
باشد بسالی در سه بار بهار و تابستان و تیرماه منفعت کند و نصیب تقسیم کرا نهند
بود و چشم زخم زیان دارد والله اعلم **هفتم** خانه زوج و شرکت در طالع جوزا
یافتیم و جوزا خانه عطارد است اگر وجه مشتری دارد چهار زن کند و اگر
وجه قمر دارد و نه زن کند و بیشتر زنان را بقهر و جنگ باز دارد و اگر وجه
زحل دارد سه زن کند و از یکی زن بسیار رنج بیند آخر بیکی قرار کند فاما
بر معنی و بستی زن بسیار کند و بیم بود که جادوی کنند مر او را از فتنه که بر زنان
کنند و بر بندگان نیز راغب باشد اما شرکت کردن دوست دارد ولی
نسازد و شریک اگر وام دهد باز نیابد الا بجنگ و داوری والله اعلم **هشتم**
خانه مرگ در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانه ماه است بیم مرگش بود بهفت
سالگی از دردش یا از آبله چنانکه هیچکس از وی امید ندارد اگر بجهد تا دوازده
سالگی اگر بجهد تا پنجاه و هفت سالگی بیماری سخت بودش و خلق از و
نومید گردند و کارش بگور و کفن رسید و بیماری و دیر کشد اگر ازین علت
بجهد زندگانی واجب کند هفتاد سال و نه روز و هفت ساعت از شب
یا از روز بمیرد والله اعلم بالحکم **نهم** خانه سفر در طالع اسد یافتیم و اسد
خانه آفتاب است بسازد و او را سفر کردن سوی حبشه و کرمان و گیلان و
هند و سپاهان و سمرقند درین نواحیها سفر بسازد و هرچه بجوید یابد در
سفر و یک روزش در غربت به بود که یک سال در زاد و بوم خویش چون قصد
سفر کند چنان باید که آفتاب در برج باشد در خانه خویش یا هرچه بجوید

زود بیابد و دلیل کند که چون اسلام بگذارد یا در غربت کاری خیر کند که مقابل حج
بود والله اعلم **دهم** خانه عمل در طالع سنبله یافتیم و سنبله خانه عطارد است
بسازد و او را عمل سلطان کردن چون وکیلی و ندیمی و دبیری و کار او نزدیک
سلطان بالا گیرد و نام بزرگ شود اگر از سلطان دور بود پیشه کند چون
سپراجی و زرادی و کاغذگری و آنچه بدین ماند و نیز شش بسازد و معالجت کردن
حیوان خرید و فروخت و اگر چه ستور بد خرد بر دست او نیکو شود
و منفعت دهد اگر عطارد بهره دارد و کار او بسر انگشت نیک بود والله اعلم
یازدهم خانه امید و منفعت در طالع میزان یافتیم و میزان خانه زهره است
بیابد هر امیدی که بخدای دارد آنکه صلاح مردمان باشد و اگر بخدای حاجتی
باشد چون خواهد که زود برآید در روز پنجشنبه اول بامداد سر و تن بشوید و بجای
تنها بایستد و دو رکعت نماز کند و سر بسجده نهد و دعا کند که هر حاجتی
که دارد برآید والله اعلم **دوازدهم** خانه دشمنان در طالع عقرب یافتیم و عقرب
خانه مریخ است دشمن او هم از خاندان او باشد و از قرابت او که با او بجهد
آخر دوستا و قوی تر باشد و بر دشمنان ظفر یابد اگر مدارا کند دلیل او کرده
و بر او نرسد و اگر تنگدلی کند زیان دارد و شش آخر پشیمان شود و خداوند
این طالع را بسازد از جامها سفید و سرخ و از نگینها فیروزه یا عقیق اگر
غمناک بود در آن نگرد غمش کرده و روز بروی مبارک شود و از طعامها
خیری خورد که طبع او خشکی دارد و از ستوران نرینه بسازد و خرید و فروخت
و برداشتن منفعت روز پنجشنبه بسازد و تزویج کردن و جامه نو پوشیدن
و بگرمابه رفتن و آنچه زینت تن بود اما مهمانی کردن و دارو خوردن و
خون گرفتن و با کسی صحبت کردن روز آدینه بسازد و نیک بود اما مناظ

گردن وحساب کردن وکینه جستن روز پنجشنبه نیک بود اما سفر کردن
وجامهٔ نو پوشیدن بحاجت وغایب جستن ومراد طلبیدن روز دوشنبه
نیک بود روز سه شنبه فراغت ورامش نیک بود اما روز خشنبه غار کردن
و دعا کردن وعافیت جستن را نیک بود واگر کار ناشایسته کند رسوا
شود وبر گردن او خالی بود واگر بیابی دلیل کند که بر زبان او سختی بود
که مردمان از آن رنج رسد و در بر او خالی بود اگر بیابی دلیل کند که از حرام
فرزندی تولد شود و بر دست او خالی بود اگر بیابی دلیل کند که حج اسلام
بگذارد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم بخواب بیند اما ماه نو بر روی آینه
باید نگریست وحاجت خواستن بر دست راست باید ایستاد تا حاجت
بر آید وکارش نکو شود وبر دست چپ خالی بود دلیل کند که کارهای
او نیک شود **طالع الجدی** جدی خانهٔ زحل است وشرف مریخ است به بیست و
هفت درجه وهبوط مشتری است شانزده درجه وماده وسرد وخشک و
سوداییست مزه اش شیرین ولونش سیاه ومنقلب است وچون آفتاب
با و در آید شب بغایت درازی باشد وروز بغایت کوتاهی از اندام
مردم زانو او راست واز ماه پارسیان دیماه او راست واز ماه رومیان
کانون الآخر او راست واز شهرها بهری آذربیجان و هند وسیستان
و دینه ور و از روم بهری او راست واز پیشها جرم گری وکفشگری ودرو
گری وخراس ها و سنگ تراشی وجوالها وسوی رسیج جوی کنی وبول
بر آوردن ودیوارها بستن وکوه ودرختان بلند بر اختر جدی است واز
تجارتها کشاورزی وخرید وفروخت غله او راست واز کارهای فرومایه
ومردمان سیاه چرده وکوسکان وخصیان بر اختر جدی است واز

نخیمها حمامی او راست واز روزها روز شنبه او راست ومر او را سه وجه است
وجه اول ده درجه مشتری راست وجه دوم ده درجه مریخ راست
وجه سیم ده درجه آفتاب راست اگر به وجه مشتری زاید از مادر سپید روی
بود و بر روی خنده و دانشمند بود و بازرگان با امانت وسودمند وسخی
و حاکم و معبر و اگر به وجه مریخ زاید از مادر سرخ روی وسرخ موی بود
وگربه چشم و عیار و آنچه بدین ماند وحرام روزی قصاب و از زنان
روزینه بود و بی نیرو بود و زود خشم بود واگر به وجه آفتاب زاید از مادر
سرخ روی بود و بر روی خنده و خداوند هیبت ودولت بود از مهتران
با خرد پایین بود و تن خود پادشاه کرده و چون آفتاب در جدی آید عالم
عالم سخت سرد بود و خداوند او از آسمان هفتم تابد و همه کس را از وی
شادی روزی بود واز جامها جامهٔ پشمین سازد و بر پاش جراحتی رسد
و بر پرهیز مصیبت افتد از حال لشکر انگیختن و رنج کند و روضهٔ رسول الله را
علیه الصلوة والسلام زیارت کند و حاجت از مهتران روز آدینه بسازد
از پس نماز روز شنبه اول بامداد تا پیشین نیک بود اما بازرگانی و سفر
روز دوشنبه بسازد و حجامت ورگ زدن روز سه شنبه نیک بود و بر
دست راست مهتران ایستند تا حاجتش زودتر بر آید اما ماه نو بر روی
غلامان بیند تا پانزده شب در هفت سالگی نالان شود و در سی سالگی نالان
شود سخت و او اگر از آن نالانی راحت یابد زندگانی واجب کنند
نود و پنج سال و هفت ماه و زیاده ساعت از روز و هلاکش در آن ساعت
بود که آفتاب در برج اسد باشد والله اعلم **دویم** خانه سود و زیان در طالع دلو
یافتیم و دلو خانهٔ زحل است از بهر لون مال گرد کند و حیلت گر بود و حریص بود

برگرد کردن مال اما نگاه نتواند داشت و آنچه گرد کند بجز بسعی و رنج تن از حلال
و از حرام و اگر یکدرم بیابد دو درم از حلالش بشود و از مال خود بیروزی
بود غربت او را بسیار بود و سفرها وی را بسیار بود و خرید و فروخت حیوان
اگر خود نه اند با کسی شرکت کند و نیز از کشت و زرع دولت دارد و الله
اعلم سیم خانه برادران در طالع حوت یافتیم و حوت خانه مشتریست و اگر
وجه مریخ دارد سه برادر بود و شش یک خواهر و رنج برد بجای ایشان اما از
ایشان دولت ندارد و در پیش او بمیرند و او میراث یابد و از دست
بشود و از جای دیگر چیزی بیابد و الله اعلم چهارم خانه مادر و پدر در طالع حمل
یافتیم و حمل خانه مریخست مشفق بود بر مادر و پدر و رنج برد بجای ایشان
اما از ایشان هیچ گونه نیکوی نه بیند و پیش او بمیرند و میراث یابد و بد
رسد الا بدر و بسر و از زاد و بوم خود جدا افتد و سرگردان شود و رنج
بیند او را بجای دیگر بهتر بود و الله اعلم پنجم خانه فرزندان در طالع ثور
یافتیم و ثور خانهٔ زهره است اگر وجه مشتری دارد هفت فرزندش
پنج نرینه و دو مادینه و اگر وجه مریخ دارد نه فرزندش بود بیشتر نرینه و اگر
وجه آفتاب دارد سه فرزند اما از فرزندان دولت ندارد غم و رنج بیند
بسبب فرزندان و از بنده او را فرزند بود و او را دوست دارد و
صحبت ایشان سزاوار بود و شاد الله اعلم ششم خانه بیماری در طالع جوزا
یافتیم و جوزا خانه عطارد است بیماری او بیشتر از باد بود و از درد زانو
و سینه و از بلغم زیرا که طبع او سرد است و خشک و حکیمان دارو او را
فرموده اند گل انگبین و مصطکی و خون سیاوشان و قاقله و غاریقون
و خرمیان بکوبه با انگبین معجون کند همه دردها و بادها نافع بود و بسبب

گزاید و چشم زخم زبان دارد و تعویذ باید داشت هفتم خانه زوج و شرکت
در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانه ماه است اگر بر وجه عطارد
دارد چهار زن بخواهد و بر غلامان نیک راغب بود و اگر وجه مریخ دارد
دو زن بخواهد بنکاح و اگر وجه آفتاب دارد سه زن بخواهد و با زنان
دوستی کند و از زنان دولت ندارد و از زنان او را بسیار ملامت رسد
و رنج بیند و بیم مرگ بود که جان در سر کار وی بود و در آخر عمر از خاندان
بزرگ زنی بخواهد با مال بسیار و کار او بالا گیرد و بیم جادوئی بود
والله اعلم هشتم خانه مرگ در طالع اسد یافتیم و اسد خانه آفتابست بیم
مرگش بود و در هفت سالگی از دمل و ریشها که بر تن او پدید آید اگر از آن
بجهد تا دوازده سالگی از جای بلند بیفتد یا ستوری لگد بر وی زند اگر
از آن بجهد تا بیست سالگی از درد شکم از آن اگر بجهد تا پنجاه و نه سالگی
چون از آن بجهد تا نود و پنج سالگی و سه ماه و دوازده روز و سه ساعت
آخر مرگش از درد شکم بود و الله اعلم نهم خانه سفر در طالع سنبله یافتیم
و سنبله خانه عطارد است موافق بود او را سفر کردن سوی روم و حبشه
و هند و نواحی آن فاما طالعش همین باشد در اینجا که باشد مرادش بر آید اگر
از خانه رود باید که آفتاب در سنبله بود تا آن سفر بر وی مبارک بود
و در غربت مال گرد کند والله اعلم دهم خانه عمل سلطان در طالع میزان
یافتیم و میزان خانه زهره است بسازد او را عمل سلطان چون وکیلی
و دبیری و کارداری و نیز بسازد معالجت ستوران و خرید و فروخت
حیوانها و کشاورزی و بنده خریدن و فروختن و از بندگان او را
فرزند بود والله اعلم یازدهم خانه امید و منفعت در طالع عقرب یافتیم

ر
پنج سال

وعقرب خانهٔ مریخست پیابه هراسیدی که بخدای عز و جل دارد و اگر تیر پر کند باکی نکوید
بکند و اگر بگوید زیان دارد و اگر خواهد که حاجتش بر آید برخیزد روز شنبه اول بامداد
سر و تن بشوید و جامهٔ پاک غازی در پوشد و پنهان جای خالی بایستد و دو
رکعت نماز بگذارد بی سلام و انگه سر بسجده نهد و دعا کند و آن خواهد که صلاح
مردمان باشد اگر شک نکند و رنج نکند که حاجت او روا گردد والله اعلم
دوازدهم خانهٔ دشمنان در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتریست و دشمنش بسیار
باشد هر که نان و نمک خورد بروی بد اندیشد و لیکن وی ظفر یابد و دشمنان را
ذلیل و مقهور کند بدارا کردن و اگر تحمل کند زیانش دارد و اگر صبر کند
مرادش حاصل آید و بسیار صاحب طالع را جامهای سفید و پاکیزه یا پشمین
و نگینها فیروزه تا اگر بامداد برخیزد و در آن نگرد غمناک نباشد و بر وی آن
روز مبارک گذرد و از طعامها چیزی خورد که گرم و نرم بود و از ستوران
مادینه بسازد و از روزها روز شنبه نیک بود جامهٔ نو پوشیدن اما حاجت خواستن
از مهتران و کاری نو آغاز کردن و عمل استدن این همه روز آدینه نیک
بود اما هرچه روز آدینه گم کند هرگز باز نیابد و خداوند این طالع سپاه کننده
بود و جنگ و خصومت مردمان بجز همیشه مشغله جوی بود و اگر کشاورزی
دولت دارد و خداوند این طالع بیشتر آن بود که رنج کند پس از آن بیجان بیرون
شود و نیز از جهان بیرون شود تا پیغمبر را علیه الصلوة والسلام در خواب
بیند و بر گردن او خالی بود اگر بپای دلیل کند که او را دو فرزند تولد گیرد نیک
شکم و بر پای راست او خالی بود اگر بپای دلیل کند که بر دست او خونی ریخته
شود و باشد که آن خون کافری بود از اهل بیت خود دولت ندارد و با
مردمان کم آمیزد و اگر حاجت خواهد از پیران باید خواست و بر دست چپ.

بامداد پگاه تا مرادش کامل شود و اگر ماه نو بیند بر روی غلامان باید نگریست
تا آن ماه بروی بخوبی گذرد و نیز حاجتی که خواهد روا شود اگر خواهد که با نعمت
باشد چنانچه باید کرد و بر دادهٔ خدای خورسند باید بود تا کار و جهان او
میسر گردد والله اعلم بالصواب طالع الدلو دلو خانهٔ زحل است و شرف
و هبوطش نیست و بادیست و کم زاینده است و لونش سیاه است
و مزه اش شیرین است و گرم و تر است و ثابت است و حیوانی و خونین
و از اندام مردم ساقها او راست و از شهرها نسا و اصطخر و مرو و طالقان
و هری او راست و از ماه پارسیان بهمن ماه او راست مصر و سقلاب
سمرقند هری و راست و خداوند دلو از آسمان هشتم باید و همه ستارگان
بد و پیوندند و چون آفتاب در برج دلو آید روز ده ساعت و حال عالم
سرد و خشک بود و از پیشها درزی و رنجوری یا کلاه دوزی یا کفشگری
و سراجی و زرگری و بافندگی و نقاشی یا شاعری یا شرکی و دراب پانزده و از
تجارتها الوانی و روغن فروشی و درودگری و سقایی و در بابی و خورده فروشی
آب زد و نگینها حمائل باید و مر او را سه وجه است وجه اول در جز زهره
راست وجه دوم در جز عطارد راست وجه سیم در جز قمر راست
اگر بوجه زهره برآید از مادر سرخ و سفید بود و سیه یک چشم و تنگ
ابرو بود و لختی خیزدوی زند و دوس دارد و از دل زنان و مردان دور بینند
بود طامع اگر چه گناه کار باشد آخر توبه کند و اگر بوجه عطارد آمده بود
از مادر سبز ازرنگ و شیرین بود و از دل سلطان و رعیت ورمیند
و عطارد خداوند ادب و دین باشد نه توانگر سخت باشد و نه درویش سخت
و اگر بوجه قمر زاید از مادر سفید روی بود و سیاه موی و از اول ماه

تا سیزدهم ماه روزگارش تنگ بود و از شانزدهم ماه تا آخر ماه زهر او بود
و هر کس که در این اختر زاده بود حاکم بود یا صاحب برید یا صاحب دیوان
یا صاحب خبر آنچه اول ماه زاده بود حسین بود و آنچه آخر ماه زاده بود
جاسوس بود و پیک و جولاهه و عریف و صیادی بازار یا رکاب یا حلوا
گر یا فقاعی یا گازر یا خواجه کش و آنچه مدتی ماند و خداوند برج دلو مردی بود
و بد و جوان مرد گاهی فراخ دست گاهی تنگ دست و هر چه باشد بجای
پیکانگان و افسون خواران بخرج کند و بر خویشتن بخرج نکند و زود خشم
و دیر خشنود بود و بر دست راست و چشم خالی بود و از زنان روزی
دارد و دوست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیارت کند و از فرزندانش
روزی باشد و در زندگانی چهار زن بخواهد و اگر از این بکند زن بسیار
کند و از پادشاهان خواری بیند اما زود راحت یابد از سبب زنان
و اگر بنده خرد زود سیر شود و مال و در غربی گرد آید و از زنی بی صلاح
بر وی بسیار رنج و بیداد آید و از جادوی و رقعه تعویذ باید داشت و زکوة
مال باید داد و نماز بسامد کرد و حال ناشویی سپید و بازرگانی روز پنجشنبه
بسازد و از ستوران جوان سازد و کنیزک بسازد و او را و انبازی نسازد
و ماه نو بر روی زینه بسازد و در پنج سالگی نالان شود و در بیست سالگی
نالان شود و در چهل سالگی نالان شود و اگر از آن اختران بجهد در پنجاه و
سه سالگی نالان شود و چون بگذشت نود سال و هفت ماه و دوازده
روز و سه ساعت زندگانی واجب کند آخر هلاکش در ایلول ماه بود از
درد جگر و آماس پای در آن وقت که آفتاب در برج سنبله آید از
تشنگی و مرگ مفاجاه والله اعلم دویم بیت المال در طالع حوت

یافتیم و حوت خانه مشتری است حیلتی بود و فراخ روزی از بهر لونی
مال گرد کند آنکه بنشیند و بخورد و اگر درمی بدست آورد تا آن نخورد
دیگر بدست نیاورد و همه با آن کسان خورد که نه مرد بود و نه سپاس
دارد و او را بسیار دوستان باشند و چون تهی شود هیچکس دوست
او نباشد اما مال و در غربت گرد آید و چراغش نسازد اما دولت او به پیرانه
سر بود والله اعلم سیم خانه برادران در طالع حمل یافتیم و حمل خانه
مریخ است اگر وجه زهره دارد سه خواهر بود و شش یک برادر و از ایشان
دولت ندارد و باشد که پیش او بمیرند و اگر وجه عطارد دارد یک برادر
بود و شش لیکن از آن برادر خیر و سعادت بیند و لیکن دوستان بوند
او را همچون برادر و اگر وجه قمر دارد سه برادر بود و شش و بجای ایشان
رنج برد بسیار اما هیچ نکویی نه بیند و پیش وی بمیرند و میراث ماند به و
کم رسد و اگر برسد بجنگ و داوری والله اعلم والحکم چهارم خانه مادر و پدر
در طالع ثور یافتیم و ثور خانه زهره است بر مادر و پدر مشفق بود و گرش
بر همه فرزندان بوده مبارک بود بر مادر و پدر میراث یابد و اگر نجم
نحوست ناظر باشد هیچ نیابد اما از پیش ایشان کار او بالا گیرد و لیکن
از جای مولد و بوم خود دور افتد و جای دیگر آبادان کند والله اعلم پنجم
خانه فرزندان در طالع جوزا یافتیم و جوزا خانه عطارد است سه فرزند بودش
نرینه و از ایشان خیر و سعادت بیند اگر وجه قمر دارد یک فرزند بود یکی
اما و لیکن کند که او را از حرام فرزند بود و آخر آن فرزند عدوی وی گردد
و عدوی مسلمانان اگر خرد دارد یتیمی بر دست او پرورده شود والله اعلم
ششم خانه بیماری در طالع سرطان یافتیم و سرطان خانه ماه است

اول عمر او بیماری بسیار بود و بیشتر بیماری او از خون بود و از درد شکم و از
خام باد دارد و فرموده اند حکیمان افتیمون و ترانجبین و هلیله زرد و چهار
چنبر و خرمای هندی و بنفشه جیلان و مویز طائفی و سپستان این همه را
هرچه کوفتنیست بکوبد و بپزد و آنچه پختنیست بپزد و آن کوفتها در آن
اندازد و بجوشاند و آتش بپرد و بخورد و همه دردها نافع بود و سبب
گزاینده بود والله اعلم هفتم خانه تزویج و شرکت در طالع اسد یافتیم و اسد
خانه آفتابست و اگر وجه زهره دارد یکی زن کند بحلال اگر بعضی
دوستی بسیار کند و اگر به وجه عطارد دارد سه زن کند ولیکن در بندگان
راغب باشد و اگر وجه ماه دارد یکی زن کند و زود بگذارد و او را
دوست دارد و صحبت غلامان و آخر عمرش از جادویی هم بود که زنان
کنند بروی اما شرکت او را بسیار زود دوست دارد و با هر که انبازی کند آنکس
توانگر گردد زیرا که او از خلق ورمیدن ندارد و خلق از روزی از او
هشتم خانه مرگ در طالع سنبله یافتیم و سنبله خانه عطارد است هم مرگش
بود در پنج سالگی از جای بلند بیفتد اگر از آن بجهد تا چهل سالگی اگر از آن
بجهد در پنجاه سالگی از درد شکم هم مرگش بود اگر بجهد زندگی یابد نود سال
و شش سال و دوازده روز و سه ساعت از روز گذشته باشد والعلم
عند الله نهم خانه سفر در طالع میزان یافتیم و میزان خانه زهره است
موافق بود او را سفر کردن سوی گرگان و هندوستان به بود و اگر سفر
کند کار او بالا گیرد و در آن ولایت بماند و هر مرادی که دارد بحاصل شود
ولیکن بیم بود او را هم تیغ هم مال باشد که هم حد غربت خانه کعبه ببیند
و مردم را از و فایده بود والله اعلم دهم خانه عمل سلطان در طالع عقرب

سه روزی

یافتیم و عقرب خانه مریخست بسیار زود او را عملهای سلطانی و کارهای کند
که سلطان نزدیک باشد چون وکیلی و دبیری اگر نداند یکی و جاسوسی
و صاحب خبری و آنچه بدین ماند و از عملهای که با آب تعلق دارد چون
تره فروشی فقاعی و آنچه بدین ماند و نیز پای کاری او را بسیار زود اما اگر عزت
بود به بود والله اعلم یازدهم خانه امید و منفعت در طالع قوس یافتیم و قوس
خانه مشتریست بیابد هر امیدی که بخدای دارد زیرا که خداوند طالع را خانه
امید مشتریست و مشتری کوکب سعدست اگر حاجتی بخدای دارد و سر تن
بشوید و جای خالی پنهان بایستد و چهار رکعت نماز بگذارد و سر بسجده
نهد و هر حاجت که دارد بخواهد بیابد اما چنان باید که راز خویش با کس
نگوید که زیان دارد والله اعلم دوازدهم خانه دشمنان در طالع جدی یافتیم
و جدی خانه زحل است دشمن او هم از خاندان وی باشد و دشمنش بسیار
بود و هر که نان و نمک وی خورد بروی بد اندیشد ولیکن ظفر یابد اما
خداوند انطالع را بسیار زود و از جامهای سفید یا کبود و از طعامها خیری خورد
که سپید بود و طبع او خشک و از نگینها نگین سنگ یشم سازد تا اگر بامداد
برخیزد و اندر آن بنگرد روزی بروی مبارک شود و از ستوران زینه
بسازد و از روزها روز دوشنبه سازد تزویج کردن و سفر کردن و تحویل
کردن و آنچه بدان ماند و اگر خرید و فروخت و معاملت یا کاری ابتدا
کند روز چهارشنبه بسازد اما جنگ و داوری خصومت و کینه جستن روز
سه شنبه سازد و صحبت کردن و بنده خریدن و ستور خریدن و
نماز نو افکندن و آنچه بدین ماند همه روز پنجشنبه سازد و روز آدینه کم
سازد و نیز خداوند انطالع را بر بر خالی باشد اگر بیاری لیل کند که بجرام

حریص و خویشتن را نگاه باید داشت و بر دوست چیز خالی بود اگر بیابانی بیل
کند که جنگ جوی و پرخاش جوی باشد و جنگ مردان بر رما خود خرده
آن او را زیان دارد اما خداوند این طالع بشب تر رسنده بود او را بی
تعویذ نباید بود ولیکن رحیم دل بود و بر سر او جراحتی سپید و بر پهلوی چپ
او خالی بود و اگر بیابانی دلیل کند که در نهان کاری کند که خدای عز و جل را
در آن رضا نبود و توبه باید کردن خداوند این طالع را چون ماه نو بینند در روی
غلامان باید نگریست و اگر حاجت خواهد از کسی بر دوست راست باید
رفت تا حاجتش روا شود و مراد وی حاصل آید ان شاء الله **طالع الحوت**
خانهٔ مشتری شرف زهره است به بیست و هفت درجه و هبوط عطارد در وی
پانزده درجه و سه دور است بلغمی است و شمالیست لاجورد گونست
و شور مزه است و جسدیست و دو طبع دارد نیمی زمستان و نیمی
از بهار و چون آفتاب در برج حوت آید روز تا شب راست شود و مر او را
سه وجهست وجه اول ده درجه مشتری راست و وجه دوم ده درجه مشتری را زحل
وجه سیم ده درجه مریخ راست و اگر بر وجه مشتری زاید سپید روی بود زردی
زند نکو چشم و نکو ابرو بود و باشد که سوخته ابرو بود نیک دین و نیک
نیت بود و خداوند طالع دولت بود و سخن روا بود و در میان خلق گرامی
بود و فریادرس خلق بود و اگر بر وجه مریخ زاده بود سرخ روی سرخ موی
و قصاب و عیار و حرام خوار و ستهنده و حرام روزی و از زنان پارسا
روزی بود و اگر بر وجه زحل آمده بود از مادر سیاه چرده بود و کشاورز
و اسباب کرمانان و سقا و مشک کران بردار و چاه کن و کشتیبان
و از مردم پایها او راست و از شهرها مصر و گرگان و طبرستان و بخارا و کش

و بخشب گرمابها و دریاها او راست و خداوند برج حوت مشتریست از آسمان
ششم تابد و از روزها روز پنجشنبه او راست و خداوند طالع حوت مردی بود
نیک اصل و چون آفتاب در برج حوت آید حال عالم اول ماه سرد و تر بود
و آخر گرم و تر بود و هر که بر این ستاره زاید تازه روی و راست بالا
و حکیم سخن روا بود و نکو تدبیر و مدارا کننده بود و سفر او پسند دارد
و از خانهٔ خویش دور تر رود و او ابتر بود و کارهای باطل کند و حرام روزی
بود از آب و زمین روزی دارد و او را از کارهای خوب دوست بود و بر
سینه و شکم او خالی بود و خانهٔ خدای را زیارت کند و روضهٔ رسول را
صلعم زیارت کند و بر دست او خونی ریخته شود و باشد که غزا کند و دو
زن بخواهد و کنیزک درم خرید دارد و بهتر بود که زن از و بصلاح نیاید شش
خون برداشتن و رگ زدن روز چهارشنبه سازد و شش از ستوران ستور
ماده سازد و سر تراشیدن و ماه نو دیدن بر روی آینه چند او را نگین فیروزه
سازد و در سه سالگی نالان شود و در بیست و دو سالگی نالان شود والله
اعلم **دهم** خانهٔ عمل سلطان در طالع قوس یافتیم و قوس خانهٔ مشتریست بسیار داد ورا
خدمت سلطان و نیز و نیک سلطانان بود اما عمل سلطانیان بسیار و بیش
خرده خرده گرد کند و جمله بسلطان دهد و اگر عمل کند یا بخنه روز بینید بود
و خرید و فروخت چوبها او را بسازد و گوهر فروشی بسازد و شش اگر خواهد
که کاری کند کاری باید کردن که تعلق بتر از وی دارد تا بسازد و مراد حاصل
شود والله اعلم **یازدهم** خانهٔ امید و منفعت در طالع جدی یافتیم و جدی
خانهٔ زحل است سخت کرده بر وی هر امیدی که دارد چنانکه هر چند که بکوشد
نیابد تا آنکه نا امید گردد و دل سرد کند آنگه نا سکالیده بوی رساند و اگر محی

دارد و خواهد که کمتر شود و توفیق یابد از خدای عز و جل روز پنجشنبه اول بامداد
سر و تن بشوید و توکل بر خدای کند و دو رکعت نماز کند و حاجت خواهد
هیچ شک نیست که روا شود و چنان باید که پیش کس نگوید والله اعلم
بالصواب **دوازدهم** خانهٔ دشمنان در طالع دلو یافتیم و دلو خانهٔ
زحل است دشمن بسیار بود اما از سلیم دلی دوست و دشمن خود را نشناسد
و دشمنان هر چند که بکوشند هیچ بدیجای او نتوانند کرد از قوت ستارهٔ
حوت اگر با دشمنان مدارا کند مقهورشان کند اما خداوند این
طالع را بسازد و جامهای سبز و سفید و از نگینها یاقوت یا پیچاده بسازد
تا اگر غمناک شود در آن نگرد غمش کمتر شود و بامداد در آن نگرد روز
بر وی مبارک شود و خداوند این طالع را از طعامها چیزی خورد که گرم و نرم
بود و از ستوران ستور سم شکافته گرد بسازد و از روزها روز پنجشنبه
سازد و تزویج شرکت و جامه نو پوشیدن و گرمابه رفتن روز پنجشنبه
بسازد اما روز آدینه صحبت کردن نیک بود چنانکه آن صحبت هرگز گسسته
نشود و روز دوشنبه هم نیک بود فاما مال طلب کردن و مناظره و
خصومت کردن و آنچه بدین ماند روز یکشنبه سازد و حاجت خواستن
و بنا افکندن و کارها رقیمی کردن و سفر و توکل و خرید و فروخت
این همه روز سه شنبه سازد اما روز چهارشنبه بر وی نحس بود بر حذر باید
کرد از کار معصیت تا رسوا نشود و خداوند این طالع را خال بود بر روی اگر
بیابی لیل کند که نیک دل بود و نیک محضر و نیک سیرت و بلند همت
و نیک جماعت فاما هم داستان نبود با فرزند بد و بنا میزد و بر گردن
خالی دارد و اگر بیابی لیل کند که کار خیر را دوست دارد و بر دست او

خوبی رود و باشد که خون کافر بود و اگر فی المثل کسی بر کیرد مکافات
این شادی چند برابر و خالی دارد و اگر بیابی لیل کند که درد پایش
بگزاید و درد شکم و بیم جادویی دیگر فروغی به و رسد و آنچنان و آب
کند که بی نام خدای نباشد و خداوند این طالع را بپانزده ماه بود دیدن
بر روی پیران و اگر از مهتران حاجت خواهد بر دوست را بیست آید
تا مراد و ششن آید و مقصودش حاصل شود انشاء الله تعالی والله
اعلم بالصواب تمام شد احکام
طالع دوازده برج تمه
طالع حوت

۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا خدای را که جز او را هر چه نام هستیست آن نام او را مجاز عاریتیست
و جز وجود هیچ موجود را علی القطع در اعیان وجود نیست و کاردانی
که جز بقوت او هیچ موجود در الحقیقت کار نیست مقدسی که هر چه از ان
در ذرات ماک او روی نماید ذات او از آن منزه است قیومی که
چهد او هیچ موجود را بقا و هستی نیست پادشاهی که هر که امید
که پذیرفت آن بنده پادشاهی ابد یافت و درود و تحیت او بر بزرگ
خلق و پیشوا و راهبر بحق سید نبی محمد مصطفی صلعم و بر اهل بیت
و یاران او اما بعد چون در ابتدای ملک سلطان معظم شاهنشاه
اعظم مالک رقاب الامم سید سلاطین العرب و العجم معز الدنیا
و الدین سنجر بن ملکشاه برهان امیر المؤمنین خلد الله ملکه که
جهان آراسته تاج و تخت اوست و جهانیان در سایه رفعت
و رحمت او هرگز جهان را چون جهانبانی نبوده است و در دور ملک
هرگز چنو صاحب قرانی نیامده جماعتی که بهر فنی علمی موسوم و متحلی بوده
در میان خدمت بارگاه او و در مصالح و مهمات ملک پادشاه را
رجوع با ایشان و هر یک از ایشان در ملک بهره تمام یافته و

پای بر گردن هنروران و آزادگان روزگار نهاده و در مدت سی سال
هیچ اختیار نکردند که در آن اختیار اختلاف و منازعتی نبود و در هیچ حادثه
ایشان آخر الامر یک کلمه نشدند و بر یک اختیار اتفاق نکردند و بدین جهت
خللها در ملک و پریشانی بخاطر پادشاه عالم راه می یافت و مخایل اختلال
بهر جانبی روی می نمود و هر روز در دولت دیگر گونه مشغول دل می فزود
و ناپاکی که رئیس القوم و مشار الیه بود بزعم در هیچ اختیار جز اتفاقی در این
سی سال او را اصابتی نبود و چون مخالفان دولت و علما اطراف را این
سر و وقوف افتاد مخالفان شماتت نمودند و زبان طعن و اعتراض دراز
کردند و علما عصر کار سپاران دولت را پیشه رایج اندک بضاعتی
در هنر منسوب داشتند و بر زبان منهیان این خللها با حجت بلیغ
بحضرت خراسان میرسانیدند تا این معنی بسمع اعلا خدایگانی رسید و اثر اختلال
و فترت در زر و املاک بدین آمد و از واقع شیخ اهل سمرقند هم باختیار
و استصواب این مرد و اتباع او ملک و ملت روی بخرابی نهاد و پادشاه
روی از این اختیار و بد انچه دید اسمعیل باخرزی آزموده که در اختیارات
نجومی جمع باید ساخت مشتمل بر اقاویل متقدمان و متاخران عرب و عجم
و روم و هند و غیر آن و صواب و خطا هر یک بجایگاه او باز نمود و هر نکته
و رمزی که استادان این صنعت اتفاق کرده اند و پسندیده اشارتی
کرد تا بعضی از ملازمان خدمت حضرت که بدان رسند دستور خویش سازند
و خلاف از میان ایشان برخیزد و خلل کمتر گردد و زبان طعن کوتاه
شود و فرمان بر انجمله رفت که این تالیف بپارسی باشد چون قصور اهل روزگار
در هر فنی شناخت تا فایده آن عامتر باشد و مستفید را رغبت بیشتر

پس بحکم فرمان بر اندازهٔ توان و قلت بضاعت خویش این خدمت پیش
گرفته شد و اگر چه این نه لایق مطلوب و مناسب احوال این مولف است
و روزگاری چند صعود و از عمر خویش که بتحصیل علمی رسیده است در فنی و شیوه
دیگر بوده است ولیکن امید بصنع ایزدی آنست که چون باقبال دولت
خدایگان عالم که بندگی و فرمان برداری بسته شود عنایت الهی و تایید ربانی
دستگیر باشد و بران جمله که فرمان اعلی خدایگانی شهنشاهیست این کتاب
بسر شود انشاء الله و چون بحکم فرمان خداوند عالم این کتاب تمام کرد
و بیشتر از مذاهب استادان این صنعت بقدر وسع و امکان یاد کرده شود
و بعد ازین اختیاری کرده و در سلک موافق اقاویل متقدمان و متاخران
این صنعت رود و شرایط علمی را ان بجای آورده شود بر قانونی که فرموده
باشند که اختیار کننده را بدان مواخذت نکنند و خلل ایلی الیم با مبرهن
و نا مضبوطی این صنعت شناسند **فصل** بر هیچ چیز از قوانین احتیاط منجم را اطلاع
نیفتد این فصل مضبوط او نشود و چاره نیست از آنکه پیش از آنکه این کتاب ضبط
کند چیزی از مداخل نجومی حاصل کرده باشد حالات کواکب و بروج ایشان
و تاثیر هر یک در موضعی و حالتی شناخته و چند فصل ضروریست که در این جمع
یاد خواهیم کرد اگر چه در بیشتر از مدخلها آن فصول را یاد کرده باشند و مهمتر
چیزی که منجم را باید دانست در علم احکام و اختیار و غیر آن و در بیشتر از
کتب ایشان از مداخل و اختیار آن فصول مسطور نیست شناختن نظر
کواکب است و انظاری که منجم نظر آن را شناسد بعضی است از آنچه آن را نظر خوانند
و نظر دو گونه است نظریست که آن را طبیعی گویند و نظریست که آن را قوای
گویند و نظر طبیعی یکی کلی است و دیگر نظر طبیعی کلی است که در دوازده برج

افتد و آن چند عدد است که دوازده برج اند آن نتوان شمرد چون دو
که دوازده را بشش بار شمرد و موضع آن نظر را نظر تسدیس خوانند و سه که
دوازده را بچهار بار شمرد و آن را نظر تربیع خوانند و چهار که دوازده را
بسه بار شمرد و آن موضع را نظر تثلیث خوانند و شش که دوازده را بدو
بار شمرد آن را مقابله گویند نظر طبیعی کلی اینست و نظر طبیعی جزوی آنست
که در اجزای این بروج افتد چون هر برجی سی قسمت کرده شود چنانکه مشهور است
میان اصحاب این صنعت و در اختیارات بدین نظر طبیعی حاجت بیشتر باشد
و نظر قوای هم دو جنس است یکی کلی یکی جزوی و نظر قوای کلی هم بر دو وجه است
یکی آنکه ساعات نهار آن بروج متساوی باشد چون جوزا و سرطان و ثور
و اسد و دوم آنکه مطالع ایشان هر دو برابر باشد چون حمل و حوت و دلو
و ثور و نظر جزوی قوای هم بر دو وجه است یکی آنکه ساعات نهار آن برجها
برابر باشند و دوم آنکه مطالع درجات برابر باشد و چون حقیقت نظر
معلوم گشت از جمله چیزها که مراد و اختیار کننده را معلوم باید که پیش خاطر
باشد قبول و مبادرت و منع النور و دفع و قوت و دفع طبیعت و دفع تدبیر
که مدار اختیارات و مسایل این قاعده است و چون معانی منجم را از
مدخلها مختصر معلوم میشود از تکرار کردن آن فایده زیادت حاصل نشود
و اگر ما شاء الله در اختیارات و احکام و مسایل بدین معنی بیان کرده است
برشمرده آید این کتاب از حد اعتدال بگذرد و مثال آن در نظر قبول مثلا
چون اختیار کوکبی باشد مقبول در جای خویش از خداوند خانهٔ خویش
و خداوند خانهٔ آن کوکب نیز مقبول در جای خویش از خداوند خانهٔ خویش
و خداوند خانهٔ آن کوکب نیز مقبول باشد در موضع خویش قوی حال و دلالت کند

که آنچه مطلوب اختیار کننده باشد درین اختیار برآید باسانی برد وی غرض او
بمقصود پیوندد و در رسیدن بمطلوب هیچ مکروه نه بیند و عاقبت محمود باشد
آن مقصود را و اگر این کوکب مقبول باشد از خداوند خانه خویش و خداوند
خانه مقبول نباشد و در موضع خویش از خداوند خانه حاجت و ضعیف
حال باشد چنین می گویند که اما حاجت روا شود و در آن غرض جا بجای باید
بگفتار و چون بفعل پید فرو ماند و بمقصود نرسد تا معلوم گردد که گوش باز
داشتن این فصل از جملهٔ مهمات است و دیگر معانی هم برین قیاس کند و در جای
بیخ فصلی چند باز گردانیده آید ما شاء الله در قبول و در دفع قوت و
غیر آن و در هر قوتی و ضعفی که کوکبی را در اختیارات باشد هر یکی را حکمی
لطیف هست در خیر و شر که بذکر جمله آن این کتاب دراز نتوان کرد
و می باید دانست قوت و ضعف کوکب را در اختیارات اثری تمام است چنانکه
درین مثالها نموده شد و در صعود و هبوط کواکب اثری بی نهایت هست
منسوب بدان خانه که خداوند او صاعد هست اگر هابط مثلا خداوند چهارم
تحویل اگر چهارم اشتها صاعد باشند دلیل کند بر شرف پدر و اهل بیت و
زیادتی دولت و سعادت ایشان و دلالت کند بر شرف و علو دولت
پدر و اهل بیت و بزرگی و قدر و رفعت ایشان و فزودن ضیاع و
ملک و سرای و پیل او و آنچه در صعود شناخته شد در هبوط همچنین آن
حکم کند و ازین نکته نیز غافل نباشد و آنچه در چهارم گفته شود دیگر خانها
چنانکه شناخته است بر آن قیاس می کند   بدانکه فرو مایگان
خلق را خداوند رتبها نازل را در اختیار کردن بس اثری نیست و انتفاع
گرفتن باختیار ملوک و اکابر و خداوند این طالعها قوی را باشد و یک

غرض از اغراض بزرگ در اختیار آنست و آن دولت در اصل ولادت از آن
کوکب قوی حال باشد و در آن اختیار او را در موضع محمود باید نهاد و تا هم آن مدد
که در اصل ولادت ازو باقیست درین اختیار باید پس ازین قاعده معلوم
می شود که یک رکن از ارکان اختیار آنست که طالع اصل ولادت معلوم
باشد که کوکبی که در اصل ولادت و طالع قوی حال بوده باشد در موضع
نیکو و سبب ملک و دولت آن کوکب درین اختیار هم مسعود و قوی حال باشد
در موضعی نیکو و در تحویل و انتها هم این نکته گوش داشتنیست و چون ابتدای
علمی را اختیار خواهی کرد بجهت کسی که طالع مولود او معلوم بود و طالع تحویل
با شرایط آن اول باید که معلوم کرده باشی که مستولی کدام کوکب هست در آن
طالع آن کوکب مستولی در این اختیار در وتدی باشد اگر فما یلی الوتد اولیتر
که افتد چه نحوس را او باد کردی رساند و خداوند صاحب را از مقصد
دور افکند و اگر سهم سعادت را در اصل تحویل و خداوندیت انتها و صاحب
دور اهم درین موضع توان نهاد پسندیده تر و دوم آنست که طالع اختیار
طالع اصل باشد اگر عاشر باک از نحوست قوت یافته از سعدی در روی
اگر نظر سعدی بود و اگر این بمیسر نشود حادی عشر هم شایسته باشد
این کار را و اگر این هر سه ممکن نگردد طالع تحویل اگر برج انتها طالع اختیار
باید کرد بشرطی که این هر دو در سیاد پس اگر ثامن اصل اگر ثانی عشر نباشد
و پنجم در سهم سعادت تحویل همان که در اصل گفته شد و دیگر نظر شمالی
کنند تا این نحوست از طالع بیرون شود که در مدت سه سال که جمالی
که بخدمت ذو القرنین هیچ حرکت کرد و روی هیچ خصم آورد و چون
در طالع او قوی مدد که ازین حرکت و محاربت سلامتی خواهد یافت

پس هر حال ضرورت شود در اثنای سخن تدبیر آن گفته شود ان شاء الله
و دیگر قاعدهٔ بزرگ در اختیارات و ابتداء اعمال آنست که هر کوکبی را
که بقوت قران قوتی بوده باشد در اختیار وقت قران کوکب
قوی حال بوده باشد همچنین **فصل** آنچه منجمان گفته اند که طالع بمنزلت
الحیوة است و او بمنزل بدنست خداوند طالع را و خداوند طالع بمنزلت
روح در آن بدن و چهار وتد طالع چون چهار ارکان بدن را آن سخن
از حق دور نیست و بدین جهت است که اولیتر چیزی که در ابتداء اعمال
و جملهٔ اختیارات مطلقا گوش بآن باید داشت و هیچ چیز بر آن مقدم
نتوان کرد اصلاح طالع و خداوند طالع و هر چهار وتد طالع از بهر آنکه چون
طالع منحوس باشد البته تن رسد و اگر خداوند طالع منحوس باشد خللی بجان
راه یابد و اگر نحسی در وتدی افتد رکنی که بدان وتد منسوب باشد معیب
مرضی شود خداوند اختیار را از اجی چه در اصلاح هر دو صلاح کالبد و
روح است و دیگر چیزها در وقوع در واید و چون از این هر دو اصل فارغ
شد اصلاح قمر و خداوند خانهٔ قمر حاجتی را که بعد از این بهر جایی که یاد کرده
شود پس خانهٔ حاجت و مقصد خداوندش و چون این هر دو نیز صلاح
پذیرفت ممازجتی محمود باید میان خداوند خانهٔ حاجت و میان خداوند طالع اصل
و گروهی بر آنند که این ممازجت با خداوند طالع اختیار هم ضروریست
و بعضی گفته اند که خداوند خانهٔ حاجت را نظری باید محمود بطالع اختیار
و خداوند خانهٔ قمر را گوش بآن داشتن از جملهٔ مهمات است که عاقبت کار
تعلق بخداوند خانهٔ قمر دارد و قمر چون مقبول باشد از خداوند خانهٔ خویش
عاقبت کار خیر و خوب باشد و آنچه گفته شده در مقدمه از صلاح طالع

اصل و قمر غیر آن در طالع تحویل و بیچ انتها نگاه باید داشت تا طالعی مسعود
مختار باشد و اگر تواند که امتزاجی محمود باشد میان طوالع و کواکب که
برشمرده شد این اختیاری کامل مسعود باشد و هر چه در طوالع اصل و خداوندش
و قمر و خداوند خانهٔ عاقبت برشمرده شد در بیج منتهی همان امتزاج
محمود باید با یکدیگر پس با طالع اصل اگر ممکن گردد نگاه دارد و هر یکی را
همچنین با خداوند خانهٔ حاجت که مقصود اوست تا اختیاری باشد
بدرجهٔ کمال رسیده و آنچه طالع اصل و تحویل معلوم نباشد بعد از این شرح
گفته شود در اول هر بابی انشاء الله العزیز و بدانکه چون در طالع
اصل و تحویل و مثلا دلیلی یافته شود بر آنکه خداوند طالع را فرزندی خواهد
بود اگر فرزندی باشد و منجم بنشیند و در وقت کار خویش غلط می کند که اختیاری
خواهم کرد بغایت نیکو که او را فرزندی باشد این منجم محال طلبی باشد
و نیکوتر اختیاری را درین معنی هیچ فایده و اثر نباشد و بدین جهت است
که هر که درین صنعت ماهر باشد در طالع اختیار مراعات اصلاح کوکبی
کند که در اصل طالع دلالت کند بر حصول حاجت که اختیار بجهة اوست
و این معنی از جملهٔ ارکان بزرگ اختیارات شناسد و بومعشر مثالی مقید
آورده است تا تصور این معنی آسان تر باشد و آن مثال اینست
که یکی را طالع سنبله باشد و صاحب طالع و صاحب شرف عطارد و
خانهٔ ششم حوت و خداوند شرف او زهره و خداوندش مشتری در
طالع و عطارد بمشتری می نگرد از خوش که چهارم طالع است بنظر تربیع و میان
ایشان قبول این طوالع دلالت کند بر وقوع تزویج و چون مشتری
در طالع است واجب کند که اهل بیت این زن رغبت نمایند درین

تزویج و چون هر دو کوکب مشتری و عطارد یکدیگر را از خانهٔ یکدیگر قبول
می کنند دلیل کند بر تمام شدن این مناکحت میان ایشان و بجهت
آنکه اتصال عطارد بنظر تربیع است دلیل کند بر آنکه در اول این تزویج
فرو بستگی رود و بجهت پدر خداوند طالع اگر بجهت اهل و جفت و اکنون بعد
ازین چنان خواهم که این را که طالع او سنبله است اختیاری کنم بجهت
تزویج اول اصلاح مشتری باید کرد بعد از خداوند خانهٔ تزویج میسر نیست
پس جهد باید کرد میان مشتری و عطارد بطریقی که دست دهد
از نظر تثلیث و تسدیس و عطارد مقبول باد از مشتری و اگر نتوانی که مشتری را
از عطارد مقبول کنی جهد باید کرد تا از خداوند خانهٔ خویش مقبول باشد
و اگر مشتری را نظر تواند بود بخداوند خانهٔ خویش از تثلیث و تسدیس
بغایت پسندیده باشد پس از فارغ شدن از کار مشتری و عطارد اصلاح
قمر و خداوند خانهٔ او و چندانکه مقبول باشد از خداوند خانهٔ خویش
و نحوس ساقط کنی از قمر و خداوند خانهٔ قمر اگر قمر و خداوندش را برین
وجه اصلاح توان کرد کار مرد و زن صلاح پذیر باشد و نیکو و باید که
مشتری در وتدی باشد اگر دو مایل الوتدی و عطارد همچنین در وتد
اگر در مایل الوتد و همچنین اصلاح زهره درین باب از مهمات است که کار
تزویج و نکاح و فرج و پسر و لذات منسوب بدوست این مثال
سودمند آید در جملهٔ اختیارات انشاء الله تعالی **مثالی دیگر** از روی برج
انتها اگرچه برین قیاس گذشته این مثال و لیکن چند بار گردانیده شد فرض
کنیم که خداوند طالع را انتها میزان باشد صاحب او زهره و هفتم او حمل
که خانهٔ تزویج و شرکت است و خداوندش مریخ است پس قیاس طالع گذشته

که در مثال او کرده شد و در وقت اختیار اصلاح زهره باید کرد از دو
وجه یکی آنکه صاحب برج انتهاست و دیگر سال مرد او است و دوم
آنکه تزویج و فرج و لذات منسوب بدوست پس مریخ را که خداوند
خانهٔ هفتم است اصلاح باید کردن بر وجهی که میان ایشان مواصلتی باشد
بنظر تثلیث اگر تسدیس چنانکه زهره مقبول باشد از مریخ بخانه اگر بشرف
و اگر مریخ نیز مقبول باشد از مریخ بخانه اگر بشرف و اگر مریخ نیز مقبول باشد
از زهره نهایت کار باشد اگر زهره ممکن نگردد که از خداوند خانهٔ
زهره باشد بغایت پسندیده بود چنان باید که زحل نیز نیکو حال باشد
بحکم آنکه خداوند خانهٔ رابع است که خانهٔ عاقبت است و کلی معلوم شد که
قمر را و خداوند خانهٔ قمر را اصلاح کردن از جملهٔ مهمات است **مثالی دیگر** طالع
تحویل هم برین قیاس است چنانکه فرض کنیم که طالع تحویل درین سال که
اختیار در وی خواهی که در برج اسد افتاده است برج منتهی است و برج
اصل چون خداوند خانهٔ تحویل آفتاب بضرورت اصلاح آفتاب باید
کرد و چون خداوند هفتم او زحل است اصلاح زحل باید کرد و چون اصلاح
خداوند طالع تحویل و خداوند هفتم کرده شد جهد آن کرده شد که ایشان را
بیکدیگر نظری باشد نظر مودت چنانکه در طالع و برج انتها گفته شد
و همچنین حال قبول هر دو نزدیک یکدیگر پس اصلاح خداوند عاقبت
که چهارم است پس کوشش باحوال ماه و خداوند خانهٔ او باز داشتن و سهمش
باید که در وتدی افتد اگر نه مایل الوتد و نظر قبول شمس را اولیتر آنکه از
ولو نباشد چون وبال وی است و چون کسی را طالع اصل و برج انتها
و طالع تحویل معلوم نباشد بعد ازین بشرح گفته آید که ترتیب اهل اختیار

وتدبیر آن چیست آنچه مهم است در جمله اختیارات و اصل است
فرو کذاشتن آن روی ندارد و از انجمله است که برشمرده شد اما خواص
اختیارات را نهایت نیست چنانکه بعد ازین هر یک از ابواب
اختیارات برشمرده شود و در امور ملک مطلقا در اکثر اختیارات
کوشش با حوال شمس باید داشت و اکر ولادت معلوم نباشد پادشاه را از
نشستن بر تخت قاعده توان ساخت اختیارات او را و وزیر را همچنان
از نشستن وزارت و فضولی دیکر که در رتبت دوم است بعد از مهمات
کریاد کرده شد که معرفت آنهم از ضروریست و در رتبت دوم است از
اختیارات اول نکاه داشت جزو اجتماع و استقبال است که بر این اختیار
مقدم است و سهم السعادت و سهم الغیب و خداوندان ایشان و حال
او تاد نکاه داشتن و اسباب را از نحوس خال کردن که نحوست اوتاد و خداوند
اختیار از مطلوب باز دارد و خداوند ساعت را کوشش باید داشتن
هم از جمله مهمات است و اکر جزو اجتماع و استقبال را در اوتاد توان نهاد
وهو الغایه و اکر نیز خالی الاوتاد و خداوند قمر هیچ حال نشاید که غرقی
باشد و قمر و خداوند خانه او نشاید که در اوتاد افتد که کار بفساد انجامد
و همچنان نیز در بیشتر اختیارات در نفس طالع نشاید و در کارها ملوک
نشانند و ابتدای کارهای خطیر که قمر از کوکبی علوی منصرف شود و بکوکبی هابط
پیوندد که بهره و بخلاف این باید چیست و خلافی کرده اند جمله منجمان در بودن
نیر در طالع و در جمله اختیارات کندی حکم جزم می کنند برو نا داشتن ماه
در هیچ اختیار در نفس طالع و میکویند قمر مفارقتی دارد با طالع و در شمس
همین اختلاف هست میان بیشتر منجمان و بعضی می کویند شمس آن

مفارقت ندارد که قمر و کروهی حکم بعکس این می کنند و میکویند شمس
مفارقت ندارد که قمر و کروهی حکم بعکس این می کنند و می کویند شمس
مفارقتی دارد و قمر ندارد و دعوی می کنند که مذهب بطلمیوس است
و میکویند قمر طبع زهره دارد و زهره را در طالع مذموم ندارد و بو معشر
در اختیارات سفر خاصه قمر در نفس طالع نکوهیده داشته است و آنچه
از روی قیاس خاطر کند و مرا می نماید در اختیارات همانست که زرادشت
در موالید حکم می کند و بودن آفتاب در طالع و او را درین تک مسئله
رساله است محمل و مفهوم سخن او اینست که اکر کسی را مثلا طالع اسد باشد
و آفتاب در نفس طالع نهایت مذموم و ناپسندیده باشد بجهة آنکه طالع
بیت الحیوة است و حیات باعتدال حاصل آید و آفتاب کوکبی حار
و یابس است و اسد برجی حار و یابس همان دو حار و یابس اعتدال صورت
نه بندد پس حیوة صورت نه بندد و اکر کسی را طالع عقرب افتد و آفتاب در
وی این شخص معتدل مزاج نیکو صورت و دراز عمر باشد و اکر دانقی نباشد
و این حکم را و اکرچه حکم زرادشت در آفتاب تنهاست قانونی سخت
نیکوست این نکته در جمله کواکب و در اختیارات نیز اهل این صنعت
متفق اند برانکه طالع اختیار بمنزلت بدن صاحب باشد و خداوندش
بمنزلت روح آن بدن و چون این مقدمات معلوم کشته است ظاهر
شد که اختلاف میان منجمان مطلقا نا معنیه است و از پی تحقیق حدیث
و محقق کشت که در کدام اختیار کدام نیر در طالع توان نهاد و تجربه
که مرا درین باب افتاده است موافق این قیاس بوده است و الله اعلم
بالصواب **فصل** اما بروجی که معوجة الطلوع باشد این برج

نیز طالع نشاید کرد در مهمات ملک که انکار بر پیش یا استقامت زود و قمر
درین برج هم نشاید نهاد الا که در نظر سعود حظی تمام دارند و اگر نحسی
نظری افکند رنج مضاعف گردد و کار دراز شود و بیرون شد کار در
مشقت و شدت و کلفت نباشد و چون قمر در یکی زین برج باید نهاد
بوقتی باید که قمر زاید النور باشد و زاید در حساب تا آن کار در خیر
و زیادتی کند ان شاء الله تعالی و بروج مستقیم الطلوع نحس و روی خلاف
این باشد که در معوجة الطلوع برشمرده شد خصوصا که از نظر نحوس نگاه دارند
و بنظر سعود تقویت دهند و چون سمتی زین قاعده معلوم گردد اختیار
کننده بر پیقیاس گیرد و داند که در ابتدای هر اختیاری برجی باید جست
که ملایم و موافق آن کار باشد چون آتشی و هوایی و مایی و ارضی و
دیگر احوال که پیش ازین معلوم شد **فی ارکان الاختیارات** بدانکه
بسیار کوکب باشد که او را در بعضی از مواضع قوتی و کوکب باشد اگر زیادت
بر دو کوکب بود در وقتی که دلیل بر عمل آن کوکب باشد مثلا چنانکه طالع
باشد سرطان و آفتاب و مریخ و عطارد در اول سرطان باشد به
پنج درجه او و زحل در آخر جوزا و زهره در بیست و چهارم درجه جوزا و قمر در سیزده
درجه اسد و مشتری در پانزده درجه میزان درین صورت چون نظر کرده
آمد خداوند طالع ساقط است و خداوند مثلثه را درین طالع پس عملی و
اثری و قوتی نیست پس تفحص کردیم تا کدام کوکب را قوت است درین
طالع هیچ کوکب قوی حال تر از مشتری نیست و او را قوت دو کوکب است
از بهر آنکه قمر از تسدیس بدو می نگرد و دور از تثلیث و ازین نظر مشتری را
قوت هر دو کوکب حاصل شد یا قوت او و این نکته نزد یک

انشاء الله سری بزرگ است تا معلوم گردد که کوکبی را قوت دو کوکب و اگر زیادت
از دو چگونه تواند بود که اینجا مشتری قوت سه کوکب دارد و ما شاء الله چنین
می گوید که در اختیارات و مسائل چون این معنی معلوم باشد کارهای بزرگ
گشاده شود والله اعلم بالصواب و دیگر مهم در عمل اختیار آنست که حاجت
و معلوم کند و طالع قمر را برجی اگر کوکبی جوید مشاکل آن حاجت بطبع و
اصلاح آن کوکب کند چون زهره در تزویج که زهره دلالت کند بر تزویج
بالطبع و در جمله احوال و چون اختیار بجهة مال باشد اصلاح مشتری و برج
چنانکه در عملی که تعلق به آب دارد برج آبی و در اعمال آتشی برج آتشی و
در کار مردان برج نر و در مهمات زنان برج ماده والله اعلم
بالصواب **فصل** و آنچه علماء زحل یاد می کنند چیزها را که دلالت کند بر
عاقبت کار دور نیست از حق اول می گویند خداوند رابع است اگر بجای
خویش نظری دارد و اگر خداوند رابع برابع نظری ندارد خداوند خانه قمر
دلیل عاقبت است اگر خداوند خانه قمر بقمر نظری دارد و اگر قمر ناظر نیست
کوکبی که قمر بدو پیوندد و در آن برج که هست دلیل عاقبت بود و اگر بقمر ناظر باشد
دلیل عاقبت خداوند خانه قمر باشد بجهات دیگر دلایل والله اعلم و
گفته اند که قمر در خانه خویش تعارض کوکبی شود آن کوکب دلیل عاقبت
بود و این را بر خداوند خانه قمر مقدم داشته اند والله اعلم **فصل**
درجه چند است که قمر ای شمرده اند اگر مر الحقیقت آن معلوم نیست آن درجات
از روی غلبه یاد کرده شود و باشد که از اصلی رفته باشد چنین می گویند
که درجه اول حمل ابتدای کارها را شاید و حوض کردن در آن درجه
دوم از ثور کشت و کار و کشاورزی را شاید درجه سیم از جوزا ابتدا کردن

فنون ادب و کتابت و پیوستن بخدمت ملوک درجه چهارم از سرطان
بیرون آوردن آبها از کاریز و درجه پنجم از اسد امر و نهی را شاید و درجه
ششم از سنبله علاج امراض را شاید و درجه هفتم از میزان تجارت و دوستی را
و درجه هشتم از عقرب خلاف و عصیان و حبس او و درجه نهم از قوس غزا
و درجه دهم از جدی کار خویشتن بر داشتن سلطان و قاضی و رئیس
درجه یازدهم از دلو امان دادن و امید داشتن درجه دوازدهم از
حوت ظفر جستن بر خصمان چون این درجات مسعود باشد و اگر بعضی از
مسعود دوری پاک از نحوست این مهمات را شاید که بر شمرده شد چون
آن درجه را درجه طالع اختیار سازی اگر درجه معین را طالع اختیار ساختن
بغایت متعذر است بنجم را و اگر این درجات منحوس باشند و از سعود دور
آنرا در اعمال خصم بکار باید کرد و چنین دعوی می کنند که چون سعود
بدین بروج رسد قوت آن درجات درین معانی یاد کرده شد زیادت
کند بسیار و چون نحوس رسند فساد زیادت کند و قوت آن دلالتها
باطل کند مثلا چنانکه مریخ چون بدرجه هشتم عقرب رسد در سال گردش
عالم خلاف و عصبیت و مرگ ناگهان و طواعین و آنچه بدین ماند در
میان خلایق افتد و اگر مشتری بدین درجه رسد کار بخلاف آن شود
و آن شدائد زایل گردد و چون مریخ بدین درجه رسد و خارجی بر
ملک بیرون آید بکار نیاید و در میان خلق از حد اعتدال بگذرد و حقیقت
حال دیگر درجات این حال این معلوم گرد و انشا الله گروهی از متقدمان
فرموده اند که چون تر امیه (?) نشود و قواعدی که بر شمرده آمده اند در بکار نشاید
طالع اختیار جهد باید کرد و یکی از دو سعد در نفس طالع اختیار باشد و

نزدیک قمر در جان (?) این سخن پسندیده است و چنین می گویند که در مدت چند
روز معدود و کم از یک هفته از آن اختیار باطل کردن و هیچ کار مهمات ملک
و زفاف و بنا و غیر آن راست نیاید الا باصلاح باز آوردن قمر و شرایط دیگر که
پیش ازین باز نموده شده است و دوروتیوس میگوید که چون ضرورت افتاد
و تاخیر بر نمی تابد و امکان داشتن از قمر از نحوست و ستاند (?) طالع و خداوند
کوشش باید داشت و بهره ور اقوی حال کرد و سعدی را در طالع نهاد و قمر را
نصیبی داد از طالع و ساقط کرد او را و عاصم گوید که چون در طالع اختیار هر دو
نیر را یکدیگر نظر باشد دلیل کند بر کمال قوت آن اختیار خصوصا که قمر با ایشان
در یک برج باشد و ازین نکته غافل نباید بود که چون قمر را قوی حال نتوان کرد
او را ساقط باید کرد از طالع و دیگر اوتاد و از خداوند طالع و از خانه حاجت
و خداوند او و اگر جمله ممکن نگردد از دهم و یازدهم و حافظ میگوید چون
اصلاح قمر متعذر گردد و نحوست او دفع پذیر نباشد نحسی نیکو حال و خداوند طالع
باید کرد و در طالع باید نهاد چنانکه قمر را قبول کننده باشد و نکته ابو القاسم
غلام زحل از ابو معشر حکایت کند که چون در وضع بروج کواکب زحل را
با زهره و نیز نظر مقابله است مشتری را تثلیث و مریخ را تربیع و زهره را نظر
تسدیس شاید بوقت اختیار چون یکی ازین چهار کوکب بنحوستی موسوم باشد
که قمر را بهیچ کوکب از سعد و نحس از نظر باشد که بدان کوکب منسوب است
و این حکم عجیب است و غلام زحل میگوید در کوکب نحس با او موافق در سعد و
ابو معشر بعینه موضع در کتب خویش این معنی ادا می کند و صاحب جامع شاهی
همچنین و مرا حقیقت این سر معلوم نیست علی وجه تا در احکام و در طوالع
اختیار این معنی را اثری تواند بود اگر نه و بدانکه خداوند سهم السعادت

دلیل ابتدای عمل باشد و دلیل عاقبت کار کوکبی باشد که متصل به القمر و طالع دلیل
ابتدای عمل باشد و چهارم دلیل عاقبت او و اثنی عشریه الکواکب نیز دلیل
عاقبت کار است و منصرف شدن قمر از کوکبی علوی و بکوکبی سفلی پیوستن اگر
کوکبی در وتدی بود و متصل باشد بکوکبی ساقط دلیل زیان آمدن مطلوب
حاجت اختیار باشد و تباه شدن مگر در حروب که دلیل قوت و ظفر
صاحب باشد و عجز خصم و چون نیز آنرا اجتماع باشد در جزو و قران که تو
در وی باشی در آن نیمه ماه از جمله ابتدارات احتراز اولیتر و اگر ضرورت ابتدا
عملی باید کرد قوت آن اختیار از نحوس باید جست چنانکه بطلیموس در ابتدا
ثمره فرموده است و در اختیارات مدد خواستن از کوکب ثانیه فرو نباید
گذاشت که چون اختیار تو مطلوبی است بر طبع یکی از کواکب هفت گانه
و مانعی هست درین اختیار که آن کوکب مسعود نیست مثلا یکی از کواکب ثانیه
اگر بیش از یکی طلب توان کرد بمزاج آن کوکب و مزاج سعد تا آن غرض
تو زودتر بمطلوب پیوندد چه ثوابت را در درجه طالع و عاشره و دیگر اوتاد
اثری تمام است و در پیوستن قمر و سهام حاجات بکوکبی از ثوابت چیزی
بزرگ است و طایفه از مشاهیر منجمان مشتری ار الحکامی استخراج کنند از زاید
سهام رسیدن آفتاب ثوابت کنند از زایدن سهام و رسیدن آفتاب
و روز بروز و ساعت بساعت در روزی چند حکم مختلف بکنند بخیره و هم
و همه بار خواند پس این سخن نیز غافل نباید بود و آنچه منجمان گفته اند در اختیارات
باز نمودن که هر کوکبی که از ثابته در کدام حالت بکار آید و در کدام حکام
بکار باید برد آنهم نوعی از تکرار است نامفید و آنچه منجمان در اوایل اختیارات
بر می شمرند از روزها محمود و نامحمود چون فصد کردن و مسهل خوردن

مثلا در غالب تموز و اول ماه خود و میان زمستان و غیر آن ایام محدود و در ابتدا
دیگر هیچ نسبت ندارد با نجوم و در آن فصول نوعی از فضول است منجم را
سخن گفتن که در ایامی که تحذیر کرده اند از فصد کردن کسی را احتیاطی کند
و موقتی اگر سپهر پیمای موقتی روی ندارد که در فصد تاخیر کند تا ماهی یا هفته
دیگر و این نظر نجومی نیست چنانکه ابومعشر در اختیارات خون برگرفتن
قرب یکصد کاغذ می نویسد اگر بفلان و بفلان صفت باید و طبع بفلان و رنگ
بفلان چیز مایل باید که باشد و از جمله آن هیچ چیز نجومی نیست و غرض ابومعشر
بیش ازین نیست که اعتقاد کنند در طب او را سخه بود بومعشر و غلام زحل
و صاحب جامع شاهی هم بر می شمرند از اوقات محدود و یکی ساعات محترقه است
و اگر در مدخلهای اوصاف بروج و کواکب برشمرده باشند چاره نیست
از سمتی باز گردانیدن درین باب او را باشد که در مدخل بدان وجه بیان
نکرده باشند اولا معلوم باید که برجهای منقلب طالع کردن و قمر در وی
نهادن هیچ کار را نشاید الا کاری که بزودی سپری شدن آن خواهی
بیع و شری و کشت کردن و سفر و املاک و آنچه بدین ماند و هر چه
آن در ثباتی خواهی ازین برجها کناره باید کرد و ازین برجهای منقلب حمل
ثابت تر است از جهت کثرت اوجاج او پس سرطان جهت سرعت
خداوند او و میزان باعتدال نزدیکتر است و قولی برجهار منقلب
جدی است با آنکه روز تو منقلب شود چون اختیار تو درین بروج افتد
بزودی فساد در او راه یابد خصوصا چون نحسی نظر افکند و اگر آن نظر از
مریخ باشد ناگاه فسادی ظاهر شود و اگر از زحل باشد فسادی با نوعی
از کلفت پیدا آید پس چون ضرورت وقت بدان خواند کی در بعضی

از اوقات یکی ازین بروج اختیار باید کرد و جهد آن کرده شود که
خداوند طالع در برجی ثابت افتد اما بروج ثابت بخلاف این بروج
باشد که برشمرده شد با آنکه بزودی فساد بجنبد انتظار خیری در وی بیشتر
باشد و پای اسد و عقرب سبک تر باشد در ثبات و اسد ثابت تر و
دلو تیره تر و ثور شایسته تر و خوش حال تر و گفته اند که دلو ثابت بجهة
و بروج ذوات اجساد در وی نوعی از لون باشد در میان کارها پس
آخر الامر همان باز شود که اول بوده باشد و شناختن ساعات محترقه
از مهمات است و هیچکس این مهم گوش بدین باز نداشته است و در بیشتر
از تصانیف متقدمان و متاخران از ساعات محترقه دگر کرده اند اگرچه
استادان صنعت بدین اتفاق دارند که آغاز هیچ کار نتوان کرد
در مهمات ملک درین ساعات که آنرا محترقه خوانند و هندوان درین معنی
نیز مبالغتی عظیم است و هیچکس از مذکوران این صنعت درین باب چندان
مبالغت ننمایند و پرهیز نفرمایند در کارها تعلق بملوک دارد که بومعشر و بگوید
و درین ساعات هرکه آغاز کاری کند از کارهای بزرگ چون نشستن
بر تخت ملک روی بحرب نهادن و علم برداشتن و در دیوان وزارت
نشستن و غیر آن خرابشان بار بیارد و حکمای هند برین قرار نهاده اند
که هر که در دوازده ساعت که آنرا ساعات محترقه خوانند آغاز چیزی کند
اگر در چهار ساعت اول آغاز کند جراحتی عظیم بوی رسد و اگر در چهار ساعت
آخر هرچه ملک وی بود از وی بدر شود و بومعشر میگوید که مهم
بر چیزی اختیار کننده را آنست که او را حال این ساعت معلوم باشد تا
ناشناخته کاری آغاز نهند درین ساعات منحوس که عاقبت آن وخیم

باشد و حقیقت ساعات محترقه آنست که چون ماه بمحاق رسد آغاز نهند
تا آن دوازده ساعت را محترقه خوانند پس چون دوازده ساعت محترقه
بگذشت ساعات خالی السیر باز شود و تمامت سه روز محترقه باشد پس دوازده
ساعات محترقه باز آید و چون دوازده ساعت نامحترقه باشد هم برین
ترتیب تا آخر و شناختن این فصل از واجبات است و در مدت ملک
سلطان اسلام معز الدنیا والدین که اختیار می کنند هیچکس این بیت
بعلم ساعات محترقه بر قلم براند است و در هیچ اختیار از حروب و اسفار
و دیگر مهمات این دقیقه گوش باز نداشته است لاجرم فساد و خلل از حد
عدد بگذشت و زبان متعنت و طاعن دراز گشت و ایام اتساع نهم ماه است
و نهم و دهم و بیست و هفتم و ایام اسباع هفتم ماه است و چهاردهم و بیست و
یکم و بیست و هشتم مسلمانان درین سه چهار روز هیچ اختیار روا ندارند و لیکن
آن ساعات محترقه منحوس بغایت است و درین ایام تا این غایت کار او را همه
ایام اسباع و اتساع خبری معلوم نشده است و مبالغتی که درین ایام می کنند بر ما
معلوم نیست که آن مبالغت بحق است یا باطل **فصل** شناختن این فصل
از ضرایر و مهمات است

بدانکه قمر و عطارد را خواصی است که دیگری را از کواکب سیاره نیست و چون کتب
متاخران و متقدمان ازین نکته خالی است لاجرم شرح باید داد آن خاصیت را
اما خاصیت قمر اینست که چون در حد کوکبی افتد از سعد و نحس چون قمر در آن
حد چون حکم اتصال او باشد بدان کوکب هیچ کوکب دیگر را ازین خاصیت
نیست و عطارد چون در حد کوکبی افتد طبع عطارد چون طبع آن کوکب
شود و آنچه در کتب مسطور است که عطارد چون بکوکبی پیوندد و طبع او
گیرد این معنی نیست مشهور است اما این معنی که در حد کوکب همین اثر
می کند غریب تر است از عطارد و دعوی چنین می کنند منجمان که این
حال عطارد در اتصال بودن حد و کواکب با شمس و قمر نیست با چهار
متحیره است حکم قمر و عطارد اینست اما چون قمر با شمس بهم آید آنرا حکمی
دیگر است که از اتصال و انصراف قمر معلوم گردد بسعد و نحس و نیمه
ماه حکم آن اتصال و انصراف دارد و آن نیمه که قمر در وقت اتصال و
انصراف نحسی باشد در آن نیمه هیچ کار را نشاید و آنچه بسعدی و نحسی باشد
اولش محمود باشد و آخرش منحوس و آنچه بنحسی و سعدی باشد اولش مذموم
باشد و آخر مسعود و برین جمله که گفته شد باستقبال و اجتماع حکم می کنند
و طایفه که در اختیارات نجومی تصانیف ساختند ترتیب ابواب ترتیب
دوازده خانه طالع نهادند و چون غرض ازین جمع نگاه داشت مصالح
سلطان عالم خلد الله ملکه و عز انصاره است صواب چنان دیدم
که آنچه تعلق بملوک و مهمات ایشان دارد و از اختیارات نجومی
آنرا فهرستی جداگانه سازم و بر دیگر بابها آنرا مقدم دارم و در آن
اطنابی و مبالغی زیادت نمایم و هرچه مهم تر و ملک بدان محتاج تر در آن

تمامی پیشتر کنم و کوشش بر و آن باز دارم و چون ازین مهم فارغ گردم فهرستی
دیگر سازم و بهر بابی از ابواب اختیارات باشارتی کنم تا فایده این کتاب
بخاص و عام رسد و در بارهٔ خویش ازین جمع کامل باشد انشاء الله وحده
فهرست ابوابی که تعلق بملوک و سلاطین و مهمات و مصالح و اختیارات ایشان
دارد و آن مشتمل بر بیست بابست والسلام من اتبع الهدی باب اول
در اختیارات جامه پوشیدن و شرایط آن باب دوم در اختیارات
مراسلات و مکاتبات بملوک و سلاطین و دقایق آن باب سیم
در سفر بیابان و سفر دریا و انتقال از موضعی بموضعی باب چهارم
در رفتن بحرب و روی بدشمن آوردن و اختیارات باب پنجم
در اختیار شهر شدن و فرود آمدن در ملکی جهة مقام باب ششم
در اختیار و طلب کردن زن هر دو عاید هر حاجتی را باب هفتم
در اختیار علم بر بستن و شرایط و مصالح و مهمات آن باب هشتم
در اختیار بیعت کردن و تاج بر بستن و بنیاد شهر باب نهم
نهادن و تخت ملک نشستن و مهمات و شرایط و دقایق آن باب دهم
در اختیار دوستی کردن و اساس محبت و صداقت نهادن باب یازدهم
در اختیار عقد و نکاح بستن و زفاف کردن و شرایط آن باب دوازدهم
در اختیار عمارت کردن و بنا نو نهادن و شرایط آن باب سیزدهم
در اختیار برده خریدن و اسب و استر در برج آوردن باب چهاردهم
در اختیار و طلب گریخته و ضایع کردن مهمات آن معانی باب پانزدهم
در اختیار بیرون رفتن بشکار کوه و صحرا و شرایط آن جمله باب شانزدهم
در اختیار بیرون رفتن و عزم کردن بشکار کوه و دقایق آن باب هفدهم

در اختیار بیرون رفتن بشکار دریا و وقایع و مهمات آن **باب هژدهم**
در اختیار استفتاح خراج و مصالح و شرایط آن جمله **باب نوزدهم**
در اختیار سرای و باغ و ضیاع و عقار و مانند آن **باب بیستم**
در اختیار درآمدن یکی از خدم پادشاه و نشستن در منزلی امارت **باب بیست و یکم**
در اختیار حاجت خواستن از ملوک و حکام و وزرا و اکابر و غیره **باب**
اول در جامه نو بریدن و پوشیدن بدانکه درین اختیار چاره نیست از
احتیاط تمام کردن که نو بریدن و پوشیدن را در تن مرد و احوال او اثری
عظیم است و خیر و شر جامه بریدن موقوف نیست بر آنچه منجمان گفته اند
و در کتب ایشان مسطور است که ماه در بروج ثابت جامه بریدن و پوشیدن
مکروه است و گفته اند که ثابت ترین بروج اسد است و جامه در اسد
بدان جهت نتوان پوشید که این جامه سخت با او بسیار بماند که چون ماه کسی در
اسد جامه می برد اگر می پوشد بوی از دو بیرون نیست پس از پوشیدن
معلوم می شود که ماه در اسد بوده است وقت بریدن و پوشیدن و
الا معلوم نمی شود اگر معلوم شد که ماه در اسد بوده است بیشتر آنست
که حالی بیرون کنند و هرگز آن جامه نپوشند و همان یکساعت پوشیده
باشد و بسیار در مدت عمر خویش بیرون از حد انجمنی دیدیم و اگر معلوم
نشود که وقت بریدن و پوشیدن جامه ماه در اسد بوده است پس روزگار
بران نگذرد که بوجه شنیع آن جامه از وی بیرون کنند پس غایتی دیگر است
اسد را در همین بیرون از شدت ثبات او و مفسر کتاب ثمره بطلمیوس
می گوید که جامهای نو نشاید نشاید ساخت و در نشاید پوشید چون قمر
در اسد باشد تیر آن وقت بود که منحوس باشد یا در استقبال بود مفسر گوید

مقصود از ساختن جامه بریدن و دوختن است و بروج ثابت مکروه
و بدترین همه اسد است زیرا که اسد قهر کند هر کرا مجاور او باشد
و در از وی هستی ناید بهر که نزدیک او بود پس معلوم گشت که آنچه عوام منجم
گویند که از شدت ثبات او نیست نیست و بدرری دیدم که معروفی
یکی را از نزدیکان خویش قبایی بخشید و یکی را کلاهی و یکی را موزه و هر
سه روزی بپوشیدند آن قبا و کلاه و موزه که ماه در اسد بود و در آن
روز احتراق زحل بود در اسد و ماه در محاق این هر سه را تحذیر کرده
که روز بغایت نحس است دو کس که کلاه و موزه داشتند کلاه و موزه
بدیگری بخشیدند و آنکس که قبا داشت آن روز قبا بیرون کرد و پس از آن
روزی چند باز پوشید پس آن کس که کلاه پوشیده بود چهل و پنج روز
بیمار شد بیماری مخوف و بعاقبت بخواست از آن بیماری و آنکس که موزه
پوشیده بود سی اندر روز بیماری کشید و او را از ری بدر همدان بردند
و یک دو روز بدر همدان ختم یافت و در آن خفت خطایی کرد که آن
خطا سبب نکبت گشت که سوء آنکس هلاک و ظن خان افتاد که
آن شخص آنکس جان افتاد که او دیگر باره مراجعت و جامه باز بپوشید و
غرض از یاد کردن این حکایت آنست که مراجعت با آن لباس بتر
از حالت اول است و اعتماد در جامه بریدن و پوشیدن بر منازل قمر است
چنانکه بعد از این در موضع خویش شرح آن داده شود و در بعضی از منازل
جامه پوشیدن را خلل دیده اند و در کتب نجوم ثبت کرده که در آن
خطا کمتر افتد و آنچه نقل کرده اند که قمر در بروج منقلب باید مواضع است
در بروج منقلب که ماه در وی جامه پوشیدن را بغایت محمود است

پس از روی این قواعد که تمهید کرده شد اختیار درین باب بر جهات ثابت
نشاید الا در موضعی و مخصوص در برج جسد و منقلبات ولیکن اصحاب صناعت
بشرطی که قمر متصل باشد بسعدی باتصال محمود و البته نشاید که قمر جنبی پیوندد
و رابع را خداوند شش قمر را و خداوند خانه قمر را از جمله نحوس باک باید داشت
و ماه در اول ثور که برجی ثابت است جامه پوشیدن را بغایت ستوده است
و آخر دلو همچنان و جامه بریدن و پوشیدن را برج حوت سیر اسرع
خرمی نیست و الله اعلم بالصواب **باب دویم** در نامه نبشتن چون
در مصالح ملک نامه باید نوشت طالع و خداوند طالع را مسعود باید کرد و عاشر
و خداوندش همچنان و اگر سعدی در عاشر افتد بغایت نیکو باشد
و اگر خداوند طالع را بخداوند عاشر نظری باشد اولیتر و اگر آن سعد که
خداوند عاشر باشد طالع باشد بغایت محمود باشد خاصه که بسعدی ناظر باشد
مقبول از و و از خداوند خانه او و باید که قمر با عطارد باشد و قمر و عطارد
هردو مسعود باشند و عطارد و مشرق از آفتاب مستقیم السیر مقبول از خداوند
خانه خویش و قمر و عطارد و هر یک از ایشان هردو در وتدی باشند اگر فیما
یلی الوتد هر که طالع درین اختیار بدین وجه یافته شود کتابت را و تعلیم را
و حساب را بغایت ستوده بود و حال مکتوب الیه چون معلوم باشد
قمر را اتصال جویند بکوکبی که مکتوب الیه بدان کوکب منسوب باشد اگر
پادشاه باشد با آفتاب و اگر دهقانیت بزحل و اگر لشکری است بمریخ و دیگر
فصل برین قیاس و قمر باید که زاید باشد در نور و عدد و الله اعلم
در قواید مسایل و غیر آن در جمله اعمال اختیاری چاره نیست از حال برج
و خداوند آن خانهای ایشان شناختن پس حال هردو با طالع و وسط السما

معلوم کردن تا اگر قمر را نظری باشد و طالع دلیل او باشد و خداوند
خانه او دلیل عاقبت و قوت و ضعف طالع از قوت و ضعف دلیل
شناخته شود که چون درین طالع افتد اگر در وسط السما کار کرسول
از وسط بکمال رسیده و در وسط السما نه کوتر و بزرگتر و در دیگر اوتاد
هم قوی حال باشد اما فرو د طالع و وسط السما و چون قمر در موضعی ستوده
باشد و خداوند خانه او در جای مذموم اول آن عمل محمود باشد و آخر
نکوهیده و اگر بخلاف این باشد حکم بخلاف کند و دیگر معلوم باید کرد
چون دلیل قمر باشد تا بخداوند خانه خویش و نظری هست اگر چه نظری
نباشد دلیل دشواری و رنج باشد در آن عمل و آن عمل تمام نشود مگر که
سعدی ورا دکند پس چون ورا نظری باشد بخداوند خانه خویش تا مگر کند
تا خداوند خانه قمر در وتدی است اگر نه بطالع ناظر است اگر ساقط چه اگر
ساقط است آن کار بر سبیل دراز شود و روا باشد که مقصود او بر نیاید
و الله اعلم بالصواب **فصل** بدانکه در جمله ابواب نجومی چاره نیست
از شناختن شهادت کواکب و کیفیت و کمیت شهادات هر یک
در هر موضع از بهر آنکه هیچ عمل تمام نشود با شهادت با خداوند طالع و قمر
اگر شهادت خداوند طالع و خداوند حاجت نباشد و بدانکه بزرگترین شهادتی
در قبول کردن کوکبی است کوکبی و قبول انیز معانی بسیار است و بدانکه
در یک موضع روا باشد که کوکبی از یادت از دو قبول و سه قبول باشد
و آن در قمر تواند بود از بهر آنکه قمر نزدیک ما شمارا الله مقبول آفتاب است
و از جمله بروج دوازده گانه بطبع اول اتصال قمر بشمس شهادتی است
اگر این اتصال از حمل و اسد باشد دو شهادت شود و اتصال قمر بکوکبی

در نفس خانهٔ خویش هم شهادتیست و اتصال قمر بکوکبی سعد در وتدی که او را
قبول نبود نیم شهادتست و اتصال قمر بکوکبی سعد در وتدی که او را قبول نبود نیم
شهادتست و اگر قبول کند شهادتی و نیم است و اگر قبول نکند ولیکن آن
کوکب در خانهٔ خویش باشد شهادتی و اگر سعدی که در وتد است در خانهٔ قمر
باشد اگر در شرف قمر شهادتی باشد و اتصال قمر بخداوند حاجت نیم شهادتست
و اتصال قمر بکوکبی در موضع حاجت نیم شهادتست قمر در طالع نیم شهادتست
بودن خداوند خانهٔ قمر در وتدی نیم شهادتست و اتصال قمر بکوکبی مقبول شهادتست
خصوصا اگر کوکب سعد تا باشد نیکو حال اینجمله شهادات قمر است **فصل**
اما شهادات خداوند طالع قبول خداوند طالع شهادتیست و قبول خداوند
حاجت ربع شهادتیست خداوند طالع و خداوند حاجت بهم پیوستن
شهادتیست و اگر قبولی باشد میان ایشان دو شهادتست و اگر یکی ازیشان دو
در وتد یکدیگر باشند متصل به وسه شهادتست نقل نور نیم شهادت باشد
و اتصال خداوند طالع بکوکبی سعد در وتدی مقبول نیم شهادتست و اگر
این سعد در خانهٔ خویش باشد یک شهادت باشد اتصال سعدی از وتدی
بخداوند طالع بی قبول نیم شهادتست و اگر او را قبول کند شهادتی تمام است
اتصال خداوند طالع بکوکبی در وتدی در خانه خداوند طالع شهادتیست
و اگر آن کوکب در وتد نباشد نیم شهادت باشد اتصال خداوند طالع
بکوکبی سعد در موضع حاجت نیم شهادتست اگر این طالع خداوند کوکب را
و اگر کوکب او را قبول کند شهادتی است پیوستن کوکبی سعد بخداوند
طالع در خانه حاجت نیم شهادتست پیوستن خداوند طالع بکوکبی سعد
در خانه خداوند طالع اگر در شرف او نیم شهادتست پیوستن خداوند

حاجت بکوکبی سعد در طالع شهادتیست پیوستن کوکبی سعد بخداوند طالع
از خانهٔ خداوند طالع اگر شرف او شهادتیست بودن خداوند حاجت در
طالع نیم شهادتست و بودن خداوند خانهٔ خداوند طالع در وتدی نیم
شهادتست و ماشاء الله میگوید و العهده علیه که چون طالع اسد باشد
خداوند حاجت تحت الشعاع دلیل باشد بر روا شدن حاجت که
این معنی نیز شهادتست و هر که در نجوم ازین باب غافلست در احکام
و مسایل و اختیارات او را هیچ قوت نباشد و بی شناختن شهادات
هیچ چیز از ضمایر و مسایل معلوم نگردد و بدین جهت است که غلام زحل
میگوید چون صاحب تحویل سال را شهادتی نبود در مسئلهٔ آن صاحب التحویل
غیبی ده در طالعی که اختیار می کنی و اگر طالع تحویل را در اختیار خویش
خانه حاجت بسازی بسر مقصود رسی والله اعلم **باب سیوم** در سفر بردن و دیگر
این باب مهتر ابواب اختیاراتست و منجم پادشاه و در بسیاری کارهاست
بدین باب حاجتمند شود و سالها بر آید که از ابواب اختیارات هیچ
چیز دیگر محتاج نشود پس هرچه درین باب متقدمان و متاخران گفته اند
و استنباط کرده و آنچه مرا در مدت عمر خویش تجربت افتاده است برای
العین دیده ام با مبالغت تمام درین باب یاد خواهم کرد و چون حاجت
ملک بدین باب زیادت از بهار دیگر است از تطویل احتراز کردن
روی ندارد و چون در ایامی که گذشت از ملک سلطان عالم زیادت
از هزار بار درخواستند که اختیار سفری کنند بجهت سلطان عالم
و مدتی در آن اختیار میان اهل این صناعت منازعتها رفت
تا بر یک اختیار متفق شدند و چون بر یک اختیار اتفاق کردند سلطان

عالم را از آن سفر کردن ملالت افتاد و همه رنج ایشان ضایع گشت پس
شرط منجم آنست که چنانکه متقدمان این صنعت استادان این علم کرده اند
از روی طالع اصل و طالع تحویل پادشاه بنگرید تا این سفر بادی خواهد بود
یا نه چه اگر در طالع پادشاه وقت دلیلی نیست بر این سفر این منازعت
کردن و در طلب وقت رنج کشیدن و سلطان وقت را ابرام نمودن
و تضییع دادن نوعی از حمق باشد پس صواب چنان باشد که نخست
بنگرد منجم از روی طالع اصل تا این سفر واقع خواهد شد یا نه و صواب
هست و اگر نه از روی طالع تحویل همچنین تا رنج منجم ضایع نگردد و پادشاه
اندیشمند نشود و چه در بعضی کتب اختیار مسطور است که در طالع ذو القرنین
چون هیچ دلیل ندیدند بر سفر و در طالع اصل نیز نحوستی بود و در حرکت
کردن قرب سه سال جارت ندادند که سفر کند و او نیز چون دانست
که صورت حال چیست از آنچه منجم گفت عدول نمود و الله اعلم **فصل**
باز نماییم در شناختن این معنی اما آنچه از روی طالع هست از طالع اصل
و طالع تحویل توان شناخت در مداخل معلوم باشد و اگر کسی را طالع
اصل نباشد و منجم محتاج گردد باختیار کردن یک طریق متقدمان این
صنعت را مسایل بود درین باب آنچه از مسایل و ضمیر بیرون آوردن
طالع وقت و کیفیت استخراج این معانی گفته اند درین جا بضرورت
یاد کرده خواهد شد ان شاء الله چون خواهی که معلوم کنی که خداوند اختیار را
این سفر واقع خواهد بود یا نه از طالع اصل اگر واقع شود و چگونه خواهد
بود و صواب هست اگر نه **مسئله فی السفر** چون سایلی منجمی را سوال کند
از سفر و اسباب آن پرسد که مرا هیچ سفر هست درین نزدیکی در پیش

طالع مسئله و خداوندش و قمر سایل را باید نهاد و برج نهم و خداوند او و مریخ سفر او
و خداوند سیوم و نهم راه را و برج سابع دوم چیز را که فرو میگذارد از عال
و خیر آن و دهم و خداوندش حوایج و مقاصد مسافر را و چهارم و خداوندش
عاقبت کار را و در این حرکت سیر تامل کند در هر دوازده خانه و بر خلاف
مواضع دیگر ترتیب یاد دارد که طالع دلیل بدن مسافر است در سفر و خانه
دوم مال او و سیوم قوت تحمل و را و چهارم ستوری را که در سفر با وی
و پنجم خانه زحمت او باشد درین راه و کیفیت آن و ششم خانه اعتدال او باشد
و هفتم سخن گفتن و هراسیدن او باشد و هشتم متاع مسافر را باشد و برادران را
و یاران و خصم را و نهم کار یافتن آب و حالت ضیاع معیشت او را
بود و دهم عمل او را بود و یازدهم ربح و تجارت او را بود و دوازدهم سخن چیدن
و خریدن او را بود **فصل** چون سایلی خواهد که سفری کند نزدیک
منجم رود و التماس کند از منجم که مرا اختیاری کن بجهت این سفر اول چیزی
که درین کار بر منجم واجب است که در طالع وقت مسئله معلوم کند اگر سایل را
طالع ولادت خویش معلوم نباشد و نگاه کند تا خداوند نهم و قمر در اوتاد هستند
اگر نه در اوتاد نباشند این سفر بدین نزدیکی واقع نشود و اگر قمر و خداوند
نهم با آنکه در اوتاد افتند ایشان را با خداوندان اوتاد نظری باشد و مقبول یکدیگر
باشند آن سفر واقع باشد و تمام گردد و اگر این نظر نباشد و در و بند
این سفر را وقوع نباشد و چون طالع این سوال یکی از بروج زحل افتد
و زحل در اوتاد افتد آن سفر تمام نشود و اگر طالع خانه زحل نیفتد و لیکن زحل
در اوتاد افتد چون روی بسفر آورد این سایل جز درد و رنج و کلفت نباشد
در آن سفر و چون حال دیگر کواکب باز بینند آغاز هم از طالع و قمر کنند اگر

هر دو در برج السیر افتند اگر متقابل او آن سفر واقع باشد و اگر هر دو مقبول
باشند در موضع خویش آن سفر با آسانی بسر شود و اگر مقبول نباشند به دشواری
و اگر قمر را بخداوند خانه خویش نظری باشد نظر مودت آن سفر تمام در حین
پس تأمل کنند تا قمر را بکدام کوکب اتصال بود و از کدام انصراف و اگر اتصال
و انصراف از تثلیث و تسدیس باشد آن سفر واقع شود و اگر نظر تربیع
باشد دلیل بود بر مقام و مقابله و مقارنه درین نظر هم دلیلی باشد بر مقام
یا درنگ و اگر اتصال قمر بکوکبی ساقط باشد از طالع آن سفر در کلفت
و رنج باشد و اگر بمریخ پیوندد و او ساقط نباشد دلیل سفر باشد سفر با خوف
و کلفت مگر که نظر مودت باشد و از دلایل قوی بر وقوع سفر آنست که
چون کوکبی باشد و میان آن کوکب و درجه طالع پانزده درجه باشد و آن
کوکب مستقیم باشد و با آفتاب بدرجه طالع مسئله رسد و آن کوکب راجع
نشود و آن سفر بتحقیق واقع نشود و این رکنی است درین باب که خطا
نیفتد و دیگر نظر درین باب که خطا با ثابتست بقمر و بخداوند طالع و بخداوند
سهم سعادت و خداوند خبء و اجتماع و استقبال و اگر ازینجمله ساقط باشند
از اوتاد این سفر واقع شود و تمام گردد و خاصه که خداوند طالع متصل
باشد و بخداوند تاسع اگر بخداوند ثالث اگر مریخ متصل شوند این کواکب
و مریخ نیز ساقط بود از اوتاد حکم همانست که سفر واقع باشد و اگر خداوند
ثالث اگر خداوند مریخ متصل شوند بخداوند طالع هم دلیل وقوع سفر
باشد و اگر آن نیز چیز که دلیل باشد بر هیلاج در اوتاد باشند و خداوند
طالع را بعضی از چنگانه نظری باشد آن سفر واقع شود و اتصال خداوند طالع
قمر و خداوند خانه سفر بعضی به بعضی دلیل سفر باشد در طالع مثلا و در طالع مسئله

و اگر خداوند تاسع در طالع افتد آن سفر زود فراهم آید و چون معلوم گشت
از طالع اصل اگر طالع مسئله که آن سفر واقع خواهد بود و چون خواهی که معلوم
کنی که این سفر واقع خواهد شد بدان توان شناخت که عدد درجات میان
خداوند طالع و خداوند تاسع اگر میان مریخ معلوم کرده و پیوستن خداوند طالع
بخداوند تاسع اگر میان مریخ معلوم کرده و اگر معلوم شود وقوع سفر بدلایلی
که برشمرده شد پس قمر یکی از آن دلایل پیوندد و اگر کوکبی او دلالت باشد بر
حرکت و آن کوکب تحت الشعاع باشد از تحت الشعاع بیرون آید و اگر
خداوند طالع اگر قمر بسهم السفر پیوندد و وقت وقوع سفر آنست که برشمرده
آمد چون معلوم شود که این حرکت و سفر خواهد بود و کدام وقت خواهد
بود طالع وقت را طالع ابتدا اگر کار مسافر باید ساخت و سابع موضع مقصد
اوست و آنچه بد و باز خواهد رسید و در راه و درین مقصد بعضی از روی
طالع و پیوستن خداوند طالع بکواکب توان شناخت و بعضی از هفتم و خداوند آن
و پیوستن و منصرف شدن او از کواکب و از عاشر حال حاجتی که مقصود
اوست و درین حرکت و از خداوند شر اتصال و انصراف و حال
روا شدن حاجت و سعادت و نحوست آن و از چهارم عاقبت این سفر
و همچنانکه حال دیگر خانه شناخته شد از سعادت و نحوست و چون موضع
قمر معلوم گشت حال انصراف و اتصال و معلوم باید کرد و از انصراف قمر
حال اهل و آنچه فروگذاشته است از مال و ضیعت و وطن و غیر آن معلوم
کرده و از اتصال قمر حال آنچه او را در آن سفر حاصل خواهد شد و از برجی
که در وی کوکبی است که قمر بدو می پیوندد و حال زمینی که مقصد اوست
معلوم کرده و از خداوندان بروج عاقبت کار آن مسافر پس به مزاج

هر کوکبی که قمر بدو می‌پیوندد حکم آن کرده می‌شود اگر اتصال قمر با آفتاب باشد
بگوید که درین سفر پیوند او با پادشاهی باشد و اگر این نظر مودت بود
گوید که او را ازین پادشاه چیزی رسد و اگر نظر عداوت بود حال
برخلاف این باشد و اگر اتصال بزحل ارد یکی از اشراف پیوندد و اگر
بمریخ بود بیکی از خداوند آن سلاح و حال کواکب دیگر چنانکه پیش ازین
شناخته است و چون اشارت کرده شد که هر چیزی در احکام را طلب
از کجا می‌باید کرد و مرد متفحص محتاج باشد بفصولی که بکرات شرح داده
شود حال عاقبت بکرات معلوم شد که از زایچه و خداوند او و خداوند خانه قمر
و از کوکبی که قمر بدو متصل شود معلوم کرد ان شاء الله تعالی و چون
وقوع این سفر معلوم کرد از روی دیگر اگر در نفس طالع مسئله سعدی باشد
پیش ازین سفر چیزی بدو رسد در وقت ابتدا کردن حرکت و اگر
در عاشر سعدی باشد در میان راه بدو چیزی رسد بر اندازه قوت
آن سعدی و اگر در چهارم سعدی باشد چیزی رسد او را در راه بوقت
بازگشتن و همچنانکه پیش ازین معلوم گشت بر قدر قوت مزاج و سعادت
آن سعد حکم می‌باید کرد که آن چیز چه جنس باشد و از کدام طایفه باشد
و از خداوند خانه آن سعد هم استنباطی کرده شود بر حسب مزاج و حال او
اگر بدل این سعد که باز نموده شد نحسی افتد برعکس آنکه پیش ازین ساخت
حکم می‌کند و بر قدر مزاج آن نحس و خداوند خانه و موضع او و اگر در طالع
او مسئله خداوند دوم در طالع افتد اگر در عاشر اگر در حادی عشر در آن
سفر صحت و پیروزی یابد و اگر در هفتم افتد در آن سفر رنج و خصومت
بیند و اگر در سیم و نهم افتد در آن زمین و سفر بس در رنج کند تا مقصد

سفری دیگر کند و اگر در رابع افتد و نحسی و ناظر آن سفر سفر بازپسین او
باشد و بیم هلاک بود و اگر قمر در ابتدا سفر در برجی محصور میان دو
نحس بود آن سفر همه حال انواع بلا و شدت و مشقت بیند و چون قمر
در طالع مسئله مقابل زحل اگر عطارد باشد این سفر او بازپسینی دور افتد
و اگر در سابع در حد مشتری افتد بدان دیار که این مسافر رسد نزدیک
ایشان معتبر و محترم باشد و اگر خواهی که حال مقام و مدت آن اقامت
معلوم کرد آن کوکب که در طالع مسئله مستولی و بیت و دلیل سفر و مسافر
او بست اگر سریع السیر است و مغرب مدت مقام او اندک باشد و درین
سفر او را رنجی رسد و اگر این دلیل سریع السیر باشد و شرقی بازگشتن او
ازین سفر زودی باشد و مشقت او درین سفر اندک باشد و اگر بطی
السیر بود برخلاف این باشد که باز نموده شد و چون خواهی که معلوم
کرد که سعادت و نحوست آن مسافر در کدام موضع خواهد رسید باید که
نخست معلوم تو باشد که از طالع تا وسط السماء نیمه اول باشد از راه مسافر
تا مقصد و از وسط السماء تا سابع نیمه آخر باشد از راه تا بمقصد او و از سابع
تا بچهارم نیمه اول باشد در بازگشتن بقرارگاه اول و از رابع بطالع
نیمه آخر پس چون خواهی که خبر دهی از سعادت و نحوست که در کدام منزل
بدو خواهد رسید در شدن اگر بازگشتن نگاه کنی تا سعد در کدام ربع است
و اگر نحس است بدحال در کدام ربع تا بتوانی گفت که این سعادت اگر
این نحوست چه وقت بدو خواهد رسید و اگر نحس در برج خویش باشد
بدحال کوبی او را رنجی رسد از دزدان غریب اگر در شرف خویش باشد
کوبی را از ایشان ولایت و حال سعد برین قیاس که گفته شد والله اعلم

پس رجوع را معلوم شود از طالع و مسایل کی این سفر واقعست و درین سفر
کردن پادشاه را مصلحتست بعد ازین با اختیار جستن مشغول شود تا ربع
او ضایع نکردد و شرط اختیار سفر آنست الا در حق پادشاه و آنچه کلی از
جمله اختیارات گفته شده است نکهداری چون اصلاح طالع و خداوندش
که ازین چاره نیست و اصلاح قمر و خداوند خانه او پس خانه هشتم کلی
خانه است که یرجع الیه المسافر چون خانه قرار اوست از اصلاح او
کریز نیست و خانه نهم و خداوندش چه خانه نهم خانه غرض و مقصود است اختیار
سفر است پس اصلاح سهم السعاده و خداوند خانه او منفعت هر یکی
پیش ازین گفته شده است و همچنین سهم السفر و خداوند خانه او
منفعت هر یک پیش ازین گفته شده است و همچنین سهم السفر و خداوند
خانه در جمله اختیارات ملوک نکاه داشتن ضرورتست و همچنین حال عاشر
و خداوندش پس باید که اتصال محمود باشد میان خداوند نهم و خداوند طالع
و چون خواهی که این مسافر زود بمقصد رسد باید که اوتاد طالع از
نحوستها پاک باشد و اگر سعدی در طالع توان نهاد خیرات بی نهایت را
دران سفر منتظر باشد در ابتدا سفر و اگر سعدی وسط السما افتد چیزی
که بدو رسد در میان رفتن راه باشد و اگر سعدی در هفتم بود چیزی
که بدو رسد هم در مقصود او باشد و هم در خانه مقام و بعد الرجوع من السفر
و اگر در حد چهارم افتد در وقت بازگشتن که روی بخانه اصلی آرد
در آن وقت چیزی بوی ماند پس منجم باندازه مزاج آن سعد
و آن خانه حکم می‌کند که آن چیز از چه جنس خواهد بود چنانکه بکرات
گفته شد و گفته شد که از طالع تا وسط السما نیمه اول باشد از راه تو تا مقصد

و از وسط السما تا هفتم نیمه آخر است تا بمقصد و از هفتم تا بچهارم نیمه اول است
در بازگشتن و روزی بمنزل اصلی آوردن و از خانه عاقبت تا طالع
نیمه ثانیست در بازگشتن و بخانه اصلی باز رسیدن پس منجم در فرع خویش
اگر هیچ حذاقت دارد بهر کوکبی از سعد و نحس که در مواضع افتد از صاحب
کوکب و خانه که کوکب در او است معلوم او شود که چیزی و شری
که درین سفر باشد در کدام وقت باشد و کجا باشد و از چه جنس
و اگر خداوند طالع در ابتدای حرکت ماخوذی دارد و اتصالی مثلا بسعدی
و یا نحسی منجم تامل کند تا آن کوکب خداوند کدام خانه است از جنس
بخانه خیر اگر شر حکم کند و اگر این معنی بتفصیل باز گفته آید این ابواب
زیادت از دفتری شود و چون طالع مثلا و خداوند اختیار معلوم
باشد این اختیارات بنا بر آن توان کرد چه چند خانه است از دوا(زده)
کانه اصل که نشاید در اختیارات ملوک که آن خانه اختیار کنند چون
دوازدهم طالع چنانکه آخر قوس پادشاه عالم را دوم طالع که اختیار
کنند طالع اصل دوازدهم اختیار افتد و چون سه وجه که سواقط
باشند از طالع اصل هر مطلوبی را خانه دیگر اختیار باید کرد لا تو آن
مطلوب و در مقدمات این کتاب باز نموده شد که خداوند طالع
اصل در طالع اختیار مسعود باشد و مسعود باید و کوکبی که در طالع اصل
مسعود بوده باشد در طالع اختیار اصلاح آن کوکب باید کرد چنانکه
در موضعی محمود افتد و نیکو حال باشد و همچنین اصلاح رب السنه
در کارها ملوک چون مولود معلوم باشد خانه عاشر او لیتر و قمر
در تاج اصل نزاید در نور و حساب و چون مولود معلوم باشد خانه عاشر

وقمر در تابع اصل زاید در نور و حساب و چون معلوم و هویدا است
که هر خانهٔ از دوازده خانه منسوب بسبب معلوم شود که بهر غرضی کدام
خانه اختیار باید کرد و چون ضرورت شود حرکت کردن و وقت
دست ندهد که قمر را نیکو حال کند و قمر بوجهی نحوستی دارد ناچار
او را از طالع ساقط باید نهاد و این نکته مفید و لطیف است و یکی از مهمات
آنست که چون قمر منحوس باشد او را بطالع و خداوند خانه خویش نظری
محمود باشد و خداوند طالع و خداوند خانهٔ قمر از نحوست دور باشد
و هر دو شرقی باشند از شعاع و در عطارد کوکب سفر است مطلقا پس کوشش
باید داشت تا در ابتدای سفر از نحوست و احتراق در رجعت دور باشد
و بطالع باید که او را نظری باشد محمود و در سفر خاص نظری باشد محمود
و در نظر خاص نظر نحسی بطالع بهتر از نظر قمر نحسی و در ابتدای سفر اگر قمر
بسرعت نظری باشد در آن سفر آفتی رسد از دزد اگر از سلطان اگر
از آتش و قمر و مشتری اختیارات در طالع و در چهارم نشاید و بطلمیوس
قمر را در اسفار در پنجم بغایت ستوده میدارد و پیش از پس اشارتی کرده است
بدانکه نیز در طالع کجا شاید و کجا نشاید و در مهمات ملک در هیچ چیز
از مصالح اصلاح آفتاب و نظر او بطالع اختیار و نظر محمود قمر را
بد و فرو نتوان گذاشت و همچنین در اختیارات ملوکی رکنی عظیم است
در حرکت پادشاه چون روی باستقبال خصمی دارد اصلاح هفتم خانه
و خداوند از مهمات است و از شهری که پادشاه و غیر پادشاه حرکت
کند چون طالع آن شهر معلوم باشد جهد باید کرد تا سعدی در آن
برج افتد که طالع آن شهر است تا باز رسیدن پادشاه بدان موضع

مسعود

در کامرانی باشد و پیروزی بدو دهی و حکم شهری که مقصد پادشاه است
هم از خانه سابع توان شناخت چه اگر نحسی افتد در آن برج حال
بر خلاف این باشد و بطلمیوس میگوید در ثمره دور دار هشتم و
خداوندش از نحوست آنکس را که بسفر خواهد شد و ثانی و خداوندش را
آن را که از سفر باز آید مغیره گوید هفتم آن موضع باشد که مسافر سوی او شود
و هشتم ثانی او باشد پس هشتم دلیل آن موضع باشد که باز آینده سوی او
آید و ثانی دلیل کسب و مقصود او باشد والله اعلم و مهمی دیگر آنست
که جهد کنند تا کوکبی که یتصل به القمر منحوس و بد حال نباشد و در تابع و یا نحسی
اگر کوکبی بی بهره پیوندد و البته نشاید که خداوند طالع اگر خداوند خانه
قمر مقیم باشد که در شدن و آمدن آفتها رسد و عاقبت کار وخیم باشد
و نکته عجب آنست که هیچ وجه نشاید که ابتدای حرکت نحوس در خانه
افتد پیش از خانهٔ قمر که از آن مشقتها خیزد و آنچه یعقوب قصرانی میگوید
حسن سهل را چون اختیار سفری کردند و همه شرایط اختیار در وی بجای
آوردند و قمر و مشتری را در ثور نهادند در وسط السماء و آفتاب که خداوند
طالع بود در اسد در نفس طالع و چون خداوند عاشر که زهره است در
ثانی نهادند ساقط از طالع اختیار و او را در آن سفر رنجها رسید و ناکامیها
دید و هم در آن سفر رنجها دید و همدران سفر معزول شد چون خداوند
خانه عاشر را از طالع ساقط افتاد و این شرط یعقوب قصرانی کرده است
که خداوند عاشر خداوند منصب را چون اختیاری کنند باید که خداوند
عاشر از طالع ساقط نباشد بغایت نیکوست و درین نکته احتیاط کردن
منجم را از جمله واجبات است ولیکن مشقت حسن سهل در آن موضع سفر

بجز زهره که خداوند هاشر است از طالع نیست مرا چنان می نماید که بجهت
وقوع آفتاب در نفس طالع و سقوط زهره از طالع خصوصا در اسپه چنانکه
پیش ازین درین معنی اشارتی کرده شد و مذهب زرادشت حکایت
کرده آمد و اگر این اختیار بجهت خداوند منصبی قوی حال چون حسن
پهلو بودی و قمر در شرف نبودی مشتری بجز دغل زین و ربط او را
خلاص نتوانستی بود و پیش ازین معنی اشارت کرده شده است که در
هر اختیار که منجم کند اعتماد نکند بر فضلی چند که منجمان در اختیارات
جمع کرده اند و غرض خداوند اختیار معلوم کند تا آنچه مقصود است
خداوند اختیار را در اختیار نگاه تواند داشت مثلا چنانکه یکی از منجمین
اختیاری خواهد در عقد نکاحی این چند صورت دارد اولا روا است
که خداوند این اختیار این عقد بران عزیمت می بندد که هرگز اتفاق نا
التقای نباشد و روا است که میخواهد که این زفاف بیش روزی فراهم
نیاید و روا است که فرزند در میان نباشد و روا است که غرض آن است
که فرزندی باشد و مانند اینصورت دیگر تواند بود پس منجم باید که آن
اختیار خواهنده را تفحص کنند تا غرض او ازین نکاح چیست تا اختیاری که
می کند ملایم غرض او آید چه در علم اختیار هر یکی ازین صورتی که برشمرده
شد اختیار وقتی و طالعی دیگر است چنانکه جماعتی مختلف اغراض روی بسفری
نهند و هر یکی را در آن سفر مقصدی و مقصودی دیگر اگر همه را یک
وقت اختیار کند منجم آن اختیار ملایم اغراض مختلف ایشان نیوفتد
چنانکه در اوایل شهور سنه خمس و ثمانین و خمسمائة افتاد که سلطان عالم خلد الله ملکه بدو بسر فتنه
بود و بکرات مثالها با مبالغت رسید بدو به هراة که اسمعیل تحمل نماید و برودی

روی بخدمت آورد و چون ضرورت گشت فرمان خداوند عالم را امتثال
نمودن و بسیج حرکت کردن و چون در دولت زمان واقعه ای حقی عظیم
بود بحکم ضعف نیت و دیدن رسوم متقدمان این صحت شکسته شدن
لشکر اسلام خوف و هراسی بیادت بگاه وقت در آن دیدم که اختیاری
کنم آن سفر را ماه در برج ثابت و طالع هم برج ثابت و نحسی قوی حال در
یکی از اوتاد فایده بروج ثوابت آن بود که بیشتر در راه بماند و غرض
از نحسی قوی حال در وتد آن بود که نحوست در وتد مرد را از مقصد دور
دارد و بعد ازین بشرح برگفته شود و غرض از قوت حال آن و آنکه آفت
و شدت در راه دور دارد و پس جمع آن اختیار از هراة بیرون رفتم طایفه
از معروفان که ایشان را در نجوم اندکی مایه حوصله بود و منجمان هراة
با جمهور مردان اختیار مخطی شمردند و در آن تخطیه همه با یکدیگر متفق شدند
و این خبر از ایشان در میان خلق فاش شد و در آن سفر خلقی با من
موافقت کردند و بهر منزلی که میرسیدیم ایشان تعجیل می نمودند و من
معتمدا توقف می نمودم و تاخیر میکردم تا نقارباب و میمنه و نواحی بلخ
رسیدیم چهل اندر و در آنجا مقام کردیم و همراهان را تسکینی میدادم
تا آن خبر ایل برسید و جماعتی که در آن اختیار زد و یک ایشان مخطی
بودم چند حروف و معروف زاده را اختیاری کردند بسفر رفتند را
و بعد ان اختیار ایشان از انعر بسیار دیدند و این معروفان بجا برمیگذشتند
همه رسیده انکار و تا این غایت هنوز یکی از آن جماعت که با اختیار
آن جماعت رفته بودند باز نرسیدند و غرض از یاد کردن این
حادثه آن است تا منجم را معلوم کردن که در اختیار بهتر چیزی غرض

خداوند اختیار کوش باز داشتن است و خانه حاجت و خداوندش تا باشد که
غرض بمقصود پیوندد ان شاء الله وحده و نص متقدمان و متأخران است
که قمر در عقرب و آخر میزان سفر نشاید و بسیار وقت باشد که جمله کواکب
منحوس و بدحال باشند بوجوه بیرون مریخ پس در چنین وقتی که مریخ بغایت
قوی حال باشد و دیگر کواکب منحوس و بدحال باشند و ضرورت افتد که
اختیاری باید کرد قمر در عقرب اولیتر از آنکه در بروج دیگر و دیگر بدانکه
منجمان فرقی می کنند در اختیار میان سفر و میان نقل کردن و از ملکی
بملکی فرقیست پس پادشاه را حرکتی افتد آن را نقل خوانند چه حرکت او همه در
ملک او باشد و تفاوت این اختیار باید که بسعود پیوندد و این سعد که
قمر بدو پیوندد صاعد باشد در شمال قمر و برابر نور و عدد باشد و این نقله
در اوایل طلوع باشد و خداوند تابی را از نحوس نیز نگاه دارند و دو
کنند مقبول ز خانه او در دهم طالع اگر یازدهم و اگر قمر مقبول باشد از
خداوند خانه خویش اختیار کامل باشد و این جمع که برشمرده شد او سفر بر است

اما سفر بحر اولا باید که قمر در برجی آبی باشد اگر برجی طلب چنانکه در سفر بر
باید که قمر در برج زمینی باشد اگر در برج یابس و دور از نظر زحل چنانکه در سفر
بر دور باید از نظر مریخ بهمه وجوه در سفر آب از نظر و نحوست زحل احتراز
باید کرد و چون قمر در موضعی حال باشد متصل بسعود و مقبول از ایشان خالی
نظر زحل کمتر باشد و در رکوب بحر و در کشتی نشستن و در وقت در دریا
نشستن نیز برین باید که مسعود باشد و از مناحس و رکه در نحوست
هردو نیز هلاک مردست و عطارد گفته شد که در سفر بر و بحر کوش باز
باید داشت عقرب اگرچه برج ماه است بحکم ضعف ماه در وی احتراز

باید کرد زهره و سعد را در اوتاد و طالع باید نهاد و در نحوس از جمله
دوازده برج چون قمر در انجا افتد خبر در انجا افتد خبر باز نمیدهد
در سفر دریا و کشتی در اول صورت حمل گویند چون ماه در وی باشد
دلیل بود بر صلاح کار و نیکو رفتن کشتی و در ثور خالی نباشد از ضرر و
سختی و هلاکت و در جوزا پس از هشت درجه دلیل باشد بر سلامتی در
بازگشتن بدری و در سرطان بسلامت باشد و نفعها چند و از موج
امان یابد و در اسد اگر نظری نحسی نباشد ضرری کمتر رسد و سنبله وی آید و
درست و در میزان چون از ده درجه بگذشت سفر بر و بحر را نشاید
و در عقرب احتراز اولیتر و در قوس از موجی بجهة تباه شدن الواح
کشتی چیزی ضرری رسد و در جدی پس از ده درجه باکی نباشد و این همه
احتراز بصواب نزدیکتر و در دلو خالی نباشد از رنجی و دیر باز رسیدن
و در حوت از ضرری خالی نباشد و در جمله این بروج بر قاعده این مذکور
بنظر سعود ضرر کم می شود و بنظر نحوس خلل می افزاید و قمر تحت الارض
خاصه با نحسی نشاید و اگر قمر تحت الارض باشد و زحل از مثلثه بد وی نگرد
دلیل کند بر آنچه هرچه دارند در آب افکنند طلب نجات را و نظر نحوس
بیکدیگر و نظر قمر و عطارد و بد ایشان دلیل باشد بر هلاکتی بی هیچ کار و
اگر وقت مساعدت کند که طالعی اختیار کنند که در ان اختیار قمر فوق
الارض باشد و زهره بد و ناظر دلیل بود بر نیکی عاقبت و امن از موج
و بر یافتن چیزی در راه و طالع ساختن از این بروج که قمر در وی و
حال وی برشمرده شد و حکم هردو یکی باشد درین موضع و آنچه در کتب
اختیارات برمی شمرند که از نظر فلان نجم فلان آفت زاید این معنی

لایق اختیار نیست و اگر منجم گوید این فصول زبهر آن برشمرده می شود تا اختیار
کنند از آن احتراز نکنند منجم اندک بضاعت انیقدر داند که جملهٔ اختیارات
از نظر نحس احتراز باید با این همه در بعضی از مواضع با ایشان درین معانی
موافقت باید کرد و سود راجع درین اختیار دلیل باشد بر بازگشتن
و تلف ناشدن مال ایشان و اگر نحسی در وسط السما افتد دلیل باشد
بر دیر ماندن و غرقه شدن و هراسیدن و خداوند طالع و خداوند خانهٔ
قمر در پاسخ اگر عاشر اگر حادی عشر دلیل بود بر زود رفتن کشتی و سلامت
او و سبکتر مواضع وسط السما تواند بود و اگر خداوند طالع در طالع باشد
صاعد دلیل سرعت سیر او باشد و اگر قمر زاید نور و عدد باشد دلیل سرعت
سیر کشتی باشد و اگر خداوند اگر خداوند خانهٔ قمر در چهارم افتد اگر در ششم
دلیل بود بر دیری حرکت کشتی **باب چهارم** در رفتن بحرب چون حاجت
ملک درین باب زیادت از بابهای دیگرست و هیچ کاری هایل‌تر و پر
خطرتر ازین نیست و در خطار منجم درین باب استعمال دولت و ملت است
و اگر این چهار کار نیستی که مدار ملت و ملک بر آنست در علم اختیار تصنیف
ساختن و رنج کشیدن عبث بودی پس هیچ حال درین جمله نیست واجب
چنان کند که هیچ احتراز شعب و زوایا را این باب فرو نگذارد و هرچه
درین باب گفته اند متقدمان و متاخران این صنعت از قواعد و شرایط
و مسایل و نکت او همه یاد کنیم در جمع کردن مسایل این باب احتراز نکنیم از آنکه
فصلی بود در آنکه در علم اختیار زند آن حاجت نخواهد افتاد تا ابواب
مسایل نیز در بارهٔ خویش تمام باشد و بیرون اختیار شعبهٔ دیگر از علم
حاصل شود و اگر آنچه درین باب از مسایل مسطور است از متقدمان که

جمع

یاد کرده شود این جمع زیادت از دفترها شود پس درین کتاب پیرامون
مسایلی ضروری نخواهم آورد و از هرچه بسر شود تعلق از یاد کردن آن کشیده
خواهم داشت ان شاء الله تعالی وحده **باب پنجم** در مسایلی حرب
سالی که منجم را از حرب و اسباب آن خواهد رسید باید که پادشاه خویشتن
سوال کند و اگر یکی از نزدیکان او که با او در آن حرب خواهد بود چاکر یکان
سوال کند بطریق یکبار راست نباشد و در نجم منجم ضایع گردد و چون سوال کرد
منجم باحتیاط طالع مولود بنگرد و او تاد طالع بتحقیق بداند و حال سایل از طالع
وقت و خداوندش معلوم کند و حال خصم از هفتم و خداوندش از وا داند پس
تاملی کند قمر منصرف از کیست و متصل بکیست کوکبی که منصرف عنه القمر است
از جملهٔ یاری دهندگان خداوند طالع باشد و کوکبی که قمر بدو می پیوندد
از یاران خصم پس ازین طالع و خداوندان ایشان تامل کند تا کدام
قوی حال‌تر و بسیار شهادت‌ترست برحسب شهادت و قوت ایشان
حکم می کند و بدانکه کواکب علوی در همه حال قوی حال‌تر و بسیار شهادت‌تر از
از کواکب سفلی باشد خصوصا در حرب و منازعت که یک نیمه از فلک که منسوب
بدیشانست پس اختیارات حرب قمر در بروج علوی و لیتر و طوالع همچنین
و بدانکه حرب و شمشیر نیز بمریخ منسوبند پس در حال مریخ هم تامل کند اگر کوکبی
باشد درین طالع که منصرف عنه المریخ آن کوکب هم مرد سایل کند و اگر
قمر را بطالع نظری نباشد و خداوند طالع را و خداوند ثانی را و کوکبی که در
ثانی بود یاری دهندگان لشکر سایل باشند و کوکبی که در وسط السما باشد و خداوند
خانه و خداوند سابع و خداوند ثامن و کوکبی که در ثامن دلیل لشکر خصم
باشند و وسط السما و خداوند او و جای قمر جای مریخ دلیل باشد بر ظفر

وصلح و بر آنچه میان هر دو خصم رود حال ظفر که کدام یک باشد چگونه باشد و از
وتد زمین و خداوند ششم خداوند خانه مریخ عاقبت کار هر دو و انواع سخت

فصل در آنچه میان هر دو خصم رود تامل کند در طالع مسئله که نهاده شده
اگر قمر در وسط السما باشد دلیل کند بر اختلاف بسیار و اگر مریخ درین موضع افتد
حربی افتد سخت و اگر زحل درین موضع باشد دلیل کند که این مخاصمت و عداوت
مدتها ندارد و شنیع تر آنکه زحل راجع باشد که رجعت زحل در دهم دلیل کند
بر اختلاف بسیار و اگر مریخ درین موضع افتد حربی افتد سخت و اگر زحل
درین موضع باشد دلیل کند که این مخاصمت و عداوت مدتها ندارد
و شنیع تر از آنکه زحل راجع باشد که رجعت زحل در دهم دلیل کند بر آنکه کار
هر دو خصم را با یکدیگر کارزار افتد و مدت مدید درین معادات نمانند که
زحل در آخر برج باشد و او را در آن برج درنگی زیادت نخواهد بود و اگر
مشتری باشد در وسط السما دلیل کند بر آنکه صلح افتد بجهة تضرع و شفاعت
قوی از زهاد و نساک در میان هر دو خصم بطریق مصلحت سخن گویند اگر زهره
در وسط السما باشد هم صلح افتد و سپاه را آرام باشد بجهة فرستادن
هدیها و زنان و غیر آن و اگر مریخ در برج منقلب باشد دلیل کند که پیشتر
از حرب و جنگ رسولان فرستند و تخویفی کنند یکدیگر را و اگر عطارد
تحت الشعاع باشد در آن خصومت جنگی از خدیعت و غرور رود و اگر عطارد
بنظر تربیع نحسی نگرد میان ایشان جماعتی اسیر شوند و اگر آن مریخ باشد
یکی از اسیران سپه وری از سروران لشکر باشد و بانواع میان هر دو
سپاه مکر و خدیعت خیزد و اگر سهم سعادت با مریخ افتد اگر در تربیع
آن حرب میان هر دو طایفه بغایت سخت شود و چون دلیلهای سایل

وخصم معلوم شد تامل کند اگر دلیل سایل شرقی باشد در خطی ز خطهای خویش
دلالت کند بر قوت او و زیادتی حال او و قوت لشکر او و اگر دلیل خصم چنین
افتد بقوت حال خصم و قوت لشکر و یاران او و اگر کواکبی که دلیل هر دو
باشند بر خلاف این باشند حکم کند بر ضعف حال و بد دلی سپاه ایشان و
اگر خداوند ثانی اگر خداوند خانه خداوند طالع نظری کنند بمروت سخنی او نیز
طالع دلیل کند بر آنکه لشکر فرمان برداری کنند پادشاه را و خدمت بجای آرند
اگر آن نظر از تربیع باشد دلیل کند بر خصومت و اظهار عداوت سپاه و نظر
مقابله سخت تر و منازعت بیشتر و هر چه درین جانب گفته می شود در هفتم
همان حکم می کنند بعینه و اگر دلایل سایل ساقط باشند از برجی که خداوند طالع
در وی باشد دلیل کند بر مخالفت و ضعف لشکر و اگر در دوازدهم و ششم حال
ایشان و خلاف سخت تر و بدتر و اگر دلایل هر دو خصم بنظر عداوت بیکدیگر
نگرند حرب و عداوت میان هر دو خصم مدتی مدید نماید پس در ثانی
دلیل قوت اعوان یاوری سایل باشد و در ثامن دلیل قوت اعوان خصم
و همچنین در قوت ثانی و ثامن برین قیاس که در خداوندان ایشان
گفته شد و چون سهم سعادت با دلیل سایل امتزاجی گیرد یاران لشکر یاوری
سایل قوی گیرند بحال او با دلایل خصم همین که گفته شد و اگر خداوند طالع
و خداوند ثانی شرقی باشند در موضع با خداوند چهارم دلیل باشد ظفر
سایل و اگر قمر با ذنب و عطارد و سهم افتد دلیل باشد بر خون ریختن و جنگ
و اگر خداوند سابع اگر خداوند ثامن در ثانی افتد دلیل کند بر آنکه سایل
و یاوری از خدم و لشکر چیزی رسد و روا باشد که اینصورت سبب صلحی
شود میان هر دو خصم و اگر خداوند طالع در هفتم افتد محترق و اگر از

نحسی نحوست بدو رسید و اگر راجع دلیل باشد که پسر را از آن سایل و بادی
اگر نحوست خداوند طالع از مریخ باشد گزندی رسد چون اسیر گردن و
کشتن و اگر زحل باشد از اسیر کردن و درماندن در حبس اگر از زحل نحوستی
رسید و زحل خداوند هشتم باشد بیم هلاک بود و اگر مریخ باشد از کشتن و چون
خواهی که بدانی که در لشکر سایل مردان مشهور و معروف و باجلادت
بیشتر آید اگر در آن لشکر خصم تامل کن در خداوند دوم و خداوند هشتم
تا کدام یک از ایشان در وتد است و کدام در شرف و خانهٔ خویش است یا
شرقی از شمس و کدام است که نظر خداوند خانهٔ او نیکوتر است و هر جانب
که اینمعنی زیادت است اجماعت در میان ایشان بیشتر است فصل
چون خواهی که شجاعت هر یکی از هر دو خصم و گوهر ایشان معلوم گردد
و سن ایشان از دلیل هر یک معلوم کرده شد تامل کن تا کدام دلیل است
که خداوند خانهٔ او بدو نظری دارد از شجاع هر دو خصم باشد ولیکن
بنفس خویش کارزار نکند و اگر آن نظر از تربیع باشد یا مقابله بخویشتن
کارزار کند و اگر خداوند یک دلیل اوج باشد خداوند آن عصیان آورد
و در مملکت شرکت جوید و هر دلیل که سعد باشد و قوی حال و مستقیم
السیر مردی باشد که هر چه کند بحق کند و خلق را بحق خواند و بر دین
راست باشد و هر چه خلاف آن باشد خلاف این باشد و بدانکه هر
کوکبی که مریخ ازو منصرف شود اگر در برج منقلب باشد دلیل کند که سایل
از حرب برگردد و قصد هزیمت کند و در معرکه ثباتی نکند و اگر در برجی
مجسد باشد دلیل کند که مرد سایل با دعوی خدعه و روباه بازی
کند بشب بجنگ می آید و بازی میکرد و اگر در برج ثابت باشد دلیل

کند بر ثبات او و شجاعت و صحت او و اگر در وقت تحویل طالع برجی منقلب
افتد اصحاب سایل جماعتی باشند بی ثبات بسیار گریزان باشند
خصوصا طالع جدی و اگر ذو جسدین و ثابت حال بود همان باشد که
در ما ینصرف عنه المریخ گفته شد اما چون یکی دلیل آنچه گفته شد در ابتدا
مسئله در خانهٔ خویش باشد او خود بتن خویش پادشاه باشد و اگر در مثلثه
خویش باشد او خود بتن خویش پادشاه باشد الا از اولاد پادشاه باشد و اگر
در حد خویش باشد نازل تر از آن باشد و اگر در آن موضع که هیچ
حظی ندارد و یکی از اسافل ایام باشد و اگر در موضعی بد افتد چون هبوط و وبال
و حضیض و غیر آن حضیض و وتد تر خصوصا چون خداوند خانه بدو نظری
ندارد و چون خواهی که حسب هر دو معلوم گردد و تامل باید کرد از هر دو
دلیل هر یکی که شرقی است دلیل کند که خداوند آن دلیل محسن است
والله اعلم فصل چون اگر در حق جماعتی که هر یک از ایشان قوی
حال تر و با شوکت تر و مسئله انجا فرض کنیم که سه کوکب جستن باشند
و از حال هر سه سوال کردند و اگر از کیفیت حال اگر نه شهری و اگر در شهر
اگر سه که کدام حصین تر و با آلات تر و از آفت دور اگر سوال از کر باشد
هر سه [illegible] و باشد شرط آن سوال آن باشد که تامل کنند در قمر و اتصال او
بکواکب این سه کس اگر سه شهر اگر سه جماعت اگر سه حصار اولی و دومی و
سیومی تعیین باید کرد و کیف ما اتفق و بر ترتیب تفحص حال ایشان کرد در والاش
نظر کرد تا اول قمر متصل بکدام کوکب خواهد شد اگر متصل بکوکبی ساقط باشد
که او را بطالع نظری نباشد معلوم گردد که اول کسی که ازو سوال کرده شد
او را هیچ قوت و شوکت نیست نه کس ازو بترسد و نه طمع منفعت او

دارد پس اگر قمر بعد از اتصال بکوکبی ایل شود که او را نظری باشد بطالع
این دوم را ذکری مبنی باشد پس هیچ قوت و شوکت نباشد و پس
از دویم اگر قمر بکوکبی شود و در وتدهای این سوم بخلاف ایشان باشد
او را قوت و شوکت و شجاعت و غیر آن باشد و میخواهیم که در صورتی
چند چنانکه شرط متقدمان است استادان این صنعت مثالی چند
در دایره طالع یاد کنیم تا طریق استنباط بر مبتدی گشاده شود و اختراع
لطایف و نکات و وقوف بر دقایق و اسرار آن بسهولت و آسانی
حاصل گردد و هیچ اصل از اصول و امهات این معانی بر وی مخفی و
پوشیده نماند و بر کلی وصول واقف گردد

این زایچه نهاده شد صورت طالع وقتی است که بجهة سه پسر رسیده اند
که کدام یک از هر سه با شوکت تر و مظفرتر تامل کرده شد درین طالع و
در خداوند طالع جوزا است و آفتاب بر درجه طالع و خداوند طالع

در دوازدهم و ماه در دویم طالع آفتاب در طالع متصل بزحل و زایل است
از وسط السماء اگر چه در دلو است در خانه خویش و قمر در دویم است
بزهره می شود که در یازدهم است تا مقبول از وی پس عطارد می شود
که خداوند طالع است در دوازدهم پس قمر از سرطان باشد تحویل
می کند و بمریخ می شود که در وتد است پس این صورت چنین دلالت
می کند که سوم کس و آن آخرین کس است که سوال حال او رفت
قوی حال تر همه است و ظفر او را مر جوز است و شوکت او زیادت
و اول یک امید چیزی باشد از وی لیکن کسی از وی خوفی نباشد
هیچ و قوت دویم از جمله مقهوران و مغلوبان است و دیده بر وی بسته و اعلم



تامل کرده شد درین طالع مسئله و خداوندش و در نظیر و خداوندش
و در کوکبی که بدو متصل میشود و قمر و در کوکبی که قمر از وی منصرف میگردد

و در مواضع دیگر ستارگان و پیوستن بعضی از ایشان بعضی طالع قوس
آمد و خداوند او کوکبی علوی که مشتریست در ششم ساقط نامقبول
و مریخ را بدو نظری از مقابله و خداوند نظر که عطارد است در اول برج
و اپستاره بیعلی خالی السیر در برج دویم از موضع وقت خویش رجل
خواهد پیوست و زحل خداوند هشتم نظریست و پس از اتصال راجع
و محترق می شود پس دلالت کند این ممازجتها که برشمرده شد که خداوند
نظیر قوی حال و فارغ دل باشد تا آن وقت که عطارد درین موضع
باشد که هست پس چون بدیگر برج درآید و بنور هر دو نحس بپیوندد
وقت شکستن و هلاک او باشد و مدت این بعد درجات بعد
میان او و میان هر دو نحس توان شناخت چون این درجات
قطع کرده مجاسد زحل شد و زحل خداوند هشتم نظریست بضرورت وقت
هلاکت او رسید و چون بعد از این خداوند طالع از مقابله بخداوند
نظیر متصل خواهد شد آن نیز هم دلیل ضعف بی قوتی او باشد از این
دیگر طریق مثال صورت زایچه دیگر چون سوال کنند از حال سلطانی
که بر دشمن ظفر یابد باز اینست



چنانکه شرط صنعت در طالع این مسئله در خداوند طالع و در نظیر و خداوند دشمن
و در کوکبی که قمر از و بازگشت و در کوکبی که قمر بدو پیوست نظر کرده شد
طالع ثور آمد و خداوند شمس بود در وسط السما است متصل بزحل و زحل
در وتد در هفتم و زهره را قبول می کند پس نظر کرده شود در خانه دشمن
خداوند مسئله و در خداوند خانه دشمن خانه او عقرب آمد و خداوند
مریخ در دویم راجع و ساقط و زحل در نفس طالع دشمن خانه او عقرب
آمد و خداوند شمس مریخ در دویم راجع و ساقط زحل در نفس طالع دشمن
و عطارد و مریخ می پیوندد از مقابله و او خداوند هشتم نظیر است و کوکب
بیعلی است پس نظر کرده شد در اتصال و در انصراف قمر قمر خالی السیر است
از اتصالیست او را درین موضع و نه انصراف و نه قبول پس دلالت کند
ازین ممازجات و از بودن خداوند طالع در وسط السما اگرچه بیعلی است
و زحل متصل است و بجهة بودن هر دو در وتد و قبول کردن کوکب زحل را
زهره را اگر خداوند مسئله که پادشاه است بر دشمن نصرت و ظفر
یابد و بجهة بودن زحل در خانه شمس دلالت کنند بر آنکه این ظفر
بر دشمن بسختی و جهدی بسیار باشد و در از کشد چندانکه زحل در هفتم
می باشد و دشمن را بدین مدت شوکت باشد و بدست نیاید پس
نظر کرده شد در حال دشمن از هفتم و خداوند او یافتم خداوند او را
کوکب مریخ در هشتم خانه خویش که خانه خوف و خطر مرگست از آن
او و کوکب عطارد که خداوند هشت بدو می پیوندد پس بنا بر این مقدمات
و اوضاع کواکب و اتصالات ایشان بیکدیگر دلالت کند بر هلاکت
خداوند نظیر که خصم و دشمن است ولیکن وقت بیرون

آمدن زحل از هفتم خانه که انجا نظیر است و الله اعلم بالصواب



این سوال از کیفیت حربست تا چگونه خواهد بود نظر کرده شد در هر دو طالع و خداوند ایشان و در حال قمر طالع حمل است و خداوند او که مریخست کوکبی علوی است در وسط السما شرقی در شرف خویش مقبول از خداوند خانه خویش و زهره که خداوند نظیر است در نهم خالی السیر نامقبول پس تامل کرده شد در حال قمر و انصراف و اتصال او و قمر منصرف است از زحل متصل به زهره پس دلالت کند از خداوند طالع و قبول کردن زحل او را و بودن او از کواکب علوی و بازگشتن قمر از زحل و او دلیل خداوند مسئله است و او مقبول کوکبی که او را قبول میکند مقبول و کوکبی که او را قبول میکند مقبول و زوال خداوند نظیر و بودن او در جایی که او را در آن برج نصیبی نیست و در آن برج نیز مقبول هیچ کوکب نیست و قمر بدو می پیوندد و دلالت کند بر آنکه خداوند مسئله ظفر یابد بر دشمن بسبب پیوستن زهره بزحل با وی که خداوند طالع است در برج دوم از موضع او و پیوستن او بعد از آن بخداوند طالع دلالت کند

بر آنکه لشکر خداوند مسئله بر دشمن ظفر یابند و او را پیش خداوند مسئله و بادی برند و او بر دست خداوند مسئله هلاک شود و لشکر او بعضی هلاک شوند و بعضی متفرق و وقت هلاک دشمن وقت رسیدن آفتاب بسنبله باشد بودن قمر که خداوند خانه عاقبت است و اگر مشتری محترق که خداوند خانه نظیر است و الله اعلم حالی زیادت تفهیم را این چند مثال را نموده شد روا باشد که بعد از این مثالی چند یاد کرده شود والسلام

فصل چون خواهی که وقت صلح معلوم شود اگر دلالت از سعدی باشد که هر دو دلیل را قبول کند در وتدی و در طالع باشد اگر وتد الارض آن صلح پس از رنج بسیار باشد و در آن صلح تاخیری افتد و دیگر بنگر بخداوند طالع و نیر بین اگر یکی از این هر سه در طالع باشد تا مدت صلح روزها بیشتر مانده باشد و اگر یکی از بین زایل بر درجه طالع افتد هم در روز میان هر دو خصم صلحی پیدا آید خصوصا چون از قبول خالی نباشد و الله اعلم در فرستادن گروهی بطلب گروهی از خصمان تا میان ایشان قتال رود اگر نه چون طالع نهاده شد طالع سایل باشد و غارب مطلوب را بر قاعده که پیش از این شناخته شده است اگر خداوند طالع و خداوند غارب را با یکدیگر اتصالی باشد لامحاله یکدیگر را دریابند و اگر در میان هر دو کوکب کوکبی دیگر باشد غریب و او را با کوکبی اتصالی خصمان یکدیگر در نیابند و اگر مریخ در اوتاد نیفتد و در اوتاد و خداوند ایشان بیوفتند ایشان یکدیگر را دریابند ولیکن میان ایشان حرب بیوفتد و اگر خداوند طالع در وقت سوال آخر سال باشد و روی بخانه هفتم دارد و خانه هفتم این خداوند طالع را هبوط و وبال

نباشد و در هفتم او را احتراقی نخواهد دلیل کند بر آنکه سایل بر لشکر خصم ظفر
یابد و اگر در طالع سعدی این دلالت موکدتر باشد و همین حکم می کند
و در بیرون رفتن غزی بطلب غزی و اگر قمر در ابتدا حرکت لشکر
نور او در زیادت باشد و متصل باشد بسعدی این سفر سایل را با سپاهی
کند و مظفر و منصور باز گردد خصوصا که قمر در برجی مستقیم طلوع
باشد و طالع همچنین برجی مستقیم طلوع باشد و بروج معوجة الطلوع
در امثال این عسرتر و نابکارتر داشته اند خصوصا چون منقلب بود معوجة
الطلوع عسرتر و تباه تر باشد و آنچه مجسدی معوجة الطلوع باشد هیچ
کار تمام نگردد و اگر مشتری در ابتدا سوال سایل اگر در ابتدا حرکت
در طلوع باشد و در خانه آفتاب اگر در شرف او و خداوند طالع در موضعی
محمود و آنکه سوال از وی است اگر مقصدی که حرکت سوی او نیت
نیکو رود و از آن کار ذکری جمیل ماند و آنچه رود بمقام موافق
سیر ملوک رود و در امثال این حرکت آفتاب در نفس طالع مذموم
نیست لابل محمود است خصوصا که طالع خانه آفتاب باشد و اگر خللی
دارد آفتاب در آن خانه دلیل سفر و کثرت غنایم باشد و در هیچ حالتی
نشاید که قمر در محاق باشد تا مفارق نحسی باشد یا ناقص نور و عدد باشد
یا در برجی اندک مطالع باشد و یا محاسد جوزهره باشد و بدانکه چون قمر
صاحب ساعت باشد و این شخوص درین وقت باشد دلیل خیر بود
و اگر عطارد صاحب ساعت باشد و در خانه خویش باشد و اگر در
خانه مشتری اگر در خانه سعدی و تحت الشعاع نباشد این حرکت هم
محمود و مسعود باشد و اگر زهره در طالع باشد ناظر شمس اگر در خانه شرف

خویش در ابتدای مسئله اگر در ابتدای حرکت صورتی محمود باشد و اگر زهره
نیز در چنین حالتی که زهره را بود در وسط السما باشد نهایة کار بود خصوصا
در وقتی که قمر منصرف باشد از آفتاب و پاک نباشد در چنین اوقات
که قمر در طالع باشد بشرطی که گفته شده و آفتاب در عاشر در وقتی که
سایل پادشاه اگر یکی از اهل و بیت پادشاه اگر سپهسالاری از طایفه مشهور
و اگر پادشاه و اگر کسی که زینها و زینت ملوک نزدیک باشد و آفتاب
در طالع باشد بوقت سوال و قمر در سابع و هنوز بحالت امتلا
نرسیده باشد قمر و سوال و از رفتن مشهوری باشد و اگر از رفتن
شهری بحقیقت پادشاه سایل را برین خصم ظفر باشد و اگر مطلوب
او گرفتن شهر است شهر بگیرد و خصم را قهر کند و اگر مشتری با راس
هم در طالع مسئله باشد سایل مظفر باشد انشاء الله تعالی چون خواهی
که بدانی که حرب در کدام موضع خواهد افتاد و چگونه خواهد بود نگاه
باید کرد بدان برج که مریخ در وی باشد بعد از آن قسم که مریخ خداوند
طالع باشد اگر خداوند سابع اگر او را شهادتی باشد در آن طالع اگر
در وسط السما باشد اگر مریخ بدین صفت باشد و مثلا در حمل و مثلثات
او باشد حکم باید کرد که این حرب در موضعی افتد جبلی مرتفع خوش هوا
اگر حمل باشد چراگاه گوسفندان باشد و اسد و او نهاد سنگ و زمینها
مرتفع و کوههار بلند و قوس کم هوا و زمینها که گاه گاه آن را آب دهند
و شهرها که مسکن ملوک باشد و اگر در ثور و مثلثه او افتد که بروج ارضی است
حکم کند در زمینی نرم افتد این حرب در موضع که کوه و دریا نباشد اما
ثور زمینی باشد اندک آب که بکارند و کشت زارها نو و باغها و چاهها

وجایها نزدیک بکوه و خانهای پیلان و گاوان و سنبله زمینی نرم
باشد که در وی کشت کنند و در جدی زمینی نرم باشد که در وی جویها باشد
در میان درختان و درها و باغها و بوستانها و رودها و وادیها و آبگیرها
کهن و سواحل و آتشکدهها اما جوزا و مثلثات او دلیل باشد بر بیشهها و غارها
جوزا دلیل باشد بر ریگ تودهها و زمینها که کشت کنند در روی کوهها
و جایهای صید و جای نرد بازان و مغنیان و میزان و کشت زارها
باشد بر سر کوهها و جایهای درخت خرما و جای صید و لهو و زمینها بر
شارع نهاده و دلو موضع آبهای روان و چهها و دریاها و قمارخانه و اگر
در سرطان و سنبله او باشد هم موضع آبها و جویها و آبگیرها باشد عقرب
دلیل باشد بر آب روان و بر زرو باغ و گورستان و خانهای خراب
حوت دلیل باشد بر کنارههای دریا و چشمهها و آبگیرهای بزرگ پس تامل کند
اگر مریخ در وتدی افتد از اوتاد طالع و برج معلوم بود در شهر نیز موضعی
که بدان برج منسوب باشد آن حرب افتد و اگر ساقط باشد در جایی
نازلتر والسلام **فصل** چون خواهی که بوجهی دیگر ترا معلوم گردد حال
هر دو خصم و حال ظفر و کیفیت حرب بدانی تامل باید کرد در دلیل هر دو خصم
طالب و مطلوب تا کدام قوی حالتر باشد ظفر قوی حال ایران
نزدیکتر باشد بضرورت و در ابتدا در فصل بار نموده شده است که
کواکب علوی قوی حالتر از سفلی باشند در بسیار از کارها خصوصا در
قتال و منازعت پس چون دلیل یک خصم کوکبی علوی باشد و در وتدی
باشد و دلیل خصم دیگر بر خلاف این ظفر خداوند کوکب علوی را باشد
و اگر خداوند طالع اگر دلیل او کوکبی علوی باشد ساقط و خداوند و خداوند

سابع و اگر دلیل او در وتدی حکم باید کرد بضعف حال سایل تا معلوم
نباشد که خداوند بکدام کوکب می پیوندد و از بهر آنکه اگر بکوکبی پیوندد در
در وتدی و قبول کند او را خصوصا آن کوکب از کواکب علوی باشد
موضع دلیل کند بر خصم سایل و یاری بر سایل و اگر بچنین کوکبی او را اتصال نباشد
دلیل ظفر مطلوب باشد و اگر خداوند هفتم قوی حال باشد ولیکن بکوکبی
ساقط می پیوندد و تا مادام که این خداوند هفتم درین موضع باشد خصم
سایل نیکو حال باشد و چون خداوند هفتم ازین موضع بیرون آید
و در موضعی ازین مواضع ضعیف حال گردد چون سپس محترق گشت لامحاله
در آن وقت مقهور گردد و خصم بروی ظفر یابد خداوند نظر چون دلیل
مطلوب باشد و در طالع سوال افتد دلالت کند بر قوت سایل از بهر
آنکه او بمنزلت محبوسی مقهور باشد و اگر خداوند طالع متصل شود بخداوند
نظر سایل ظفر یابد بر خصم ولیکن بحیلت و مکر و اگر اتصال از ربع و مقابل
باشد آن ظفر پس از سختی خصومت باشد و مدتی در میان افتد و اگر نظر
بتثلیث یا تسدیس باشد در ابتدا کار خصم ظفر یابد بی منازعت و کشتن
خداوند طالع در هفتم متصل بخداوند هفتم دلیل باشد بر ظفر یافتن دشمن
بر خصم چون خداوند طالع و کوکبی که قمر ازو باز گردد هر دو علوی باشند
دلالت کند بر قوت خداوند سوال و قهر شدن خصم او خداوند طالع
در هشتم متصل بخداوند هشتم اگر بخداوند دوم اگر بخداوند ثامن از خانه
که در وی است دلالت کند بر هلاکت سایل و با وی خداوند هفتم در دوم
اگر متصل بخداوند دوم اگر متصل بخداوند هشتم از خانه که او در وی است
و دلالت کند بر هلاکت خصم با وی و سایل هرگاه که یک دلیل را از دلایل هر دو خصم

اگر صاحب یکی را مریخ نحوس کند وشنیع تر از آن که دلیل وصاحب النحوس
کند بنظر عداوت خداوندان دلیلی در جنگ کشته شود واگر مریخ در وقت
این نحوست در اوتاد باشد کشتن آنکس در حرب باشد ظاهر مکشوف واگر
از هشتم نحوست مریخ بدو میرسد او را بشب کشند واگر نحوست مریخ
از خانهٔ دویم بدو رسد کشتن بنوعی حیله باشد که بایاران او ساخته
باشند وصورت کشند و از برجی معلوم شود که مریخ در وی باشد واگر
مریخ نحوست از ششم کند سبب کشتن او از بندگان او باشد وچون طریق
معلوم گشت حکم هر خانه بر این منوال چون خداوند طالع بخداوند وسط
السما پیوندد واگر در خداوند وسط السما بدو پیوندد واگر در وسط السما افتد
دلالت کند بر قوت سایل وبادی در ملک خویش وقصد شدن هر که با او
منازعت کند واگر خداوند نظیر در وتد الارض هم بر این شکل که در خداوند
طالع گفته شد دیست خداوند نظیر باشد بر سایل چون سعدی
در طالع باشد گفته شده است که قوت بادی را باشد وچون نحسی
در طالع باشد خاصه آن نحس در هبوط باشد ظفر خصم سایل را باشد وچون
سعدی در غارب باشد و خداوند غارب در شرف خویش باشد
ظفر وساختگی کار خصم سایل را باشد وتامل کن در ابتدا حرب و
فرستادن لشکر چه لشکر بحال زهره وشمس وقمر ومریخ وبحال اشکال الساعات
تعلق میدارد اگر قمر در طالع باشد ومریخ در هفتم که در ابتدا حرب او
آغاز نهند هزیمت شود واگر اسیر کنند او را واگر بکشند واگر زهره در
طالع افتد غلبه سایل را باشد واگر در غارب باشد زهره سایل مغلوب
باشد واز دلیل هر دو خصم هر یکی در وتدی افتد خداوندان دلیل قوی

حال تر باشد ودر معرکه راسخ قدم تر واگر هر دو را دلیل در برجی ثابت
افتد هر دو طایفه قوی حال ثابت قدم باشند هر یک از دو دلیل
که مشرق تر باشد قوی حال تر ثابت تر وعزیز تر باشد ودر تقریب
بخلاف این وهر دلیل که در موضع خویش غریب باشد خداوند آن دلیل
وبال بار تر باشد وخداوند دویم هر یک را اگر منحوس باشد بیم آن بود که یاران
از وی برگردند ومال او تلف نشود واگر نحوست یابی از مریخ باشد بنظر
عداوت خصوصا از اوتاد وطالع پیران باشد که لشکر او قصد هلاک او
کنند مگر از سعدی نظری باشد بطالع او تا خلاص یابد از کشتن واگر خداوند
طالع در هفتم افتد نحوستی چون احتراق ورجعت وغیر آن بیم باشد که والی شهر
اگر بر جای زهره وقان لشکر او اگر ضرر از مریخ باشد که اسیر شوند ودر بند خصم هلاک
شوند واگر نحوست از زحل رسد بیم آن باشد که در حبس مدتی دراز بمانند واگر
زحل خداوند خانهٔ هشتم طالع باشد بیم باشد که در حبس جمله هلاک شوند واگر خداوند
طالع در سابع افتد قوی حال مشرق مستقیم السیر مسعود بنظری از سعد وهفتم خداوند
طالع در طلب خویش باشد اگر در مثلثه اگر در حد در وجه خویش ناظر آفتاب
بنظری محمود لشکر ویاران ولشکر وسایل وران شهر وبادی لشکر خصم را
غلبه کنند واسیر گیرند وقهر کنند واگر خداوند سابع با این مناحس که شمرده
شد محترق باشد اگر تحت الشعاع ویا در اوتاد مریخ باشد ویا مقارن او
روسا لشکر دشمن کشته شوند واگر این مسئله را برگردانند وقلب کنند در حق
خداوند مثلثه حکم او همین باشد واگر خداوند طالع وخداوند سابع در قوت
هر دو یکسان باشند وآنکس که ابتدا حرف زود رفتست واول خروج
او کرده است واگر بروز خروج کرده است مغلوب باشد واگر بشب کرده است

غالب باشد و اگر خداوند طالع خداوند هفتم در همه احوال برابر باشند و اشارات
نزدیک آغاز حرب بیکدیگر نظری نباشد و مریخ از هردو ساقط باشد کار
زار میان هردو بماند و بهیچ رای قرار نگیرند از حرب و صلح و تواند بود
که آخر الامر بصلح کار ایشان قرار گیرد بر صلح افتد خداوند طالع در عاشر اگر خداوند
عاشر در طالع دلالت کنند که یاران بر خیزند بعد و سایل و او را از ایشان
در ملک مددها باشد و در خداوند سابع و عاشر همین اعتبار کنند بازگشتن
قمر از خداوند هفتم دلیل کند بر ظفر سایل و بازگشتن او از خداوند و اتصال به
السابع دلیل ظفر یافتن خصم کند و هر یکی از دو دلیل که در وقت سوال نزدیک
فلک خویش نزدیکتر باشد غلبه او را باشد و در حالت عکس عکس این باشد
بازگشتن قمر از کوکبی هابط و پیوستن ظفر سایل باشد و منصرف شدن قمر
از کوکبی هابط و پیوستن بکوکبی صاعد دلیل ظفر خصم مطلوب باشد و شناختن
وکشتن و کیفیت آن و اندکی و بسیاری آن از حال قمر توان شناخت
نزدیک سوال سایل اگر نزدیک آغاز حرب و از اتصال او بکوکبی و هر نظری
و اتصال و انصراف و از سعود و نحوس چنانکه بکرات شرح داده شد و قاعده
بزرگ در اختیارات و مسائل شناختن حال خارجیست بر ملک که دلیل
کارها قمرست و عده بسیار از مبرزان این صنعت تحریر می کنند که در
حالت که قمر مسعود باشد و خصم ملک خارجیست طمع قد کردن او نباید داشت
و در هر وقت که نحوستی از نحوستها قمر که بر شمرده شد پیدا آید قصد خصم
خارجی آن وقت باید کردن سپری عجب می شمرند این نکته را که در وقت
کارزار و ایستادن در برابر خصم خارجی بوقتی باید که قمر بغایت منحوس باشد
از وتدی بهم گشتن بود و او را خصوصاً که مریخ مقارن قمر باشد و الله اعلم

فصل اگر پادشاه پرسد که درین حرکت که سوی خصم خواهد بود غنیمت
یابیم اگر نه در برج دویم طالع وقت تامل باید کرد و اگر خداوند ثانی مسعود باشد
و اگر در ثانی سعدی باشد اگر زیادت از سعدی اگر سهم سعادت اگر خداوند
با دلیل سایل باشد دلالت کنند که این معانی بر اصابت غنایم بسیار این پادشاه را
که سایل اوست و اگر خداوند ثانی سعدی باشد متصل بخداوند طالع و اگر خداوند
طالع و خداوند ثانی هر دو در یک برج باشند و مشارک باشند در نظر کواکب
سعد بدیشان از هر دو جانب سایل و خصم و لشکرها هر دو غنیمت و منفعت
یابند و اگر نحوس ناظر باشند همه منکوب و منحوس باز گردند **فصل**
در شناختن وقت حرب بهر دو نیز نظر باید کرد در وقت سوال سایل اگر
هر دو نیر را بیکدیگر اتصالی خواهد بود دلالت کند بر بودن حرب اگر
میان قمر و اتصال نسبت درجه بعد باشد حرب و بر افتد و اگر خط اثنی عشریه قمر
در طالع باشد اگر در عاشر اگر با آفتاب اگر با کوکبی مشرقی این همه دلیل باشد
بر رو وا افتادن حرب و اگر برخلاف این باشد مثلاً که خط اثنی عشریه
قمر در طالع باشد اگر در عاشر اگر با آفتاب اگر با کوکبی شرقی اینهمه دلیل آید
بر رو وا افتادن حرب و اگر بر خلاف این باشد مثلاً که خطی اثنی عشریه قمر
در غارب باشد اگر در وتد الارض اگر با کوکبی غربی و دور از نظر آفتاب تحت
دید افتد و اگر قمر با سهم القتال هم افتد اگر بد و ناظر باشد قتال نرود افتد
و اگر بر خلاف این افتد بخلاف این باشد **فصل مفید و نادر** که متقدمان این
صنعت آورده اند و بر درستی این اتفاق کرده که میفرمایند که دلالت
دوازده خانه طالع در حرب و مسائل ترجیح باید شناخت **خانهٔ اول**
دلالت کند بر خداوند سوال و حال شخص و عوارض او **خانهٔ دویم** دلالت

کند بر بودن قتال و نابودن آن و در آن قتال منفعت و نابودن و نصرت
بودن و نابودن **خانهٔ سیوم** دلالت کند بر کیفیت صلاح ایشان و معلوم
کردن که ظفر در حرب کدام جنس صلاح را باشد و کدام سلاح باشد که در آن
حرب بدر حاجتمندی باشد **خانهٔ چهارم** بر جای حرب دلالت
کند بجواهر البروج **خانهٔ پنجم** لشکر و کیل و شجاعت عدد و شتاب
و تابی از و توان شناخت **خانهٔ ششم** دلالت کند بر کیفیت ستوران
که کدام جنس غلبه دارند از اسب و شتر و استر و غیر آن **خانهٔ هفتم**
دلالت کند بر صنعت و آلت حرب ایشان **خانهٔ هشتم** دلالت کند
بر کیفیت جراحت و کشتن و اسیر کردن و شکستن و هزیمت شدن
خانهٔ نهم دلیل باشد بر جاسوس و دیدبان **خانهٔ دهم** دلیل باشد
بر حال سرهنگ از لشکر و مبارزت جماعتی که زیر علم او باشد **خانهٔ یازدهم**
دلیل باشد بر تعبیه و کیفیت صف زدن و آنچه بدین ماند **خانهٔ دوازدهم**
دلیل کند بر شهری و مسکنی که روی بدان دارند و قصد آن می کنند
از مقدماتی که برشمرده شد معلوم گردد که هر یک ازین خانها بچه طریق
تامل باید کرد و تصرف بنظر سعود و نحوس چگونه اولیتر باشد **فصل**
بدانکه نحوی است علمی در افواه خاص و عام افتاده که آنرا غالب و مغلوب
میگویند و چنین می گویند که در شناختن حرب و معلوم کردن حال
قاتل و مقتول و در گشادن قلاع و غیر آن اثری تمام است و امام
مظفر اسفزاری در آن چیزی نوشته است و در تصحیح آن مبالغتی
می نماید و درین نزدیکی در مجلس اعلی خدایگانی خلد الله ملکه درین
باب فصلی رفته است و طبع سلطان عالم بدین سر التفاتی بوده است

و من درین دو سال که کتب نجومی یادت (?) مطالعه میکردم بجهت جمع کردن
این کتاب جماعتی بسیار را درین باب تصانیف بی قیاس دیدم
و یعقوب قصرانی از چند معروف از حکما هند و غیر هند چون حسه و ازیا (?)
کندی درین باب حکایتها عجیب یاد میکنند و ایشان عبارت از غالب
و مغلوب احتراق می کنند و یونانیان غالب و مغلوب و چنین می گویند
که نام فلان سوخته شد و سپه فلان لشکر سوخته شد و نام فلان حصن
سوخته شد و نام خصم او سوخته شد و در ابواب حروب مسایل و احسابها (?)
از یونانیان و هندوان فصول یاد می کنند و بر آن بناها می کنند و درین
باب بیرون از علمی ستر (?) و حقیقت این باب مرا معلوم نیست اگرچه درین
باب چون نام هر دو خصم که خداوند مسئله و خصم او ست چنانکه مسطور است
در کتب و آزاجه ولی معروف معلوم کرده و شراب در آن بجا آورند
و هیچ خطا نیفتد و از مشهوری که این معنی است در میان خلق یاد کردن
آن مشغول نخواهم بودن والسلام **باب الاختیار للحرب** چون از
مسایل حرب فارغ شدیم و از شناختن این مسایل هر بوجه معلوم میگردد
که از طالع اصل و طالع اصل و طالع تحویل حال این حروب جمله معلوم توان
کرد و همبرین قیاس مسایل و اول فایده که در اختیار روی نمود از مسایل اختیات
که کواکب علوی و خانهای ایشان در باب حروب و منازعت کواکب
سفلی چه در ترجیح قوت دارد و پس لامحاله در اختیار حروب طالع خانهای
کواکب علوی اولیتر و مواضع قمر نیز خصوصا هر دو برج مریخ بدو وجه لایق
بدین اختیار یکی آنکه نظیر هر دو برج مریخ هر دو خانه زهره است
و چنانکه مریخ را درین باب حرب قوتیست زهره را ضعف است پس

در اختیار کردن خانه مریخ قوت خداوند اختیار است و ضعف خصم او وجه
دویم آنست که مریخ کوکب شمشیر و حربست پس در اختیار حرب هرچه
نسبت بدو دارد اولیتر و چون طالع وقت یکی از بروج مریخ نهاده شد
و آن طالع را چنانکه شرط است مسعود کند بوجهی که تواند و خداوندش را و خداوند
طالع را همچنین و چنان سازد که در آن موضع که باشد مقبول باشد فوق
الارض مستعلی بر زهره و ناظر بدو و چون خانه دویم خانه اعوان مسایل است
خداوند او را نیز بغایت مسعود باید کرد و خداوند دویم را چنان باید نهاد
که مریخ از و معونتی باشد و آن معونت بنظر تثلیث و تسدیس باشد و قبول
و هرچه در طالع و ثانی گفته میشود در نظر خداوندش و ثامن و خداوند ثامن
بخلاف آن مرعی دارد و بدانکه خداوند عاشر هم از تثلیث اگر تسدیس
او را قبول میکند و خداوند عاشر نیز مسعود باشد و منحوس نباشد
چه از دلایل ظفر یکی آن باشد و اگر این ناظر خداوند عاشر را با خداوند سابع
باشد لامحاله ظفر دشمن ملک را بود و آنچه درین فصل یاد کرده شد که در
اختیار اول آنست که یکی از دو برج مریخ باشد تا زهره خداوند طالع افتد
و زهره بوجوه ضعیف حال باید کرد این حکم مختلف کرده در بعضی از مواضع
باختلاف طوالع چنانکه در طالع خداوند عالم چو مشتری و منسوب معز الدنیا
والدین خلد الله ملکه که در جمله اختیارات او زهره را قوت حال باید کرد است
بوجوه بسیار که منجمان دولت اعزهم الله از آن بیخبر نیستند پس در اختیار
خداوند عالم خصوصا در حرب باید که چهار خانه کواکب علوی می باید ساخت
وازین دقیقه غافل نباید بود و در هیچ وقت باید که در هر اختیاری حاجت
نیفتد بتذکار کردن آنکه قمر را و خداوند خانه قمر را و چهارم و خداوند

خانه چهارم را اصلاح باید کرد و قمر ناظر [illegible] باید بخداوند طالع و این هم
رکنی بزرگ است درین باب و بدانکه آنچه درین مسایل یاد کرده شده است
درین باب در مواضع بسیار یاد کرده ام و اشارتی نموده زیرا که صورت
آن مسئله بعینه در وقت اختیار نگاه باید داشت تا تامل تا وقوف افتد
که آن اشارت کدام است چه اگر آن فصول دیگر باره یاد کرده شود این
باب دفتری گردد و تا کار نیفتد که آوردن مسایل درین باب شفقتی اندک
دارد و این مسئله الی بزرگست که بدست منجم داده شد و آنچه اختیار ما ساخت است
درین باب آنست که طالع خروج پادشاه را بحرب برجی منقلب بود و
خداوند طالع در برج ذوجسدین اگر ثابت خداوند طالع در برج ذوجسدین
اگر ثابت و خداوند طالع باید که فیما یلی الاوتاد باشد و خداوند خانه و
خداوند طالع را باید که بدو نظری باشد نظر مودت از وتدی و کوکبی که
ینصرف عنه القمر باید که کوکبی علوی باشد در وتدی مقبول مستقیم السیر شرقی
و او را شهادتی در جای خویش و خداوند نظر و کوکبی که متصل به القمر در
برجی منقلب باید زائل از وتد و خداوند طالع در سابع نشاید بهیچ وجه
ارکان طالع اختیار اینست نزدیک ما شاء الله و بومعشر میگوید که
هر اختیاری کاری را باشد که آن کار میان دو شخص افتد چون تنازع
و منازعت و مصادقت و معاملت و مشارکت و محاربت و غیر آن
چون خداوند عاشر میل بجانب خداوند اختیار دارد نه بسوی سابع و
بخداوندش ظفر او را باشد و هرچه بخلاف این باشد او مغلوب و
مقهور باشد و قمر متوسط باشد میان هر دو خصم درین باب که بر شمرده
شد و حال آن توسط از اتصال و انصراف معلوم کرد که ترجیح در جانب باید نسبت

اگر در جانب خصم وار مسائل در مواضع بسیار ترا معلوم گشت که خداوند نظر
در کدام مواضع اولیتر اگر طالع باشد خداوند نظر متصل بکوکبی ساقط او را قول
نحسه اگر بکوکبی که روی باحتراق دارد و نظر نیز بخداوند طالع در جمله اختیارات
رکنی نیز کست خصوصا پادشاه را خاصه درین اختیار و آنچه در خداوند
طالع و خداوند عاشر حکایت کرده شد و نظری که درین اختیا خداوند
طالع را بخداوند او باید و نظری که خداوند سابع را تا بدان معانی که
میان جمله منجمان متفق علیه است و نشاید که خداوند سابع بخداوند چهارم
پیوندد و هر دو اگر خداوند وتد الارض روی وتدی باشد که قوت دشمن ملک
دشمن باشد و ضعف خداوند مسئله بخداوند هشتم پیوندد و اگر بخداوند
هشتم خانه که خداوند طالع در وبیست و اگر بکوکبی پیوندد و در هشتم و اگر خداوند
نظر بخداوند دوم پیوندد و اگر بخداوند هشتم که خانه خویش اگر کوکبی در دوم
دلیل قوت و ظفر سائل باشد و ضعف و قهر خصم و در مسائل و غیر مسائل بکرات
باز نموده شد که مستحب آنست که قمر از کوکبی علوی باز گردد و بکوکبی سفلی
پیوندد و علت هر یک نیز باز نموده شد و اگر سهم سعادت و خداوند اشتمال
در طالع نهادن توان اگر در تالی بغایت پسندیده افتد و سیم و چه نشاید
که در هفتم و هشتم افتد و چنانکه از مریخ از نجوم قتالیست و قمر و عطارد هم
از نجوم حربیست و دیده بان و جاسوس و غیر آن بقمر و عطارد منسوب
باشند و بحقیقت چون ایشان ازضعفها شد این معانی که بدیشان منسوبند
ضعیف حال باشند و اگر مصلحت در آن بیند که میان هر دو خصم اتفاقی
باشد و حرب واقع نشود آن کوکب را که ینصرف عنه القمر از آن کوکب
که متصل نظر دارند تا هر دو خصم یکدیگر نه بیند و زیادت از صد نکته

عجیب چون تاملی شافی رود در مسائل روی نماید و همچنین خداوند طالع
از نظر خداوند نظر دور باید داشت و یعقوب بن قصرانی می گوید چون
عطارد بمریخ پیوندد و مریخ ببعدی پیوندد و خصم ولایة و شهر خویش
بخداوند اختیار دهد که طالب است و او مطلوب و هم او می گوید که
زحل در خانه خداوند طالع باشد و خداوند طالع نحس باشد آن صورت
دلیل هزیمت خداوند اختیار باشد و اگر آنچه از مسائل استنباط
کشاده شد در اختیارات باز گردانیده شود تکراری بی معنی باشد و حجم
کتاب از حد اعتدال بگذرد **فصل از جنگ حصار و قلعه** و شناختن
حال آن درین معنی است استخراجی عجیب کرده اند و تصانیف متقدمان
و متاخران ازین خالی است درین کتاب یاد کرده شود بتوفیق الله
تعالی و اراده

و بدانکه زحل و مریخ و آفتاب مناسبتی دارند با گرفتن و گشادن شهرها
حصین و حصارها و قلعها و منازل قمر را قسمتی کرده اند که حقیقت آن قسمت
و نسبت آن مرا معلوم نیست بعضی را داخل چنانکه درین دایره رقم زده

برزده اند پس چنین میگویند باید نگریست تا ازین سه کوکب اگر یکی را
پیش از یکی را نظری باشد بدین منازل اخلی و با طالع وقت برجی باشد
که این منازل اخلی ازوی باشد دلالت کند بظفر یافتن بر حصار و اهل
او را اگر یکی ازین سه کوکب ناظر بمنزلی خارج باشد و طالع وقت ابتدا از آن
جنگ برجی باشد که این منازل اخلی هم وی باشد دلالت کند که ظفر اهل
حصار را باشد و نصرت و تایید ایشانست **باب پنجم** در شهر در شدن معلم را
چون بدر شهری رسید و عزم مقام است تا درین شهر و این از جمله
چیزهاست که آن از مطالع و مزاج مردم اثری تمام است آنچه گوش داشتنی است
علی الاطلاق حال طالع و خداوندش و حال قمر و خداوندش معلوم است اما
حال ثانی هرچنانکه از بطلیموس در باب پنجم حکایت کرده شد از جمله ارکان
این بابست که ثانی را مسعود گردانند و خداوند ثانی سعدی نهند مستقیم السیر
در تاسع و عاشر و حادی عشر چه اگر تحت الارض باشد خداوند ثانی
هیچ مقصود این مرد را برنیاید و قمر نیز لامحاله فوق الارض باید الا در حالی
که کاری پوشیده خواهد داشت و حذر کند تا خداوند دوم راجع نباشد
و تحت الشعاع نباشد و خداوند ثانی در هفتم نشاید هیچ حال که دلیل
مرضع خصومت و نزاع و مجادله باشد و در چهارم هم هلاکت باشد خصوصا
که نحسی بوی پیوندد و خداوند ثانی با زحل نشاید و اگر در حالت دخول
بلد مریخ در قوس باشد با قمر اگر از قوس ناظر بود دلیل باشد بر آنکه او را
ضرری رسد در آن شهر از جراحتی اگر شهر حریفی و اگر قمر منحوس باشد
وقت دخول در آن برج که منحوس او وی باشد تامل باید کرد و در اجناس
برج که نحس او ویست اگر برج ذوات الاربع باشند ضرر از آن جنس باشد

فایع

و اگر در برجی آتشی باشد ضرر ازین جنس باشد و اگر نظر مریخ باشد بقمر و سعود را هم
نظر نباشد دلیل باشد بر جراحت و شکستگی بر مزاج آن برج که مریخ اگر قمر در
وی است والله اعلم **باب ششم در طلب** اوقات دعا و هر حاجتی این باب را نموده اند
که بزرگان فلاسفه را درین باب تصنیف و تصرف بسیار است و کندی را درین
باب رساله ایست واقعا و او در آن رساله بیشتر بر کوکبی است که اندر عمل
و از ثواب که آید و مستطار خوانند و چنین می گوید فلاسفه این باب را پوشیده
داشته اند و از سفهای قوم و جهال ایشان تا این دعوات در شهوات
خویش و محارم شریعت استعمال نکنند و با این همه که رتبت این باب رزین
حالتست که باز نموده شد هیچکس از معروفان و استادان این صنعت علم
که در اختیارات نجومی تصنیف ساخته اند در تصانیف خویش ازین باب
ذکر نکرده اند و چیزی که کسی را از آن فایده باشد نیاورده مگر بعضی که
پراکنده نه در کتاب اختیارات کلمه چند گفته است بنا برین که خداوند تاسع اگر
با فشاون سعدی در تاسع اگر تاسع تحویل کر نظر سعدی بخداوند تاسع اگر
بمسعدت کوکبی را اسس که عاقلی علی الاطلاق درین اوقات رعایتی فرمایند و
تخصیص نکنند که مطلوب در آن دعا در کدام وقت حاصل آید و لکن چون معلوم شد
که کدام کوکب بخداوند تاسع می پیوندد و آن کوکب خداوند کدام خانه است
معلوم می شود که در دعا چه درخواست می باید کرد و چون کوکبی مسعود راست
حکم او اهمال شد و چون درین باب گفته شد مقتصر فی اصل کند مسایل بسیار استخراج
تواند کرد **اما آنچه یعقوب مکی گوید** چون حکمای فلاسفه شناختند که مسعود کوکب
مشتری و زهره است چنین فرموده اند که در وقت دعا باید که سعدی در
طالع باشد و یک سعد در چهارم تا سعادت هر دو سرای حاصل گردد و

برابر وجه

این در وقتی باشد که هر دو سعد در وقت دعا قوی حال و از آفت و ضعف
باشند هر دو نحس از ایشان دور و مشرق و از احتراق و رجعت دور و قمر با تصال
هر دو سعد مسعود و مقبول هر دو و گروهی چنین گفته اند از حکما که اگر غرض دعا کننده
طلب مالیست ابتدا به دعا در وقتی کنند که قمر متصل باشد بمشتری از خانه زهره و اگر
غرض مساکن و عقارات باشد قمر متصل باید در ابتداء دعا بزحل از موضعی که قمر را
قبول کنند بشرطی که هر دو سعد در موضعی باشد یاد کرده شد و اگر در طلب تخت
و ریاست باشد بر سرهنگان و منجمه قمر متصل باید بمریخ از موضعی که او را قبول
کنند و اگر دعا در طلب علم باشد و کتابت باید که قمر بعطارد پیوندد از موضعی
که او را قبول کند و اگر در طلب وزارت و قضا باشد در وقتی باید که قمر
بمشتری پیوندد و هم بشرط قبول و اگر در طلب ملک باشد و قمر متصل باید
بآفتاب هم بشرط قبول و اگر آفتاب در وسط السماء باشد اولیتر و اگر در طلب
ولایتی عهدی و حرکت باشد باید که قمر در موضعی قوی حال باشد محمود و گروهی
دیگر از حکمای فلاسفه گفته اند که ستاره ایست که او را وسطامی گویند و میگویند
که از اکف الخضیب خوانند و کنندی چنین میگوید که نزدیک من حالب
اوست و میگویند که فی سنه ره در نوزده درجه حمل بود و عرض او شمالی
اگر در قدر خامس مزاج مریخ میگویند که هر وقت که عطارد اگر قمر بدو پیوندد
و متی باشد ستوده که دعایی که در صلاح تن کنند مستجاب شود و چون آفتاب
بدو پیوندد دلیل کند که دعا کننده توانگری و شجاعت یابد و چون مریخ بدو
پیوندد دلیل کند که در آن وقت دعا کننده را در طلب یافتن مراتب
و ریاست مسعود دعا مستجاب کرده و چون زحل بدو پیوندد اجابت
دعا باشد در سعادت از فیه عمر تا باخر اگر زحل نیکو حال باشد و اگر منحوس

باشد دلیل کند بر عکس آن از بدبختی و گرسنگی و کندی میگوید که اصحاب
امر در یونان گویند که آن آمد و مسطاعرمان مضبوط و چون مشتری بدو
پیوندد دعا کننده نصرت خواهد که بر ظالمی ظفر یابد دعای او مستجاب الدعوه
باشد در میان خواستن بسیار و علی سعده میگوید هر یکی را از کواکب
حالی است در اجابت دعا در بسیاری کارها و در ابتدا از موالید و ابتداء
کارها و در علتها و دولتها الا است که در کتب حکما این معانی مرموز است
نه از علل ایشان لا بل آنکه در تنقیح این باب گفته شد والله اعلم **باب هفتم**
در کار بستن آنچه از جمله اصولست در هر فعلی معلوم کرده شده است چون گوش
داشتن طالع و خداوندش و قمر باید که در موضعی ستوده باشد و خداوند طالع
همچنان و هر دو باید که شرقی باشند و مستقیم السیر و در جمله مواضع خداوند
طالع را و خداوند خانه قمر را از رجعت نگاه باید داشت خصوصا درین زمن
که این صورت دلیل کند بر کراهیت لشکر از صاحب جیش خویش و اولیتر آنکه خداوند
طالع در خانهای مشتری اگر خانهای مریخ باشد و ماه و خداوند طالع خالی باشد
از نظر مریخ و آن نظر نظر مودت باید و قمر نیز اگر در خانه مریخ باشد تا سعدی
بهم و مریخ ناظر باشد با آن سعد بنظر مودت بغایت ستوده باشد خصوصا
در آخر ماه والله اعلم **باب هشتم** در بیعت کردن و بر تخت ملک نشستن
و تاج پوشیدن در اختیار این معانی که بجهة ملوک و سلاطین گذشته است
احتیاط بی نهایت کرده اند و اگر کسی از ملوک طالع ولادت معلوم نبوده است
نشستن بر تخت ملک اصلی بزرگ شناخته اند و معات را او را بر این
بنا کرده و این طالع را اصلی عظیم شناخته اند مانند طالع ولادت و غرض از
یاد کردن این فصل آنست تا منجم هر احتیاط که درین اختیار بجهد و تواند

کرده هیچ چیز از دقایق فرو نگذارد و از جمله قواعد و ارکان این باب
یکی آنست که پس از نگاه داشتن اصول معلوم چون طالع و خداوندش
و قمر و خداوندش که سهم ملک و سهم سلطان و خداوند و وسط السما و خداوندش
و سهم السعادت و خداوندش جمله این مواضع را و خداوندان این مواضع را
نیکو حال گرداند و آنچه تواند این سهام و ارباب ایشان در عاشر نهند مقبول
از خداوندان خویش و اوتاد را از نحوس خالی کند و سعود آن اوتاد را
قوی حال گرداند و خداوند طالع را مقبول کند از خداوند عاشر و قمر را
باید که نظری باشد بخداوند طالع و مشتری و مریخ لامحاله باید که نظری داشته
باشد از تثلیث و تسدیس در هیچ چیز از مهمات قبول کواکب فرو نگذارد
و مهم بر چیزی اینچنین شناسد و قمر و خداوند طالع را در بروج ثابت نهد
چنان سازد که قمر در اسد باشد و خداوند طالع در عقرب یا خداوند طالع
مقبول باشد از آفتاب و قمر در بروج منقلب نشاید و خداوند طالع همچنین
اما در بروج مجسد باکی نباشد خاصه در بروج مشتری نهاده شد جهد کنند
تا مشتری در برج ثابت افتد و چنانکه در جملهٔ ابواب اختیار نظر نحوس از طالع
و دیگر اوتاد دور باید داشت درین باب همه احتیاط بجای باید آورد تا هر دو نیر را
و عاشر را و خداوندش را از نظر نحوس نگاه دارد و زحل ضرر بیش کند
درین باب چون میسر شود که قمر در اسد توان نهاد نظر او با آفتاب
فرو نگذارد و نظر تثلیث و تسدیس جهد کنند تا آفتاب در جای خود باشد
و اگر تواند که خداوند طالع و خداوند عاشر صاعد باشد نهایت کار
باشد و یعقوب قصرانی چند بروج بر می شمارد که موافقت ندارند این
بروج با ملک چون حمل و سرطان و عقرب و جدی و دلو و آنچه تخمیس

می کنند قصرانی درین باب گوید که از زهره و نحس در طالع باشد اگر نشاید
این حکمتی است علی العموم در جمله مواضع و این چند بروج که قصرانی اشارت
کرده آن نه از ایشان طالع توان ساخته و نه قمر درین بروج توان نهاد
و درین اختیار و ما شاء الله بر قصرانی و کندی و چند معتبر از استادان
این صنعت شرط می کنند و چون صاحب عاشر مسعود باشد که از
حرق و دور این چند فایده که اختیار بدان جهت کرده می شود مطلوب
مدتی دراز برکشد و اگرچه در مقدمات کتاب گفته شده است که در نیمه های
که اجتماع و استقبال که مقدم بوده منحوس باشد هیچ اختیاری نشاید درین
اختیار که شرط این دقیقه باز داشتن اولی تر از ابواب دیگر و از چیزها
تحریر فرموده اند یکی کسوف قمر است و درین معنی مبالغها نموده اند و این
دقیقه هم لطیفست و هم سعید که قمر منصرف شود از کوکبی و به یکی پیوندد
چنانکه این قمر بدو می پیوندد در رتبت او در فلک عالی تر از رتبت اول باشد
و با این همه دوم کوکب را نحوستی نباشد و اگر منصرف شود از کوکبی ساقط
و بکوکبی صاعد پیوندد و جهد کنند تا قمر در وتدی افتد و هر چیزی که در قوت
این اختیار از کواکب در شرف خویش توان نهاد و چون خداوند طالع و خداوند
عاشر دلیل اقبال و کمال کار باشد و آفتاب در عاشر بغایت محمود باشد
درین موضع خاصه که مشتری و زهره با او بهم باشند و هر دو و اگر یکی از ایشان
شرقی از نحوست و شعاع آفتاب دور و اگر میسر گردد که طالع در جات عشر
در بروج ناری و هوایی افکنند و مثلا چنانکه طالع ناری باشد و درجه وسط
السما در برج هوایی و اگر بر عکس این دلالت کند این زیادت هیبت
و دو ابهت لشکر و هیچ حال نشاید که قمر از آفتاب منصرف شود در آن حالت

و قمر جز زاید نور و عدد نشاید و اگر در طالع که درین باب اختیار کرده شد
قمر نشاید چون آن طالع طالع قران اسنه وقت باشد فهو غایت ما فی
الباب و اگر طالع میسر نگردد که یکی از دیگر اوتاد باشد و در غایت نیکوئی
و محمودی باشد والله اعلم **باب نهم** در دوستی گرفتن فصلی که در مقدمه کتاب
نهاده شد در شناختن مودت و عداوت میان بروج و کواکب لامحاله
باید که پیش خاطر باشد و پس طالع هر دو معلوم نباشد و در اصل ولادت
طالع ایشان را بایکدیگر جز معاداتی نیست از مواخات خالی جز بخ
پیدا نیاید چه اگر در موضع اول میان بروج و کواکب عداوتی بوده باشد
حالی کواکب را بر وضعی نهد باری که موجب موافقتی باشد و درین باب اگر
متبحر نظر شافی کند بسیاری نکت و فواید او در عالم اختیار روی نماید
اولا آنچه قانون اختیار است و نکرات گفته شد از اصلاح طالع و خداوندش
که کوشش باز دارد و پس خداوند طالع اصل را با خداوند یازدهم باید که نظری
باشد محمود و مقبول در طالع تحویل و انتها همین معنی نگاه دارد و پس قمر را در جایگاهی
قوتی حال مسعود متصل به زهره و هم بنظر مودت مقبول و اگر نظر قمر به زهره
از ثور باشد اولی بر سه معنی اول ثبات ثور دوم شرف یافتن بر ماه سیم
آنکه او را قبول کند و اگر این اتصال میسر نگردد جهد کند تا قمر را در یکی از
خانه مشتری نهد بقبول از مشتری بنظر مودت بشرطی که مشتری نیکو حال
چنانکه در جمله قوانین ابواب گفته می شود و اگر این معنی میسر نگردد و قمر را در
موضعی نهد که زهره را در آن موضع حظی باشد این معانی که برشمرده شد در یک
طرف نگاه داشته شد و اگر همین معانی در دیگر طرف توان نگاه داشتن
بغایت پسندیده باشد پس چون از این معانی فارغ گشت خداوند طالع هر دو را

بیکدیگر نظر محمود جوید و خداوند طالع هر یک را بخداوند یازدهم دیگر یک
و نظر زهره نظر مودت و حال قمر چنانکه شناختیست فرونگذارد و فرونگذارد و
اگر این معنی در طالع اصل هر دو و طالع تحویل و انتها نگاه توان داشت کار بحد
کمال باشد قمر را در وسط السماء اصل نهد مقبول از خداوند خانه عاشر
و اگر عاشر تحویل و عاشر انتها باشد و اگر عاشر اصل و بیت دهم روا باشد
و اگر این همه میسر نگردد و در عاشر اختیار نهد مقبول از خداوند طالع هم
روا دارند و اگر این مصادقت از بهر تجارت و ربحی خواهد بود قمر را در سابع
اصل باید نهاد و اگر سابع تحویل و طالع را و قمر را از نحوست چنانکه شرط است
نگاه باید داشت و اگر این مصادقت بجهت اسبابی بود و اگر بجهت صافی قمر را
رابع اصل باید نهاد و اگر رابع تحویل اگر رابع اختیار در موضعی که قمر از نحوست
دورتر باشد و اگر این مصادقت بجهت یافتن صله و عطا باشد قمر را در خانه
پنجم نهد از طالع اصل اگر تحویل اگر اختیار و بنگرد تا درین وقت که اختیار
می کند از هر سه طالع کدام موافق تر و همچنانکه شناختیست نظر محمود فرو
نگذارد و اگر این مصادقت و مودت در طلب دین و علم باشد قمر باید که
در نهم طالع باشد اگر طالع تحویل اگر اختیاری علی الشرط المذکور و اگر این مصادقت
از بهر امید می باشد و اگر بجهت مالی که از سلطان بدو رسد قمر در یازدهم
از سه طالع هر کدام موافق تر و حال قبول و نظر مودت برقراری که گفته شد
و حال خداوند خانه قمر درین فصل مهم تر از مواضع دیگر است که عاقبت طلب
مال سلطان پوشیده نباشد و خداوند خانه سهم السعادة هم کوشش باز دارد
که حکم هر دو یکی است و اگر مصادقت میان او و میان یکی از اصحاب حرب
باشد جهد کند تا قمر در یکی از دو خانه مریخ افتد و مقبول از و و میان مریخ

وقمر و خداوند طالع اختیار را نظری قبول و مودت باشد و چون حال مریخ
درین معنی شناخت دیگر حالها برین منوال قیاس کند تا او را معاودت
با کدام کوکب افتد مراعات کوکبی کند که آن طایفه بدو منسوب مثلا چنانکه
معاودت با بزرگتر پادشاه وقت باشد خداوند طالع را مقبول نهد از
آفتاب چنانکه یکی ازیشان مثلا در اسد باشد و دیگری حمل یا یکی در خانهٔ آفتاب باشد
و یکی در شرف و باقی را برینجمله قیاس کند و آنچه ارکان است فرو نگذارد
والله اعلم بالصواب **باب دهم** در نکاح بستن و زفاف کردن
باید تامل و احتیاط درین باب بهیچ وجه فرو نگذارد و تهاون و تغافل روا ندارد
که این باب از جملهٔ مهماتست که ورای آن چیزی نیست و هر خللی که در آن
اختیار افتد با آنکه همه عمر خداوند این اختیار و معدت و رنجور باشد
خلل و آفت آن مدی الدهر با عقاب و اولاد او میرسد و پیش ازین بچند
موضع گفته شده است که غرض خداوند اختیار در جملهٔ ابواب معلوم کنند
چه اندرین باب خاصه باشد که نکاح می بندد و عزم چنان دارد که پس از
مدتی مدید زفاف باشد اگر صورت حال غرض اختیار کننده اینست
باکی نباشد از نهادن ماه در برجی ثابت و اگر عزم چنان دارد که این
زفاف بزودی فراهم گیرد لا محاله ماه در برجی منقلب باید نهاد و در دیگر
معانی که تعلق بفرزند و غیر آن دارد آن نیز بموضع خویش گفته شود و چند
برج که املاک را نشاید حمل و سرطان و جدی و دلو است که قمر در وی افتد
و میزان شایسته تر است از بروج منقلب و قمر نیز در بروجی که یکی از دو
نحس در وی باشد اگر ذنب در وی بود بهیچ وجه نشاید و قمر را در ثانی
عشر نباید نهاد و در زفاف همین مزاج دارد که در تزویج گفته شد و اما چون

بروجی نباشد که سعادت و مسعود است قمر باید که در برجی ثابت باشد و اسد این
معنی که اختیار در اسد است ثور اتفاق منجمان برینست و در بعضی از کتب
متقدمان چنین است چون قمر در اسد باشد ابتدا طالع زن بهیچ وجه
کردن سهد شوهر را امسک بستول باشد و همین طایفه که برج ثور نزدیک
ایشان پسندیده است میگویند اول و آخر ثور نشاید میانهٔ برج پسندیده
آرا رند و پس نیمهٔ اول جوزا مکروهیده است و نیمهٔ آخر مسعود و قمر را
چنین میگویند که در اسد هم خللی میگردانند بدین وجه که هیچ یک را
از زهره و بر مال یکدیگر رحم نباشد و مال یکدیگر تا تلف کنند و چون این فواید
معلوم گشت طالعی که اختیار چنان باید که طالع و خداوندش مسعود باشد
و نظیره و خداوندش مسعود باشد و خداوند طالع اختیار را و طالع نیز یکدیگر
نظری محمود باشد و مقبول از خداوند سابع و جهد کنند یا خداوندان طالع
اختیار را و نظر در اوتاد داشته و دانستنی است که درین باب زهره باید
که بغایت نیکو حال باشد و در وتدی از اوتاد از نظر مریخ دور باشد و نظر مشتری
نظر مودت و قمر نیز باید که در حدود نحوس نباشد و خانهٔ دویم و هشتم را
و خداوندان هر دو را چندانکه تواند صلاح کند که یکی خانهٔ مال
و اعوان شوهر است و یکی خانهٔ مال و اعوان زن و هشتم درین باب
دلیل شوهر باشد و اصلاح او باید کرد تا کارهای شوهر بر حسب مراد باشد
بوجهی که شناختست در چند موضع خانها عاقبت را اصلاح کند و اگر
غرض درین مناکحت طلب فرزندست خانهٔ پنجم را و خداوند او را اصلاح
کند و نظر زهره و نیز بیکدیگر و نظر زهره و بطالع نظری محمود فرو نگذارد
و قمر زاید نور و عدد باشد و اگر در کثرت فرزند رغبتی صادقست

عطارد مقارن خداوند خامس باید نهاد و هر دو مسعود در برجی از بروج
بسیار فرزند و عطارد و خداوند پنجم باید که بخداوند طالع ناظر باشند و قمر
باید که اجتماع و استقبال و ر باشند و سهم تزویج و سهم ولد و سهم مال و سهم سعادت
این هر چهار باید که در اوتاد باشند اگر فیما یلی الاوتاد مقبول از خداوند
خانه خویش و هر چه درین باب گفته شد اختیار جمله چیزهاست که بشارت
راست آید و در تزویج قمر را باید که بهر دو سعد نظری باشد محمود و قمر در شرف
زهره باشد اگر در خانه اگر چه اگر مثلثه و دیگر بدانکه حال مرد از آفتاب
توان شناخت از طالع و از کوکبی که منصرف عنه القمر و حال زن او از قمر و
زهره و از کوکبی که متصل به القمر و از قمر و وسط السما حالتی که میان هر دو خواهد
بود و قمر باید که در بروج آتشی باشد و اگر زن ثیبه باشد قمر در برج ذو جسدین
باید و چون بجهة فرزند دل نگرانی دارد ذنب در پنجم هیچ وقت نشاید
در طالع تزویج چه ذنب دلیل قلت فرزند باشد و در اسپ در پنجم هیچ وقت
نشاید در طالع تزویج چه ذنب دلیل قلت فرزند باشد و در اسپ در پنجم تزویج
دلیل کثرت فرزند باشد و قمر در طالع و در عاشر نشاید و بدانکه چون خداوند
خانه کوکب دلیل بنظر مقابله بد و نگرد دلالت کند بر جنگ و دشنام و اگر
بنظر تربیع بد و نگرد دلالت کند بر آنکه در بدخویی میانه باشد و اگر نظر تثلیث
و تسدیس کرد دلالت کند بر دوستاری و اهل خویش را بر نکوی خلق
و سیرت او و آنچه خداوند دلیل گفته شد بجهت شوهر بجهة زن از خداوند
خانهٔ زهره همین حال معلوم کنند و اگر ابتدا ار تزویج آفتاب و زهره ساقط
باشد از طالع خداوند طالع در خداوند نظر را بجای آفتاب باید نهاد
و چون قوی حال و مسعود باشد و اگر قمر از وتدی بتربیع نحوس شود اگر مقابله

بر بدخویی بسیار خصومتی مرد و اگر
مقارن او باشد دلالت کند

میان زن و شوهر فرقت بسبب منافرت افتد و مقابله از تربیع نحوس تر
و اگر این نظر نحوس نظر تثلیث و تسدیس ها شد هر دو سیاچختی باشد
ولیکن هر دو در رنج رسد و بیماری بی برکی و اگر اتصال قمر نحوس
از وتد نظر مقارنه باشد دلالت کند بر هلاکت یکی از ایشان خصوصا
که قمر در طالع باشد اگر در عاشر و اگر اتصال قمر بسعود از وتدی باشد
دلالت بر زیادت شدن مال خداوندان تزویج و آن نیکوتر که قمر
در برجی ثابت باشد و طالع برجی ثابت چه اگر درین برجی ثابت نباشد نخیز
بزودی بپایان رسد و اگر اتصال قمر از وتدی بسعدی نظر تسدیس باشد
آنچه که بد و رسد از برادری باشد و اگر از دوستی و اگر از تربیع اول باشد
آنچه از میراث باشد و اگر از دفینی اگر آن اتصال بد و از تثلیث اول بود
دلالت کند که آنچه بد و از جهة فرزندی از آن وقت رسد و اگر از مقابله
باشد نظر او آنچه بجهت زنان باشد و اگر بجهة سفری و اگر از تثلیث دوم
باشد آنچه بد و از جهة عیاری اگر سفری رسد و اگر از تربیع ثانی باشد
آنچه از جهت سلطانی باشد و اگر این اتصال از مقارنه باشد آن کار
و از صنعت او رسد و طریقی که بکرات شنیده است که تامل کنند تا آن
نحوست از کدام خانه بقمر میرسد و از کدام نحس به جوهر و مزاج آن
خانه‌ها و آن کواکب حکم می‌کند یا خطا نیفتد و الله اعلم **باب یازدهم**
در بنا نهادن شهر و خانه و غیره و چون خواهی که شهری بنا نهاده شود اگر گوشه
اگر بنا ای باید که قمر مسعود باشد بسعدی قوی حال مشرق بر جای باید که آن سعد
بمشرق نزدیک عهد باشد و اگر آن سعد خداوند خانه قمر باشد مقبول
از و اولی تر و نیکوتر بشرطی که آن سعد در وتدی باشد اگر فیما یلی الوتد

وقمر هم در وتدی باشد اگر فیما یلی الوتد و نهایت کار آن باشد که قمر صاعد
باشد در شمال سریع السیر در برجی ثابت و آن برج اگر مستقیم الطلوع
باشد چون اسد که اولی تر برجی درین باب اسد است پس سنبله ثور و ثیر
وسهم السعادة در آن یکی از اوتاد باید مسعود بسعدی مقبول از خداوند خانهٔ
خویش بنظر مودت و اوتاد طالع ثابت و خداوند طالع را و خداوند
رابع را در حظی از حظوظ خویش مسعود از نحوس دور و هر چهار وتد همچنین
بسعود آراسته باید کرد و طالع را و خداوند طالع را از نظر خداوند ثامن
دور باید داشت و دیگر اوتاد همچنین و قمر را اولیتر و اگرچه این
خداوند ثامن سعدی باشد ولیکن درین حالت با لوس نحسی شود و چون
خداوند خانهٔ مرگ و خرابی است و بومعشر میفرماید که جهد باید کرد
تا ذنب البنین در دوازدهم افتد و همان معنی که در خداوند هشتم
گوش باز داشته شد در خداوند سادس گوش باز دارد و میگوید
بومعشر که خداوند جزو اجتماع و استقبال مقدم را بر آن ماسس
در وتدی باید نهاد و اگر در یلی الوتد مشرق مسعود و اگر دست دهد که هر دو
سعد را اگر یکی از هر دو سعد در چهارم نهد اگر در دهم بغایت پسندیده
باشد و دلالت کند بر دوام سرور و فرح و بسیاری خیرات
و نحوس را از اوتاد دور باید داشت خصوصا طالع و عاشر را
چه زحل دلالت کند بر آنکه بزودی آن بنا روی بخرابی نهد و پیوسته
تیره و کنده باشد و اندک خیر باشد و غم و ناکامی در وی بسیار
باشد و اگر مریخ دلیل باشد بر خون ریختن و دزد در آمدن و حریق
افتادن و جنگ کردن و غیر آن و خانهٔ چهارم را چندان حکم

کرد و از نحوس نگاه باید داشت جهد باید کرد تا مریخ معاون باشد در بنا نهادن
شد و سپرای غیر آن خداوند طالع را و خداوند رابع و قمر را و خداوند خانهٔ قمر را
و آن معاونت بنوعی از انواع قبول باشد و با این همه او را بهره نظری محمود
از تثلیث و تسدیس مقبول از وی بخانه اگر بشرف اگر بنوعی دیگر که میگردد
و جهد کن تا طالع برجی اتشی باشد و قمر و خداوند او در برجی ارضی و میفرماید
که چون خداوند خانهٔ قمر را بقمر نظری باشد از تربیع دلالت کند بر قوت و بقاء
آن بنا و اگر یکی از دو سعد با او باشد اولیتر و اگر متصل باشد بیکی از ایشان
نظر مودت و این خاصیت میفرماید که تربیع راست و در مقابله هیچ
چیزی نیست و آنچه یعقوب قصرانی میگوید در باب اصلاح قمر از اصلاح
خداوند طالع اولیتر و موافق تر سخن متین نکوست و اصلاح او آنست
که در برجی ارضی باشد چنانکه گفته شد پشت فوق الارض و در و تحت الارض
در وتدی اگر فیما یلی الوتد زاید در سیر و عدد و روی صاعد و روی نهنده
از هبوط خویش بشرف متصل کوکبی فوق الارض آن کوکب سعد و حال بهتر
او آن باشد که میان نیران و جدی باشد و اولیتر آنکه در بروج زاید باشد
میان جدی و سرطان و دلالت محکم بر ارتفاع و نیکوی و احکام بنا آنست
که از ماه نو شدن بهفته باشد تا بوقت امتلا و دیگر درین باب آنست که
قمر در برجی ارضی باشد نه و جسدین چون سنبله و در ابتدا نیز گفته آید که قمر
در ثور بغایت مبارک و محمود باشد خداوند خانهٔ قمر از قمر ساقط
نشاید چنانکه خداوند طالع از طالع و هیچ یک از هر دو محترق و راجع
و تحت الشعاع نشاید باب دوازدهم در برده خریدن چون
خواهی که برده خریدن را اختیار کنی باید که طالع و اوتاد بروج ثابت

١٧ ارضی ل

باشد مستقیم الطلوع و برج طالع اولی بر ثور باشد پس برج زاو سنبله و میزان هر
یکی خاصیتی دیگر دارند و چنان باید که خداوند ششم را اتصالی باشد بخداوند طالع
هم بنظر مودت و موافقت و همچنین اینمعنی در خداوند سهم العبید نگاه باید داشت
که او را اتصالی باشد بخداوند طالع هم بنظر مودت و جمله مسعود و قوی حال
و اگر این مملوک را بجهة آن میخرد تا او را پیشه و صنعتی آموزد باید که خداوند عاشر را
اتصالی محمود باشد بخداوند طالع و سادس و همچنین نظری بخداوند سهم العبید
بمودت و موافقت مقبول زوی باید که از نحوس خداوند سادس ساقط
باشند بانوار کواکب سعد و قمر و خداوند طالع در اوتاد باشد اگر فیما یلی الاوتاد
مسعود و بهره و مقبول از خداوندان خانه خویش و بوعشر گوید همه گونه حذر باید
کرد تا طالع ازین چند بروج بنیفتد و خداوند طالع و قمر و خداوند خانه قمر و خداوند
خانه ششم درین بروج نیفتد و آن حمل است و سرطان و اسد و عقرب و
قوس و جدی و حوت که جمله این بروج درین مهم هیچ کار نیاید مگر وقت
ضرورت و سعد قوی حال ناظر و حذر باید کرد تا ذنب در ششم نیفتد و با خداوند
ششم نیفتد با سهم العبید نیفتد که بنده دون همت و خسیس و ناکس باشد و ازو
شری با مالک او رسد و قمر باید که در برجی باشد بصورت آدمی و طالع اختیار
همچنین و خداوند طالع هم در برجی آتشی باشد از نحوست دور و اگر قمر
در برج منقلب افتد بضرورت غلام گریخته پای آید و بی ثبات و این
معنی در میزان موجود نیست که درین برج رواداشته اند و این نکته
در برده خریدن بغایت لطیف است که قمر منصرف از نحسی باشد تا این
غلام در خدمت دیرتر ماند و اگر متصل نحسی باشد دیگر باره بدان حاجت
افتد که او را باز بفروشند و دورنیوس می گوید که در وقت برده خریدن

چون قمر در حمل باشد برده گریز پای و سبکسار و متلون باشد و هرگز
خداوند را دوست ندارد و قمر در ثور خداوند را دوست دارد و امین
باشد و متواضع و فرمان بردار و در جوزا میگوید بنده نشاید خرید الا در آخر
برج و قمر در سرطان و طالع سرطان گریزنده و لاف زن و مست باشد
و در اسد نیکوحال باشد و برده نیکو تربیت اما مغضوب و بسیارخوار
باشد و در سنبله او را همیشه رنجی باشد از بسیارخوردن و بدمست نه امین
باشد و خداوند خویش را دوست دارد و مشفق باشد و در میزان امین و
راست گوی و خواجه دوست باشد و در عقرب گریزپای و دروغ
گوی و سبکسار و ملون باشد و در قوس جلد و قوی فرمان بردار و عزیز
نفس باشد و در جدی دروغ گوی و طیاش و سبکسار و متلون باشد و گریز
پای و در دلو برده نیکوسیرت خویشتن باشد و در حوت بهیچ وجه نشاید
که همیشه بخداوند خویش بدگمان باشد و روا باشد که قصد هلاک او کنند و بلند
باشد در همه احوال اگر سعدی ناظر باشد و آن سعد بغایت قوی حال و محظوظ
باشد والله اعلم بالصواب **باب سیزدهم** در طلب کردن بنده
گریخته در مقدمه این باب ناچار فصلی چند از مسایل این باب یاد باید
کرد و متقدمان این صنعت چون ماشاءالله و یعقوب قصرانی و کندی
و غیر ایشان در ابواب مسایل در طلب بنده گریخته رنج بسیار برده اند و
استخراج های عجب کرده و آنچه درین باب جمع استطاعت است و قمری
بهم برآید و هر که استنباط ایشان درین باب و در باب سرقه و کارها
که تعلق بملک دارد تأمل کند اعتقاد او درین فن راسخ گردد و چون تصانیف
بطلمیوس بهیچ مطالعه کند و مبالغت غایت او در باب مسایل چند کار

مسائل خورد شمرده اگر کسی که این مسائل اعتماد را نشاید بضرورت حکم اختیار کار
همان باشد چه هر دو طالع وقت را کرانی حکمی بنا می نهند و آنچه درین باب
گفته آید چیزی ضروری یاد خواهم کرد چه اگر هرچه گفته اند حکایت کنم حجم
کتاب از حد اعتدال بگذرد و الله اعلم بالصواب **فصل** چون از حال
بنده گریخته پرسند حال قمر معلوم کند تا تدبیر که میدهد اگر تدبیر بنحسی میدهد
آن گریخته را باز آورند و او را مکروهی رسانند و اگر مقبول باشد در برج
خویش ورا دریابند و هیچ مکروه نرسانند و او را عفو کنند و اگر این تدبیر
بسعدی میدهد آن گریخته باز نیابند مگر آن سعد روی باحتراق داشته باشد
اگر صورت حال این باشد که آن سعد نیک حال باشد آن گریخته باز نیابند
و دران گریختن هلاک باشد و اگر بدل آن سعد نحسی باشد و آن نحس تحت
الشعاع باز آید و خواجه او ازو خشنود شود و او را دوستگیرد و بروی اعتماد
کند و دیگر بسبب گریختن باز شود و دل پاک کند و اگر نظر از تربیع باشد خویشتن
باز کرده و هنوز در دل و نار اپستی باشد و اگر از مقابله باشد باز آید تن ب
حرب خوردن و خواری و استخفاف را نهاده و سبب باز گشتن نحس
نباشد که در دل او شری باشد که خواهد بکسی رساند و قمر تدبیر از خداوند
طالع قبول کند و بخداوند طالع دهد این بنده گریخته کسی فرستد بخداوند
خویش تا او را امان دهد تا باز گردد و اگر قمر تدبیر خداوند طالع قبول کند
و بخداوند عاشر دهد خداوند غلام کسی را بدست آرد که او را راه نماید بنده
گریخته او و بدانکه رکنی بزرگست در جستن غلام گریخته اتصال و انصراف
قمر نباید دید اگر نحسی بود و یافتن او متعذر باشد و اگر در هر دو کوکب که
قمر ازو منصرف شود و دیگر کوکب که بدو می پیوندد ایشان را یکدیگر نظری

باشد گریخته یافته شود و اگر قمر که دلیل اوست بآفتاب پیوندد هم دلیل
یافتن گریخته باشد و بهترین نظری که قمر را درین باب تواند بود آنست
که قمر منصرف شود از خداوند طالع و متصل شود بخداوند نظیره و خداوند
طالع را بیکدیگر اتصالی باشد و چون صورت حال این باشد یکی نزدیک
بخداوند غلام آید و او را دلالت کند بر غلام او و اگر قمر منصرف شود
از خداوند نظیره و متصل شود بخداوند طالع این بنده گریخته کس فرستد
بمالک خویش و او را از حال خویش خبر دهند و اگر کسی دیگر خداوند مسئله را
از حال این بنده خبر دهد و اگر پس از اتصال و انصراف خداوند نظیره
بخداوند طالع پیوندد گریخته بخویشتن بنزدیک مالک خویش باز آید و اگر
قمر متصل شود بکوکبی راجع بنده بخویشتن باز گردد و اگر کوکبی بطی السیر
باشد بنده گرفتار شود و اگر خداوند طالع بی اتصال و بی انصراف قمر
بخداوند نظیره پیوندد دلالت کند بر آنکه گریخته یافته شود و اگر این اتصال در
یکی از اوتاد باشد این گریخته را پیش از آنکه از شهر بیرون رود باز یابند
و اگر اتصال خداوند نظیره بخداوند طالع باشد و خداوند نظیره در یکی از اوتاد
باشد این غلام بخویشتن باز گردد پیش از آنکه از شهر بیرون شود و اگر اتصال
در میمنه طالع باشد و خداوند طالع هم در میمنه این گریخته هم بنزدیک
خداوند خویش باز آید پیش از بیرون رفتن از شهر و اگر خداوند طالع در
بسیار طالع باشد و بطالع پیوندد این گریخته از راه بنزدیک خداوند خویش
باز آید خداوند نظیره چون بکوکبی پیوندد و در وتدی گریخته گرفتار شود و خداوند
نظیره چون بیکی از وتد نرسد افتد جایگاه گریخته معلوم گردد و درین باب بدین
قدر اختصار افتاد که باز کردن جمله ابواب در گریختن از حد اعتدال

دوره‌پت **فصل** چون خواهی که طالع اختیاری حاصل کنی در طلب بندهٔ
گریخته و دزد و غیر آن اصول نگاه باید داشت پس قمر را نظری چیست بخداوند
خانهٔ خویش بشرطی که نظر تثلیث و تسدیس باشد و قابل تدبیر قمر باشد و در
وسط السما باشد و قمر در وتد الارض نشاید که یافتن مطلوب متعذر باشد
و چنانکه در مسایل بوجوه بسیار معلوم شد که دلیل یافتن گریخته چیست
صورت طالع بر آن وجه باید نهاد در اختیار تا غرض حاصل آید و هر کرا در
یکی ابواب مسائل آن باب وقوف افتاد اختیار در آن باب او را معلوم
گشت تا معلوم گردد که آوردن مسایل درین باب چه فایده دارد چنانکه مثلا
در مسایل معلوم گشت که چون قمر متصل شود بنحسی دلالت کند بر یافتن
گریخته در اختیار همچنین باید نهاد قمر را اگر متصل باشد بنحسی و دیگر مسایل اختیار را
بر نخیله قیاس کنند و همچنین قمر باید که متصل باشد بخداوند سابع و خداوند
سابع نحس پس اگر یکی از دو نیز در طالع باشد دلیل خیر باشد خصوصا که قمر
در طالع باشد و متصل گردد با آفتاب در عاشر و احتراز باید کرد تا هر دو
نیر از یکدیگر ساقط نیفتند و هر دو از طالع ساقط نباشند و در وقت
طلب کردن او باید که قمر متصل باشد بمریخ در حالتی که مریخ در حالتی که مریخ
مقیم باشد که اینصورت دلالت کند بر آنکه هیچکس این گریخته را
قبول نکند و او را اگر فته گریخته را قبول نکند و او را گرفته نیز و نزد خداوندش
باز آرند و اگر بجای مریخ زحل باشد دلالت کند بر آنکه او را بگیرند و در حبس
کنند و اگر زحل مقیم باشد تواند بود که این گریخته اگر این دزد خویشتن را
در حبس بسیار در کردن کند و هلاک کند مگر که سعدی باشد و اگر خواهند
معلوم گردد که این گریخته در وقت زیادت شدن نور قمر بوده است

بدست آوردن گریخته دشوار بود و اگر در وقت نقصان نور او گریخته باشد
بزودی بروی ظفر یابند خاصه که گریختن او بر طالع منقلب بوده باشد
و قمر در برجی منقلب که چنین بوده باشد این گریخته بخویشتن باز گردد و
چون با قمر کوکبی باشد راجع و این کوکب ناظر باشد بخانهٔ خویش این
معنی دلالت کند بر آنکه گریخته نزدیکست و در وقت طلب کردن گریخته
بنگرد تا قمر در کدام موضع باشد از ارباع فلک از شرقی و غربی و شمالی
و جنوبی گریخته را در آن ربع طلب کند و باید که سهم سعادت ناظر باشد
بهر دو نیر و اگر مقارن او باشد اولیتر و همچنین او درین مجامعه اثر بیشتر باشد
و خاصیت افزون تر **باب چهارم** در شکار صحرا چون بشکار خواهی
رفت اختیار در وقتی باید کرد که در طالع برج ذو جسدین باشد و خداوندش
مغرب ناقص و سعد در مایل وتدی که اگر ساقط باشد صیدی که پیش آید
او را نتوان یافت و در جمله اوقات بیرون رفتن بصید قمر باید
که منصرف باشد از مریخ و مریخ مسعد در جایگاه نیک از طالع و بهیچ وجه
در صید کردن قمر خالی السیر نشاید و در آخر بروج نشاید و در برجی منقلب
نشاید و قمر در جوزا و مثلثات او اولیتر و قمر باید که زاید نور و عدد باشد
و خداوند خانه او ساقط باشد هیچ صید نیابد و کوکبی که متصل به القمر در وتد
نشاید در مایل الوتدی باید که چون در وتد افتد بیک صید بهمه صیدها
گیرد و اگر ساقط باشد دلیل کند بهلاک صید اگر به گریختن او و قوت
بیرون رفتن بصید موضع قمر نیک باید چه اگر موضع او نیک نباشد
دلالت کند بر آنکه گزندی بخداوند اختیار رسد و اگر این مبادا از
زحل باشد آن خلل و گزند پخته و بتر بود و اگر سلامت قمر از نحس پس

میسر گردد و باکی نباشد از نظر مریخ چون نظر مودت باشد و اگر نظر محمود و توان
نما و عطارد روزنه وی بمقصود رسد **باب پانزدهم** در شکار کردن و درین اختیار
قمر در حمل و مثلثات او باید و صاحب طالع در برجها کبس خداوند طالع
از نحوست زحل نگاه باید داشت و باید که قمر بعطارد پیوندد و اگر عطارد را
نظری باشد بطالع از مایلی الوتد **باب شانزدهم** در شکار دریا
اختیار طالع برج ذوجسدین باید و خداوند طالع در برجی آبی و قمر در سرطان
و مثلثات او ناظر بخداوند خانهٔ خویش و قمر باید که زاید که نور و عدد
باشد و زهره و قمر چون قوی حال باشند و درین اختیار ایشان از مریخ منحوس
و بدحال نکنند صید را ضعیف حال کند و صید بسیار افتد و خداوند اختیار
از صید کردن منفعت بسیار گیرد و حذر کن تا مریخ در برج آبی نباشد
و قمر بدو متصل و نشاید که زهره نیز مقارن مریخ باشد و اتصال قمر بزهره
و عطارد و مشتری بدیشان از برج آبی دلیل سلامت و بسیاری صید
باشد و منفعت دیدن از صید و الله اعلم بالصواب **باب هفدهم**
در استفتاح خراج این اختیار در اول شهر باید که در حالی که قمر باشد زحل
نظر مودت و اگر این نظر زحل از خانهای و باشد اولیتر و سعود ناظر
بود که اینصورت دلالت کند بر دوام کار و باید که وسط السماء برجی
ثابت باشد عاشر طالع را و خداوندش را اصلاح کند و یازدهم را چنانکه
تواند اصلاح کند و خداوند یازدهم را بخداوند عاشر نظری باشد از
مودت و هرده و را بخداوند طالع نظر پس دیگر کواکب را چنانکه قواعد
ابواب خوانده است اصلاح کنند و نظر نیرین بیکدیگر پس عاشر و
بطالع فرو نگذارد و خداوند ثانی را نیز فرو نگذارد و قمر را و خداوند خانهٔ

قمر را همچنین تا اختیاری کامل باشد و سیم فراوان بسلطان و حاکم رسد
و دایم بماند انشاء الله تعالی **باب هژدهم** در خریدن سرای و باغ
و ضیاع بدانکه هرچه از بهر کشتن و درودن و بیع کردن را باشد آنرا
اختیاری دیگر است و آنچه بهر مسکن و اقرارگاه را باشد اختیاری دیگر
اما آنچه از بهر محارثه و بیع را باشد اصول ارکان آن باب را چون دیگر
و صول نگاه دارد چون اصلاح طالع و خداوندش و جمله اوتاد و او
خداوندان ایشان از درین باب اصلاح باید کرد و اصلاح این اوتاد بدین
وجه که سعود را در او نشانند و از نظر به نحوس دور دارد و آن اوتاد را
کنند و چنان سازند که سعود را در اوتاد نهند هیچ را از آن سعود در این
وتد نصیبی باشد و اگر خداوند برج باشد و اگر خداوند شرف اولیتر و این
اوتاد طالع و چهارم بکوشش باز داشتن اولیتر و نحوس در ششم و دوازدهم
موافق تر چنانکه زحل در دوازدهم افتد و مریخ در ششم و اگر بعکس افتد
هم باکی نباشد و زهره و نیر را قوی حال کند چنانکه در وتدی اگر مایلی اوتدی
افتد و نظر سعود چنانکه شناخته است ایشان را قوی حال کند و هرچه
از سعود و نیرین تواند که بخانه چهارم نظری محمود افکنند این مهم فرو نگذارد
و چنان سازد که ارباب اوتاد همه مستقیم باشند و خانهٔ چهارم بدو وجه
کوشش باز دارد یکی آنکه خانه عاقبت است و دوم آنکه بضیاع و عقار تعلق
میدارد و خداوند چهارم نیز باید که قوی حال باشد و هرگاه که خداوند چهارم
خداوند او طالع افتد در آن زمین و ضیاع و زروع و ارتفاع غله آن
و خانهٔ عاشر دلالت کند بر جمله درخت و کشت و نبات آن صنعت
و طالع دلیل خداوند صنعت باشد و دلیل مالک و دلیل باشد بر منفعتی

که مالک گیرد از آن منفعت و از سکان و متصرفان او پس هر وقت که اصلاح
طالع و عاشر کرده شود این همه خیرات که برشمرده شد روی نماید و خانه چهارم
دلیل باشد بر زمین و کشت و درو و جمله تیمار دارندگان که در ملک
پس اصلاح ببایدش اصلاح حال انجماعت باشد که منفعت ایشان با مالک باز
گردد که خداوند اختیار است و باید که سهم سعادت و خداوندش را و خداوند
اثنی عشریه قمر را و خداوند ثانی را از سعود نظری باشد و نیز نظر
مودت و بهیچ وجه نشاید که نحسی در یازدهم افتد و همچنین در چهارم
نشاید که نحسی باشد و نشاید که برج چهارم آتشی باشد اگر در چهارم کوکبی
آتشی باشد با ضیاع را خرابی و شدت حرارت خلل افتد و خشکی بدو
راه یابد و پرهیز کن از آنکه خانه چهارم برج آبی باشد و زحل در وی باشد
و اگر زحل در بعضی از اوتاد بود و نگرد آن نیز دلیل تباه شدن غله باشد و
مغرق شدن از غایت تشنگی و اگر وسط السما برج آبی باشد و مریخ او را
منحوس کند ببودن مریخ در وی و اگر نظری از وتدی بدو دلالت کند
بر آنکه میوه‌های او آفات باشد که پخته و رسیده نگردد و بیشتر خام
و ترش ماند و هرچه درین باب اختیار و ضیاع بود جایی که او را میوه و
ارتفاعی تواند بود برشمرده شد اما اختیار آنچه تعلق بعقار و اوطان
و غیر آن دارد چون در خریدن این مواضع اختیاری خواهی کرد باید که
خانه چهارم که تعلق بخانها و سرایهای سکون دارد در برجی ثابت باشد
و دیگر اوتاد همچنین پس سعود را چنانکه پیش ازین گفته شد هم باید که
در اوتاد باشند و خداوند اوتاد در استقامت باید نهاد از آفتاب زاید
در سپهر صاعد در شمال که چون سعادی درین اختیار گوش داشته شود

دلالت کند بر آنکه در آن وطن مدتی دیر بماند و کار او منتظم و روان
شود و شادی بسیار بیند او را و از آفات مصون باشد و چون در وی
افتد و خانه چهارم و بجهت مریخ منحوس گردد بیم آن باشد که آفتی عظیم
رسد بدان مسکن من حریق و دزد و خرابی غیر آن و حریق و دزد
خرابی و حریق بوقتی که باشد که برج مریخ مائی باشد و اگر برج آتشی باشد
آفت از دزد بود و از راه آن طالع و چون این منحوس برابع از زحل رسد
آفت خرابی این سرای از افتادن و زلزله از خسف مانند این باشد و چون
بدین وجه که درین اختیار برشمرده شد گوش باز داشته اند از جمله آفات
و عاهات محروس و مصون باشد والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب

باب نوزدهم در اختیار در آمدن یکی از خدم پادشاه و نشستن او در
منزلی بامارت اگر پادشاه است و اگر امیر است از خدم پادشاه که در موضعی
موی بامارت نخواهد نشستن حکم همه یکیست و شرط این باب آنست که طالع
در چهارم برج ثابت باشد و خداوند این در مواضع قوی حال مقبول
ناظر بشمس از مودت و محبت و خداوند عاشر را بخداوند حادی عشر باید
که نظری باشد بعداوت و قمر باید که بخداوند خانه خویش نگرد از مودت
و خداوند رابع ناظر و بسعود و اگر میسر نشود که قمر بدین صفت که برشمرده
شد قوی حال کنی و از طالع ساقط باید کرد و سعود باید که ناظر باشد بخانه
چهارم و خانه دهم و جهد کن که خداوند طالع و قمر در سادس و ثانی عشر
نیوفتند در وبال و هبوط نباشند که اینجمله دلالت کند بر نایافتن کار و
غرامت مصادره و حذر کن از آنکه خداوند دوازدهم بخداوند طالع در
وتدی باشد و چنان سازد که خداوند عاشر در سیر رجعی باشد که دار

خداوند آن بهر طالع چون صاحب حد و شرق و وجه از بهر آنکه صاحب دلالت
کند بر معیشت مرد در حال صلاح و فساد او و خداوند وجه دلالت کند بر
حال تجار او نزاند از و نظر خداوند وجه و سقوط او بودن او در وتدی و
خداوند شرف دلالت کند بر سود مرد و اصابت منال او و درجه عاشر
دلیل باشد بر حال عمل او و وتد مغرب دلالت کند بر حال چشم بد و زنان و
مضرت و بندیچاری و قتال و طالع بر خلیفه او و وتد الارض بر شهر که مقصد
او پست و برج پنجم بر رعیت او و برج دوم و دبیر او و سیوم بر اصدقای او
و حادی عشر بر عاملی که این شهر را باشد و حال خراج او و نهم بر عاملی
که بوده است پیش ازین بر اسپهار و ششم بر بنده و خدام او و دوازدهم
بر ستور و بنده او پس تفحص این حال حسب اختلاف سعود و نحوس و مواضع
ایشان و اتصال بعضی از ایشان به بعضی باید کرد و درین اختیار نیک حذر
باید کرد از اتصال خداوند طالع اگر خداوند و سیط السما بخداوند چهارم که
این اتصال دلالت کند بر آنکه بزودی این مرد را عزل افتد و چنان باید
که قمر اگر خداوند طالع بخداوند یازدهم نظری باشد محمود و باید که یازدهم
و خداوند او از نظر نحوس دور باشند که این معانی دلالت کند که اصابتش
بسیار باشد و بزودی خراج او گذارده شود و اگر خداوند یازدهم بخداوند
دوم پیوندد احکام دارد و بدآنکه در جمله مدخلها چون برج ذوجسدین باشد
دلالت کند بر آنکه این عمل دو بار بدین امیر بدهند و چون عاشر
ذوجسدین باشد دلالت کند بر آنکه درین عمل او شریکی باشد
و نشاید که قمر در عقده باشد که دلالت کند بر گریختن و نشاید که قمر در
استقبال باشد که دلالت کند بر منازعت و جنگ و نشاید که خداوند خانه
قمر راجع باشد و نیز خداوند طالع که دلالت کند بر کراهیت اهل شهر
از پادشاه و یعقوب قصرانی از ماشاءالله روایت می‌کند که درین
اختیار و در جمله اختیاری که در شهر رفتن را کنند باید که طالع برجی
ثابت باشد و خانه چهارم همچنین و خداوند عاشر از نحوس دور باید و
خداوند طالع مقبول باشد در موضعی نیک باشد ناظر بسعود و می‌گویند
اگر این صورت حاصل نیاید قمر را ساقط نهند از طالع سعود را در چهارم طالع
افکنند والله اعلم **باب چهارم** در حاجت خواستن از ملوک و سلاطین
و وزرا و اکابر اختیار درین باب آنست که قمر در طالع باشد اگر در تثلیث او
و تربیع هم جایز است و چنان باید که خداوند طالع بطالع می‌نگرد از تثلیث
و طالع برجی ثابت باشد و ذوجسدین هم روا باشد و بهیچ وجه نباید
که خداوند طالع راجع باشد و نشاید که قمر در مقابله طالع باشد اگر چه نحسی
متصل و اگر ساقط از خداوند خانه خویش و قمر باید که بسعدی متصل باشد
و آن سعد مستقیم باشد زاید و عطارد بهمه حال نیکو حال باید چه اگر نیکو
حال نباشد اینکس بزشتی در کنند و اگر عطارد و با زحل باشد چنین او مسموع
نباشد و همیشه درین اختیار باید که قمر زاید نور و عدد باشد و چون
کوکبی که قمر ازو منصرف می‌شود متصل بود بکوکبی که قمر بدو می‌پیوندد بنظر تثلیث
دلالت کند بر تمام شدن حاجت بنیکوترین حالی و نظر تسدیس کمتر از تثلیث
باشد و اگر نظر از نظر تربیع باشد حاجت روا شود و ساقط شدن خداوند
قمر از قمر اگر افتادن ماه در هفتم دلیل کند بر آنکه بزودی حاجت او روا
نکردد مگر که خداوند ساعت بر درجه عاشر باشد حاجت بزودی
روا گردد و قمر باید که با خداوند طالع هم باشد اگر متصل باشد و مستحب

بنزدیک اصحاب اختیار آنست که تامل کنند یا آنکس که حاجت و عطا ازو خواهد
از کدام جنس ست از انبار وقت قمر را اتصالی جویند بکوکبی که آن جنس
مردم بدو منسوب باشد چنانکه اگر حاجت از سلطان خواهد قمر متصل با
آفتاب و اگر از لشکری باشد حاجت او قمر متصل باشد بمریخ و چنین
گفته اند که اگر بوقت حاجت جستن قمر در دوازدهم طالع اختیار باشد
در ربع سعدی باشد در جمله حاجت بزودی روا شود و اگر در طالع باشد
هم روا گردد اما دیرتر که آنچه بدو دل نگران بود ازین ابواب و تعلق
بمهمات ملک واست بقدر وسع و طاقت در هر یکی چیزی نوشته شد
و پس ازین بر ترتیب دوازده برج ابواب آن مختصر بیان کرده
شود ان شاء الله وحده وحده العزیز **فهرست الابواب**

آن

باب سی و ششم در اختیار کردن قصه بسلطان بر داشتن و تلاقی آن
باب سی و هفتم در اختیار وقتی که علمی در خواهی از خداوند و لاتی
باب سی و هشتم در اختیار ستور خریدن و شرایط آن
باب سی و نهم در اختیار خریدن و آموختن مرغان شکاری
باب چهلم در اختیار ها مرکردن [?] کردن اسپ و شرایط آن
باب اول در اختیار طلب کردن وام و ستدن وام
قمر را درین اختیار باید که نظری باشد بسعود و بدانکه طالع دلیل ستاننده
باشد و سابع دلیل معطی که وام دهنده او ست و قمر عطارد دلیل نفس وام
پس چون قمر را نظری باشد بسعود در آن وام سهولتی باشد و اگر عطارد
بزحل نگرد در ادای دین تاخیری افتد و اگر مریخ نگرد خصومت و منازعت
از حد بگذرد و باید که قمر در وام ستدن در اسد باشد اگر در حوت
اگر در عقرب اگر در قوس اگر در دلو و قمر ناقص نور باشد و اولیتر آن
که قمر با مشتری باشد اگر با عطارد و اگر قمر و عطارد در طالع باشند هر دوا
داشته اند و اگر با خداوند طالع باشند هم جایز است و اگر قمر در طریق
محترقه باشد و اگر هابط باشد در جنوب ستاننده را بهتر باشد از دهنده
و گفته اند که وام دادن در ساعت زحل و ساعت آفتاب مکروه است
و نشاید والله اعلم باب دوم در اختیار وام دادن درین اختیار
تحذیر می کنند و از بودن قمر در طریق محترقه و از هابط بودن او در جنوب
و اگر در اول درجات اسد و جوزا و قوس باشد و نشاید که این درجات
طالع اختیار باشد و چون خواهی که این وام در حالتی دهی که کسی بر آن
وقوف نیفتد در حالتی باید که قمر تحت الارض باشد و در وی باتصال

سعدی دارد و پس از آنکه آفتاب در گذشته باشد و روی باتصال سعدی
و اگر پس از باز گشتن از آفتاب در گذشته باشد و روی باتصال سعدی
دارد و اگر پس از باز گشتن از آفتاب بمریخ پیوندد لامحاله این سخن در
افواه خلق افتد و چنانکه پیش از این معلوم کرد عطارد را از مریخ نیز
نگاه دارد و در وام دادن نیز قمر باید که با مشتری اگر عطارد باشد که
این اتصال دلالت کند بر آنکه این مال بزودی تمامت باز رسد و دیر دورا
از نحوس نگاه دارد و اگر قمر با عطارد باشد و عطارد دور از مریخ
[illegible] مال بزودی گذارده شود انشاء الله تعالی و علام زحل در وام
دادن مستکوید [?] از عکس وام استدن نیست چون اینجا نمی شاید که قمر در اسد
و حوت و دلو و عقرب و قوس باشد درین باب که وام دادن است
اختیار چنان باید کرد که قمر درین بروج باشد و قمر ناقص نور باشد
و طالع وقت یکی از این بروج باشد که بر شمرده شد و قمر یکی از دو
سعد و بعطارد ناظر و خداوند طالع و خداوند هشتم بیکحال مشاکل
یکدیگر و درین اختیار ساعت آفتاب و ساعت مریخ مکروه است
باب سیوم در فروختن غله اختیار غله فروختن وقتی باید که قمر زاید
سیر باشد در بروج زاید و آن برجی معوج باشد و طالع همچنین برج
معوج و خداوند طالع در یکی ازین مواضع و عاشر و خداوندش از
آفت و نحوست دور و قمر باید که با عطارد باشد و عطارد شرقی نیکو
حال سریع السیر والله اعلم باب چهارم در انبازی کردن چون
خواهی که با کسی شرکت یا انبازی در مالی اگر در عملی در وقتی باید که قمر از جمله
نحوستها دور باشد و جهد باید کرد تا قمر در محل نفتد [?] که قمر در محل لایقت

کند بر دوری افتراق میان هردو شریک و قمر در جوزا ستوده است
شرکت را و چنین گفته اند که دلیل باشد بر آنکه میان هردو شریک
موافقت باشد و امانت میان هردو برخیزد و هردو نزدیک شریک
خویش امین و در سرطان نشاید که میان ایشان خصومت و
سعایت افتد و در اسد محمود باشد و منفعت بسیار و در سنبله ستوده
باشد که در وی صحبت نیکو باشد و ربح بسیار و میزان هم دلالت کند بر
دوری افتراق هردو شریک و عقرب هم نکوهیده است که میان ایشان
خصومت خیزد و جنگ افتد و هر یک بدگمان بود و در قوس
بچند وجه ستوده است الا آنکه شریکان یکدیگر را گردن نهند و در جدی
ستوده است که در وی از دو کار انواع منفعت حاصل شود و در حوت
گزیده است و چون طالع باشد این بروج هم برین قیاس شناسند
و نظر سعود و نحوس بهتر و نیز می شود و اگر نحوست درین باب از زحل خیزد
دلالت کند بر مخالفت و افتراق و دروغ و چون از مریخ باشد دلالت
بر خصومت و کارزار و جمله نظرهای سعود آ تثلیث و تسدیس درین اثری
تمام دارد و اما نظر تربیع و مقابله بخداوند خانه خویش دلالت کند بر سخن
بیهوده و منازعت بودن افتراق و خداوند خانه قمر اگر ساقط باشد از قمر
بوقت جدا شدن هردو شریک از یکدیگر تهمت نهند یکدیگر را و چون ناظر
باشد خداوند خانه قمر بقمر بوقت افتراق از ربح خالی نباشد و چون خداوند
طالع بطالع نگرد همین حکم دارد بوقت مفارقت و فاضلتر اختیاری در
شرکت آن باشد که خداوند طالع در طالع باشد و دال برین نوع و
رسود سما بروج ذوات اجساد باشد که ایشان دلیل کنند و باشد بر مصالحی

میان هردو شریک در امانت اعتماد و الایق ترین بر ثبات لامحاله برج
ثوابت باشند و ثابت بر همه اسپید و دیگر جهد باید کرد تا نحس در اوتاد
نیوفتد و بدانکه طالع اختیار بادی را باشد و دلیل یکی از ایشان که
مقبولتر است و هفتم دلیل دیگر شریک و وسط السما دلیل مالی که شرکت
دران خواهد بود و دلیل یکی که ایشان را خواهد بود و رابع دلیل عاقبت کار
ایشان پس درین مواضع هرکجا نحسی افتد حکم فساد آنچه بدو منسوب کرده
می شود و اگر سعدی باشد بخلاف آنچنان که بکرات معلوم گشت و چون
قمر زاید نور و عدد باشد سود هردو شریک بسیار باشد و بجهة آن
شارکت ایشان از ثنا و شکر بسیار گویند و اگر بر عکس آن باشد بحکمش
بر عکس آن بود و الله اعلم **باب پنجم** در خریدن شرط اختیار خریدن آنست
که سهم السعادت در موضعی محمود باشد در یکی از دو برج مشتری متصل بسعود
تا خریده عاقبتر از فروشنده باشد و قمر در برج مستقیم الطلوع باید
زاید در نور و عدد و متصل بسعود تا دلالت کند که بر آنچه خریده است
سود و منفعت یابد و اگر عکس این باشد و مریخ باید که از قمر و عطارد ساقط
باشد که مریخ در بیع و شری و دین و خصومت و منازعت آورد و ذنب را
نیز از قمر دور باید داشت و نحوست او کمتر از آن مریخ نیست و بدانکه قمر
دلیل باشد بر متاع و کوکبی که تصرف عنه القمر دلیل بایع و کوکبی که متصل بر القمر
دلیل خریدار تامل کند تا هرچه ازین با سعود یابد و قوت حالی حکم کند بقوت
حال او و اگر نحوستی بیند با ایشان و ضعیف حال همچنین برجمله حکم کند
و اگر قمر را در وقت خریدن انصراف و اتصال نباشد بوتد طالع و خداوندش
نگرد و هردو دلالت کننده اند و بر فروشنده و غارب و خداوندش

بر خرنده و وسط السما بر شش و وتد الارض بر چیزی که خریده می‌شود اگر کالا و غیر آن
اگر در یکی ازین اوتاد سعدی بیند حکم کند به نیکویی حال و اگر خلاف آن
باشد حکم کند بر خلاف این باشد **باب ششم** در فروختن و درج کردن
قمر باید که در شرف خویش باشد اگر در مثلثهٔ خویش باشد اگر در مثلثهٔ خویش
منصرف از سعود متصل بنحوس و قمر در برجی معوجه الطلوع باشد و ناقص
نور و عطارد تا جانب فروشنده را ترجیح باشد بر جانب خریدار و اگر دست
و آنکه هر دو کوکب را که قمر متصل و منصرف می‌شود بدیشان بهم پیوند
و دوستی محمود میان بایع و مشتری بر وفق مراد حاصل شود والله اعلم
بالصواب **باب هفتم** در کوی زدن اختیار درین باب آنست که قمر در
برجهای منقلب باشد و حذر کنند از ثوابت و چندین چه این برجها
دلالت کند بر گرانی نهضت مردم مرکب و قمر لامحاله باید که بسعود ناظر
باشد نظر تثلیث باکی نباشد و نظر او بزحل صورت وحدت مرد و بارگیر
نشاند و در وقت بیرون آمدن از منزل خویش باید که خداوند طالع متصل
باشد بسعود اگر در وسط السما باشد اگر در تربیت السعادة ولامحاله باید
که فوق الارض باشد و دور آن نحوس و نحوست و احتراق و نشاید که
قمر و خداوند طالع بکوکبی پیوندد و آن کوکب در هبوط که این نظر دلالت
بر آنکه ستور خطا کند و بسر در آید و بر آنکه سوار را سقط افتد و یعقوب
قصرانی و صاحب جامع شاهی درین باب فصلی آورده‌اند که مر آن فصل
را بیت نمی‌آید و آن آنست که هر دو میفرمایند که چون خواهی که تا معلوم
کرده در وقت کوی زدن غالب کدام یکیست از هر دو میکویند بنگر
چنانکه در باب شطرنج و نرد باختن فرمودیم باید که روی بجهتی کنند که

قمر در آن جهت باشد و مرا چنین معلوم شده است که کشف از جهتی می‌باید
که قمر از آن جهت باشد از بهر آنکه هم ایشان می‌گویند در باب شطرنج باختن
که در آن جهت نشینند چون در آن بموضع نشینند و خصم در برابر آن نشیند
این خصم بدان جهت نزدیکتر باشد از او و بومعشر چنین میفرماید که در شطرنج
و نرد چون خواهی که غالب را از مغلوب باز شناسی ارتفاع باید کرد وقت طالع
وقت معلوم کرد تا قمر در کدام ربع است هر که از هر دو خصم در آن ربع نشسته
باشد غالب باشد و نشستن او در آن ربع بیرون آنکه پشت از آن جهت
دارد و مرا بهیچ وجه صورت نمی‌افتد و معقول نمی‌آید والله اعلم بالصواب
باب هشتم در اختیار آموختن فقه و علوم دینی درین اختیار صاحب
جامع میکوید که اصلاح خداوند او و اصلاح مشتری و اصلاح هر دو نیر
طالع یکی از دو خانهٔ مشتری باشد و اصلاح عطارد میفرماید بتدقیق نظر را
و می‌باید که بعضی ازین دلایل را به بعضی نظر مودت باشد و همچنین بجانب
یکدیگر و چون علوم دینی مقتبس است از صاحب شریعت است صلوات الله
علیه لامحاله باید که زهره که کوکب ملت است درین باب نیکو حال باشد در ثانی
اگر ناظر بثالث و خداوند او و بخداوند طالع رئیس بوعلی سینا را یکی گفت
زا عطارد نیکو حال افتاده است در طالع با منصبی که در علم بدین درجه
کشید شیخ ابوعلی انکار عظیم کرد و گفت اثر کوکب عطارد و چیزی ضعیف بود
مرا مشتری در خانهٔ علم افتاده است و زحل تثلیث او تا بر مشتری بر مبدأ
و اصابت داشت و زحل بر فکرت دقیق **باب نهم** در فرستادن رسول
در این اختیار باید که قمر متصل باشد بکوکبی که مرسل الیه با او مناسبتی دارد
اگر تعلق این کار بپادشاه باشد نظر قمر بآفتاب باید نظر تثلیث و تسدیس

از خانهٔ او و اگر او بهر دو حال نحس بود و دور از نحوس و اگر مرسل الیه وزیری باشد اگر عالمی و خداوند و اگر خداوند عالمی و اگر خداوند ورعی یکی از قضاة اسلام و از زر و سا باشد اتصال قمر بمشتری باید بهمان شرط که گفته شد و دیگر کواکب را قیاس می کنند همچنین و جهد کنند در جمله اتصالات تا کوکبی که قمر بدو پیوندد و قمر در وبال و هبوط اگر بموضعی بد و نبود والله اعلم

باب دهم در صلح جستن از دشمن هر گاه ای که اختیار وقتی کنی صلح جستن را با دشمنی می باید که خداوند خانه دوازدهم هم طالع وقت در تثلیث و تسدیس طالع افتد و خداوند طالع نیز باید که تثلیث و تسدیس خداوند تا ای عشر باشد و مقبول باشد از و و سعود در جای خویش و سعود در اوتاد باشد و نحوس ساقط از و و قمر باید که در وتدی و اگر مایلی تدی مسعود و مقبول در موضع خویش باشد و خداوند خانهٔ قمر مسعود و قوی حال باید ناظر بقمر تثلیث و تسدیس چون این وقت میسر گردد طلب این صلح کردن باشد

باب یازدهم در علم آشنا و آموختن درین باب یعقوب قصرانی فصلی آورده است بغایت مهذب چنانکه شرط این عمل است چون خواهی که اختیاری کنی باید که طالع درین بروج افتد که برشمرده شد چون سرطان و جوزا و سنبله و قوس و حوت و قمر هم در یکی ازین بروج باشد و خداوندان این بروج دور از جملهٔ منحسها چون احتراق و رجعت و هر دو عقده را اس و ذنب دور باشد که این بروج شنا ور کردن شنا و کننده را همچون بال و پر باشد و این بروج دلالت بر موضعی کند از بدن که باین صنعت مناسبتی دارد و از بهر آنکه زود است که این صنعت بدان آب آید منسوب بجوزا باشد و سرطان بچند وجه باین صنعت مناسبت

دارد یکی آنکه آبی باشد و دویم آنکه منقلب است و سوم بجهت جنبش او و سنبله بجهت آنکه خانهٔ عطارد است و دلیل صنعتها و ناف او منسوب بدو است که واسطهٔ تن او است که قوت و حرکت بدن بدو باشد و قوس نیز دلیل سواری و حرکت باشد و هر دو ران که رکن درین باب ایشانند منسوب بدو است و قوام شخص هم بدو است و حوت بر حیثیت مالی و در دو قدم که دفع آب در علم شنا بدو باشد منسوب بدو است و ابتدا در علم شنا و آن وقت باشد که آفتاب بپانزده درجه جوزا باشد تا این وقت که بپانزده درجه سنبله رسد و بهتر اوقات آن باشد که سعود در طالع افتند و اگر باشند بطالع و اگر سعود در اوتاد طالع باشند و قمر باید که متصل باشد بسعود از تثلیث و تسدیس قمر اگر بعطارد پیوندد بنظر مودت و عطارد دور باشد از رجعت و احتراق و نحوست براین اختیار مرهمی باشد و اختیار در غایت کمال باشد

باب دوازدهم در خراب کردن بنا درین اختیار قمر در بروج آتشی باشد اگر هوائی باشد منحدر از صعود سوی هبوط خویش منصرف از نحوس متصل بسعود و آن سعد که قمر بدو متصل شود باید که شرقی باشد صاعد مستقیم و قمر باید که بخداوند خانهٔ خویش نظری دارد بمودت چه اگر نظر تربیع و مقابله باشد دشوار گردد و خراب کردن آن و دستور دیگر آنست که خداوند طالع مغرب باشد از آفتاب ناقص سیر متصل بکوکبی ناقص سیر در برج هبوط خویش و قمر نیز باید که مشرق باشد از شمس ناقص سیر یا ناقص نور و اگر غرض تو از خراب کردن آن بنا آنست که دیگر پایه کسی آنجا عمارت نکند باید که قمر را نظری نباشد و بخداوند خانهٔ خویش و با آفتاب نیز نظری نباشد

تا مطلوب حاصل شود والله اعلم بالصواب **باب سیزدهم** در
جوی و کاریز کندن و آب در جوی افکندن درین اختیار باید که قمر
تحت الارض باشد در سیم اگر پنجم و اگر فوق الارض باشد یازدهم باید و دور
از نحوس خاصه از مریخ و سعود ناظر بود و در موضعی که مقبول باشد و خداوند
خانه نیز ناظر بود و وسط السماء باید که از نحوس پاک باشد تا کاریز و
جوی خراب نشود و زحل شرقی باید و مستقیم السیر در یازدهم طالع و سعدی
که قمر بدو متصل شود در برجی ثابت صاعد باید و مشتری اولیتر و اگر اتصال
قمر بمشتری میسر نشود باید که مشتری در عاشر افتد که بودن مشتری در
عاشر دلالت کند بر دوام آبادانی کاریز و جوی حل انظری باشد از تثلیث
اگر تسدیس و خداوند خانه قمر باید که در برجی ثابت باشد و اگر ثابت
میسر نگردد در برجی مجسد و اگر مشتری در عاشر نتوان نهاد بدل و زهره
در عاشر باید نهاد و لامحاله قمر را در برجی باید نهاد که آبها بدیشان
منسوب باشد چون سرطان و اسد و عقرب و دلو و حوت والله اعلم
بالصواب **باب چهاردهم** در درخت نهادن درین اختیار قمر در
برجی ثابت باید بشرطی که خداوند خانه قمر ناظر باشد بقمر از برج آبی
و طالع برجی ثابت شد اگر ذوجسدین و خداوندش صاعد و شرقی
باید که اگر صاعد باشد و اگر شرقی نبود زودی بروید و شاخ لور شود
و لیکن مثمر نباشد و اگر غربی صاعد باشد دیر شاخ زند و میوه زود دهد
پس از رستن چون نظری باشد و خداوند خانه قمر را بقمر بود و از
نحوس سلامت یافته و شایسته تر ثوابت درین اختیار ثور است
و دلو و قمر را باید که زحل نظری باشد محمود و زحل در جایگاهی نیک

افتد در اوتاد اگر فیما یلی الاوتاد و از موضعی که او در اشهادتی باشد و پرهیزی تمام باید
کرد درین اختیار از نظر مریخ بطالع و مشتری را باید که نظری باشد بزحل از تسدیس
اگر تثلیث و در شرف اگر در فرح اگر در موضعی که او زا در آن حظی باشد و
باید که قمر در وقت غرس در برجی باشد که آن نبات و شجر بدو منسوب
باشد **باب پانزدهم** در تخم افکندن طالع اختیار برج ذوجسدین
باید و خداوند طالع در برجی منقلب نزاید در نور و عدد و ناظر بخداوند خانه خویش
و دور از نحوس چه اگر او را بوجهی نقصان دارد هیچ چیز از آن تخم بصلاح نیاید
و هیچ بخداوند گشت نرسد و قمر را از شعاع آفتاب نگاه باید داشت
و از جمله مناحس و باید که متصل باشد بسعود و مستحب آنست که در جدی باشد
اگر در سرطان اگر در سنبله اگر در حوت والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و
المآب **باب شانزدهم** در زمین باجارت دادن چون خواهی
که زمین باجارت دهی اگر خانه درختی و غیر آن باید که اوتاد را طالع را
قوی حال گردانی و سعود در اوتاد باشد و قمر منصرف متصل بسعود باشد
و هر دو کوکب که درین دو حالت نظری بقمر دارند مخطوط باشند و بیکدیگر
ناظر بنظر مودت و خداوند خانه قمر باید که قوی حال باشد ناظر بقمر و قمر
باید که از نحوستها در امان باشد و چون اصلاح هر چهار وتد کرده آمد اجارت
دهنده و ستاننده را عاقبت کار بانغ و منفعت و خوشدلی باشد
و اگر در طالع نحسی باشد طالب پشیمان شود و از قبول باز گردد و دیگر اوتاد
هم بر اینجمله قیاس کند و اگر سعد باشد در اوتاد و بسعادت آنچه منسوبست بدان
بود و تدی بر قوانین علم خویش حکم میکند والله اعلم **باب هفدهم**
در دفین نهادن اختیار دفین نهادن آنست که قمر تحت الشعاع باشد

و طالع و خداوند او هر دو مسعود باشند و قمر بخداوند طالع می پیوند بنظر مودت
و خداوند عاشر و خداوند سابع ساقط باشند از هر دو نیز و خداوند دوم
باید که قوی حال باشد مسعود و متصل بخداوند طالع اتصالی بمودت و باید
احتراز کنند از نحوست قمر و خداوند طالع و خداوند ثانی و الله اعلم
باب هژدهم در فرستادن فرزند بادیب و آموختن انواع علوم چون
دبیری حساب و علم اغانی و غیره در این اختیار باید که قمر ناظر باشد
بعطارد و قمر و عطارد دور از نحوست و البته نشاید که عطارد تحت
الشعاع باشد و طالع و خداوند شش را هم از نحوست پاک باید داشت
و خداوند طالع باید که در وسط السما باشد متصل بسعود و قمر نشاید که در
وبال باشد و منحوس ناقص النور هم نشاید که این جمله دلالت کند بر آنکه فرزند
بدشواری دبیری چیزی آموزد و البته عطارد را نباید که هیچ نحوست
باشد چون رجعت و احتراق و اقامت و هبوط و غیر آن حرب تنکی
شرقی باشد صاعد و چنان باید که خداوند خانهٔ قمر و خداوند خانهٔ
عطارد بقمر و عطارد نظری دارند و جهد کنند تا قمر در ششم و دوازدهم نیفتد
و طالع درین اختیار و خداوند خانهٔ قمر باید که در برجی باشد بر صورت
آدمی و حالی چون جوزا و مثلثات او و سنبله و قوس چه آنکه درین اختیار
چون عطارد در هبوط باشد متعلم هر روز از مکتب گریزد و بطبع از آموختن
متنفر باشد باب نوزدهم در اختیار از شیر باز کردن فرزند اختیار
درین باب چنین فرموده اند که قمر از نحوست دور باشد و از شعاع
آفتاب همچنین و کمترین بعد میان او و میان آن آفتاب نود درجه
باشد و قمر باید که ناظر بخداوند خانهٔ خویش و طالع باید که از خانهای مشتری

باشد و چنین میگوید که چون طالع خانه باشد از خانهای زهره دلالت کند
بر آنکه مادر این فرزند هیچ فرزند را پس از آن از شیر باز نکند بیرون این
فرزند و عجب نباشد اگر اهل هر در این دو برج زهره موافق تر افتند
از دیگر بروج و الله اعلم باب بیستم در علاج کردن مطلق اختیار در معالجت
کردن بنکرد تا که کدام عضو از بدن محتاج معالجت است و آن عضو کدام
برج داشت باید که قمر در آن برج نباشد مسعود و دور از آفت و نحوست
و اگر آن عضو در نیمه بالا باشد باید که قمر در ناحیت آخرین باشد که آن را نیمه
منحدر خوانند و اگر علاج بجهة آن باشد تا چیزی به بدن بیفزاید باید که قمر زاید
باشد در نور و اگر علاج بجهة نقصان و فصد باشد باید که قمر ناقص النور باشد و در
هر دو وقت در طالع باید که سعدی باشد تا نفعی حاصل شود و قمر باید که زاید
عدد باشد فاما مدت بیشتر باید و الله اعلم بالصواب باب بیست و یکم
در علاج بیماری محدث و قدیم چون علاج بیماری خواهی کرد تامل باید کرد تا آن
بیماری از جنس کدام کوکب است اگر سبب آن مرض مریخ است علاج بوقتی باید
کرد که مشتری در وتدی باشد و اگر سبب این مرض زحل است علاج بوقتی باید
کرد که آفتاب در وتدی باشد و اگر سبب عطارد بود از آغاز معالجت
بوقتی باید کرد که قمر مقابل خداوند آن برج باشد که بوقت سوال قمر در وی
بود و اگر دلیل مرض نحسی باشد معالجت بوقت آغاز باید کرد که دلیل در وتدی
نباشد و پسندیده آنست که قمر پاک باشد از نحوس و محاق و متصل باشد بسعود
و البته نشاید که قمر در هبوط باشد اگر در وبال اگر در طریقت محترقه و مقابل
خداوند ششم و هفتم و در حالت اجتماع و استقبال و در تربیع آفتاب و چون
علاج بیماری قدیم باشد قمر باید که در نور و مثلثات او باشد و بهترین ساعت آنرا

و قمر منحوس و از نحوس و سعود باید که در اوتاد قمر نباشند تا مرض معالجت
نکند و قمر را از اتصال زحل نگاه باید داشت تا غرض بحصول موصول گردد
والله اعلم بالصواب **باب بیست و دوم** در علاج شیر نقی و غرغره و سعوط
درین اختیار قمر در حمل باید اگر در ثور و طالع وقت یکی ازین دو برج ناقص
نور و قمر باید که متصل باشد بسعود و از نحوس محاق دور و البته نشاید که
ماه را با آفتاب نظر تربیع خاصه از حمل که از چنین حالی درین معالجت حرارت
از حد اعتدال بگذرد و چون خواهی چیزی را از داروها بینی از بازگنی قمر در یکی ازین
سه برج باید سرطان اگر اسد اگر سنبله و طالع یکی ازین سه برج و نشاید که
متصل باشد بکوکبی راجع و اتصال و نجر بسعود نشاید و حکیم بطلیموس در غرغره
و معالجت سیر قمر در حمل و اسد و قوس میفرماید بسعود زهره و همچنان که دیر
می کند از نظر چه قمر بتربیع آفتاب از حمل والله اعلم بالصواب **باب بیست و سیوم**
در اختیار حقنه درین اختیار قمر در میزان و عقرب باید نهاد و
طالع یکی ازین دو برج و قمر زاید متصل بسعود و دور از نحوست بجهت آنکه اگر نظر
عداوت مریخ نگرد هیچ حکم آورد و چون بنظر عداوت زحل نگرد مسهل
منجمد کند و از حرکت بازدارد و عمر مرجان می گوید که قوس و جدی و
دلو و حوت خانهای است که با سافل منسوب است پس حقنه کردن درین
بروج موافق آید و ملایم تر افتد والله اعلم **باب بیست و چهارم** در اختیار
مسهل خوردن درین اختیار بعضی از منجمان میگویند قمر در میزان و عقرب
باید و طالع یکی ازین دو برج جنوبی بیرون جدی بعضی عقرب و حوت
و سرطان نیز روا داشته اند بحکم آنکه آبی است اما بطلیموس و جماعتی بسیار
از اکابر و اطباع او درین اختیار جز بروج آبی و انداز ند و [illegible]

که قمر خالی السیر باشد و گروهی اعتبار بروجی کنند که تعلق با سافل دارد
و باید که قمر منصرف از سعود باشد و متصل هم بسعود و هیچ نحس در اوتاد
قمر نیفتد و اگر ضرورت شود نظر قمر بمشتری نظر تثلیث و تسدیس محمود
داشته اند چون کوشیار و یعقوب قصرانی و صاحب جامع شاهی و
غیر انجامت والله اعلم بالصواب **باب بیست و پنجم** در اختیار علاج
دست و پای و غیر آن از اسافل بدن اختیار علاج او جامع مفاصل در دست
و پای و غیر آن طالع جدی و دلو و حوت اولیتر و قمر در یکی ازین بروج
متصل بسعود و دور از نحوس و اگر علاج مسهلی خواهد کرد از نظر مریخ بتثلیث
و تسدیس باک ندارد تا بقوت حرارت مریخ دارو را باطراف
برساند و در اسهال ممد و معاون باشد **باب بیست و ششم** در علاج چشم
باهن باید دانست که اختیار علاج چشم باهن از سبل و ناخنه و [illegible]
که باهن برباید گرفت باید که قمر زاید نور و زاید حساب باشد متصل بمشتری
و اگر از نظر مشتری بود مانعی باشد بر همه او را اتصالی باید و هر یکی از دو سعد
که قمر بدو پیوندد باید که در عاشر باشد و اگر در طالع در یازدهم دور از
نحوس و در نهم هم روا داشته اند اگر ماه در نهم از نوعی ضعف خالی نیست
و هم احتیاس می نماید که در نهم نشاید و از مریخ دور داشتن قمر از جمله مهمات
و ضروریات باید شمردن درین کار و اگر قمر ناظر باشد بشمس مقبول از و
درین باب عظیم ستوده بود **باب بیست و هفتم** در اختیار علاج سپیدی
و ورم چشم درین اختیار قمر باید که زاید نور و حساب باشد دور از نظر
مریخ و بعضی نظر زحل را درین اختیار روا دیده اند چون قمر زاید نور و
عدد باشد ناظر بسعدی و می گویند چون قمر از استقبال در گذرد باکی

نباشد که مریخ او را نظری باشد تثلیث اگر به تسدیس متصل بسعود میکو نیند مریخ
درین اختیار بس قوی حال نباید و چنانکه معلوم تو شده است قمر نشاید که در
برجی باشد که چشم بدان برج منسوب باشد در رسانیدن آهن بچشم
و نه نیز شاید که طالع وقت آن برج باشد و قمر باید که در برجی ثابت باشد
والسلام **باب بیست و هشتم** در اختیارات فصد کردن بکرات معلوم
شده که در کدام وقت هر عضوی را از خستن آهن نگاه باید داشت و
بر آن قاعده چون ماه در جوزا باشد دست از خستن آهن نگاه باید داشت
و بر دست فصد نشاید کرد و در وقت فصد کردن باید که قمر در بروج ارضی
نباشد و نه نیز طالع یکی از بروج ارضی در ساعات محترقه که پیش ازین
شرح داده‌ام و در آن مبالغتها نموده به هیچ وجه نشاید که در آن ساعات
فصد کنند و در وقت اجتماع و استقبال هم نشاید و مریخ در طالع
اگر مقارن قمر اگر تربیع او به هیچ وجه نشاید و زحل همین حکم دارد و اختیار
در فصد آنست که قمر زاید باشد در نور و در حساب و در برجی مذکر
متصل بسعود و اگر برج ثابت باشد اولیتر در فصد و خطا نکنند و خللی واقع
شود **باب بیست و نهم** در حجامت کردن قاعده که پیش ازین گفته شده
نگاه دارد و باید که قمر ناقص نور و عدد باشد و دور از نحوس و باید که
خداوند خانه قمر را نظری باشد بقمر از تثلیث و تسدیس و سعود ناظر
و در برجهای که جهت حجامت کردن مناسب آید ثور و اسد باشد و نشاید که
قمر بعطارد و زحل پیوندد و دو نحوس نیکو نه که چون در دوم خانه
و نیز اگر هشتم هر دو نحس باشند نحوست بود وقتی در حجامت کردن این
وقت باشد **باب سی ام** در اختیار تطهیر کردن فرزند درین اختیار

هم بر قرار گذشته معلوم شده است که قمر در عقرب نشاید خاصه که مریخ
ناظر باشد از او با قمر اگر از نظر تثلیث و تسدیس باشد باکی نباشد در
حالتی که قمر ناقص نور باشد و درین اختیار قمر باید که متصل باشد بزهره
و متصل باشد بمشتری و خداوند طالع باید که ساعد باشد و قمر در بروج
شمالی شایسته‌تر و زاید نور و حساب و خداوند خانه او همچنین والله
اعلم بالصواب **باب سی و یکم** در رفتن بگرمابه درین اختیار قمر در یکی
از دو خانه مریخ باید و دور از نظر زهره و زحل این هر دو کوکب را مکروه
داشته‌اند و اتصال کواکب دیگر باکی نداشته و اگر قمر در خانهای مشتری
باشد هم خللی نکند و شاید و لیکن درین باب خانهای مریخ اولیتر و
موافق‌تر باشد والله اعلم بالصواب **باب سی و دویم** در اختیار آزاد
کردن بنده درین اختیار قمر از محاق و نحوست دور باید داشتن
و باید که زاید نور و عدد باشد متصل بسعود و آن سعد باید که شرقی باشد
زاید چه اگر زاید غربی باشد پس آزادی خیری بدو رسد و لیکن او را
بیماری پیش آید که همیشه در آن رنج نقصان می‌کند تا هلاک شود و خانه
عاشر را و شمس هر دو باید که از نحوست دور باشد از بهر آنکه چون هر دو
منحوس باشد این خواجه که این غلام آزاد کرد او را از تهمتی و تختی و رنجی
رسد و این آزاد کردن در وقتی باید که هر دو نیز بیکدیگر می‌نگرند بنظر
مودت و موافقت تا میان خواجه و بنده موافقت و عهد باشد و نظر
مقابله دلالت کند برآنکه بنده پس از آزادی بخصمی بیرون آید بر خواجه
خویش و باید که قمر در برجی ثابت باشد و حذر کن از پیوستن قمر بنحوس
و متصل بعد از اتصال بسعود که در چنین حالتی دلیل کند که کار بدان انجامد

کر این بنده را ببنده کی از آزادی موافق تر باشد و اگر برعکس این باشد
اتصال او بسعود باشد و انصراف بنحوس دلیل کند بر منفعت و خیر او و درین
باب کوکبی که زود از وی قمر منصرف شود و آفتاب هر دو دلیل خداوند
باشد و پیوستن قمر بکوکبی دلیل حالت بنده باشد بر سبب آزادی او
و چهارم دلیل باشد بر عاقبت آزادی حال و پس درین دلایل چون
قمر در هفتم افتد یا نحس دلیل باشد بر آنکه این بنده پس از آزادی چند گاه
و دیگرا او تا او برانجمله که اشارت کرده شد کواکب و راپت می کنند و حقیقت
حال ایشان از ممازجات ایشان معلوم و محقق معین میکردانند تا در
الحکام خطا نکند مصیب باشد **باب سی و سیوم** در خریدن صلاح بدانکه
در اختیار صلاح خریدن و ساختن همه سازهای حرب می باید که مریخ
در خانهٔ خویش باشد اگر در شرف اگر در مثلثه اگر در حد اگر در وجه خویش
و قمر باید که با مریخ باشد در آواخر خانها **باب سی و چهارم** در اختیار
خراب کردن حصار درین اختیار قمر باید که منحوس باشد و در کوکب
زحل چندانکه تواند جهد کند که چون افراشتن با قوت زحل است خرابی
بضعف حال توان طلبید چنانکه در خرابی چیزی خواهی کوسه که از آلت
حرب باشد در حالتی باید که مریخ و عطارد هر دو کوکب منحوس باشند والله
اعلم **باب سی و پنجم** در اختیار وصیت کردن بیمار و وصیت نامه نوشتن
در این اختیار قمر باید که در برجی منقلب نباشد که این هر دو دلیل باشند
بر آنکه این وصیت را باطل کنند در وقتی باید که قمر زاید باشد در نور
ناقص بود در حساب متصل بسعدی و نشاید که قمر بکوکبی بود که تحت الشعاع
باشد مگر آن کوکب با تحت الشعاع در یکی زیادت نخواهد بود و بزودی

ببرجی دیگر تحول خواهد کرد و هیچ حال نشاید که وصیت کند و قمر با مریخ
باشد اگر بتربیع و مقابلهٔ او و نشاید که مریخ در طالع باشد و نه در عاشر
و نه در سابع و اگر او را بطالع نظری باشد از عداوت که این معانی
دلالت کند بر آنکه بیمار از بیماری برنخیزد و بعد از وفات او این
وصیت هیچ نفاذ نگیرد و روا باشد که وصیت نامه را بوجهی ضایع کنند
و اگر این معانی که از حالت قمر و مریخ حکایت کرده شد همین معانی
با زحل باشد دلالت کند بر آنکه بیمار نعنی مانده باشد از عمر و از آن بیماری
برنخیزد و وصیت هم بر حال خویش ماند و تغیر و تبدیل و نقصانی نپذیرد
و اگر همین در حالت که با و نحس گفته شد تا زهره افتد و زحل ساقط باشد
دلالت کند بر آنکه هنوز نعنی باشد این بیمار را از عمر و آن وصیت تغیر
و تبدیل پذیرد و از آن بیماری برخیزد و یعقوب قصرانی می گوید
که وصیت بر حال خویش بوقتی ماند که در حال وصیت برجی ثابت باشد
و قمر و خداوند طالع در برجی ثابت باشند و قمر بطی السیر در برجی ثابت
و از چیزها که دلالت کننده است بر بقای بیماری سلامت طالع و اوتاد
طالع است از نحوس بودن و پیوستن در طالع و او تاد طالع و ثبات
این بروج طالع و اوتاد و تشریف خداوند طالع بسلامت بودن او
و پیوستن او بسعدی بشرطی که قمر در طالع باشد اگر در عاشر اگر در
یکی از اوتاد سیوم دوم و هشتم و در هفتم و چهارم صرهم نشاید که باشد
کز این دو بروج دلالت کنند بر قلت بقای مریض باید که قمر و خداوند طالع
طالع هر دو زاید باشد در سیر متصل بسعود و هر دو مقیم باشند و سعد
نیز هم مقیم باشند و بطی السیر تا امید خیر توان داشتن والله اعلم بالصواب

باب سی و ششم در قصد سلطان بر داشتن درین اختیار باید که طالع ا[سد]
باشد و قمر در ثور و در وسط السما و قمر متصل بسعود و سعود ناظر بطالع اگر
بخداوند عاشر و او مقبول نباید نور دهد و صاعد در شمال از سمت
پاک و الله اعلم **باب سی و هفتم** در اختیار وقتی که عملی خواهی از خداوند ولایتی
درین اختیار وسط السما را اصلاح باید کرد و دویم وسط السما را تا آنچه
بمقصود در ساند ترا و چنانکه خداوند وسط السما در وسط السما باشد و اگر
این معنی دست ندهد باید که وسط السما را از نحوست کمی و قمر در وسط
السما خالی نگذارد و از نظر مریخ بمودت در آخر ماه و اگر خداوند وسط
السما و خداوند خانهٔ قمر با مریخ باشد در آخر شهر در امثال این اختیار
و در حروب و قتال کردن و خراج ستدن و غیر آن محمود و ستایسته
باشد و الله اعلم بالصواب **باب سی و هشتم** در ستور خریدن و در این
اختیار قمر باید که متصل بسعدی باشد و آن سعد مستقیم السیر شرقی
و مصعد و اتصال قمر بحوت پسندیده نشاید که ستور را گزندی رسد و اگر ستوری
خریده می شود ریاضت یافته قمر باید در برجی ثابت باشد مگر دلو و عقرب
و طالع باید که قمر در برجی غلب متصل بسعدی و قمر را از بروج سباع
سباع و طالع را نیز نگاه دارد و از پیوستن بنظر مذموم بمنحوس تا آسیب نرسد
مدید و اگر در مغرب باشد در سیوم و اگر در وتد الارض باشد در آخر مرتبه
خریدن ستور هیچ وجه نشاید خاصه که خداوند ساعت در هبوط باشد
که هم افتادن باشد خداوند خصوصاً که با آن هم نحس ناظر و دلیل کند
بر آن عضوی از اعضای او شکسته شود آن عضو که منسوب باشد
برجی که صاحب ساعت در وی است و اگر نظر نحس از مقابله و مقارنه

باشد هم هلاک باشد خاصه که قمر از خداوند آن برج بد حال منحوس باشد
پس ازین مقدمات که گفته شد معلوم گشت که درین اختیار قمر را
و صاحب ساعت را مراعات می باید کرد تا ازین خطر بسلامت خلاص
یابد **باب سی و نهم** در خریدن و آموختن مرغان شکاری اختیار خریدن
و آموختن این مرغان بوقتی باید که قمر در جوزا باشد اگر جدی اگر دلو
اگر اسد اگر قوس و یعقوب قصرانی و جماعتی بسیار از خداوندان این
صنعت میگویند که این برج بدان اختیار می کنم نسر طایر در وی است
و مرا هیچ معلوم نمیشود که چون نسر طایر در برجی باشد چرا باید که اختیار
خریدن مرغان شکاری این برج باشد و اگر چرا باید که چون قمر در آن
برج افتد در خریدن این اثری تحرز بادت کند و بعید نیست که
ایشان درین معنی سری دانسته اند که خاطر ضعیف ما بدان نرسیده
و در آموختن سگ قمر در سرطان اختیار هم بدین جهت می کنند که
کلب الجبار در سرطان است و اسد بدین جهت که او نیز نام سبعی دارد
اما آنچه گفته اند که قمر از نحوس و در بد و طالع و خداوندش هم بر آن صفت
باید از قواعد و اصولی چند که درین فن مناسبتی داشته باشد دور نیست
و الله اعلم بالصواب **باب چهلم** در اختیار شیر کردن است در احتیاط
این وقت باید که تامل کنند تا خداوند ساعت کجا باشد اگر در طالع
باری باشد در اول مرتبت سبقت گیرد و اگر در وسط السما باشد اگر در
حادی عشر در دویم مرتبت سبقت گیرد و اگر در مغرب باشد و اگر در وتد
الارض باشد در آخر مرتبه سبقت گیرد **فصل** بدانکه آنچه گفته شود
که فلان کوکب چه بخت کند بخش آن سعادت و نحوست را مراد است

و درین فصل میخواهیم مثالی باشد درین معنی تا وقوف تو برین مطلوب
آسان تر گردد و آنچه پیش ازین از سعادت و نحوست هر کوکبی شمرده شده
درین فصل باز گردانیدن آنچه مشغول نخواهیم شد و غرض ازین فصل آنست
که چون انواع اختیارات در مقدمه شهر داده اند ازین فصل اختیار
که در تقدیم و ایام سال بکار شود معلوم گردد و چون احتیاج در اختیارات
بقمر بیشتر است خصوصاً در باب این مثال هم در سعادت و نحوست قمر
اولی تر که باز نموده شود تا بمطلوب نزدیکتر باشد انشاء الله مثلاً ماه
در حمل نهادیم و فرض کردیم که درین برج در غایت سعادتست و در نهایت
قوت و رتبت اعلا اینست درین تفصیل که قمر در حمل است منصرف
تثلیث آفتاب و آفتاب در خانه خویش و باید متصل بمشتری از تثلیث
و مشتری در خانه خویش و زحل دور از قمر و ساقط از و و از مریخ دور
بنظر و قمر ناظر بمریخ منتظر تسدیس مثلاً مریخ در برج جوزا باشد عطارد را
چنان فرض کنیم که در اسد است از شعاع بیرون آید مغرب و او را
بمریخ نظر تسدیس و غرض آنکه مریخ که خداوند خانه قمر است مقبول باشد از
عطارد که خداوند خانه او است و در چنین حالتی قمر در غایت قوت
و سعادت باشد و بیان آن سعادت آنست که شمس او را سعادت
میدهد و قبول میکند از تثلیث و از بهر آنکه قمر در خانه شرف آفتاب است
درین موضع و متصل میشود هم بسعدی و آن مشتریست از تثلیث
موافقت مشتری در خانه خویش و قوس قمر در مثلثه او و در حمل مقبول از مشتری
و قمر نیز مسعود از مریخ که بنظر تسدیس بود می کرد مقبول از وی و می گویند
یوم نادر مختار و چون این سعادتها او را حاصل است گویند گزیده است

این روزها بر تخت ملک نشستن و علم بستن را و سفر پایان را و خریدن
گوسپند را و نو پوشیدن و خریدن ستور ریاضت نایافته را و خون بیرون
کردن را و فصد و حجامت و موی باز کردن را و ناخن چیدن را و دیدن
امرا و ملوک و سپهبدان را و چون قوای آن سعادتها از آنجمله که بر شمرده شد
از سعادتهای قمر کمتر شود مثلاً چون نظر او بمشتری آید یا با آفتاب آید او را
قبول نکند که بدرجه اول برسد منجمان گویند هذا یوم جید مختار
فلان کار را در مهمات که پیش ازین گفته شد هرچه معظم تر است این اختیار
آنرا نشاید و همچنین بر قیاس گذشته چون چیزی از سعادتهای قمر کمتر
میرود و رتبت نازلتر میگردد و او را نامی دیگر می نهند بر اندازه سعادت او
چون جید مختار و چون چیزی از سعادت و قوت او کمتر شود او را
یوم جید گویند و چون چیزی نیز از آن نقصان کند او را یوم محمود
گویند فلان را و فلان را و چون ازین نیز رتبتی نازلتر گردد و گویند هذا
یوم صالح فلان کار را و چون ازین نیز رتبتی نازلتر شود و بی قوت تر
گردد قمر گویند هذا یوم لا باس به در فلان کار و فلان کار و چون
قمر رتبت آخر باز رسد در سعادت و ضعیف حال شود اما نحوستی
نباشد او را گویند هذا لیس یوم حاجة و آنچه درین فصل از سعادت
قمر بر شمرده شد در طرف جانب نحوست همین غرض دارد و هیچکی را
برانجمله که یاد کرده شد نامی نهاده اند ولیکن چون ازین مثال غرض
هر دو حالت حاصل میشود دیگر از آن فایده زیادتی نمی نماید و
غرض از باز نمودن مراتب سعادت و نحوست آن باشد که معلوم گردد
که چون سعادت کوکب بسیار گردد عطیت باندازه سعادت باشد

اگر یک سعادت باشد یک عطارد بد و اگر بیش از یکی باشد و بیش از
یکی و بد و نحوست هم برین قیاس و این شکل زیادت تصویر را باز نمود
و تمثیل کرده آمد والله اعلم بالصواب ००००००००००००००

مقارنهٔ زحل

و این روزهاست که در تقاویم اصحاب این صنعت مینویسند والسلام
بد آب سفر و تزویج نشاید و در کشتی نشستن و ابتدا را عمارت
پاک نباشد چون مشتری بپیوندد و بنای سرای و مسجد را و دارو خوردن را
بمقارنهٔ زهره حط و خراب کردن بناها را تا مساعدت بناهای کهنه را
بشرکت سعود و اتصالات کواکب سعود مقبول مخلوط **مقارنهٔ مشتری**
بد گزیده است حاجت عرض کردن بر بزرگان را و تجارت را
و شرکت را و حاجت بملوک و علم برستن را و سفر او تجارت را
و بنا نهادن را از شهر و خانه و بنا خانها عبادت را و متاع خریدن را
تا ابتدا از آن سفر و حرکت را **مقارنهٔ مریخ** بد شاید سیاست را آ
مختار است سفر و تزویج را ساده ساز حرب را و ساختن آلات
جنگ را و حرکت را و سفر و عمل آتش را باک نباشد و
شرکت و تزویج را و ابتدا را دارو خوردن را باک نباشد
سلاح کردن را و مناظره را بد بود کارهای مشایخ را تا و کارهای
زنان و سفر و آنچه تعلق بنقل و حرکت و نهضت دارد **مقارنهٔ شمس**
بد باک نباشد سیاست را و تزویج کردن در سر راه جنگ را در
و کین را و تیر انداختن را و سیاست و تدبیر در سر را و تفحص
احوال علما و کتابها و کیمیا را و پنهان کردن مال را و تدبیر مشاغ

در سر راه و دفن مال را و پوشیدن سر را و مصالح و معالی که خواهند
که برملا باشد **مقارنهٔ زهره** بد آهنگست بنده خریدن را و تزویج را
و دارو خوردن را و سیاست و تدبیر در سر و تفحص احوال علما و کتابها و
کیمیا را و پنهان کردن مال را و تدبیر مشاغ در سر و عمارت دفینها
را و بنا نهادن را تا ابتدا کارها را و حاجت بملوک و سلاطین و امرا و وزرا
و اصحاب دولت و ارباب حشمت **مقارنهٔ عطارد** بد مختار است
بعلم و مناظره کردن و آموختن را و تعلیم موسیقی را و تزویج و صید را
و سفر و رسول فرستادن را و صید و کارهای بزرگ را و شرکت
تزویج را و علم و موسیقی را و دارو خوردن و صید کردن و شرکت را
و تعلیم را و صید باز را و دیگر جانوران شکاری چون چرخ و شاهین
و سنقر و لاچین را و عقاب را تا و سفر و تجارت و معاملات و داد
و ستد و خرید و فروخت را **تسدیس و تثلیث زحل** بد شایسته است
حاجت بر داشتن بزرگان را و بنا و درخت کشتن را و آموختن
فقه را و عمارت زمین را و کاریز کندن را و بنا نهادن را
و چارپای خریدن را و کارهای تمام ضیاع را و چارپای و ستور خریدن
را و کار اکابر را و مشایخ و پیران و ائمه و دارو خوردن و استعمال
استعمال کردن و مانند این اشغال را چارپای خریدن را
هم چارپای خریدن را کارساز را و دارو خوردن را **تسدیس و تثلیث
مشتری** بد مختار است ابتدا کارها را و خواستن حاجت و التماس
مراد نمودن را و بنا نهادن خانه و شهر را و اعمال خیر و عمارت مساجد و
مدارس را و شرکت و حرکت و نقل و تحویل را و حرکت و نهضت

وسفر را و انواع جواهر خریدن را و تفصیل جامه و نو بریدن و پوشیدن را
و کتابت و دبیری مانند آن و از ترکیب ادویه و معاجین و خریدن زمین
و جواهر را و تجربه کردن و امتحان نمودن را و شرکت و ابتدای
کردن کارها را و اتفاق خیر و مساجد و مدارس را و کارهای ملک و مشایخ
و موالی و علما و قضاة و ائمه و سفر کردن و تجارت و معاملت و شرکت
و عقد را تسدیس و تثلیث مریخ مدد کرده است و سواری و شکار
کردن و ریاضت کردن ستور و ستور را آراسته کردن لشکر را
و ساختن و ترتیب دادن سلاحها را آمده بودن جنگ و محاربت را
و بر دشمن تسلط یافتن و غلبه جستن و بر اعدا مکر و حیلت نمودن و فرو
دادن خصم را و شکار کردن مرغان آبی و سواری و صید و کوی زدن
را و فصد و حجامت و مانند آن را و صید شکار کردن و تفرج را و شکار
دریا و مرغان آبی را و ترتیب حرب ساختن سلاح را و سواری و صید
کردن را و برکندن درختان را و آلت جنگ ساختن تسدیس
و تثلیث شمس مدد بخشد کارهای ملوک و سلاطین و بر داشتن
بدشیان حاجت را و ساختن تاج و ملبوسات مرصع را و صید و
شکار را و کارهای ملوک و امرا را و عقد بستن و عهد کردن و ولایت را
و کارهای وزرا و حکام و اکابر و اصحاب دیوان را و صید را و فصد را و آب
و استر خریدن را و معالجت کردن و بریدن و وداع کردن را و رباط
دادن ستور را و عمارت کردن و بنا ساختن را و بنا نهادن
و کارهای مشایخ را و تزویج و عقد و زفاف و شرکت کردن و ترتیب صنع
تاج و کمر و مانند آن را تسدیس و تثلیث زهره مدد بخشد عقد

زفاف و شرکت را و تجارت و شرکت و تزویج را و سفر کردن و
نقل و حرکت و تزویج را و کار زنان و مصالح خاتونان و خواجه سرایان را
و سفر و حرکت را و تعلیم علوم ریاضتی و موسیقی و آغانی را و بنده
خریدن و شرکت و معاملت را و زیور کردن و جواهر ساختن و ترتیب
کردن آن را و ستور خریدن و دارو خوردن را و مسهل و مطبوخ خوردن را
و خریدن ستور و برده و بنا نهادن و عمارت کردن و آب افکندن
و کاریز کندن و عمارت جوی کردن و بنا نهادن را و خریدن ستور را
و نقل و حرکت و ابتدای کارها و شرکت و تجارت و تزویج و معاملت را
تسدیس و تثلیث عطارد مدد بخشد تعلیم و صید و شکار کردن را و
تزویج عقد و زفاف و شرکت را و ابتدای کتابت و تعلم و تعلیم را و
تجارت و تعلیم کودکان به پیران و فرستادن و خریدن جواهر را
و ترتیب کردن را و شرکت کردن و عقد و زفاف را و کارهای اصحاب
دیوان و اصحاب قلم و وزرا و معالجت کردن و مسهل خوردن را و
مناظره و جدل و سواری و صید کردن را و برده خریدن و تجارت و شرکت را
و خریدن ضیاع و ملک و عقد و زمین را و ستور خریدن و کار مشایخ و فقها
و ترتیب جواهر را تربیع زحل نحس است نشاید سفر را و نشاید عقد
و زفاف و تزویج و شرکت را و نشاید شرکت و تجارت و ابتدای
کارها و نشاید سفر کردن و کار ملوک را و نشاید فصد و حجامت و شرکت را
و نشاید تزویج عقد و زفاف و شرکت را و نهی است ستور را خریدن
و نقل و حرکت و نپسندید و نیست در کشتی نشستن و حرکت کردن را
و مناسب نیست برده خریدن را و منحوس است غلام خریدن را

که میمنت در کشتی نشستن و سفر دریا کردن را نشاید تجارت و شرکت
کردن والله اعلم بالصواب **تربیع مشتری** که نیکست کار وزرا و
اصحاب دیوان و بزرگان را شاید بنا نهادن و عمارت را نشاید بدیست
شرکت و تجارت و معاملت را که نیکست سفر و رسول فرستادن را
که نیکست ستور و چهارپا خریدن را که نیکست خریدن اسباب و جواهر
و اجارت دادن زمین را که نه نیکست کار قضاة و موالی ساختن
و بنیاد و نهادن را که نه نیکست شرکت و سفر و تجارت و جواهر خریدن را
تربیع مریخ که بدست خصومت و جنگ کردن را نشاید سفر و تزویج
و ابتدا کارها که بدست مناظره و تجارت و شرکت را که نیکست
جوی کردن را که نشاید کارهای ملوک و امرا را که نشاید جامه نو بریدن
و پوشیدن که بدست تزویج و ابتدا کارها را که مناسب نیست حاجت
بملوک بر داشتن که نشاید خریدن ستور و برده و مانند این نه شاید
کار قضاة و مشایخ و علما را که بدست خریدن برده و ستور و چهارپای را
و شاید زمین خریدن را که بدست و تزویج و شرکت را **تربیع شمس**
که نشاید حاجت بملوک بر داشتن که بدست تزویج و ابتدا کردن کارها را
که نیکست مناظره و مباحثه و جدل را که نیکست جوی کردن و عمارت
کاریز را که نشاید کارهای حکام و ملوک را که نشاید جامه نو پوشیدن را
و نو بریدن را و مکروه است تزویج و ابتدا و آغاز کارها را که بدست
حاجت را که نشاید چهارپای و ستور خریدن را که نشاید مهمات
علما و قضاة و مشایخ را که بدست برده خریدن و تجارت را که نشاید
شرکت و تزویج و جوی کردن را **تربیع زهره** که نیکست شراب

نرد کردن را و تزویج و تعلیم موسیقی را بغایت نیکست که معالجت و تجارت را
و شرکت را نشاید که نیکست سفر و حرکت که سفر کردن و رسول فرستادن
موافقت کرد شاید بنا نهادن و عمارت کردن و بنا نهادن را که
عقد و تزویج و شرکت پسندیده است و شاید برده خریدن و تجارت
کردن که موافق باشد مسهل دادن و دارو خوردن را و مداوات
کردن را چون ضرورت افتد شاید که از خریدن چهارپای و ستور
احتراز باید کرد که مکروه است ابتدای کارها کردن و نهادن بنیاد و
عمارت که شاید دیدار مشایخ و متعبدان را نشاید در دریا نشستن
و کشتی راندن و نقل و حرکت و سفر بیابان کردن را **مقابلهٔ عطارد**
که صید کردن و شکار کردن و مناظره و مجادله را شاید و عقد و تزویج
و زفاف روا باشد که تجارت و معاملت و سفر کردن لایق است
در کشتی نشستن و سفر دریا رفتن را مناسب بود که شرکت و تجارت
بر سفر که فصد و حجامت و تزویج را شاید که تعلیم و تعلم کتاب و محاسبه
کردن و آموختن و علم موسیقی جایز است و دیدن خواستن لهو و طرب
کردن موافق بود و شکار کردن و تزویج و شرکت شاید که روا است
خریدن اسپان و مرغان شکاری را که مناسب است شروع
نمودن در اشغال و اعمال مشایخ و رؤسا که لایق است صید آب و
تعلیم فقه و علوم دینی را نه نیکست سفر و حرکت و تجارت را **فصل**
در اختیارات بر تحویل ماه در صور فلکی و بودن آن در ابتدای کارها
اختیاری که بعضی استادان این صنعت متقدمان این حرفت
بغایت معتبر داشته اند و بران عمل کرده **الاکلیل** نیک باشد

قنطورس نیک باشد ریاضت اسبان سواری و دوادن و سوار کردن
الباطنه نیک باشد مرو تیره زوبین و منجنیق و عراده انداختن را
فصل در شناختن موافق بر جهار ربا همدیگر و با طالع و فرو آمدن
ماه در آن و دلیل کردن بر ابتدای کارها و آنچه موافق نباشد و همچنین
حضور ستارگان و خاصیت ایشان در ابتداهای و خاصیت ستارگان
در فرو آمدن ایشان در حدهای خویش و دیگر ستارگان و فرو آمدن
در وجوه خویش و دیگر ستارگان زحل کارهای قضاه و مشایخ و دبیران
و دانشمندان و چیزهای که آنرا عمری و دوری باشد و کارهای بناها را
و شهرستانها را و زمینها را و کهریزها را و پنهان خانها و کشت و کار
برزگری و زراعت و آب بیرون آوردن را و کانها و معادن که از انجا
گوهر خیزد مشتری نیک باشد کارهای بزرگ و وزرا و اصحاب قلم
و قضاة و علما و عابدان و کارهای خیر را و نیکویی کردن و آزاد کردن
بندگان و ساختن بناها و عمارت آن و بنا کردن مسجدها و خانهای
عبادت و کارهای شریعت را و امر معروف و گرامی کردن مردمان
و عطا دادن و عمارتهای مدارس و مساجد و خانقاهات و وصیت کردن
و اوقاف را مریخ نیک باشد کارهای سپهنگان و خداوندان
لشکرها و جباران و مردان کارزاری را و ساختن سلاحها و دوست
کردن آنرا و تدبیر و جنگ را و ریاضت دادن اسپان را و سواری
کردن را و گوی زدن را و تیر انداختن را و سلاحشوری کردن را
و سیاست و غلبه و تسلط جستن را و مقاومت و محاربت کردن را
و خون بیرون کردن و کینه خواستن خصم را شمس نیک باشد

پوشیدن تاج و ترصیع کردن کمر و کارهای ملوک را الادنب نیک باشد
خداوندان صید دریا را و کشتیبانان و چارپایان را الجدی نیک باشد اشغال
مرج و زبان بستن و افسون کردن را الجبهه نیکست مارگیران
و اصحاب رقیه و افسون کردن را المبار نیک باشد سرود گفتن
و بازی را الا اسب تاختن و غلبه کردن و پیشی گرفتن را العوذ نیک
باشد آموختن ساز موسیقی و سرود گفتن و بازوی را العوق نیک باشد
فال گرفتن بمرغان و داشتن ایشان بازی را النیرین نیک باشد
براسب نشستن و رایض کردن ستور را الرامی نیک باشد زوبین
و زیره و منجنیق و غیر آن انداختن را السنبله نیک باشد جماعت برزگران
و کشاورزان و باغبانان را الشجاع نیک باشد تسلط نمودن و تفوق
جستن و غلبه کردن را السعید نیک باشد سفینها را ترتیب کردن و خداوند
از کشتیها ذات الکرسی نیک باشد خرید و فروخت ستور و چهار
پایان را مسیره و بطا نیک باشد اشغال ملوک و امر معروف و خریدن غلام را
الحمار نیک باشد سفر کردن بیابان و شکار کردن صحرا را دابة البحر نیک باشد
سیاستها و عقوبتهای گناهکاران را الطائر نیک باشد صید و خریدن
مرغان آبی و شکاری را الرامح نیک باشد خرید کاو و سازکاری و
اسباب ایشان را النهر نیک باشد عمارت کردن و کندن جویها
و کاریزها را العنوف نیک باشد خرید و فروخت کردن گوسفندان
و مانند آن را العبور نیک باشد ساختن طلسمات کژدم و مار و افسون
ایشان را ارسارسه نیک باشد بر سر نهادن تاج و زدن در دریا و سفر
آب را الجدی نیک باشد شبانان و گله داران را و خریدن گوسفندها

اشغال و اعمال ملوک و سلاطین را و عملهای ساختن و تاج بر سر نهادن
و بر تخت ملک نشستن و ساختن انگشتری ملک را و بناهای عالی بزرگ را
و نیکویی خیرات با مردمان کردن را و طلب مهتری حاجتها با پادشاهان
بر داشتن را **زهره** پسندیده است کارهای خواستن و زنان
و خانه و ماندن و زن خواستن و عقد زفاف را و نشاط و عشرت
کردن و شراب خوردن و مهمانی کردن و عروسی و ختنه کردن
را و خرید و فروخت زیور و جواهر و دینار و خریدن پیرایها و ساختن
آن کارها و شراب و طعام خوردن و نکاح و لذتها و التهای موسیقی
را و آغاز آموختن را و خریدن را و دارو خوردن را و شیر دادن
و بوی خوش کردن و عطر آمیختن را و انواع مسرت و خرمی را
عطارد نخست اشغال دبیران و نویسندگان و خداوند علما
و دانستن بارها و بازارگانیها و آموختن انواع شریعت را و حکم
کردن در علم حساب و هیئت و نجوم و فال گفتن و تعبیر کردن
و عملهای باریک و صناعتهای رقیق را و انبازی کردن را و تجارت
و بازارگانی کردن و خریدن غلام و کنیزک و دارو خوردن را
قمر شاید که کارهای پیکان و قاصدان و رسولان را کسب را و سفر
را و نقل و تحویل او کارهای عامه و خاصه را و ابتدای کارهای ضیاع
و کشتیها و راندن آبها و کاریزها و شغل و عمل جواهر آبی را و حیوانات
آبی کارهای جوانان و شغل اطفال و شیر دادن و بوشیدن را از شیر باز
و حرکت کردن در طلب مراد و **ساختن موافقت برجها در**
طالع و ماه و در و برای ابتدای کارها و دانستن آنچه

موافق باشد بدان **حمل** گزیده است علاج سر و دو اندامها و قی
و غرغره کردن و تسلط و غلبه کردن ترتیب سلاحها و خریدن ستوران و
بیرون کردن خون و گوی زدن و گرمابه رفتن و عمارت مرمت
با همه کاری کردن را و افکندن کشتی در آب **ثور** شاید ترتیب کردن
قماشها را و بناها را و خریدن را و علاج کردن چشم و موی تراشیدن را
و استفراغ و قی و غرغره و دارو دادن و مسهل خوردن را و علاج
سودا را و بنا نهادن شهرستانها را و خریدن ستوران و چهارپایان را
و از شیر باز کردن بچگان و نشاندن درختان را و کشتها کردن
و شرکت و انبازی کردن و خون بیرون کردن و حجامت کردن پرهیز
کننده **جوزا** شرکت و انبازی کردن و برادری گرفتن را و علاج
دوش و دستها را و دارو خوردن را از برای راندن صفرا و خریدن
بندگان را و تعلیم و تعلم را و مساحت و در آخر او کشتی کردن را و در
آب انداختن و زن خواستن را و زفاف کردن را و خریدن
مرغان شکاری را و سباع شکار کننده خریدن را و سر تراشیدن
و موی کم کردن را **سرطان** شاید علاج پشت و دل و سینه را و مداوات
شاید علاج پشت و دل و سینه را و مداوات سیل را و حجامت و رگ
زدن را و خون بیرون کردن و سیاحت کردن و شنا آموختن را
و کشتی ساختن و در آب افکندن را و خریدن سباع شکاری و گوی
زدن را **اسد** نیک باشد ابتدای کارهای ثابت را معالجت کردن
دل و جگر را و بیرون کردن خون و بگرمابه رفتن و تلطیف کردن و
تخت و تاج ساختن و ترمیم کمر کردن را و از شیر باز کردن اطفال را

ودر آخر او وام ستدن را وناخن چیدن وچهارپایان وستور خریدن را
وسباع شکاری خریدن واز جامه بریدن وپوشیدن پرهیز کنند **سنبله**
نیک باشد دارو قابض خوردن ومعالجه شکم خوردن وآموختن
علوم وادب وخط وغلام وکنیزک را وبنا نهادن خانها وشهرستانها
وانبازی کردن وشنا وآموختن را وکم کردن موی را وکشتی ساختن
را ودر میانه او خون بیرون کردن ارس ازجراحتها **میزان** معالجت
کردن قولنج را ومداوات درد گرده وشانه را خوردن دارو ومعاجین
واقراص خوردن اسهال را ودر آخر املاک زن را وخریدن برده را و
آموختن علم عباره وتعلیم وتعلم را کشتی ساختن ودر آب افکندن را
وخریدن مرغان شکاری را وگوی زدن وشمشیربازی کردن را وفصد
وحجامت را وناخن چیدن وگرمابه رفتن را **عقرب** فصد وحجامت
کردن را شاید وگرمابه رفتن را وآهنگ کاری را وخوردن داروها را
خاصه ازجهت نقصان باه را ومعالجت آن را وزن خواستن را و وام
ستدن را در اول پرهیز کردن ودر آخر او واحتراز کنند از سفر
وبازرگانی وغلام وکنیزک وچهارپای خریدن را **قوس** نیک باشد
مسهل خوردن جهت معالجه وجع المفاصل را وکم کردن موی ودفع علت
صفرا را وخون بیرون کردن وجامه نو بریدن وپوشیدن را و
گرمابه رفتن وغلام وکنیزک را خریدن در اول وتعلیم وانبازی
ومساحت آموختن را وصید وسواری کردن وبر اسب نشستن و
تیر انداختن را وستور خریدن را در اول ونقل وحرکت کردن را
وقرض گرفتن و وام ستدن را در آخر او **جدی** نخست معالجت ها

درد زانو را ومداوات کردن سرین را وعلاج کردن ورد وساق
را وجامه نو بریدن وپوشیدن وموی کم کردن وبنا نهادن وخریدن
مرغان آموخته شکاری وگوی زدن را ودر آخر او کشتی ساختن را
وحجامت بر ساق کردن وبرده خریدن **دلو** شاید معالجت صفرا
ومداوات سر زانو را وزن خواستن را در آخر او وخریدن
برده کار را واز شیر باز کردن بچگان را وتعلیم وتعلم را وخریدن مرغان
آموخته شکاری را ودرخت نشاندن را وحجامت وخون بیرون
کردن را از همه تن وهر کاری که از آن شیئی باشد وملک او عقار و
ضیاع خریدن را وفروختن را وآن چه لکم **حوت** شاید معالجت کردن
بیماری زانوها را ودیها ودارو خوردن ومسهل دادن واستفراغ و
قی وغرغره کردن وبیرون کردن آبها را وگرمابه رفتن وبنا کردن و
آهنگ کاری را وموی ستردن را ودارو ها ترکیب کردن را وتعلیم و
تعلم وزن خواستن وعقد وزفاف وعروسی ختنه کردن را ووام
ستدن را وبنده خریدن را وناخن چیدن را **شرح فرو آمدن سیارگان**
وخاصیت تأثیرات وقتی باشد که خداوندان حدود ووجوه نیک
حال ومحفوظ باشند وایشان ز اشهادات وقبول بود در طالع قوی حال
باشند وماه وسهم السعادة هر دو نیک حال باشند اما چون بد حال
ونحوس وراجع وتحت الشعاع ووبال باشند از تمامت اشغال
واعمال که تقریر کردیم پرهیز باید کردن والسلام

گشته ربع چیا حضر ما و ... دبیر بحران

167

[illegible]	زحل	مشتری	مریخ
زحل	نیک باشد شایسته بود شغل سلطان را و فصاحت و یاری و	پرهیز کند در وی از ابتدای اعمال و عقد و زفاف و نجز بدین معنی تعلق دارد	ستوده و پسندیده نیست در هیچ کار خاصه ابتدای کارها مگر انتقام کشیدن
مشتری	ابتدای اشغال و اعمال را مناسب نیست مگر مهمات علما و مشایخ و زیارت ایشان را	تمامت اشغال چیز را شاید خاصه بازرگانی را و برده خریدن و ستور و مانند ان	مکروه است زن خواستن و دارو خوردن مناظره خصومت و تجسس نمودن احوال
مریخ	هیچ شغلی مناسب نیست خاصه ابتدای کارها و قرب خواستن و تجارت و معاملت	دارو و مسهل خوردن و دادن نشان و مناظره و مجادله خاصه با جماعت ابدال و اهل سلاح	نیکست ترتیب سلاح کردن و شروع نمودن از مهمات کرام ... و حاجت خواستن
شمس	پرهیز دار از دارو خوردن و رگ خواستن و تجارت و سفر اما مهمات و زمین خریدن جبه ملوک شاید	نیکست دیدار امرا و ملوک و حاجت خواستن از وزرا و اصحاب دیوان و لوازم دعوی شرعی	نیکست سیاست را و مناظره با دشمنان کردن و تفوق بر ایشان جستن و ترتیب آلت سلاح کردن
زهره	پرهیز باید کرد از زن خواستن خاصه که پیر باشد و از خواستن حاجت خواستن و التماس نمودن	تمامت مهمات را نیکست خاصه عقد و زفاف و مانند و دیدن اسب و سلاح آن مهمات ایشان	احتراز کند از زن خواستن و شروع نمودن از مهمات مهتران و امیران و اهل سلاح و حاجت سپاهیان
عطارد	نشانه عقد و زفاف و زن خواستن و شرکت و تجارت و حاجت خواستن از فراز و اصحاب دیوان	گزیده است تعلیم و تعلم و مناظره با اهل دیوان و شروع در اعمال و اشغال وزرا و معالی و قضات	نشانه زر خواستن و برده خریدن و سفر و تجارت و ابتدای اعمال و در حاجت طلبیدن از اهل قلم
قمر	مکروه است سفر کردن و نقل و حرکت و رسول فرستادن و مکاتبات نوشتن بخدمت ملوک	بیشتر مصالح و اشتغال را پسندیده است حاجت خواستن از وزرا و مهتران و خواجگان	پرهیز باید کردن از دیدن امرا و حکام و ملوک و شروع از مهمات و اشغال ایشان التماس کردن

الکواکب	شمس	زهره	عطارد	قمر
زحل	نشاید زمین بخرید دیدن امرا و ملوک و حاجت خواستن ایشان و شروع از اشغال و مهمات ایشان	دیدن مشایخ و علما و زهاد را مناسب است و مهمات ایشان ساختن و حاجت از خواص جستن	اختلاط کردن با اهل قلم و مناظره کردن و مباحثه دیوانی و شروع از مکاتبات نوشتن و محبت مهتران	و سفر کردن و نقل و حرکت و تجارت و معاملت و خرید و فروخت مکروه است احتراز نمودن
مشتری	دیدار ملوک و سلاطین و احتراز نمودن ایشان و کارها و ایشان و تجارت و التماس از وزرا	تمامت مهمات و اشغال و مصالح را پسندیده است نکاح عقد و زفاف و زن خواستن و سفر و برده خریدن	دیدن وزرا و اصحاب قلم و ابتدا در مهمات و اشغال و نوالی دیوانی و تعلیم و تعلم و نامه فرستادن و نوشتن	پسندیده است سفر کردن و نقل و حرکت و دیدن بزرگان و خواجگان و معامله با علما و کارفرمودن ایشان
مریخ	دیدن ملوک و سلاطین و ترتیب صلاح و آلت حرب کردن و کارسازی لشکر و نظر ضبط احوال	دیدار خواص و حاجت خواستن از ایشان و مهمات و اشغال ایشان گذاردن و لهو و طرب نمودن شاید	مناظره اهل قلم و اصحاب دیوان و حساب کردن لشکریان و باز دیدن حساب دیوانی و احتیاط کردن آن	احتراز باید نمود از سفر و نزدیک شدن به امرا و اهل سلاح و مناظره کردن با ایشان
شمس	حاجت از شاهی خواستن از ملوک و امرا و وزرا و ارباب دولت شاهی و تعلیم اشغال و اعمال مهمات ایشان	زن خواستن و عقد و زفاف ایشان و التماس نمودن از خواص و ساختن مهمات اشغال ایشان	دیدار اصحاب قلم و خواجه و منجمان دیوانی شاید و شروع کارها نهانی که بدیشان تعلق دارد	سفر کردن و نقل و حرکت نیکوست و نامه نوشتن و رسول فرستادن و ملوک ... کارهای ایشان ساختن شاید
زهره	نیکست زن خواستن لهو و طرب کردن و وعده کردن خواستن ملوک را و ... دولت و جاه و بزرگی و اکابر	... خواستن و حاجت خواستن از خواتین طلب کردن سفر و تجارت و برده خریدن شاید	اختیار است از اصحاب قلم و منجمان بزرگ حاجت خواستن از ایشان پسندیده است حاجت اصحاب قلم و منجمان و علما را	نقل و حرکت و سفر شاید و بیع و شرا و تجارت و معاملت و برده و ستور و املاک خریدن نیکست
عطارد	دیدار ملوک و طلب کردن و مکاتبت ایشان و حساب و تعلیم و تعلم و نامه نبشتن ... ملوک شاید	امتزاج و اختلاط خواستن و حاجت خواستن از ایشان پسندیده است حاجت اصحاب قلم و منجمان و وزرا	حساب و تعلم کردن و ابتدا نمودن کارهای دیوانی و تتبع محاسبان ایشان بغایت نیکست	نامه نبشتن و رسول فرستادن و حوایج نقل و تحویل و خرید و فروخت و معامله کردن مناسب است
قمر	دیدن حکام و ملوک ابتدا از کارهای ایشان و سفر و حرکت ... و بخدمت پادشاه ... و حکام نمودن	گذاردن اشغال و مهمات خواص و عقد زفاف و تجارت و حرکت سفر و مانند آن پسندیده است	شروع از کارهای دیوانی و التماس نمودن از اصحاب دیوان و اهل قلم مباشرت نیست	سفر کردن و رسول و نامه فرستادن و معامله با عوام الناس را موافق و ملایم است

الكواكب	وجه اول	وجه دوم	وجه سو...
۱۸ زحل	شاید طلب مال معیشت کردن ومعاملی که بدین نوع تعلق دارد	مطالبت مال و عقار وانواع ضیاع را شاید خاصه مالی که پیغمبرا باشد	مال ومعیشت طلبیدن از وجه شرکت وانبازی
مشتری	طلب کردن فرزند وآنچه بعمل تعلق دارد	عمارت کردن بقاع خیر وعبادات	مال طلبیدن ازجهة تجارت
مریخ	سلاح خریدن وترتیب کردن آن	شاید مال ومنال جستن ازجهة ملوک	مکروه است تزویج وابتدا اعمال
شمس	حاصل کردن اسباب از ملوک وسلاطین شاید	مال طلب کردن موافق ومناسب است	حذر باید کردن از عقد وزفاف کردن
زهره	پسندیده است فراغت وآرامش	زن خواستن نیکست وطلب فرزند کردن	مکروه است اکثر اشغال واعمال را
عطارد	خریدن اسباب مادیان عربی وغیره	بتعلیم وتعلم کردن وآموختن علم نجوم	بکرها به زفتن ولطف وتطهیر کردن
قمر	معالجت کردن بغرغره وقی	کار بازنامهار ورسولان ساختن	پسندیده نیست ابتدا کارها

العوه

الكواكب	وجه اول	وجه دوم	وجه ...
زحل	احتراز کند از تجارت وداد وستد	احتراز باید کرد از ابتدا اعمال	زن خواستن مناسب نیست ومال طلبیدن
مشتری	مناسب نباشد از ابتدا کارها	لایق باشد تجارت وانبازی کردن	نشاید ابتدای عمارت واشغال
مریخ	مطالبت مال معیشت نیکست	وشاید بازرگانی سفر وکار بزرگان	طلب مال وخراج وقسمت شاید
شمس	نیک است سواری آموختن گوی ازرن	ابتدای کارها باید نمودن	شاید زن خواستن وبنانهادن وعمارت
زهره	تزویج وزفاف وتعلم علم موسیقی شاید	ابتدا اینک است میانه است زن خواستن	طلب فرزند وزن خواستن مناسبست
عطارد	آموختن علم موسیقی وزن خواستن نیکست	ابتدا اعمال واشغال وطلب کردن مال شاید	نیکست کارهای زنان وابتدا وبنانهادن
قمر	کار ساختن رسولان ونامه نوشتن شاید	فتح کردن ونامه فرستادن وطلب مال شاید	عمارت زمین کردن وبنا نونهادن نیکست

جدول

۱۶

الکواکب	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	ابتدا را شغل و اعمال و کارهای بزرگ شاید	عقد لوا و ولایه و اشغال معظم نیکست	دفن کردن مال و کارها پوشیده را نیکست
مشتری	کارهای خیر و عبادت و صلاح خلق را نیکست	مهمات اصحاب سلاح و ساختن آلت حرب را شاید	بنیاد نهادن زمین را عمارت کردن نیکست
مریخ	سیاست نمودن و حساب را شاید	مناظره را شفقت گرفتن و اسب تاختن مناسبست	در کشتی نشستن و طلب فرزند کردن شاید
شمس	بر تخت پادشاهی نشستن لایق است	دلاوری کردن و سواری تاختن از جنگ موافق است	مرصع کردن تاج و کمر ساختن پیرایها نیکست
زهره	طلب کردن فرزند و حتراز خواستن زن مناسبست	شرکت و تجارت و انبازی و دوو مدری ده شاید	زن خواستن و فرزند طلب کردن شاید
عطارد	نیکست برده خریدن و انبازی کردن را	طلب مهتری کردن و کار سرهنگان ساختن شاید	خریدن اسپان تازی و کم کردن تعالی را
قمر	کار سازی بزرگان او حد کردن حکام را شاید	تعلیم کردن و ساحت آموختن نیکست	گرمابه رفتن و موی باز کردن نیکست

الکواکب	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	نشستن بوزارت و کارهای بزرگ را شاید	بنا نهادن زمین و سرای خریدن را نیکست شاید	از ابتدا کارها حذر باید کرد
مشتری	اختیار است عقد و تزویج خداوندان لشکر و اهل سلاح را	ابتدا را اعمال و طلب کردن مال و معیشت شاید	هیچ کار را نشاید از همه کارها حذر باید کرد و فراغت طلبیدن
مریخ	ابتدا را کارها و اعمال شریف لایق است	حاجت خواستن طلب مال از ملوک کردن را است	اشغال سلاطین و ملوک و حکام را شاید و بس
شمس	بر تخت نشستن و کارهای ملوک ساختن نیکست	کارهای بزرگ و معظمات امور را نیک است	غلبه کردن و تفوق جستن و جنگ کردن مناسب است
زهره	زن خواستن و عقد و زفاف و کار خواستن ساختن نشاید	زن خواستن و طلب مال کردن لایق است	کارهای خواتین ترتیب کردن و زفاف نشاید
عطارد	کار سلاطین و ملوک و وزرا و ساختن نیکست	تخت ساختن و بر تخت نشستن نیک و شاید	رگ زدن و حجامت کردن مناسب است
قمر	ستور خریدن و گرفتن اسپان پسندیده است	شهرستانهای بزرگ و عمارتهای عالی کردن و بنا نهادن لایق است	ابتدا را اعمال و اشغال میانه است

۱۷۰

الوجه	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	داد وستد کردن و حاجت از بزرگان ساختن شاید	تعلیم و تعلم علم موسیقی لایق است	نشاید کودکان در دبیرستان نشاندن
مشتری	کارهای پادشاهان و ملوک ساختن و اسپه اشغال خیر شاید	مال و منال و طالبت نمودن مناسب است و نیک	اشغال وزرا و دبیران و گذاردن مهمات ایشان نیکست
مریخ	پیوستن بخدمت ملوک و امرا و اهل سلاح شاید	متوسط است کارها را که بجنگ تعلق دارد	نامها مرور نوشتن و عذر کردن و اسب تاختن شاید
شمس	مصالح ملوک ساختن و تعلم کردن لایق است	بقاع خیر و عمارت اول وجسر و رباط کردن شاید	آغاز نهادن کارهای خطیر و اعمال بزرگ را نیکست
زهره	زیورها ساختن و جواهر خریدن را نیکست	زر خواستن و برده و ستور خریدن نیک است	عقد و زفاف و کنیزک غلام خریدن نیکست
عطارد	کار سازی ملوک و خون بیرون کردن شاید	خریدن مرغان شکاری وصید و شکار کردن	کارهای پیران و اصحاب قلم و تعلیم را نیکست
قمر	مهمانی کردن و شراب خوردن شاید و نیکست	عمارت بساتین و طلب کردن مال نیکست	غلام و کنیزک و برده و گوسپند خریدن را نیکست

الوجه	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	طلب فرزند کردن و ستور خریدن شاید نیکست	سفر و حرکت کردن و بنا نهادن لایق است و نیکست	اشغال و اعمال ملوک و کارسازی ساختن نیکست
مشتری	معالجت و مداوات ماه کردن را شاید و بس	مطالبت مال و منال از ارباب قدیم شاید	معاش طلبیدن و مصالح آن جستن پسندیده
مریخ	گزیده است سفر کردن را هم در خشکی و هم از دریا	کار ضیاع و عقار و املاک ساختن شاید	شروع از کارهای ملوک و بزرگان نمودن را نیکست
شمس	کارهای خطیر و اعمال بزرگ و کارهای پوشیده را نیکست	در تمامت اشغال متوسط است	طلب کارهای خطیر و بزرگ کردن مناسب است
زهره	کار خواتین و زیور ترتیب کردن شاید	مخالطت و امتزاج با زنان صاحب جمال شاید	عقد و زفاف کردن و کار خواتین ساختن نیکست
عطارد	آموختن حکمت و طلب فرزند مناسب است	بنیاد نو نهادن و کار علما ساختن شاید	صید کردن و خریدن مرغان شکاری را شاید
قمر	از کشتی نشستن و کشتی پرداختن نیکست	و مسهل فرمودن و داروی کار دادن بهتر است	در سفر کردن و دیگر مهمات میانه است

البروج	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	ترتیب اسلحه و کارهای امر لشکر پسندیده است	طلب مال و معاش کردن لایق و موافق است	ابتدا از کارهای خطیر و اعمال بزرگ نیکست
مریخ	تسلط جستن و تفوق طلبیدن و غلبه کردن شاید	نشستن بر تخت و ساختن علمها شاید	آموختن علم طب و معالجت و تعلیم کردن نیکست
شمس	سیاست و عقوبت فرمودن گناهکاران را نیکست	مداوات و معالجت و تعلیم کردن نیکست	از ابتدا جمیع اعمال و اشغال پرهیز کردن
زهره	کارزار ساختن مناسب است	عقد و زفاف کردن و زر خریدن لایق است	کارهای تعلق بزبان زرک دارد شاید ساختن
عطارد	اشغال و اعمال ملوک تعلم و تعلم پسندیده است	بیرون کردن خون و فصد و حجامت شاید	معالجت کردن و دارو خوردن نیکست
قمر	حجامت و فصد و علاج و مداوات کردن اولیتر	بحمام رفتن و کار اهل و منزل آن کردن شاید	مسهل دادن و دارو خوردن نیکست

البروج	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	ابتدا از کارها و معاملات کردن و طلب آموختن	بازرگانی و تجارت و در کشتی نشستن نیکست	نهادن بنیاد شهرستانها و کارهای پوشیده لایق است
مشتری	کارهای وزرا و ابتدا در اعمال خیر شاید	کشتی ساختن و در آب افکندن لایق است	تجارت و بازرگانی و صید کردن مناسب است
مریخ	تعلیم و تعلم و کار زرگران کردن اولیتر است	طلب ریاست کردن و شغل ملوک پسندیده است	ابتدا از کارهای خطیر و اشغال بزرگ لایق است
شمس	طلب معیشت کردن و علم آموختن نیکست	بهیچ مهم و شغل مناسب نیست	از جمیع اشغال و اعمال میانه است
زهره	نکاح و زفاف کردن و مهمات زنان نیکست	در زن خواستن و آنچه بزنان تعلق دارد شاید	عقد کردن روا داشته است
عطارد	طلب ریاست و مهتری کردن شاید	صید و سواری و تفرج مناسب است	ستور خریدن و مرغان شکاری نیکست
قمر	غلبه گرفتن و کشتی گرفتن شاید	رسول فرستادن و نامه و قاصد نیکست	کار ضیاع و عقار ساختن مناسب است

الکواکب	وجه اول	وجه دویم	وجه سیوم
زحل	طلب کردن مال و عقار و ضیاع خریدن شاید	کار ملوک و سلاطین ساختن پسندیده است	بنا نهادن و مال از زنان و طلب کردن شاید
مشتری	کشت و کار و برزگری و کار غیر ما ساختن نیکست	کار ارباب سلاح و اشراف ساختن مناسبست	اشتغال خطیر را اعمال بزرگ پسندیده است
مریخ	آغاز و ابتدا کارهای بزرگ و اعمال شریف لایق است	ترتیب سلاح و مهمات خداوندان لشکر پسندیده است	بکارهای ملوک و اکابر مشغول بودن و ساختن موافق است
شمس	ریاضت و اسپ و آموختن بسواری نیکست	تقلید کارهای ملوک و اکابر کردن شاید	مهمات سلاطین ساختن و زن خواستن موافقست
زهره	عقد و زفاف و زن خواستن مناسب است	حذر باید کردن از نکاح کردن و کتابت	از تزوج و عقد حذر باید کردن و پرهیز نمودن
عطارد	اسب دوانیدن و مصاحبت کردن نیکست	صید و شکاری و سواری کردن	بنا نهادن و ستور خریدن مناسبست
قمر	سفر دریا و کشتی در آب افکندن لایق است	خریدن مرغان شکاری اولیتر و مناسبتر	مسهل خوردن و دارو دادن پسندیده است و نامه نوشتن را

الکواکب	وجه اول	وجه دویم	وجه سیوم
زحل	جوی کندن و بنیاد نهادن کهریز نیک است	تعلیم و تعلم علوم شریف علوی شاید	پنهان شدن و گریختن را لایق است.
مشتری	دیدن اکابر و علما و مشایخ و حکما نیک است	سفر کردن و علوم باریک آموختن نیکست	ستور خریدن و سفر و نقل و حرکت شاید
مریخ	عقد و زفاف نهان کردن و طلب فرزند را شاید	طلب حق و راستی و کردار نیک مناسبست	نهادن سال و قماش در کشتی نهادن نیکست
شمس	مهمانی و عشرت و شادی کردن شاید	نامه نبشتن و فرستادن و آموختن علم نیکست	از سفر کردن حذر و پرهیز باید کرد
زهره	عقد و زفاف و شرکت و انبازی کردن مناسب است	زن خواستن و وصلت کردن موافق و مناسبست و پسندیده	غیر از ستور خریدن از مهمات خیرها و شغلها حذر اولیتر
عطارد	وام گرفتن و تعلیم علوم دینی کردن شاید	محاسبات دیوانی و کارهای اصحاب قلم را لایق است	دارو خوردن و آهک استعمال کردن نیکست
قمر	عروسی کردن و زن خواستن مناسبست	شرکت و انبازی و تزویج و دارو خوردن لایق است	کهریز کندن و بیرون آوردن انبار را شاید

الکواکب	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	هیچ شغلی را پسندیده و مناسب نیست	رفتن بخدمت ملوک و سلاطین نیک است	اشغال و اعمال ملوک و اکابر را شاید
مشتری	کار وزارت ساختن و مهمات علما و مشایخ گذاردن لایق است	نقل و حرکت و سفر آموختن علوم شایسته و مناسب است	خریدن ستور و سفر و بریدن جامه شاید
مریخ	طلب ریاست و عمل خداوندان سلاح شاید	طلب کردن مال و منال از امرا و اهل سلاح پسندیده است	صید و شکار و مرغان آبی و سواری کردن نیک است
شمس	حذر باید کردن از زن. خواستن و ابتدا کارهای ملوک	عروسی و مهمانی و نکاح کردن را لایق است	مهمات ملوک ساختن و اکابر و مهتران را شاید
زهره	تعلیم و تعلم علم موسیقی پسندیده است	جواهر خریدن و پیرایه و زیور ساختن را شاید	پرهیز باید کردن از زن خواستن و شرکت کردن
عطارد	آموختن علوم رقیق و صنعتها باریک را لایق است	تجارت و بازرگانی و شرکت و تزویج را شاید	خراج ستدن و مهمات اهل سلاح را کردن نیک است
قمر	رسول فرستادن و نامه نبشتن لایق و پسندیده است	ترتیب و کار سازی سفر کردن مناسب و موافق است	و نامه فرستادن و رسول روانه کردن را نیک است

الکواکب	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل			
مشتری			
مریخ			
شمس			
زهره			
عطارد			
قمر			

و آنچه در هر برجی اختیار رومیان و صابیان و هند و اینست اختیار منازل است
و حمده و جز معدود که ضروریست و ملوک بل که از خلق بدان محتاج اند
در منازل بنا کرده اند و در مدت عمر خویش آنچه ازین باب امتحان کرده شد
بسیاری موافق گفت ایشان که بر شمرده شد آمد اکنون بلطفی موجز بهر برجی و هر
منزلی بر مذهب طایفه که بر شمرده شد انبازی کرده اند و سعد و نحس آن
باز نموده شود انشاء الله و حده مذاهب سه ده در میان و نسبت هر منزلی
بکوکبی از هفت ستاره و حکم کردن بروی و آنچه بمقصود نزدیکتر است
باز نموده شود این جدول که بوریحان از جهان هند روایت می کند
و اختیارات ایشان بسر بن باز بن است والسلام

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	
ذراع	شرطین	ثریا	هقعه	بطین	ربانا	هقعه	
سماک	صرفه	اکلیل	طرفه	دبران	نعایم	نثره	
بلده	مقدم	جبهه	قلب	عوا	سعود	رسده	
وداع	سوله	سعح	موخر	الاجنبه	عفو	بطن الحوت	

بجهت مبالغتی که بوریحان می کند درین جدول و راست باز خواند
اختیارات که هند را بر پشتران جمله که باز نموده شد این اختیارات را
نهاده شد چه هرچه درین باب استاد منعت بوریحان گوید کس را
با وی مجال منازعت و اعتراض و خلاف نباشد هر گه قمر بمنزلی از
منازل که منسوبست بزحل فرود آید منازل زحل هر گاه که قمر درین
منازل نزول کند روا ندارند که بخدمت پادشاه پیوندند و در آن
روز جامه نو بریدن و پوشیدن و خانه و سرای پدر و جد عمارت
کردن روا ندارند و عشرت روا ندارند و چنین میگویند که فرزند
که درین منازل بزاید نافرمان باشد و دشمن پدر و مادر بود
و در آن روز هیچ چیز بعاریت بکسی ندهند چه اگر بدهند باز نیابند
و بشکار نروند ولیکن اگر چیزی گم کرده باشند چون ماه بدین منازل
رسد طلب کنند زود باز یابند منازل مشتری اگر ماه بمنزلی
از منازل مشتری باشد نزدیک ایشان مختار است خدمت ملوک را
و بر داشتن حوایج بدیشان و بر سریر ملک نشستن
محمود است و درخت نشاندن و کشت کردن را و ریاضت ستوران
تا در سجه را ستوده است اما حرب کردن و ترسیدن کردن و راست
کردن طعام خانه خویش را روا ندارند و اگرچه ابواب هند را
در احکام موالید و احکام سنین درین باب لیکن چون علایق عرض ها
نیست برین قدر اختیار کرده می آید والسلام منازل مریخ چون
ماه بمنزلی از منازل مریخ باشد بخدمت پادشاه در شدن مکروه باشد
و حاجت خواستن از ایشان اما هرچه تعلق بسلاح و اصحاب آن

ندارد و از خریدن و فروختن و ساختن بحرب رفتن و قصد گرفتن
قلعها کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و بشکار شدن و رام
کردن ستوران ریاضت نایافته و فصد و حجامت کردن
این همه ستوده است اما نهال نشاندن و کشت کردن و جامه
بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن مکروه است
منازل آفتاب و ماه چون در منزلی منسوب بآفتاب خدمت
ملوک پسندیده دارند و برداشتن حجتها بدیشان و روان کردن
آب بتازگی در جویها و کشت کردن و درخت نشاندن و ناخن
چیدن ستوده دارند مکروه است بصید رفتن و منازعت
کردن را **منازل زهره** چون ماه در منزلی باشد از منازل زهره
این منزلها از منازل مبارک شمرند و مذهب ایشان است که چون
ماه درین منازلها شد چون پادشاهی بر تخت ملک نشانند ابتدا
آن پادشاه مدتی دراز بر سر آن پادشاهی ماند و بر رعیت را
خویش مبارک باشد و تزویج را و جامه بریدن را و فرزند بمعلم سپردن
بغایت ستوده و صید و قتال را مذموم شمرند و مذهب هند آنست
که چون سال نو شود و ماه در یکی ازین منازل باشد بوقت رسیدن
آفتاب بحمل اگر در آن سال جنگی افتد دست مشرکان را باشد و این
کلمه عجیب است بدین جهت یاد کرده شد **منازل عطارد** و اگر ماه در
منزل از منازل عطارد افتد و کسی که در وعی افترا خواهد کرد و اگر
وزدی در سر دارد درین وقت بمقصود خویش رسد و خریدن
سلاح و مرمت کردن آن و بکارزار رفتن و صید کردن فرزندانرا

بکتب فرستادن روا دارند و بنا کردن و بنا کردن و جامه بریدن
بغایت مکروه شمرند و چنین گویند که هر کس که درین منازل
بنای آغاز نهد هرگز در آن بنا ننشیند و اگر ازین منازل عطارد
چون ماه در وی باشد بسی حاجتی دارد و خبر دروغ او را مطلوب
رساند و هر که درین وقت بامارتی یا بحاکمی و ملکی رسند در آن
امارت بماند و همچنین او را با سانی مکروهی نتوانند رسانید **منازل قمر**
و اگر ماه در منزلی از منازل خویش باشد چنانکه در جدول نهاده
شده است هیچ کار را ستوده ندارند و بوریحان می گوید که اگر
چه ما را حقیقت این معلوم نیست اگر بچه وجه توزیع این منازل
کرده اند و بچه وجه ایشان نسبت کرده اند بدین منازل ولیکن در
نجوم امثال این سخت بسیار است چون حال بعضی از حدود و وجوه
و بهراه و اثنی عشریات و ترتیب ارباب الایام و ساعات و غیر
این و این اثر ظاهر است و انکار نمودن بهیچ وجه روی ندارد
اما آنچه مذهب رومیان و خراسانیان و ما لمسانی کلدانیان و مصریان
در اختیاری که بمنازل کرده اند نهایت ندارد و نهایت نیست اثر آنرا
و عمر جان نیز چیزها از ایشان اقتباس کرده است و در تصنیف خویش
آورده ازین نمط سخن تابعی است بزرگ از ابواب علم نجوم محسوب
در ابتدا اجمالا اعمال چنین باب و می بیند چون منجم بر سر این باب
واقف شود او را بر جمله طرف اختیار کلی وقوف افتد و چاره نیست
از یاد کردن آنچه ضرورت است شناختن آن درین جمع که آن نیز از جمله چیزهاست
که تعلق بملوک و مصالح ملوک دارد و شناختن آن از واجبات

است

ملک ندار

تا معلوم باشد فصل المنزل الاول الشرطین منزل شرطین است و از اول حمل است
تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه است این
منزلی است مرکب از سعد و نحس چون ماه درین منزل باشد نیکوست
در آن روز بخدمت ملوک رفتن و حاجت خواستن از ایشان امّا
از بهر آنکه هرکه درین روز بخدمت ملوک پیوندد اما نباید در بلا افتاد
و از گشتن و جور کشیدن هرکه حاجتی خواهد آن حاجت آن روز
از ملوک برنیاید و هرکه درین روز نزدیک ملوک در شود ابتدا انفرقتی
در طبع پادشاه از وی بی موجبی ظاهر شود مگر کسی که با زنان پیوندی
جوید بمقصود رسد بجهد و صداع بسیار و جامهٔ نو باید پوشید خصوصا
در روزی منحوس اورا در آن لباس جراحتی رسد که بیم هلاک باشد
و نادر باشد که این حکم خطا افتد چه عمری شد تا امتحان کرده ایم و خطا
نیفتاده است و خریدن بنده و ستور و گذاشتن سپند بده
می شمرده و بسفر کشتی وا میدارد و عمل سلاح و درخت نشاندن ستوده است
نزدیک دورونبوس المنزل الثانی البطین و بطین از
شرطین است تا بیست و نه درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و دو ثانیه
حمل چون قمر درین منزل باشد خدمت و مراعات ملوک را و حاجت
خواستن از ایشان و دوستی گرفتن با ابنای جنس خویش گزیده است
و مکروه است بنده و ستور خریدن را و هرکه درین روز جامهٔ نو پوشد
اگر ماه منحوس باشد بیم بود از بیماری که از اینها دو خوانند و نزدیک
طایفه دیگر کشت کردن را و کاریز کندن و بند بستن را ستوده است
و دورونبوس از برده و ستور خریدن منع می کند المنزل الثالث الثریا

از بطین تا هشتم درجه و سی و چهار دقیقه و هژده ثانیه ثور است نزدیک
کلدانیان منزلی سعد است چون ماه در وی باشد همه کارهای خیر را
ستوده است از دوستی گرفتن و نزدیک ملوک در رفتن و حوایج
خویش عرضه کردن و بر درگاه او از دغدغه دعا گفتن و زن خواستن
و بنده و ستور خریدن و بنا نهادن و کشت کردن و درودن
جامه نو بریدن و پوشیدن و عمر مرجان از دورونبوس چنین
روایت می کند که نزول درین منزل روا نمیدارد و ستور
ریاضت یافته خریدن ستوده است نزدیک او و خریدن ستور
توسن مکروه است و میگوید هرکه سفر آب کند و بیم غرقه شدن
باشد وی را و خریدن گاو و گوسپند نامحمود است نزدیک او المنزل — المنزل الرابع الدبران بدل
الثالث الثریا این منزل از آخر ثریاست تا بیست و یک
درجه و بیست و نه دقیقه و چهار ثانیه ثور و منزلی نحس است چون
ماه بدین منزل رسد هیچ کار را از جمله آنچه پیش ازین بر شمرده شد
بقلیل و کثیر نشاید و حمله فرو روم و عرب درین منزل هیچ کار را
آغاز ننهند و در هیچ مهم خوض نکنند و دورونبوس گوید این منزل
امین باشد و نشستن پادشاه بر تخت ملک و لوا بستن هم روا
میدارد و الله اعلم المنزل الرابع الدبران این منزل از — الخامس الهقعه بدل
آخر ثریاست تا چهارده درجه و هفده دقیقه و ده ثانیه جوزا چون
ماه بدین منزل رسد خدمت پادشاه محمود شمرند و حاجت خواستن
از ایشان و ملوک را ازین روز بر آن حمل کرده اند که بجهت خصوم
درین روز زهرها آمیزند و طلسمها کنند و کشت کردن و بنا نهادن

و تزویج و سفر کردن و بنده و ستور خریدن ستوده شمرند و نزدیک
هند نکاح را ستوده است و معالجت و سفر را و فرزند بعلم دادن
اینجمله بوقتی روا دارند که قمر بیک حال مسعود باشد و دوربنو پس
خریدن بنده پسندیده دارد و گوید امین باشد بشرطی که خداوند
خانهٔ قمر در برجی باشد بصورت آتشی و قمر منحوس نباشد و سفر
کردن و بنا نهادن روا ندارد **المنزل السادس الهقعه** این منزل از
آخر هقعه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و شش ثانیه
جوزا چون قمر بدین منزل رسد بحکم آنکه هقعه نزدیک رومیان
منزلی سعد است هر کاری را که پیش آن برشمرده شد از خدمت
ملوک و حاجت خواستن از ایزد و ارباب عز و علا و از ملوک و دوستی
گرفتن و به بزرگان پیوستن و معالجت کردن و طلسمها ساختن و
سفر و تزویج و بنا نهادن و بنده و چهارپای خریدن و کشت کردن
و نهال نشاندن اینجمله مختار است نزدیک روم و اتباع ایشان
و هند درین منزل خاصیتی شناسند بجنگ خصم رفتن را و لشکر فرستادن
بشهرها و اگر قصد دشمنی دارید آغاز آن قصد این روز نهند و کشت
کردن و ودیعت نهادن روا ندارند و دوربنو پس سفر را کوید
و دیر بماند و لیکن با حصول مقصود باز رسد و نو پوشیدن نزدیک
او بغایت مکروه است و دارو خوردن و علاج ریشها همچنین **المنزل**
السابعه الذراع این منزل ذراع است تا آخر جوزا چون ماه
بدین منزل رسد جمله اعمال اگزیده دارند اهل روم از خدمت
ملوک و دوستی گرفتن و دعا و خیر کردن و سفر و تزویج کردن و

بنده و ستور خریدن و جامه نو پوشیدن اینجمله را پسندیده شمرند و هند
کشت کردن و جامه نو پوشیدن و ستور بچرا راندن محمود دارند
و سفر ستوده دارند الا در ثلث آخر از روز و دوربنو پس در
سفر گشتی گوید بمقصد باز رسد ولیکن در مدت مدید و هم او گوید چون
ماه درین منزل بود و یکی را در حبس کنند و اگر در مدت سه روز لوله
بیرون نیاورند و در آن حبس بمیرد و نو پوشیدن و بنده
و ستور خریدن و سفر کردن مستحب است نزدیک او و روا
ندارند خریدن زمین و معالجت کردن بیمار **المنزل الثامن النثره**
از اول سرطان تمام از دوازده درجه و پنجاه و یکم دقیقه و بیست و ششم
ثانیه این منزل نزدیک روم مرکب است از سعد و نحس و لیکن
نحس بر سعد غلبه دارد و چون قمر بدین منزل رسد اعمال عداوت و
قطیعت پیش گیرند و بعضی از ایشان خدمت پادشاه در رفتن روا
دارند و تزویج و برده خریدن و ستور و جامه نو پوشیدن و تجارت
کردن اینجمله نکوهیده دارند و هند بدین جامه و مداوا کردن بیمار
و سفر روا دارند الا در ثلث آخر و دوربنو پس گوید بنای
که نهند مدتی بماند و نکاح اندکی بماند پس باطل شود و هر مملوک
که درین روز خریده شود هم او گوید که پلید و بیهوده گوی و گریزپای
باشد و در سفر بر و بحر درین منزل هیچ خیر نباشد **المنزل العاشر**
النثره از آخر نثره تا بیست و نه درجه و چهل و دو دقیقه و پنجاه و دو
ثانیه سرطانست که این منزل در ترکیب نزد یکست بنثره و رومیان
گویند هی ماه منحوسه و روم و هند و عرب در نحوست این منزل

اتفاق دارند و هیچ کار و بنیان درین منزل آغاز نهند و هیچ منجم نیز تا
الا حرکت کردن بجهت دشمن و چنین گویند که بر عدو ظفر یابند و هر که
آغاز جنگ ایشان نهد و دیگر همه کارها منحوس و ناستوده دارند و
مذهب هند هم بر آنجمله است که حکایت کرده شد هیچ چیز ثقیل
و کثیر روا ندارند و دور و بنو پس سفر آب روا میدارد و چنین
میگوید که بسلامت بود و زود باز رسد و میگوید هر که
ماه درین منزل بود جامهٔ نو پوشیدن بعید باشد که در آب غرق شود
و نکاح بکر مجتمع نشوند الا روزی چند سعد بود و باک ندارد که کسی
زنی حیث خواهد و مملوک که بخرند درین منزل لاف زن و بخبر باشد
و اگر بگریزد و هر گر ایشان بروی ظفر یابند **المنزل العاشر الجبهه**
از آخر طرفه است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه وشهروه ثانیه اسد
این منزل سعد است آمیخته بچیزی از نحوست دیگر و دیدار ملوک
و اشراف و روسا و دوستان را شاید و حاجت خواستن ایشان
و در و درزن غله را مختار است و کیل کردن را مکروه چه هر که
درین روز غله پیماید از وزدن امانما بد و تزویج محمود است درین
منزل و تجهیز آلت حرب که عاقبت محمود باشد و بر دشمن پیروزی
بود و هیچ کار را نشاید و از نو بریدن و پوشیدن و هند بیرون
تزویج بهیچ چیزی دیگر اجازت ندهند و دور و بنوس بیانهادن
روا دارد و گوید در شرکت رنج بسیار رسد بهره و شریک را و سفر
مکروه است هم بنزدیک او و الله اعلم **المنزل الحادی عشر الزبره**
این منزل از آخر جبهه است تا بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه

و چهل و چهار ثانیه است اسد بنزدیک روم منزلی ثابت است
مسعود مختار دیدن پادشاه را و بدست آوردن دل او را و حاجت
خواستن از ایشان و خریدن برده و ستور و ساختن بنا و حرب را
ستوده است و هند درین منزل بشهر در آمدن را و نهال نشاندن را
و کشت کردن را پسندیده دارند و سفر میانه شناسند و دور و بنوس
بنا و شرکت روا دارد و بنا گوید بسیار بماند و شریکان از شرکت
سود کنند و کار دیگر را نشاید نزدیک او و الله اعلم بالصواب
المنزل الثانی عشر الصرفه از آخر زبره است تا چهار درجه و هفده
دقیقه و ده ثانیه سنبله بنزدیک روم این منزل سرد و خشک است
منحوس از عداوت دوری جستن و گناه کردن از اجناس و دیوان
و ملوک را نادیدن و ناخواستن و تزویج ناکردن و بنده و ستور
ناخریدن و جامه نابریدن و ناپوشیدن بفرمایند و گویند که جامهٔ نو
پوشیدن روا دارند و سفر روا ندارند مگر در ثلث اول از روز
دور و بنوس گوید ماه درین منزل در سفر دریا گزندی عظیم بدو
رسد و در شرکت بهره و شریک را نفع و سودمندی باشد **المنزل الثالث
عشر العوا** از آخر صرفه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی
هفت ثانیه سنبله امتزاجی دارد این منزل از سعدی و نحس
و لیکن نحس سعد غلبه در آن دارد و مشتری از کارها معلوم را
شایسته است بنزدیک چون خدمت ملوک و بزرگان و سپوتن
بدوستان و حاجت خواستن از جمله انیطایفه و پوشیدن نو و
تزویج و برده و ستور خریدن و سفر کردن و کشت کردن نزدیک

هند و نهال نشاندن و سفر روا میدارند و دوربنوس تزوج هست
روا میدارد و چنین گوید که اگر بکری خواسته شود هر دو را از یکدیگر بر
خورداری نباشد و بنده خریدن را محمود شمرد و در سفر کشتی گوید
رود یا رر سپید و دارو خوردن و جامه بریدن و بخدمت پادشاه
در شدن را محنت رسید بنزدیک او **المنزل الرابع السماک**
و این منزل از آخر عواست تا آخر برج سنبله و میان منحوس
دارند این منزل را بیرون عداوت و قطیعت و وحشت نفرمایند
و هیچ مهم دیگر درین منزل روا ندارند و هند و تزوج و تجارت
مداوات روا دارند و هیچ شغل را غیر ازین اشغال روا ندارند
و دوربنوس گوید تزوج اگر بکری را باشد اجتماع ایشان با یکدیگر سخت
اندک باشد و خواس ست ماکی نباشد بنزدیک او و بنده خریدن
ستوده است بنزدیک او و چنین گوید که مشفق باشد و ایمن و در
کشتی نشستن و شرکت روا دارد و الله اعلم **الخامس عشر الغفر**
این منزل از اول درجه میزان است تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و
بیست و شش ثانیه بنزدیک رومیان منزلی منحوس و بی غالب ناک
نیست نزدیک ملوک رفتن و پیوستن با اشراف و بمذهب رومیان
هرگاه که ماه درین منزل باشد هر که جامه نو پوشیدن از جای بجنبد در تهمه
و او جا و در آن جراحت رسد و تزوج ستوده دارند و گویند زن
پارسا باشد و برده و ستور شاید خرید و هند بیرون جامه بریدن
و پوشیدن از جمله آنچه برشمرده شد هیچ چیز روا ندارد و دور
بنوس تزوج را نکر هست و میگویند زن بزودی بمیرد و سفر

بر و بحر را روا ندارد و میگوید در آن سفر مالی جمع کند ولیکن بیرون
نتواند آوردن و آن مال به باز زیبد و او را از آن برخورداری
نباشد و در شرکت کردن بعاقبت میان هر دو شریک جنگی و
منازعتی افتد و هیچ چیز هیچ یک از ایشان نرسد و الله اعلم
المنزل السابع عشر الاکلیل این منزل از آخر زبانا است تا هشت
درجه و سی و چهار دقیقه و هژده ثانیه عقرب بنزدیک رومیان منزلی نجات
نحس است از جمله اعمال معلوم هیچ چیز البته روا ندارند و در انکار بران
مبالغت نمایند و هند اجازت میدهند و دستور بجز اگذاشتن
و زیور بر خویشتن کردن و نشیند در شدن و بهیچ چیزی دیگر اجازت
ندهند و دوربنوس بنا نهادن و دارو خوردن و معالجت بیمار کردن
روا دارند و در دیگر مهمات در هر یک خللی برشمارند و الله اعلم بالصواب
المنزل الثامن عشر القلب از آخر اکلیل تا بیست و یک درجه و
بیست و نه دقیقه و چهل و چهار ثانیه عقرب است و میان دیدار ملوک و اشراف
و دوستی جستن از ایشان و حاجت خواستن ازین طایفه و نو پوشیدن
و بریدن و تزوج خریدن برده و ستور روا دارند و مختار شمرند
و هند بنا نهادن و زمین نو خریدن و لوا بستن و سفر مشرق کردن
روا دارند و حکم دوربنوس می گوید در وقت تزوج اگر قمر در
قلب باشد مرد زنی را که بشرط بکارت بخواهد بکر نباشد و اختیارات
نزدیک او منزل بنا نهادن را و در کشتی نشستن و نشاندن نهال را
مکروه است شرکت و معالجت دارو خوردن و موی باز کردن
و الله اعلم بالصواب **المنزل التاسع عشر الشوله** از آخر قلب تا چهارده

دقیقه درجه و هفده دقیقه و دو ثانیه قوس است رومیان علی الاطلاق
و سحه یر می کنند از جمله کارهای هیچ شک و استثنا و هند باک
نمیدارند از کارزار و سفر و نهال نشاندن و هیچ چیزی دیگر اجازت
ندهند و روا نداند و دوروهوس در بیشتر از مهمات خللی باز نماید
پس اولی آنست که درین روز مباشرت هیچ مهم نکنند و هیچ کاری آغاز
نکنند و بفراغت گذرانند **المنزل العشرون النعایم** این منزل
از آخر شوله است تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و شش
ثانیه بنزدیک روم باری سعد و ستوده است و نزد ایشان
جمله این چند مهم را چون پیش تخت پادشاه رفتن و حاجت
خواستن و بار آوران رو پستی گرفتن و دل مردمان بدست
آوردن و تزویج کردن و برده و ستور خریدن هیچ کار را ستوده
ندارند این منزل را و دوروهوس ستور و توسن خریدن هیچ کار را ستوده
ندارند این منزل او و دوروهوس توسن خریدن روا دارد و لیس برده
خریدن عظیم منکر باشد والله اعلم بالصواب **المنزل الحادی والعشرون
البلده** این منزل از آخر نعایم است تا درجه آخر از قوس منزل
نحس است نزدیک رومیان هیچ کار از کارها معلوم درین منزل
ستوده ندارند الا در عملی که بودی الی المصره و نزدیک هند جامها
و کشت کردن و ستور و زمین خریدن و پیرایه کردن و کسوت را
ستوده است و نزدیک دوروهوس هر که زنی طلاق دهد و اگر شوهر
او بمیرد هیچ شوهر او را بزنی روا دارد و برده خریدن میانه دارد
و ستور و توسن خریدن روا دارد و شرکت روا دارد و اگر باخر گوید

مفارقتی میان شد کا پیدا شود و هر که بر طریق تجارت سفری کند
و ماه درین منزل باشد باز نگردد و همچنین همراه او از دنیا وی
چیزی نباشد و اگر بعمل سلطان بیرون رود به بختی قرین او شود
و هیچ چیز بد و نرسد در آن سفر والله اعلم بالصواب **المنزل الثانی
والعشرون الذابح** این منزل از اول جدی است تا دوازده درجه
و پنجاه و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه بار دو یالس رضی ممتنع
بالغیر هیچ کار نزدیک رومیان نشاید علی العموم درین منزل و چنین
گفته اند که چون ماه بدین منزل سد هر که آن زمان جامه نو پوشد او را
در آن جامه جراحتی بد و رسد و بکرات درین تجربت افتاده است و
هند وان تداوی ستوده دارند و سفر کردن الا در ثلث آخر از
روز و جامه نو پوشیدن و پیرایه کنند و حکیم دوروهوس گوید چون ماه
درین منزل باشد هر تزویج که پیش آید کسی را هنوز اجتماع میان ایشان
نیفتاده باشد که قطع افتد و اگر اجتماع افتد پیش از سال شوهر بمیرد
و زن زانیه باشد و برده خریدن مکروه دارند و اگر کسی سفر کشتی کند
اول از غثیان رنجی تمام رسد و شرکت بغایت ستوده دارد **المنزل
الثالث والعشرون البلع** از آخر سعد ذابح تا بیست و پنج درجه
و چهل و دو دقیقه و پنجاه و دو ثانیه نزدیک رومیان بیرون از رفتن
بخدمت ملوک و سفر کردن هیچکار را نشاید و نزدیک هند دارو
خوردن و جامه نو پوشیدن و سفر در میان این روز ستوده
ندارند و جایز نشمرند و دوروهوس هر کاری ایمن رگ برشمرد
که یاد کردن آن اولیتر **المنزل الرابع والعشرون السعود**

منزلی سعد است از آخر دلو تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه دلو نزدیک
رومیان همه کاری را گزیده و مختار است چون خدمت ملوک و
اکابر و اشراف مدور و بدست آوردن دلهای ایشان و دوستی
گرفتن و نو پوشیدن و بریدن و سفر بر و بحر و تزویج کردن و ستور
و برده خریدن و کشت کردن و هند درین منزل آغاز مهمات نکنند
و از تجارت و تزویج و کسوت و سفر کردن ولیکن مداوات
و شکر فرستادن را مختار شناسند و دور و نبوس تزویج را مضر
شمرند و خریدن برده ستوده دارد و سفر دریا و شرکت هیچ وجه
روا ندارد **المنزل الخامس والعشرون الاخبیه** تا بیست و یک
درجه و بیست و نه دقیقه و چهل و چهار ثانیه دلو است نزدیک رومیان
منزلی بغایت نحس است و اصل اشیا نیست برانجمله که هندا یوم مذموم
علیه عسر محمود لشی من الامور و هند بیرون بدی جستن در حق
دشمن و کارزار کردن هیچ چیز پسندیده ندارند و دور و نبوس
بنا نهادن و برده خریدن و سفر کشتی روا دارد **المنزل السادس
والعشرون المقدم** تا چهار درجه و هفده دقیقه و ده ثانیه حوت نزدیک
روم منزل سعد مبارک است و جمله اعمال ستوده دارند از مجالست
ملوک و اشراف و حاجت خواستن و سفر کردن و نو پوشیدن
و بریدن و تزویج با علما آمیختن و ساز جنگ ساختن و ملک عضد را
علما که در عهد او بودند جز درین سه منزل آخرین اجازت ندادندی
که جامه نو بریدن و پوشیدن و هند بیرون سفر درین منزل روا
ندارند و سفر دریا اگویند که دیر باز رسد ولیکن بخیر و سلامت بود

والله اعلم بالصواب **المنزل السابع والعشرون المؤخر**
این منزل تا هفدهم درجه و هشتم دقیقه و سی و ششم ثانیه روم
قطعیت و عداوت فرمانند و سفر روا دارند و در ستودن نو
بریدن و پوشیدن مبالغت فرمایند و گویند بقبل البیان کلها
رهند و تجارت و کشت و تداوی و تزویج ستوده دارند و دور و
نبوس هیچ چیز نفرمایند درین منزل **المنزل الثامن والعشرون
بطن الحوت** تا باخر حوت نزدیک رومیان منزلی مسعود
و مبارک است همه کارها را شایسته است از خدمت ملوک و اشراف
حاجت خواستن از ایشان برده و ستور خریدن و نو پوشیدن
با علما آمیختن هندوان تجارت و زرع و تداوی را ستوده دارند
و تزویج و سفر را بیان شمرند و دور و نبوس هیچ شغل خصت نفرمایند
چون دل نگران سلطان عالم خلد الله ملکه و اعز انصاره بدین کتاب
بسیار بود و وقت تنگ و عوایق و حوادث روزگار از حد افزون
بیرون بدین قدر که نوشته شد اختصار افتاد و توقع بکرم موالی و
بزرگان روزگار و اکابر دولت آن است که بر هر غلطی و خطای که برین
کتاب واقف شوند در اصلاح زلت کوشند و زبان طعن و اعتراض
کوتاه کنند و معذور دارند کسی را که سن بدرجه رسیده باشد که بر آن
روزگار بباید گریست و او را بسبب ضروری می باید که او نشنند
و عمر ضایع می کند در اختیار سفر بر و بحر دیگری که شیخ ابو علی را تکلیف کرد
که یکی از ابنای ملوک تصنیف لایق او و پس شیخ در آن رساله میگوید که اگر سبب
مبتلا شدن من بدین رساله ترا معلوم گردد روا نداری که زحمت گفتن
مرا ملامت کنی تمت الکتاب فی تاریخ شهر
ربیع الاول سنه ۱۰۰۴ کتبه العبد المذنب
دوست محمد [illegible]

۱۸۲ ۲۰۰۶
کتابخانه مجلس شورای ملی

طلب فرزند کردن

مشروطات وی شانزده است باید که ماه ناقص باشد در نور
باید که قمر بزهره و مشتری ناظر باشد بنظر مودت و تربیع نیز جایز
داشته اند باید که قمر ناظر بمریخ ناظر بود بمودت بهتر آن باشد
که قمر از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل باید که سعدی در طالع
یا وسط السماء یا بیت الرجا بود باید که صاحب خامس بطالع ناظر باشد بصاحب
بمودت باید که قمر در یازدهم بود و صاحب خانه اش بوی ناظر صاحب
برهان الکفایه گوید بهتر آنست که آفتاب در جوزا و یا سرطان بود اگر فرزند نرینه
نرینه خواهد باید که قمر در برج مذکر باشد و در مثلثه شمس و خداوند طالع
و صاحب بیت قمر خامس در بروج یا ارباع مذکره باشد و اگر انثی خواهد
این دلالات در بروج یا ارباع مؤنثه باید باید که در طلب مذکر
عدد ساعات معوجه ماضیه از روز و یا شب فرد باشد و در طلب مؤنث
عدد آن ساعات زوج بود طلب ذکور باید که در ربع اول روز بود
که شمس زاید است و در این نطفه بهتر بود و طلب اناث بود که در ربع
آخر شب باید و در طلب بنین خداوند ساعت کوکبی مذکر باید در برج
مذکر و در طلب بنات و برعکس باید که خداوند خامس مشرق باشد
و نیکو حال باید که طالع برجی مستقیم الطلوع باشد باید که قمر
از احتراق دور باشد و محذورات وی چهار است اول آنست
که قمر در درجات محترقه باشد دویم آنست که خداوند ساعت
... بود ... رجعت و احتراق و نحوست